

ف

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی

خاندهن نویسی  
اقبال

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: خاندهن نویسی

مؤلف:

موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۵۲۰۰۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۳
۲۴۲	

۱  
۱  
۲  
۲  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۱۱  
۱۱  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۵۱  
۱۸  
۱۸  
۱۸

ف

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خانه ان نوکبر  
اقبال

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: طائران نوکبر

مؤلف:

موضوع:

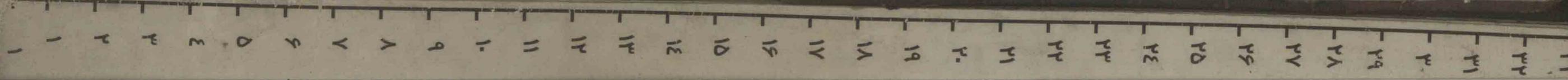
شماره ثبت کتاب: ۵۲۰۰۷



کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۳

۳۴۲



۵۲۰۰۷

# خاندان نوبختی

مقتضی شرح حال هر يك از افراد این خاندان با فهرست تألیفات و مقام علمی و ادبی و سیاسی هر يك از ایشان و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب شیعه و متکلمین اولیه آن و فرقه‌هایی که از میان طایفه شیعه بر خاسته‌اند با فهرستی الفبائی از اسامی این فرق و مختصری از مقالات ایشان

تألیف

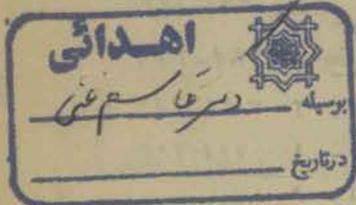
عباس اقبال

معلم دارالمعلمین عالی

۵۲۰۰۷



تهران - مطبعه مجلس



۱۳۱۱ هجری شمسی

کتابخانه مجلس شورای ملی

۴

۲۴۲

## فهرست کتاب

مقدمه

خاندان نوبختی

فصل اول - نوبخت جد این خاندان

فصل دوم - ابوسهل بن نوبخت

فصل سوم - پسران ابوسهل بن نوبخت

۱ - اسماعیل

۲ - ابو ایوب سلیمان

۳ - داود

۴ - اسحاق

۷۰۶۰۵ - ابوالحسین علی و هارون و محمد

۸ - ابوالعباس فضل

۹ - عبدالله

۱۰ - سهل و پسرش حسن

ابونواس و آل نوبخت

فصل چهارم - ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

فرقه معتزله

علم کلام

عقیده بخلق قرآن

فصل پنجم - فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

فرق مختلفه شیعه

مسئله امامت

فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن

۱ - ابوجعفر مؤمن الطاق

۲ - هشام بن سالم جوالبقی

۳ - هشام بن الحکم

۴ - ابوالحسن علی بن مبثم تمار

۵ - ابومالك حضرمی

- ۵

۴ - ۱

۱۰ - ۵

۱۴ - ۱۱

۲۴ - ۱۵

۱۸ - ۱۵

۱۸

۱۸

۱۸

۱۹

۲۰

۲۰

۲۱ - ۲۰

۲۴ - ۲۱

۴۸ - ۲۴

۳۷ - ۲۲

۴۳ - ۲۷

۴۸ - ۴۳

۵۹ - ۴۹

۵۳ - ۴۹

۵۸ - ۵۳

۷۷ - ۵۸

۸۸ - ۷۷

۷۸

۸۰ - ۷۹

۸۱ - ۸۰

۸۲

- ج -

۸۲ - ۸۱

۸۳ - ۸۲

۸۳

۸۴ - ۸۳

۸۷ - ۸۵

۹۴ - ۸۷

۹۵ - ۹۴

۱۲۴ - ۹۶

۱۰۱ - ۹۶

۱۰۴ - ۱۰۱

۱۰۶ - ۱۰۴

۱۱۱ - ۱۰۶

۱۱۶ - ۱۱۱

۱۲۳ - ۱۱۶

۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۵

۱۲۸ - ۱۲۵

۱۳۴ - ۱۲۸

۱۳۶ - ۱۳۵

۱۴۰ - ۱۳۶

۱۴۴ - ۱۴۰

۱۶۱ - ۱۴۴

۱۶۵ - ۱۶۱

۱۸۰ - ۱۶۶

۱۷۰ - ۱۶۸

۱۷۷ - ۱۷۰

۱۸۰ - ۱۷۷

۱۹۲ - ۱۸۱

۲۱۱ - ۱۹۳

۱۹۶ - ۱۹۳

۶ - ابوجعفر سگاک

۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی

۸ - ابوحفص حداد نیشابوری

۹ - ابوالاحوص بصری

۱۰ - ابوعلی وراق

۱۱ - ابن الراوندی

۱۲ - ابوجعفر بن قبة رازی

فصل ششم - ابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابوجعفر محمد

۱ - زندگانی اداری ابوسهل نوبختی

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

۳ - شاگردان ابوسهل نوبختی

۴ - ابوسهل نوبختی و مسئله غیبت

۵ - ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

۶ - تألیفات ابوسهل نوبختی

ابوجعفر محمد برادر ابوسهل نوبختی

فصل هفتم (۱) - ابو محمد حسن بن موسی

۱ - احوال ابومحمد نوبختی

۲ - تألیفات او

کتاب رد بر غلاة

کتاب الآراء والذیانیات

فرق السیمة

آیا فرق السیمة موجود از ابومحمد نوبختی است؟

تعداد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم .

فصل هشتم - ابواسحاق ابراهیم

عصر مؤلف کتاب الباقوت

انوار الملکوت

کتاب الابتهاج

فصل نهم - ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسرش ابوالفضل یعقوب

فصل دهم - ابوالحسین علی بن عباس و پسرش ابوعبدالله حسین

ابوالحسین علی

(۱) این فصل با شتیاه فصل هشتم بطبع رسیده .

۱۹۸-۱۹۶	آل نوبخت و بحرئی
۱۹۹-۱۹۸	آل نوبخت و ابن الرومی
۲۱۱-۲۰۰	ابو عبدالله حسین
۲۳۹-۲۱۲	<b>فصل یازدهم</b> - ابوالقاسم حسین بن روح
۲۲۴-۲۲۲	حسین بن روح و شلمغانی
۲۲۹-۲۲۴	دعاوی شلمغانی
۲۳۹-۲۲۹	تالیفات شلمغانی و قتل او
۲۳۹	<b>فصل دوازدهم</b> - ابوالحسن موسی بن کبریا
۲۴۲-۲۴۰	<b>فصل سیزدهم</b> - ابو محمد حسن بن حسین
۲۴۵-۲۴۳	<b>فصل چهاردهم</b> - سایر افراد خاندان نوبختی
۲۶۷-۲۴۶	<b>فصل پانزدهم</b> - فهرست فرق شیعه یا منتسبین بایشان
۲۷۲-۲۶۸	فهرست کتبی که با آنها مراجعه شده
۲۷۹-۲۷۳	فهرست تعریفات علمی و اسامی فرقه ها
۲۸۴-۲۷۹	فهرست کتب
۲۸۵ تا آخر کتاب	فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی
ضمیمه آخر کتاب	شجره نسب آل نوبخت

مقدمه

یکی از شیرین ترین و دلاویز ترین مباحث تاریخی بلا تردید تاریخ ادیان و مذاهب و احوال ملل و نحل و شرح آراء و مقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شؤون و متعلقات زندگانی ادبی و اجتماعی در طی قرون متوالیه معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده و بر اثر مقتضیات تاریخی رو بکمال رفته و یا بتبع بعضی پیدش آمدهای قاطع راه انقراض و زوال سپرده است.

مساعه میگویند که عقاید دینی انسان زاده بیم و امید است و اختیار آن عقاید چه بتقلید چه بشکل تمحیل آنها بر خود، برای جلوگیری از غلبه بیم و تقویت حسن امید در زندگانی است.

اعم از آنکه این بیان کاملاً صحیح باشد و یا از جهاتی ناقص و قابل تردید بنظر آید يك نکته مسلم است و آن اینکه نوع بشر از قدیم ترین ازمنه ماقبل تاریخی همراه با احتیاجات ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرک دیگری نیز داشته که رفع آن کمتر از تهیه غذا و مسکن و لباس و وسایل دفاع خیال او را مشغول نمیکرده است؛ بعبارة اخری همچنانکه هستی بشر در مقابل تا ملایمات محیط طبیعی مسکونی او و تعرضات موجودات زنده در خطر بوده و انسان بایستی با تمام قوی در دفع این تا ملایمات و استن راه آن تعرضات بکوشد خاطر حساس و فکر ناتوان و اندیشه چاره جوی او نیز در برابر قوای اسرار آمیز طبیعت، که از هر طرف انسان را احاطه میکرده، و تصور مرگ و بیخبری از عالم فردا بسختی دو چار اضطراب و واهمه بوده است و خواهی نخواهی بهمان طریق که تن خود را با بر انگیختن وسایل و اندیشیدن تدابیر دفاع میکرده جان خویش را نیز بایستی باتدابیری از این حالت قلق و اضطراب بیرون آرد و پیریشانی خاطر را در برابر انقلابات پی در پی و آثار نامعلوم طبیعت و ترس مرگ و فکر فردا بشکلی آرامش و فراغ بال مبدل سازد و آن راهی نداشته است جز آنکه یا انسان آنچه را که موجب بیم و انقلاب احوال نفسانی او باشد تحت اختیار در آورد و آنها را مطیع امر و اراده خویش

کند و با آنکه سر خضوع و احترام در پیشگاه قوای حاکمه فرو آورده خود را خدمتگزار  
فرمانبردار آنها بداند؛ یعنی یا بر اثر حس کنجکاوی و موشکافی و تحقیق که ذاتی افراد  
بلند نظر است با صرف فکر و بکار بردن هوش و ذوق فطری پرده اسرار عالم نامعلوم را  
بدرد و با معلوم ساختن علل واقعی آثار آن حتی الامکان طبیعت را بخدمت خود آورد  
و اضطراب خاطر خویش را تقلیل دهد و با آنکه راه تحقیق و طلب را مهمل گذاشته  
در دریای توهم غوطه خورد و برای هر امر مجهول خارجی پیش خود علتی فرض کرده  
خویش را بآن قانع سازد و از زاده های قوای و اهمه خود در برابر پریشانی خاطر  
سدی سدید بکشد و دریناه آن حصار خوشبخت و فارغ البال بنشیند و در سر همین دو  
راهی است که میزان لیاقت فکری و درجه هوش و ذوق افراد یا اقوام مختلفه بایکدیگر  
مشخص میشود و بهمان نسبت نیز در مراتب ترقیات مادی و معنوی ایشان تفاوت  
بروز میکند و در همین مقام است که پویندگان طریق تحقیق یعنی پژوهندگان جواهر  
معارف و حقایق متعبدین مقلد را در زوایای محصور خود بینی پای بند و گرفتار گذاشته  
پیش میروند و در مقابل هیچ مانع و رادعی از پای طلب ننشسته بقدر وسع میکوشند  
تا مگر بیشتر از پیشینیان بر اسرار خلقت واقف شوند و بالتسلیح رنج خاطر خود و  
دیگران را اندکی کمتر کنند.

هر يك از افراد با اقوام زیرك با استعداد خواهی نخواهی از این مرحله دوم که  
باید آنرا « مرحله دینی » نامید گذشته و قبل از آنکه مدعی گشودن راز طبیعت و یافتن  
حقیقت شوند و در مرحله عقلانی و منطقی قدم گذارند بی سپر این مقام بوده اند حتی  
از این جماعت آنها هم که بعدها خواسته اند علایق خود را با افکار گذشته قطع کنند  
و جز با قوای عاقله و اصول مسلمة منطق سر و کاری نداشته باشند چون طبیعت بی پایان  
و آثار نامعلوم آن بی شمار و معلومات علمی در مقابل دریای بیکران مجهولات ناچیز و  
مترزل است بجز خود اقرار آورده و با انصاف تمام تصدیق کرده اند که با وجود وجود  
طلب حقیقت باز هنوز مدتها وقت لازم است تا چشم خرد انسانی چنانکه باید از زیارت

جمال شاهد حق فروغ بصیرت بگیرد و با وصول بآن آستانه قدس کاملاً از رنج باطن و  
اضطراب خاطر بیاساید و بسعدت ابدی فائز گردد.

بنا بر این مقدمه تا زمانیکه این سعادت بوسیله علم و عقل میسر نتواند شد و  
استعداد طبقات مختلفه مردم در درك حقایق بيك میزان نیست مرحله دینی در طی  
طریق زندگانی و تحمل شدايد و مصائب آن سالمترین مراحل برای تحصیل فراغت  
و سعادتست بخصوص برای افراد یا اقوامی که قوای دماغی و نفسانی ایشان هنوز اقتضای  
طرز فکر و حس دیگری را پیدا نکرده است و خوشی و سعادت خود را جز در همین  
مقام در مرحله دیگری نمیدانند.

انبیا و مصلحین دینی بهتر از هر کس نبض مردمی را که در میان ایشان بتبلیغ  
پرداخته اند در دست داشته و استعداد ایشانرا میشناخته اند بهمین جهت با قلبی  
پراز ایمان و سری پر از شور مصلحت خواهی و خیر اندیشی مصلح مردم را از  
همان راه که بآن عادت داشته اند در دماغ ایشان فرو کرده و ریشه رذایلی را که  
موجب بدبختی بوده بتدبیر و حکمت از میان آن جماعت برکنده اند.

در مقابل این طبقه خیر خواه مصلحت اندیش همه وقت جماعتی نیز بوده اند  
که با بادعای پیشوائی و بیهائنه هدایت عامه و راندن ایشان بسمت شاهراه حقایق  
و معارف و با ناسم مخالفت با ادیان باسظهار يك مشت معلومات ناقص با آلوده باغراض  
قیام کرده و چون خود آن ایمانی را که لازمه طی این طریق است نداشته اند توفیق  
نیافته بلکه تیشه بریشه نیکبختی سواد اعظم مردم زده اند و مانند راهزنانی طرار  
جمعی را که بسادگی ضمیر و صفای باطن و ایمان صادق قلبی بعقایدی تکیه امیدواری  
داده بوده اند باسم رفیق قافله فریفته و در قدم اول زاد و راحله ایشان را بغارت  
برده آن بینوایان را در مغاک پریشان روزگاری و نامرادی فرو گذاشته اند.

تاریخ ادیان و مذاهب بنظری شرح صفای ضمیر و ایمان قلبی جماعتی از نوع  
بشر و بیان طراری و مخرقه و تیرنگ سازی جماعتی دیگر است و چون در ضمن تصادم  
بین این دو طبقه از مردم و مناظرات و مباحثات ایشان اقسام آراء و عقاید و اهواء

و نحل از پست ترین درجات تا عالیترین آن ظاهر شده است این قسمت از تاریخ حکم بوستانی دارد که در آن از هرزه ترین علفهای خود رو گرفته تا زیبا ترین و خوشبو ترین ازهار انواع گوناگون بدست می آید و ضمناً از مطالعه آن چنین استنباط میشود که نهال بسیاری از افکار و آراء دینی و سیاسی و ذوقی مردم عصر ما در همین بوستان از طرف گذشتگان نشانده شده است و آن نهالها در طی قرون که بر این باغ گذشته است گاهی رشد و نضج داشته و زمانی در حال پژمردگی تحمّل دم نامساعد آبیام را میکرده اند .

\*\*\*

در میان ملل قدیمه گویا مسلمین اولین ملتی باشند که بتدوین و انشاء کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی و ملل مذهبی پرداخته چه یونانیها بمناسبت آنکه مسائل حکمتی را بکلی مجزاً از دین مورد بحث قرار میدادند و مذهب ایشان نیز هیچگونه جنبه اخلاقی و حکمتی نداشت کتبی که در باب عقاید پیشینیان خود نوشته اند بیشتر بشکل تاریخ حکمت و حکماست و کتب عیسویان نیز کمتر حیث عمومی دارد و غالباً در حکم نقض آراء اهل بدعت یا مخالفین مذهبی ایشان است .

در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب بعنوان « مقالات » یا « آراء و دیانات » یا « ملل و نحل » اول دفعه از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفسفه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته اند تألیف کرده باشند .

بعداز معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت از ایشان این کار را پیش گرفته و فضایل شیعی و خارجی و سنی و اشعری و کترای و صوفی همه کتبی متعدّد در باب مقالات و ملل و نحل نوشته اند و غالباً غرض در پرداختن این گونه کتب ردّ آراء سایر فرق و برکسی نشانیدن حرف « حق » فرقه خود که فقط همان را فرقه ناچسته میدانستند بوده و آراء حکما و ملل غیر اسلامی را هم بهمین قصد در طی مؤلفات خود می آوردند و معلوم است

که در این نوع تقریر مطالب چون عنان کش قلم تعصب دینی است غالباً نگارندگان کتب مقالات بر مخالفین خود طعنهای زده و اقسام تهمتها بر ایشان بسته اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده اند دیده میشود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه در این راه با قدم تعصب پیش رفته اند و همین کیفیت باعث مستور ماندن بسیاری از حقایق تاریخی در زیر اغراض شخصی شده است بخصوص که متعصبین مذهبی در راه خدمت بمذهب خود اخفای هرگونه حقیقت و تزویر و تدلیس را در این راه خدمتی بایمان میدانسته اند و از ارتکاب هیچ قسم جنایت تاریخی یا ادبی خود داری نداشته و در حکایتی که از قول مخالفین میکرده اند جز تشنیع بر ایشان یا برگرداندن و تأویل صورت اصلی مقالات آنان منظوری را تعقیب نمی نموده اند . بهمین علل کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب غرض اصلی قائلین فرق مختلفه اسلامی و محرک باطنی ایشان را مشخص کرد و مؤمنین حقیقی بعقیده ای را از شیادان و طرّاران تمیز داد و مقالات واقعی هر کدام را دانست .

\*\*\*

مغلوبیت ملت متمدن باستانی ایران بدست لشکریان عرب که قبل از ظهور اسلام همه وقت در عرب بچشم حقارت دیده و در میان همسایگان دیگر خود آنها را از همه پست تر و خوار تر می شمردند نه چنان ضربه ای بود که باسانی جراجت آن التیام پذیرد و کینه غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون ببرد . ایرانی خواهی نخواهی تسلیم شمشیر عرب و دیانت اسلام شد و دولت و سلطنت و استقلال خود را در میدانهای قادیسه و جلولا و حلوان و نهاوند از کف داد ولی عرب نتوانست بهمین سهولت مجرای خیال ایرانی متعصب در حفظ آداب قومی و یادگارهای اجدادی را نیز عوض نماید و او را بر آن دارد که بطرز عرب فکر کند و دارای همان آمال و آرزو و منظور معنوی و عقاید و افکار شود چه بین این دو قوم هم از

جهت ساختمان نژادی و استعداد ذوقی و فکری تفاوتی فاحش وجود داشت و هم درجه معیشت و طرز تمدن ایشان بگلی با هم متباین بود.

همینکه آیام محنت لشکر کشی عرب بایران و قتل و غارتها رو بکوتهای رفت و هول و اضطراب ایرانیها در مقابل این واقعه هایلله کاسته شد برای مغلوبین دوره ندبه و تأسّف بر آیام شوکت گذشته و چاره اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از مخاصمات نظامی و لشکری که بمغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکری بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکر سامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را بحکم تدبیر وا گذاشت.

در نیمه اول قرن دوم هجری یکی از فرزندان ارجمند ایران قدیم که کمال آشنائی بتاریخ و آداب و زبان مملکت باستانی خود داشت و زبان غالبین را نیز بحدّ کمال میدانست بعلاوه از حکیم ترین و هوشیارترین مردم روزگار بود یعنی داذبه پسر داد جُشش از مردم شهر جور (فیروز آباد) فارس که پس از قبول خدمت مسلمین بنام عبدالله بن المقفع شناخته شده چون میدانست که انقراض يك قوم بمغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف بانبست شدن آداب ملّی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است فقط بذوق شخصی آنچه توانست از کتب ایران قدیم را که متضمّن این فضایل بود بطریق نقل از زبان و خط فارسی (پهلوی) عبری از انقراض نجات داد و منظور عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را بحشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را بیاد جلال و درخشانی آداب اجداد خود بیندازد و دلایل و شواهدی بدست ایشان دهد تا کفایت همشهریان او در مقابل عرب که بنسب خود و اخبار شجعان و فرسان خویش می بالیدند لنک نمایند بعلاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شده آنها بود و باطبع ایرانیها نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیها دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشانرا در میدان مبارزات فکری

و مجادلات مذهبی تقویت نماید و بهمین نیت بود که کتب مرقیون و ابن دینان و مانی را عبری ترجمه کرده در میان مردم انتشار داد (۱) و باب برزویه طبیب را بقصد شك انداختن در دل مردم سست عقیده و تبلیغ مذهب مانی که خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کليلة و دمنه افزود (۲).

انتشار این کتب بتدریج مردم را در باب عقاید دینی بشك انداخت و راه برای کنجکاری و بحث و جدل باز شد و چون ابن المقفع خود نیز اول کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از پهلوی عبری ترجمه نمود و فن استدلال را بمسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم عبری نقل گردید کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشأ آنها يك نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زنداقه بودند آنها را بطور عموم زندقه خواندند و اشتهار ابن المقفع در انتشار این گزته مقالات تا آنجا کشیده بود که مهدی خلیفه میگفت من هیچ کتاب زندقه بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد (۳) بعلاوه هر کتابی را که در این بابها انتشار می یافت مخالفین باین المقفع منسوب میداشتند (۴).

نیم قرن قبل از عبدالله بن المقفع مقعد بن عبدالله یا مقعد بن خالد جهنی که در بصره با ایرانیها خلطه و آمیزش داشت از يك نفر از بزرگزادگان ایرانی از طبقه اسواران (اساوره) بنام سَبویه که گویا همان یونس اسواری از رؤسای اولیه فرقه معتزله باشد (۵) رأی خود را راجع بقدر آموخته برضد جبریه قیام کرد و او و یونس اسواری (که بهر حال از اساوره ایرانی بوده است) اساس فرقه عظیم الشان معتزله را ریختند و عمرو بن

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) کتاب لهند ابو ریحان بی ونی ص ۷۶  
(۳) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶۴ (۴) رجوع کنید برساله ای که نگارنده در شرح حال ابن المقفع نگاشته است. (۵) درخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۸۱ نام این شخص چنین مذکور است: «ابو یونس سنسویه یعرف بالاسواری» و چون این چاپ بسیار مغلوط است احتمال دارد که تصحیحی در این اسم راه یافته باشد.

عبید قائد دیگر معتزلی نیز در این طریق پیر و معبد گردید .

انتشار کتبی که بدست ابن المقفع ترجمه شده بود و قوت گرفتن فرقه معتزله بتدریج روح ملت پرستی و تعلق ایرانیها را با فکر و آراء قدیمه بجوش آورد و دوره قیام و همت های دینی این قوم بر ضد خلفا ، یعنی کسانی که خود را جانشین پیغمبر اسلام میدانستند ، و برخلاف اصحاب حدیث و سنت که پای ادله عقلیه را بکلی بسته و در قشر ظاهر پرستی بیحرکت مانده و عقاید بسیار سخیف در اصول دین از خود اظهار کرده بودند شروع شد و علی رغم ایشان مبدل قلبی ایرانیها بطرف دشمنان خلفا و مخالفین اصحاب حدیث و سنت رفت و مقدمات توافق بین افکار ایرانی و عقاید مخالفین خلفا و اصحاب سنت و روایت فراهم گردید و چون مذهب شیعه که علمداران آن يك طبقه از فرزندان پرهیزگار و عالم حضرت علی بن ابی طالب پسر عم و داماد حضرت رسول بودند و خلفا را بعزت غصب خلافت و حرکات ناشایست سزاوار این مقام نمیدانستند و در اصول عقاید نیز با معتزله فرقی فاحش نداشتند اکثر ایرانیها بمذهب شیعه گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیران این فرقه گردیدند منتهی در اختیار این طریق نیز جماعتی بتدبیر و حکمت آراء موروثی اجدادی را که بظاهر نیز چندان زننده بنظر نمی آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع خود بیک نوع توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر تقبل عنوان شیعه را آثمی ساخته علناً بر ضد خلفا و هر گونه فکر عربی حتی در باطن بر ضد اسلام برخاستند و اگر چه در رفتن این راه عده ای از این فرق بعمد قدم برنمیداشتند و چنین می پنداشتند که جمیع افکار ایشان عین اسلام است باز محرک اصلی آن جماعت غلیان احساسات ایران پرستی و بستگی بآراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان بدر میبرد و در این طریقشان می انداخته است .

فرقی که در آخر این کتاب فهرستی از اسامی و شمه ای از مقالاتشان بدست داده ایم اکثر از میان ایرانیها برخاسته وغالباً نیز عنوان تشیع را پیش کشیده اند

در صورتیکه مقالات بیشتر ایشان مخالف با اسلام و منافی با اصول مذهب شیعه امامی است و چون غالب این گونه مقالات ابتدا از طرف ایرانیها که متعصبین عربی نژاد ایشانرا در ولایات اسیر می گرفتند و « موالی » میخواندند شیوع یافته متکلمین اهل سنت خبری جعلی نقل میکردند که : « عموم بدعتها و ضلالت ها در ادیان از جانب ابناء اسرا ظاهر میگردد (۱) » و در باب فرقه سازی ایرانیها و تمایل ایشان بتشیع میگفتند که : « ایرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع و نفوذ و قدرت بر سایر اقوام و شوکت ذاتی تا آنجا که خود را ابناء احرار (آزادگان) و سایرین را بنده میخواندند . چون برنج زوال دولت خود بدست عرب که پیش ایشان بیقدرترین اقوام بودند دوچار گردیدند این پیش آمد را بسی ناگوار یافتند و این مصیبت را عظیم دیدند ابتدا بقصد اسلام بجنگ برخاستند و بریاست امثال سباز و آستاسیس و مقنع قیام کردند و چون دیدند که این تدبیر مؤثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام نمودند و با ابراز محبت نسبت بخاندان رسول الله بتشیع گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابی طالب وارد آمده بود شنیع شمردند و شیعه را براههایی مختلف بردند تا ایشانرا از اسلام خارج کردند (۲) .



کتاب حاضر که پس از مدتی مطالعه تقدیم قارئین محترم میگردد شرح احوال خانواده ای از ایرانیان اصیل است که صمیمانه در راه توفیق بین آراء خاصه ایرانی و مذهب تشیع کوشیده و در منزه ساختن ساحت این مذهب از تهمت هایی که سایر فرق بر آن وارد می کرده اند سعی بسیار نموده و با اختیار اصول اعتزال و دفع عقیده تشبیه و تجسیم و رؤیت در باب توحید و داخل کردن باب امامت در مباحث کلامی و دفاع از مسئله غیبت و جلوگیری از بدعت گذاران در این دین و تقویت جامعه شیعه در مقابل قدرت خلفا و عنصر متعصب ترك و اصحاب حدیث و سنت این فرقه

(۱) الفرق بین الفرق ص ۱۰۱

(۲) الملل و التحل ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۵ و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۹۰

را صاحب شوکت و اقتدار و اسم و اعتبار کرده اند. کسانی که در تاریخ ایران دقت کرده باشند دانسته اند که همچنان که قبل از اسلام ایرانی و زردشتی برای خارجیان يك مفهوم بیش نداشته از بعد از اسلام تا زمان حاضر نیز ایرانی و شیعه بيك معنی بوده، دشمن شیعه یعنی دشمن ایران و مخالف ایران یعنی خصم شیعه. عبارتی که در فوق نقل کردیم و سیاست سلاطین آل عثمان از ابتدای عهد صفویه به بعد همه شاهد این نکته است بنابراین، خدمت خاندان ایرانی نوبختی در راه دفاع استقلال ایرانی و نجات آن از استحاله در جامعه اهل سنت یکی از بزرگترین خدماتی است که تذکر و قدردانی از آن فرض ذمه هر ایرانی ملت پرست است.



هفت سال قبل موقعیکه نگارنده در دارالفنون پاریس بادامه تحصیلات خود اشتغال داشتم برای گذراندن درجه «ایسانس» در ادبیات یکی از موضوعاتی را که اختیار کردم تاریخ ادیان و مذاهب بود و چون جهت گرفتن شهادتنامه این قسمت شخص حاصل بایستی در باب موضوعی رساله ای بنویسد این جانب نیز با اشاره استاد علامه ارجمند حضرت آقای میرزا محمد خان قزوینی دامت ابام افاضاته شرح حال خاندان نوبختی را جهت این کار اختیار کردم و مختصر رساله ای بفرانسه در همین خصوص نوشته از تصدیق ممتحنین گذراندم و بتحصیل شهادتنامه نایل آمدم و چون در طی جمع آوری یادداشت جهت تهیه آن رساله مختصر بتدریج با اهمیت موضوع برخوردیم بعدها بیشتر در راه تکمیل آن کوشیدم و برخی از عمر را در این کار صرف کردم تا این رساله ناچیز گرد آمد.

سال گذشته موقعیکه بفرنگستان رفته بودم دوست دانشمند من آقای استاد لوئی ماسین یون؛ از مشاهیر مستشرقین فرانسه معلم «کلژ دو فرانس» و مدیر مجله «تبعات راجع اسلام» (۱) - مرا مشوق شد که این رساله را برای مجله ایشان بزبان فرانسه انشاء کنم. قسمتی از این کار در پاریس انجام یافت و چون بایران برگشتم بتشوق

[1] Monsieur Louis Massignon professeur au collège de France et directeur de la Revue des Etudes Islamiques.

بعضی از دوستان گرامی متن فارسی آنرا بطبع رساندم و ترجمه فرانسه را نیز بانجام رسانده برای انتشار حاضر کردم.

البته این رساله ناقص است و موضوع آن بقدری بنظر نگارنده مهم است که شایسته تحقیقات و توجه بیشتری است اما متأسفانه بانداشتن فراغت کافی وعدم دسترسی بجمیع نسخ خطی راجع باین مبحث استقصای آن علی العجلاله از عهده این ضعیف خارج مینماید. امید است که ارباب فضل و ادب در عیوب این تألیف بچشم اصلاح و انصاف نگریده هر قدر بتوانند در تکمیل آن بکوشند و این خدمت بتاریخ ایران و جامعه شیعه را که نگارنده فقط بقصد روشن کردن یکی از مباحث تاریخی و بدون هیچگونه تعصب خاص با قدمی ناتوان و معرفتی ناقص در خط آن داخل شده است ایشان بسر منزل کمال نزدیک کنند.

در پایان این مقدمه وظیفه اخلاقی و فرض ذمه خود میدانم که از دوستان و سروران معظمی که در تهیه وسایل مادی و معنوی این تألیف بنگارنده کمک کرده و بهمت و دانش و تشویق خود در انجام آن مساعی جمیله مبذول داشته اند از صمیم قلب تشکر کنم علی الخصوص از حضرت مخدوم معظم و استاد فرجاد مکرم آقای آقا میرزا محمد خان قزوینی دام اجلاله که در هر دو سفر اینجانب بفرنگستان در بذل انواع رهنمائیها و گذاردن کتابخانه خود باختیار نگارنده مرحمت را بکمال رساندند. من و امثال من هر چه در این راه داریم از برکت هدایت و دانش و فضایل ایشان است متعنا لله بطول بقائه.

فاضل بزرگوار حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی و اخوی دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله مدظلهما نیز در تشویق نگارنده و یاری باساس این بنا خالصاً مخلصاً از هیچ قسم عنایت دریغ نفرمودند مخصوصاً آقای شیخ الاسلام را در تألیف این کتاب منتی عظیم بر نگارنده ثابت است چه معظم له علاوه بر اظهار مرحمت در نویساندن يك نسخه از کتاب انوار الملکوت بخرج شخصی جهت خدمت باین کار سه چهار فقره یادداشت گرانها در مکاتیب خود برای نگارنده فرستاده اند که تمام آنها را بنام نامی فاضل محترم ثبت کرده ام و خود را رهین مرحمت ایشان میشناسم.

تشویق و ترغیب آقای استاد لومئ ماسین یون نیز از محرّ کین عمده اینجانب در امام این نسخه گردید، لازم است که در ضمن این مقدمه از آن استاد ارجمند نیز تشکر کنم. کسانی که در طهران با کتاب و کتابخانه سر و کار دارند میدانند که نفیس ترین گنجینه پربهائی که از این نوع در شهر ما فراهم است بهمت و زحمت و مساعی صادقانه حضرت آقای حاج حسین آقا ملک مدظلّه العالی گرد آمده و ایشان در این راه از بندل هیچگونه مال و صرف عمر دریغ نفرموده و در نتیجه سالها زحمت ورنج خزانه الکتبی از کتاب های فارسی و عربی جمع آورده اند که از بسیاری جهات در عالم نظیر ندارد و با این عمل خیر حقیقه حفظ آبرویی از ایران که زاده های طبع و فکر و نوشته های فرزندان آنرا غالباً ایرانی باید در یکی از پایتخت های خارجی تحصیل کنند فرموده اند. نگارنده از کتابخانه ذیقیمت ایشان استفاده بسیار کرده و از آن گنجینه نفیس تمتع بسیار برگرفته ام. بعلاوه حضرت آقای ملک در طبع این کتاب نیز مؤید اینجانب شده و مقداری از مخارج چاپ آنرا شخصاً مرحمت کرده اند. این مقدمه را با اظهار تشکر و مسئلت دوام توفیق ایشان در راه خدمتی که اختیار نموده اند ختم میکنم.

طهران، آذرماه ۱۳۱۱

عباس مشای

## خاندان نوبختی

خاندان ایرانی نژاد نوبختی که در این مختصر رساله مقصود تجدید ذکر و احیای مآثر گذشته ایشانست یکی از جمله خانواده های اصیل ایرانیست که با قبول آئین اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان داخل شده و از راه نشر علوم و حکمت و آداب و اداره پاره ای مشاغل دیوانی ذکر ی بنخبر از خود در تاریخ تمدن اسلامی بجا گذاشته و گذشته اند.

اعضای این سلاله بزرگ چنانکه از اشارات مورّخین و شعرا و ادباء بر می آید از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر در دارالخلافه بغداد مصدر کار های کشوری و یا در یکی از شعب علوم و ادبیات شاخص و مشارالیه بالبنان بوده اند مخصوصاً چند نفر از ایشان از پیشوایان جلیل القدر فرقه امامیه اثنی عشریه محسوب میشده و يك عدّه هم از افراد این خاندان در جمع اخبار و اشعار سه نفر از بزرگترین شعرای نازی زبای یعنی ابونواس حسن بن هانی (۱۴۱-۱۹۹) و ابو عباده ولید بن عئید بختری (۲۰۶-۲۸۳) و علی بن العباس بن الرومی (۱۱۲-۲۸۳) رنجهها برده و یادگارهای فکر و ذوق این سه گوینده استاد را مخلد ساخته اند.

جدّ اعلاى این خانواده یعنی نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران این ابوسهل از مترجمین زبان فارسی بهلوی عبری و از منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده و بوسیله ترجمه کتب چند از زبان اجدادی خود بتازی خدمتی بنشر این علم در میان مسلمان کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب زایچه و علم احکام نجوم و غیره بمسلمان عربی زبان آموخته اند.

يك عدّه از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطه قبول مذهب جمفری از مدافعین جدی ابن آئین شده و در راه تشدید مبانی مذهب مزبور و ردّ آراء مخالفین از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرده و با تألیف رسائل و کتب بسیار اصول عقاید فرقه امامیه را

در میان مردم منتشر ساخته اند بلکه این عده از بنی نوبخت را بشرحیکه بعد خواهیم گفت باید از اولین پیشقدمان متکلمین طایفه امامیه و از بزرگترین استادان علم کلام این فرقه محسوب داشت چه این جماعت بوده اند که قبل از طبقه متکلمین بزرگ شیعه اثنی عشریه با ادله کلامی برد انتقاداتیکه معتزله و عامه و فرقی دیگر اسلام بر امامیه وارد میساخته اند قیام کرده و آن اصول علمی را که باید متکلمین دیگر این فرقه بعدها تعقیب کنند مدون و بر اساسی استوار پایدار نموده اند.

ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۲۷-۲۱۱) از بزرگترین علما و وجهای شیعه امامیه و از مبرزین متکلمین این طایفه و صاحب تصانیف مهمه در تأیید این مذهب است و بواسطه مقام علمی و شؤن دنیاوی مشهورترین آل نوبخت بشمار می آید و خواهرزاده او ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (وفاتش بین سنوات ۳۰۰ و ۳۱۰) مؤلف کتاب فرق الشیعه و کتاب الآراء والذیانات از اولین کسانی است که در باب ملل و نحل بتالیف کتاب پرداخته و این دونفر بواسطه تبعیت از معتزله در بعضی از مسائل اصولی و تقریر و تدوین قطعی مسئله امامت مطابق عقائد شیعیان امامی بوسیله ادله عقلیه برگردن این طایفه متقی بزرگ دارند.

شیخ ابواسحاق ابراهیم نوبختی از متکلمین اواسط قرن چهارم تا حدیکه اطلاع داریم قدیمترین کسی است از علمای امامیه که کتابی از او در علم کلام مطابق عقاید این طایفه در دست است و این کتاب که یاقوت نام دارد بواسطه شرحیکه ابتدا عزالدین ابو حامد عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶) شارح نهج البلاغه و بعد از او علامه حسن بن یوسف جلی (۶۴۸-۷۲۶) بنام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت بر آن نوشته و کتابی که خواهرزاده علامه سید عمید الدین عبدالمطلب حسینی جلی (۶۸۱-۷۵۴) بعنوان شرح کتاب انوار الملکوت برشته تألیف آورده در میان متکلمین امامی مذهب شهرت بسیار پیدا کرده و از معروفترین کتب کلامی فرقه امامیه شده است.

چند نفر دیگر از خاندان نوبختی مثل ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل (متوفی سال ۳۲۲) و پسرش ابو الفضل یعقوب و ابوطالب نوبختی و ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل

بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش ابو عبدالله حسین (متوفی سال ۳۲۶) از کتاب و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بوده و چند نفر دیگر مانند ابو الحسن موسی بن کبریاء و ابو محمد حسن پسر ابو عبدالله حسین (۳۲۰-۴۰۲) از مشاهیر علمای اخبار شیعه محسوب و ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) بعقیده شیعه امامیه نایب سوم حضرت حجّت و از وکلا و نوّاب محمودین امام غایب است.

بطور کلی افراد متعدده خاندان نوبختی را بشش طبقه میتوان تقسیم کرد بشرح ذیل:

- ۱ - مترجمین کتب فارسی پهلوی عبری و منجمین مثل نوبخت و پسرش ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل مانند عبدالله و ابوالعباس فضل؛
- ۲ - متکلمین امامی مثل ابو اسحق ابراهیم و ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی؛
- ۳ - اصحاب و خواص ائمه اثنی عشریه مثل یعقوب بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و اسحق بن اسماعیل بن ابی سهل و ابوالقاسم حسین بن روح؛
- ۴ - ادبا و رواة اشعار مثل اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت و بعضی از برادران او و ابوطالب و محمد بن روح و ابوالحسین علی و ابو عبدالله حسین؛
- ۵ - کتاب و منشیان مانند دو نفر اخیر و ابو جعفر محمد بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و ابو یعقوب اسحق و ابو الفضل یعقوب و علی بن احمد بن علی؛
- ۶ - علمای اخبار امامی مثل ابوالحسن موسی بن کبریاء و ابو محمد حسن بن حسین و غیر ایشان این شش طبقه بزرگان نوبختی بتفصیلی که در فصول آینده خواهیم دید هر یک در رشته خود منظور نظر و مشهور خاص و عام بوده و اقوال و نوشته هاشان برای علمای بعد حجّت محسوب میشده چنانکه در نجوم ایشانرا اعلم ناس میگفتند (۱) و در کلام مطابق مذهب طایفه امامیه قول ایشانرا سند میشمرده اند (۲) و در علم بمقالات و آراء و دیانات کتاب ابو محمد نوبختی را از کتب معتبره این فن (۳) و شخص او را نمونه

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۲۲-۱۲۳ (۲) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۳۵۲-۳۵۵ (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و مروج الذهب مسعودی ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ و کتاب تلخیص ابلیس ابن جوزی در مواضع متعدده.

کامل معرفت بملل و نحل میدانسته (۱) و در اخبار شیعه امامیه و تقریر مذهب ایشان آل نوبخت را در ردیف شیخ مفید و ابن بابویه و پدر او از ارکان این دین می‌شمرده اند (۲) و در جمع اخبار و اشعار ابونواس و بختری و ابن الرومی آل نوبخت از مهم‌ترین و موثوق‌ترین مراجع بوده اند و در هنر ترجمه در ردیف مترجمین بزرگ محسوب می‌شده (۳).

نظر باین مراتب نگارنده این سطور از مدتی پیش در صدد نوشتن شرح حال و فراهم آوردن اخبار خاندان جلیل‌القدر نوبختی بود و بتدریج از مطالعه کتب تاریخ و ادب یاد داشت‌هایی در این خصوص گرد می‌کرد اینک که تا حدی این کار با انجام رسیده آنها را با بعضی ملاحظات در چند فصل ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم. باشد که مفید افتد و طالبان اطلاعات تاریخی و عشاق سرگذشت پر مجده و عظمت نژاد ایرانی را را تذکره ای فراهم باشد.

## فصل اول

### نوبخت جد این خاندان

از خاندان نوبختی اول کسی که ذکرش بمیان می‌آید و در تواریخ باو اشاره می‌شود نوبخت زردشتی است که در عهد منصور خلیفه دوم عباسی (۱۳۶-۱۵۸) میزیسته و اعضای این خانواده عظیم عموماً باو منسوبند و همه از فرزندان او بشمار می‌روند و بهمین مناسبت است که مورخین و نویسندگان اسلامی ایشان را آل نوبخت یا بنی نوبخت یا نوبختیون نامیده اند.

املائی اسم این شخص در اشعار و نوشته های شعرا و ادبای معاصر با قریب‌العهد با او هم نوبخت (با واو) و هم نوبخت (با یاء) ضبط شده و هر دو نیز صحیح بنظر می‌رسد و آن از کلمات مرکبه فارسی است که جزء اول آن نو بمعنی تازه و جدید و جزء دوم آن بخت بمعنی حظ عربی است و این دو جزء هر دو امروز هم بهمین معانی در زبان فارسی مستعمل است.

گویا فارسی قدیم تلفظی داشته است بین تلفظ یاء ماقبل متحرک و واو ماقبل متحرک عربی و چون رساندن آن با الفبای عربی ممکن نبوده آنرا گاهی با یاء ماقبل متحرک و گاهی نیز با واو ماقبل متحرک ادا می‌کرده اند و لابد هیچکدام از این دو صوت هم تلفظ مزبور را درست نمی‌رسانده ولی چون از همه بیشتر بآن صوت شبیه می‌شده آنرا باین دو وضع درمی‌آورده اند و این کار را مسلمین عربی زبان در باب يك عده از تلفظهای فارسی که در عربی نظیر آنها وجود نداشته کرده اند که ذکر آن از موضوع ما خارج است. حقیقه امروز هم درست نمیدانیم که کلمه نو را که جزء اول يك عده از اسامی

(۱) معجم الادب ج ۲ ص ۲۷۹ (۲) ابن ابی العبدید ج ۲ ص ۵۹۷ (۳) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۴۰۶

و اعلام مر کتبه فارسی است ایرانیان عهد ساسانی بجه شکل تلفظ میکردند زیرا که اعلام و اسامی مزبور همه بوسیله رسم الخط عربی بما رسیده و تلفظ امروزی ما هم برای فهم تلفظهای قدیم این قبیل کلمات چندان مناط اعتبار نیست همینقدر میدانیم که مسامین عربی زبان در عموم کلماتی که جزء اول آن از این قبیل تلفظ داشته آنرا بهر دو شکل مذکور در فوق نوشته اند مثل نوبخت و نیبخت و نوروز و نیروز و غیره.

آل نوبخت خود را از نژاد کبوتر پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه میدانستند و بجزری شاعر مشهور که چند نفر از این خاندان را مدح گفته در دو قصیده از قصاید خود باین نکته اشاره میکند: از آن جمله در مدح ابوالفضل یعقوب بن ابی یعقوب اسحق نوبختی میگوید:

وَ إِذَا أَبُو الْفَضْلِ اسْتَعَارَ سَجِيَّةً      لِلْمَكْرَمَاتِ فَمِنْ أَبِي يَعْقُوبٍ  
لَا يَحْتَدِي خُلُقَ الْقَصِيِّ وَلَا يُرِي      مُتَشَبِّهًا فِي سُودِدٍ بَغْرِيٍّ  
تُمْضِي صَرِيْمَتَهُ وَ تَوْقِدُ رَأْيَهُ      عَزَمَاتُ جُوذِرْزِ وَ سَوْرَةِ بَيْسٍ (۱)  
شَرَفٌ تَتَابَعُ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ      كَالرَّمْحِ أَنْبُوبًا عَلَى أَنْبُوبٍ (۲)  
وَ أَرِي النَّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا      لِنَجِيْبٍ قَوْمٍ لَيْسَ بِأَبْنِ نَجِيْبٍ (۳)

و همین شاعر در قصیده دیگر که در مدح پدر ممدوح فوق یعنی ابو یعقوب اسحق بن اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (مقتول در ۳۲۲ هـ) سروده می گوید:

مَا لِلْمَكَارِمِ لَا تُرِيدُ سِوَى أَبِي      يَعْقُوبَ اسْحَقَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ  
وَ أَلِي أَبِي سَهْلٍ بِنِ نَوْبَخْتٍ أَنْتَهَى      مَا كَانَ مِنْ عُرْرِ لَهَا وَ حُجُولِ

(۱) جوذرز معرب و یکی از اشکال کلمه گودرز و بیب شکل دیگر گبواست ، قلب واو و گاف فارسی بهاء در السنه آریائی بسیار معمول بوده و هست ، گشتاسپ را در کتب و کتیبه های قدیم و اوراق مترجم از پهلوی باشکال هیستاسپ و ویشتاسپ و ویستاسپ و یستاسپ نوشته اند .  
(۲) این بیت بجزری در باب آل نوبخت از امثال سائره گردیده است .  
(۳) دیوان بجزری طبع بیروت ( ۱۹۱۱ م ) ص ۱۷۶ - ۱۷۷ .

تَسْبًا كَمَا أَطْرَدَتْ كَعُوبٌ مُثَقِّفٍ      لَدُنِّ نَيْرِيدِكَ بَسَطَةً فِي الطُّولِ  
يُنْفِضِي أَلِي بَيْسٍ بِنِ جُوذِرْزِ الَّذِي      شَهَرَ الشَّجَاعَةَ بَعْدَ قَرِطِ حُمُولِ  
أَعْقَابُ أَمْلاَكٍ لَهُمْ عَادَاتُهَا      مِنْ كُئِلٍ نَيْلٍ مِثْلِ مَدِّ النَّيْلِ  
أَلْوَارِ ثُونٍ مِنَ السَّرِيرِ سَرَاتِهِ      عَنْ كُئِلٍ رَبِّ تَحِيَّةٍ مَأْمُولِ  
وَ النَّصَارِبُونَ بِسَهْمِهِ مَعْرُوفَةٌ      فِي التَّاجِ ذِي الشَّرَفَاتِ وَ الْإِكْلِيلِ (۱)

نوبخت از معاصرین منصور خلیفه است و چون منصور در میان خلفای عباسی اول کسی است که بستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود خوانده و اشارات ایشان را بکار برده نوبخت جد آل نوبخت راهم که بائین زردشتی سر میکرده جلب نموده و او را بقبول دین اسلام واداشته است . (۲)

تاریخ آشنائی نوبخت با منصور و داخل شدن او در خدمت این خلیفه درست مشخص نیست . مطابق شرحی که ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی ( ۳۹۲ - ۴۶۳ ) در تاریخ بغداد آورده (۳) و سید رضی الذین علی بن طلوس ( ۵۸۹ - ۶۶۴ ) آنرا در کتاب فرج الهیوم نقل کرده (۴) نوبخت قبل از آنکه ابوجعفر منصور بخلافت برسد یعنی قبل از سال ۱۳۶ در اهواز محبوس بوده است .

اسماعیل بن علی نوبختی برای حسین بن قاسم کوکبی از شاگردان خود چنین حکایت کرده که : « جد ما نوبخت در ابتدا کیش زردشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران خود بود . موقعیکه در اهواز در حبس میزیست روزی ابوجعفر منصور را دید که بزندان قدم گذارده ؛ نوبخت خود نقل میکنند که من او را مردی باهویت و جلالت و حسن صورت و دارای اندامی متناسب و سیمائی نیکو دیدم و تا آن تاریخ کسی را بآن هیأت ندیده بودم . از مکان خود بر خاسته پیش او رفتم دیدم قیافه مردم این بلاد را ندارد »

(۱) دیوان بجزری ص ۱۷۷ - ۱۷۹  
(۲) سراج الذهب ج ۸ ص ۴۹۰  
(۳) تاریخ خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۵۴ - ۵۵  
(۴) نسخه خطی متعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد .

بر سمیل استفسار از او پرسیدم که اهل کدام شهری . گفت از مردم مدینه . گفتم از مدینه النبی . گفت آری ، گفتم از فرزندان حضرت رسولی گفت نه بلکه از عرب مدینه ام . باو نزدیکتر شدم و از کنیه او پرسیدم گفت : ابو جعفر . گفتم مزدگانی بده چه بدین بهی قسم که عنقریب مالک مملکتی خواهی شد شامل این نواحی و فارس و خراسان و جبال . از من نپذیرفت ، او را اطمینان دادم و از او خواستم تا بامن عهد کند که اگر این پیشگوئی درست در آمد حق خدمت و جائزه مرا فراموش ننماید . ابو جعفر نوشته ای در این خصوص بمن داد . چون بخلافت رسید پیش اورفتم و نوشته را باو نشان دادم . خدا را شکر گفتم و مرا بخدمت خود پذیرفت ، بدست او اسلام آوردم و منجم و مولای او گردیدم .

اگر چه بقرینه نوبخت بایستی بتسنن و مذهب رسمی خلفای بغداد گرویده باشد ولی فرزندان او بعد ها بتشیع مشهور و لا اقل بقول ابن الدیم بولایت آل علی بظاهر معروف شده اند (۱) و چنانکه بعد خواهیم دید يك عده از ایشان از بزرگان عامای امامیه گردیده و در این راه بمدارج عالییه ارتقاء جسته اند . نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمین خاصه منصور بوده و منصور در موقع بنای دار الخلافه بغداد ( شروع بنای آن در سال ۱۴۴ ) اساس آن شهر را در ساعتی ریخت که نوبخت از روی احکام نجومی اختیار کرده بود (۲) .

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۱۴۵ در ضمن تفصیل قتل ابراهیم بن عبدالله التخض بن الحسن الثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب برادر محمد النفس الزکیه گوید که قبل از رسیدن خبر قتل ابراهیم ، نوبخت بر خلیفه ابو جعفر منصور وارد شد و گفت با امیر المؤمنین فتح و ظفر ترا خواهد بود . خلیفه ابن پیشگوئی را نپذیرفت ، نوبخت گفت خلیفه امر بحبس من فرماید و اگر قضیه چنانکه من میگویم انجام نیافت مرا بقتل رساند . در این اثنا خبر هزیمت ابراهیم رسید و منصور بیت ذیل را انشاد کرد :

(۱) الفهرست ص ۱۷۷

(۲) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۶۷ و یعقوبی ص ۲۳۸ . B. G. A. VII . de Goeje و الآثار الباقیه ص ۲۷۰ و آثار البلاد قزوینی ص ۲۰۹ و ابن الأثیر ج ۵ ص ۴۳۶ ( چاپ لیدن ) و کتب دیگر تاریخی و جغرافیائی و Salmon, Introd. à la topog. de Bagdad p. 1,76

فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَأَسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَابِ الْمَسَافِرُ

چون پیشگوئی نوبخت درست درآمد منصور دو دست جریب از اراضی نهر جوهر را بعنوان اقطاع (تبول) باو بخشید (۱) .

این بیت که منصور پس از اطلاع بر قتل ابراهیم بن عبدالله بدان تمثیل کرده از معقربن اوس البارقی و جزء قطعه ایست که آنرا ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده است (۲) و بیت مزبور از امثال سایر عرب بوده است که غالباً در این موارد بآن تمثیل میشده چنانکه عایشه پس از قتل علی بن ابی طالب و منصور بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی آنرا انشاد کرده اند (۳) .

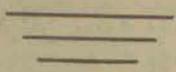
نهر جوهر یکی از نواحی یا باصطلاح جغرافیون قدیم از طسوج های نزدیک بغداد و در جانب غربی شط دجله بوده (۴) و کویا در همین دوهزار جریب زمینی که منصور بنوبخت واگذاشته او و فرزندان او برای خود منازلی ساخته و بناهایی کرده بوده اند چه آل نوبخت چنانکه از قرائن معلوم میشود در بعضی اراضی حومه بغداد و اطراف دجله املاک و خانه هائی داشته و در محله نهر طابق از محلات غربی بغداد (۵) و نوبختیه (۶) و در نزدیکی نهمانیه (از آبادیهای بین بغداد و واسط در ساحل غربی دجله) نیز مالک منازلی بوده اند (۷) .

غیر از آنچه در فوق نقل کردیم اطلاع دیگری از احوال نوبخت در دست نیست جز اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون در موقع نام بردن مؤلفین کتب احکام نجومی نوبخت را نیز ذکر میکند و کتابی در احکام نجوم باو نسبت میدهد (۸) .

(۱) طبری ج ۳ ص ۳۱۷-۳۱۸ (چاپ لیدن) و ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵ و کتاب العیون ص ۲۴۸ در جزء قطعات تاریخ عربی . Fragmenta hist. arabicorum طبع دگوه de Goeje و دیونگ de Jong (۲) الاغانی ج ۱۰ ص ۴۶ (۳) حیاة الحیوان ج ۱ ص ۷ و ۴۳ و ۶۸ و کتاب الاذنیاء ابن جوزی ص ۵۲ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۰۷ (۴) ابن خردادبه ص ۷ (۵) الاغانی ج ۳ ص ۱۶۱ (۶) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۱ و ج ۶ ص ۱۹۷ و کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۲۵۲ (۷) یعقوبی ص ۳۲۱ . (۸) کشف الظنون ج ۵ ص ۳۰

بشرط صحت این نسبت احتمال کلی دارد که نوبخت این کتاب را از فارسی بهلوی عبری ترجمه کرده باشد چه نوبخت را بعضی از مورخین در عداد افراد اولی خاندان منسوب با او از مترجمین بهلوی عبری نام برده اند و پسر نوبخت یعنی ابوسهل چند کتاب از بهلوی عبری نقل کرده و بگفته ابن التمدیم تکیه او در علم نجوم بکتاب ایرانیها در این فن بوده است (۱).

نوبخت در همان زمان خلافت منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) پیر بوده و در اواخر بواسطه کهولت و ضعف نمیتوانسته است چنانکه باید بوظایف خدمت مصاحبت خلیفه قیام کند بهمین جهت یامر منصور پسر خود ابوسهل را بجای خویش گماشته است و گویا نوبخت جز این يك پسر فرزند دیگری نداشته چه نسب عموم بنی نوبخت بهمین ابوسهل منتهی میشود و ذکر فرزندی دیگر جز او از نوبخت در کتب و اشعار نیست.



## فصل دوم

### ابوسهل بن نوبخت

چنانکه گفتیم بعد از آنکه نوبخت پیر و ضعیف شد و از خدمت منصور باز ماند پسر خود ابوسهل را با اشاره خلیفه بمصاحبت او گماشت.

« ابوسهل خود نقل میکند که پس از رسیدن بحضور منصور خویشتم را چنین معرفی کردم: (۱) خرشاذ ماه (۲) طباطبا مازریاذ (۳) خسرو ابمشاذ (۴). خلیفه گفت تمام این کلمات که گفتمی اسم تست، گفتم آری. خلیفه را خنده گرفت و گفت یا از آنچه شمردی بر کلمه طباطبا اقتصار کن و آنرا نام خود قرار ده و با بکنیه ای که بتو خواهم داد راضی شو، من شوق دوم را اختیار کردم و کنیه ابوسهل را از خلیفه پذیرفتم (۵) از آن زمان بعد پسر نوبخت با ابوسهل مشهور شد و اسمش باطل گردید. » (۶)

ابوسهل از قراریکه با قوت نقل میکند از همان تاریخ بنای بغداد (سال ۱۴۴) در خدمت منصور بوده و در موقع انشاء این شهر با اشاره خلیفه مزبور اختیار طالع نموده و از روی احکام نجومی گفته که شهری که بآن طالع بنا شود بطول بقاء و کثرت آبادی نایل و مورد احتیاج مردم خواهد شد و از فضایل آن یکی نیز این خواهد بود که هیچ خلیفه در آنجا بمرگ عادی نخواهد مرد (۷).

ابوسهل از تاریخ بنای بغداد تا سال فوت منصور (یعنی از ۱۴۴ تا ۱۵۸)

(۱) این کلمات قطعاً تحریف شده و بهمین جهت فهم معانی آنها مشکل است. جز اول مسلماً خورشید است که در قدیم آنرا خرشید (بدون واو) هم مینوشته اند و الف بعد از خاء الف عربی است که آنرا مؤلفین تازی گاهی برای رساندن صوت یاء مجهول فارسی بکار میبرده اند.

(۲) خرشاذ (۳) خ. ل. = مازریاذ (۴) خ. ل. = خسرو ابمشاذ

(۵) شاید اختیار کنیه ابوسهل هم بملاحظه صعوبت تلفظ اسم دراز او بوده و خلیفه در اختیار آن باین نکته نظر داشته.

(۶) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ و قطعی ص ۴۰۹ و مختصر الدول ص ۲۲۴.

(۷) معجم البلدان ج ۱ ص ۶۸۴ - ۶۸۵. در تاریخ بغداد بنام ابن منجم تصریح نشده و پیشگوئی فوق از یکی از منجمین بدون تصریح باسم منقول است (تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۷).

همه وقت در خدمت این خلیفه میزیسته و ازنده ای او بوده حتی در آخرین سفر حجی که منصور کرده و در همان سفر نیز وفات یافته ( ۲۴ ذی الحجّه ۱۵۸ ) ابوسهل همراه او بوده است .

ابوسهل خود برای یسر خویش اسمعیل چنین نقل کرده که در سفر حج آخری منصور او و ابن اللّجلاج طبیب مخصوص خلیفه مصاحب منصور بودند و چون خلیفه بر بستر استراحت میخوابید این دو تن بایکدیگر بمنامه می نشستند . موقعی ابن اللّجلاج ابوسهل را بصرف نیند دعوت کرد و ضمناً از او پرسید که از عمر منصور چقدر باقیست ابوسهل را این سؤال گران آمد از صرف نیند دست باز داشت و مصمم شد که دیگر از منادمات ابن اللّجلاج خود داری کند و تا سه روز از او دوری جست بعد از سه روز باز طریق مصادقت پیش گرفتند و تقار بین اثنین بصلح و صفا مبدل گردید و عبادت معمول بشرب نیند نشستند . ابن اللّجلاج بر سبیل گله ابوسهل را مخاطب ساخته گفت : با آنکه من هیچگاه در علم خود بخل نوززیده و در مواقع احتیاج بسؤال تو جواب داده ام ندانستم بچه علت در پاسخ سؤال من از بعضی امور بخل پیشه کردی و از من دوری جستی؟ منصور را مزاجی گرم است و هر قدر سالخورده تر شود خستگی بدن او رو بتراید خواهد رفت . در چیره موی سر خود را تراشیده و در جای آن غالیه بکار برده و در حجاز نیز باین کار ادامه میدهد و سخن مرا در ترک این عادت نمی پذیرد گمانم آنست که در رسیدن بآبادی قید ( در وسط راه کوفه بمکه ) در دماغ او بیوستی ظاهر شود که من و اطبای دیگر از علاج آن عاجز آئیم و در این صورت زنده بمکه نخواهد رسید .

ابوسهل میگوید همانطور که ابن اللّجلاج پیش بینی کرده بود منصور در رسیدن بقیه علیل بود و قبل از وصول بمکه جان سپرد و در پُر مِثْوَن مدفون گردید (۱).

ابوسهل بن نویخت بعد از فوت منصور نیز مدتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشید ( ۱۷۰-۱۹۳ ) را هم درک کرده و در سِتِّ الْحِکْمَةِ یا حِزَانَةُ الْحِکْمَةِ مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بسر میبرده است (۲).

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و طبقات الامم ص ۶۰

از این قرار ابوسهل لا اقل بیست و پنجسال از عمر خود را در خدمت خلفای اولی بنی عباس میزیسته و گویا در همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده زیرا که از این تاریخ بعد دیگر از او ذکری بمیان نمی آید و در اشعار ابو نواس که در خاندان نویختی میزیسته و با پسران ابوسهل محشور بوده بهیچوجه از پدر ایشان ذکری دیده نمیشود .

ابوسهل از منجمین ایرانی و از مترجمین کتب فارسی پهلوی است بعبری و دز نجوم نیز مستند او اطلاعات و کتب منجمین ایرانی عهد ساسانی بوده و ابن الندیم هفت کتاب ذیل را از او اسم میبرد :

۱ - کتاب الیهبطان (۱) در موالید :

۲ - کتاب القان النجومی ؛

۳ - کتاب التوالید (جدا گانه غیر از کتاب الیهبطان) ؛

۴ - کتاب تحویل سینی التوالید ؛

۵ - کتاب التدخل ؛

۶ - کتاب السئیة و التمثیل ؛

۷ - کتاب المتخل من آقاویل المنجمین در اخبار و مسائل و موالید و غیرها (۲) .

گویا مشهورترین این کتب همان کتاب اول یعنی الیهبطان است در موالید که ابن الندیم فصل بزرگی از آنرا در الفهرست نقل میکند (۳) .

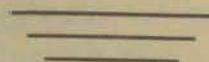
اسم این کتاب در نسخه چاپی الفهرست الیهبطان ضبط شده ولی ما شکل فوق را ترجیح دادیم و باقرب احتمالات یهبطان یکی از هوز وارشهای پهلوی است که آنرا در عربی بموالید ترجمه کرده اند و الف و نون آخر آن علامت جمع فارسی است . ابن الندیم و بتقلید او قفطی اسم ابوسهل را فضل نوشته اند و این گویا خطاست زیرا که اولاً اسم ابوسهل بشرحیکه نقل کردیم بمناسبت درازی از طرف منصور خلیفه

(۱) یا اختلاف قراآت : الیهبطان و التهبطان و در نسخه خطی متعلق بفاضل معاصر آقای حاج

میرزا ابو عبدالله زنجانی : الیهبطان مطابق ضبط فوق (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و قفطی ص ۲۵۵

(۳) الفهرست ص ۲۳۸-۲۳۹

باطل و بجای آن کنیه ابوسهل اختیار شد ثانیاً چنانکه خواهیم دید ابوسهل پسری بنام فضل داشته و شاید ابن التمدیم این پسر یعنی ابوالعباس فضل بن ابی سهل بن نوبخت را با ابوسهل بن نوبخت اشتباه کرده ثالثاً بهمین مناسبت از میان رفتن اسم ابوسهل مؤلفین قرون بعد هیچکدام اسم او را نبرده و در این خصوص در زحمت بوده و حتی معاصرین و مردم قریب العهد با ابوسهل نیز نام او را نمیدانسته اند (۱).  
 ابوالعباس نجاشی صاحب رجال معروف بتردید اسم او را طهارت ذکر میکند (۲) و این کلمه تحریف شده يك جزء از همان اسم درازی است که قفطی و ابن العبری و ابن ابی اصیبعه ذکر کرده اند.



## فصل سوم

### پسران ابوسهل بن نوبخت

ابوسهل بن نوبخت پسران متعدّد داشته و اسامی ده پسر از او در کتب و اخبار و اشعار مذکور شده است.

پسران ابوسهل بشرحیکه بعد خواهیم گفت همه با ابونواس شاعر مشهور معاصر و مربوط بوده و این گوینده ظریف القول نامی غالباً بمنزل ایشان وارد میشده و از خوان نعمت آل نوبخت منتعم میگردد و آن جمع را باقتضای طبع شاعری مدح یا هجو میگفته است و همین امر باعث بقای نام يك عده از ایشان شده و ذکر جماعت مذکور در اخبار و اشعار ابونواس مانده است.

اسامی این ده پسر ابوسهل و اخبار هر کدام از ایشان بقرار ذیل است:

#### ۱. اسمعیل

مشهور ترین پسران ابوسهل اسمعیل است که اخبار او با ابونواس فوق العاده مشهور شده و این شاعر تیز زبان او را هجو های رکیک گفته است. چهار قطعه شعر در هجو اسمعیل در دیوان او دیده میشود (۱) که معروفترین آنها دو قطعه ایست که در آنها ابونواس اسمعیل را ببخل و لئامت منسوب داشته و آن دو قطعه اینست:

خُبْرُ إِسْمَاعِيلَ كَالْوَشْيِ إِذَا مَاشَقُّ يَرْقَا  
 عَجَبًا مِنْ آثَرِ الصَّنْعَةِ فِيهِ كَيْفَ يَخْفَى  
 إِنَّ رَفَاءَ كَ هَذَا الْطُفَّ الْأُمَّةِ كَفَا  
 فَإِذَا قَابَلَ بِالنَّصْفِ مِنَ الْجِرْدِ قِي نَصْفَا  
 الْطُفَّ الصَّنْعَةَ حَتَّى لَا يَرِي مَطْعَنَ إِشْفَا  
 مِثْلُ مَا جَاءَ مِنَ التَّنُّورِ مَا غَادَرَ حَرْفَا

(۱) دیوان ابونواس چاپ قاهره س ۱۷۱-۱۷۲ و شرح دیوان او ج ۱ (نسخه خطی پاریس)

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰

وَلَهُ فِي الْمَاءِ أَيْضًا عَمَلٌ أَبَدٌ ظَرْفًا  
 مَرْجُهُ الْعَذَابَ بِمَاءِ الْبَيْتْرِ كَمَا يَزْدَادُ ضِعْفًا  
 فَهُوَ لَا يُسْقِيكَ مِنْهُ مِثْلَ مَا يَشْرَبُ صِرْفًا (۱)

ایضاً

عَلَى خُبْرٍ إِسْمَاعِيلَ وَاقِيَةَ النَّحْلِ فَقَدْ حَلَّ فِي دَارِ الْأَمَانِ مِنَ الْأَكْلِ  
 وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَأَوْيِ يُرَى ابْنُهُ وَلَمْ يَرِ آوِي فِي خُرُونٍ وَلَا سَهْلٍ  
 وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَعَمَقَاءِ مُغْرِبٍ تُصَوِّرُ فِي بُسْطِ الْمُلُوكِ وَفِي الْمَثَلِ  
 يُحَدِّثُ عَنْهُ النَّاسُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ سَوَى صُورَةٍ مَا إِنَّ تُمْرًا وَلَا تُحْلِي  
 وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَلَيْبِ بْنِ وَايِلٍ وَمَنْ كَانَ يَحْمِي عِزَّهُ مِنْتَ الْبَقْلِ  
 وَإِذْ هُوَ لَا يَسْتَبْ خَصْمَانِ عِنْدَهُ وَلَا الصَّوْتُ مَرْفُوعٌ بِجِدِّ وَلَا هَزْلٌ  
 فَإِنَّ خُبْرَ إِسْمَاعِيلِ حَلَّ بِهِ الَّذِي أَصَابَ كَلْبِيًّا لَمْ يَكُنْ ذَاكَ مِنْ دُلِّ  
 وَ لَكِنْ قَضَاءٌ لَيْسَ يُسْطَاعُ رَدُّهُ بِحِيلَةٍ دِي مَكْسِرٍ وَلَا فِكْرٍ دِي عَقْلِ (۲)

این دو قطعه شعر مخصوصاً قطعه دوم در میان ادبای نازی زبان خیلی مشهور شده و آنها را بر سبیل تمثیل نقل و انشاد میکردند چنانکه ابو زبید مروزی موقعیکه با ابوحنان علی بن محمد نوحیدی بمنزل ذوالکفایتین علی بن محمد بن العمید رفته بودند و حاجب وزیر ایشان را باین عذر که ذوالکفایتین مشغول نان خوردن است بار نداده بقطعه دوم تمثیل جسته است (۳) و مرز کلبوت (۴) طابع معجم الادبای بتصویر اینکه این قطعه از

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۷ و شرح دیوان ابن شاعر تألیف حمزه اصفهانی نسخه کتابخانه ملی پاریس ج ۱ ورق 252b  
 (۲) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۲۸ و شرح دیوان او ج ۱ و کتاب الجوان جاحظ ج ۳ ص ۴۰  
 (۳) معجم الادبای ج ۵ ص ۲۸۲ (۴) Margoliouth

ابوزبید مروزی است در ذیل صفحه بمناسبت اسم اسماعیل آنها را در حق صاحب اسماعیل بن عبّاد گرفته است در صورتیکه قطعه فوق از ابونواس است در ذم اسماعیل بن ابی سهل و ابوزبید مروزی بتصریح یا قوت آنها را بر سبیل تمثیل خوانده.

هجوی که ابونواس از اسماعیل گفته و او را با وجود ا کرام و مهمان نوازی در حق خود بیخبل منسوب داشته، مورد ملامت ادبای بعد قرار گرفته و چنانکه جاحظ از مذمت رفتار حق شکنانه ابونواس خودداری نتوانسته است (۱).

اتفاقاً میان پسران ابوسهل کسی که بیش از همه بابونواس خدمت کرده و اخبار و اشعار او را ضبط و برای دیگران روایت نموده است همین اسماعیل است و حمزه اصفهانی و دیگران بچند واسطه از او اخبار ابونواس را نقل نموده اند (۲) و ابونواس خود نیز در مدایحی که از اسماعیل گفته مجد و حلم او را ستوده است (۳).

اسماعیل بن ابی سهل مدتها بعد از مرگ ابونواس (بقول اصح سال ۱۹۹) حیات داشته و در حق این شاعر گفته است: «من از ابونواس دانای تر و با حافظه تر هرگز ندیده ام» پس از فوت او خانه اش را جستیم جز صندوقچه ای که متضمن چند پاره نوشته بود مشتمل بر نحو و لغات غریبه چیز دیگر نیافتیم (۴).

اسماعیل لا اقل تا سال ۲۳۲ که سال فوت واثق خلیفه باشد میزیسته و در دستگاه مأمون جزء ندما و ادبای محضر او بوده است (۵) و یکی از شاگردان او یعنی ابوالحسن یوسف بن ابراهیم کتاب از خدمتگزاران ابواسحق ابراهیم بن مهدی (۱۶۳ - ۲۲۴) که در سال ۲۲۵ در دمشق بوده از اسماعیل بن ابن سهل بن نوبخت روایت میکرده (۶).

بنا بشهادت طبری در سال ۲۳۲ موقعیکه واثق خلیفه در حال احتضار بوده از جماعتی از اطباء و منجمین در باب حالت خلیفه استشاره شد از آن جمله بودند حسن بن سهل برادر ذوالریاستین فضل بن سهل سرخسی و اسماعیل بن [ابی سهل] بن نوبخت (۷) ابوالفرج بن العبری بین حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل و اسماعیل

(۱) کتاب البخله ص ۷۷ (۲) شرح دیوان ابونواس در مواضع متعدده و اخبار ابونواس ج ۲ (خطی) و ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ چاپ de Slane (۳) دیوان ابونواس ص ۱۰۶ (چاپ مصر سال ۱۳۲۳). (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) تاریخ بغداد ابن طبرور ص ۲۹۹-۳۰۰ (۶) معجم الادبای ج ۲ ص ۱۰۷ (۷) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۶

بن ابی سهل بن نوبخت که نام هر دو در روایب طبری هست خلط کرده و گفته است که حسن بن سهل بن نوبخت نیز از جمله منجمینی بوده است که بر باین واثق خلیفه حضور داشته در صورتیکه مقصود از حسن منجم چنانکه طبری آورده و در ابن الاثیر هم حسن بن سهل النجم<sup>(۱)</sup> قید شده همان برادر فضل ذوالریاستین است که چهار سال بعد از فوت واثق یعنی در سال ۲۳۶ فوت کرده و او در موقع ناخوشی واثق غالباً باحوال پرسی آن خلیفه می آمده و با او از اقسام اغذیه و انواع امراض گفتگو میکرده است<sup>(۲)</sup>.

تقریباً عین همین اشتباه برای کلب<sup>(۳)</sup> ناشر قسمتی از تاریخ بغداد تألیف احمد بن ابی طاهر طبیفور دست داده موقعیکه خواسته است فهرستی الفبائی جهت آن کتاب ترتیب دهد. با اینکه مؤلف کتاب در عموم موارد غرضش از حسن بن سهل برادر ذوالریاستین است چون يك بار هم او را بعنوان منجم ذکر میکند ناشر در فهرست آخر کتاب حسن بن سهل را هم از خاندان نوبختی گرفته و بعضی دیگر نیز دوچار این خبط شده اند<sup>(۴)</sup>.

۲ - ابو ایوب سلیمان

ابو ایوب سلیمان از ندما و مهمانداران ابونواس و راوی يك قسمت از اخبار و اشعار اوست که بیشتر آنها را حمزه اصفهانی در شرح دیوان ابونواس و ابن منظور مصری در کتاب اخبار این شاعر نقل کرده اند و از يك قطعه از اشعار ابونواس معلوم میشود که سلیمان وقتی نیز حکومت زاب را داشته است<sup>(۵)</sup>. سلیمان در عداد شعرای کم شعر معدود بوده و بقول ابن التمدیم دیوان شعر او پینجاه ورقه میرسیده<sup>(۶)</sup>.

۳ - داود

داود ناقل يك قسمت از اخبار ابونواس و از معاصرین اوست<sup>(۷)</sup>.

۴ - اسحاق

اسحاق جد پدری ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف و برادرش ابو جعفر محمد وجد مادری ابو محمد حسن بن موسی است که عنقریب بذکر ایشان خواهیم پرداخت.

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۳۲ (۲) کتاب الأوائل تألیف ابوهلال عسکری نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق ۱۸۴ n . (۳) Keller (۴) L. Massignon, Passion d'al - Hallâdj P. 144 و مقدمه کتاب فرق السیمة صفحه - ط - (۵) دیوان جایی ابونواس ص ۱۸۲ (۶) الفهرست ص ۱۶۶ (۷) شرح دیوان ابو نواس نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ورق 295b

۵ و ۶ و ۷ - ابو الحسین علی و هارون و محمد

علی نیز از معاصرین ابونواس بوده و ابن شاعر او را مدح میکرده است<sup>(۱)</sup>. وقتی ابونواس بر سیل مزاح گفت:

أَبُو الْحُسَيْنِ كُنَيْتَهُ بِحَقِّ قَارِنٍ صَحَّفَتْ قُلْتُ أَبُو الْحُسَيْنِ

چون علی در حلم مقام عبدالله و سلیمان و عباس برادران دیگر خود را نداشت بر ابونواس متغیر شد و بقصد سیاست او را دنبال کرد. ابونواس بخانه هارون بن ابی سهل برادر دیگر علی گریخت ولی علی باورسید و او را بر زمین کوفته بسختی زد، عاقبت هارون ابونواس را از جنگ برادر رهائی بخشید و بعضی گفته اند که ابونواس بر اثر همین کوفتگی چندی بعد وفات یافت<sup>(۲)</sup>.

علامه مجلسی در بحار الانوار بنقل از کتاب فرج الهموم تألیف سید رضی الدین علی بن طاوس نقل میکند که هارون بن ابی سهل و برادرش محمد عریضه ای بحضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸) نوشته سؤال کردند که ما از فرزندان نوبختیم و پدر و جد ما عمر خود را بتحصیل نجوم میگذرانند؛ آیا اشتغال باین فن حلال و مجاز است یا نه؛ حضرت در جواب فرمودند آری حلال است<sup>(۳)</sup>.

این روایت از لحاظ تاریخی درست در نمی آید زیرا که حضرت صادق در سال ۱۴۸ یعنی ده سال قبل از فوت منصور خلیفه وفات یافته و ابوسهل بن نوبخت پدر هارون و محمد بشر حیکه سابقاً گفتیم در آن وقت بلکه لااقل تا سال ۱۷۰ که سال اول خلافت رشید است حیات داشته. در این صورت چگونه ممکن است که پسران ابوسهل (از معاصرین امین و ابونواس) قریب سی سال قبل از فوت پدر خود از او مثل يك شخص مرده نام ببرند. احتمال دارد که پسران ابوسهل این عریضه را بیکی دیگر از ائمه عنوان کرده و در باب حلال و حرام نجوم کسب تکلیف کرده باشند.

(۱) شرح دیوان ج ۲ ورق 510b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۲) اخبار ابونواس ج ۲ (خطی) (۳) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۲۲

۸ - ابو العباس فضل

ابو العباس فضل از ندمای ابونواس و از منجمین معاصر هارون الرشید و مأمون خلیفه است (۱) که در نجوم تألیفاتی نیز داشته و این همان کس است که مأمون را بخطای منجمین در اختیار ساعت جهت انتخاب حضرت رضا بولایت عهد مسبوق کرده و بقول مشهور مأمون بهمین علت از او مکدر شده و او را زجر نموده است. سید بن طاوس بعضی از تألیفات نجومی او را مطالعه کرده بوده و بمهارت او در این فن شهادت میدهد (۲).

ابونواس او را گاهی مدح و زمانی هجو گفته و در یکی از هجویات خود اشاره میکند که فضل بن ابی سهل دو دختر تو آمان داشته است (۳).

۹ - عبد الله

ابونواس او را در قطعه ای هجو گفته و سلیمان برادرش در جواب ابونواس رد هجو او قطعه ای منظوم ساخته است و این دو قطعه در دیوان ابونواس و شرح آن تألیف حمزه اصفهانی و کتاب اخبار ابی نواس باقی است (۴). قفطی حکایت متنه ساختن مأمون را در باب خطای منجمین که از آن جمله فضل ذوالریاستین بوده است بعد از الله نسبت میدهد و نام پدر او را با اشتباه سهل ذکر میکند (۵) و زرخشری در کتاب ربیع الابرار از او حکایتی نقل مینماید (۶).

۱۰ - سهل و پسرش حسن

سهل از ندمای ابونواس (۷) و پدر حسن از منجمین مشهور است و این حسن صاحب کتابی است در نجوم بنام آلائواء (۸) و یک عدد از مؤلفین او را با حسن بن سهل سرخسی برادر ذوالریاستین اشتباه کرده اند و از آن جمله است ابن العبری که او را بجای برادر ذوالریاستین

(۱) طبقات الامم ص ۶۰ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ بنقل از فرج الهوم تألیف سید بن طاوس و عیون اخبار الرضا ص ۳۱۹ - ۳۲۰

(۲) فرج الهوم (خطی) (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 298b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

(۴) دیوان جایی ص ۳۴ و شرح حمزه ج ۱ ورق 45b و اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۰

(۵) تاریخ الحکماء ص ۲۲۲ (۶) بنقل سید بن طاوس از آن کتاب در فرج الهوم (۷) اخبار

ابی نواس ص ۱۱۱ (۸) الفهرست ص ۲۷۵

جزء منجمینی فرض نموده است که در حال احتضار و ائق خلیفه بر بالین او بوده اند (۱) از کتاب آلائواء تألیف حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت اثری باقی نیست ولی ابو سعید بن منصور بن علی بندهار دامغانی که در اوایل قرن ششم هجری میزیسته کتابی در احکام نجوم دارد که در آنجا اقوال حسن را نقل میکند و از این کتاب احکام دامغانی که در سال ۵۰۷ هجری تألیف شده يك نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران وجود دارد (۲).

ابونواس و آل نوبخت

ابونواس حسن بن هانی شاعر شیرین زبان فارسی الاصل که لطافت قول و عذوبت الفاظ و ظرافت و ذوق او را آهتر شاعری در قرون بعد از اسلام داشته چنانکه از دیوان او و شرح نفیسی که حمزه اصفهانی بر آن نوشته بر می آید با آل نوبخت ارتباط کثلی داشته و غالب ابام خود را در منازل ایشان میگذرانیده؛ بایشان پیاله میزده و از خوان نعمت و کرم و بخشش آن بزرگ زادگان فضل دوست بهره بر میداشته است و خود در اشعار خویش مکرر باین جمله اشاره میکند و نوبختیان را ندیمان یعنی هم پیاکان خود میخواند (۳) با این حال شاعر مزبور که طبیعتی هجاء و زبانی تند داشته از ناسزا گفتن با آل نوبخت و ذم ایشان خود داری نتوانسته و با الفاظ رکیک پسران ابوسهل مخصوصاً اسماعیل را هجو گفته و حتی بعرض و ناموس ایشان نیز حمله کرده است.

در میان آل نوبخت چون سلیمان بن ابی سهل طبع شعر داشته گاهی هجویات ابونواس را جواب میگفته و این شاعر خلیع العذار را مذمت و ملامت مینموده است ولی این ملامتها بجای آنکه ابونواس را متذکر سوابق نعمت بنی نوبخت و حقوق ایشان نمایند بر خلاف او را بغضب می آورده و تند تر و رکیک تر از پیش بهجو پسران ابوسهل و میداشته است چنانکه در نتیجه همین ترتیب وقتی ابونواس در هجو ذرین زن ابوسهل و جدّه نوبختیان قطعه ای بسیار زشت ساخت و در آخر آن در رد جواب آل نوبخت گفت:

(۱) مختصر الذول ص ۲۴۵ (۲) گاهنامه سال ۱۳۱۱ شمسی ص ۱۶۱

(۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 253 b

سَيِّقِي بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا قُلْتُ فِيكُمْ وَ أَمَّا الَّذِي قَدْ قُلْتُمُوهُ فَرِيحٌ (۱)

در واقع از عجایب روزگار است که این ابیات زشت رکبک همانطور که ابو نواس ادعا کرده هزار و دوست و کسری سال است که باقی است و از عموم تألیفات گرانبهای آل نوبخت جز یکی دو کتاب اثر دیگری بجا نمانده و از این نیز عجیب تر آنکه بیت فوق حکم امثال سایره را پیدا کرده و در زمان حمزه اصفهانی بر سر زبانها جاری بوده است (۲).

خصوصتی که در آخر کار بین ابو نواس و پسران ابوسهل ظاهر گردید و آن شاعر را بزشت گوئی از ایشان واداشت سبب شده است که بعضی آل نوبخت را مسموم ساختن ابو نواس متهم ساخته اند. جمعی گفته اند که آل نوبخت بمناسبت قطعه ای که زئور کاتب از معاصرین ابو نواس در هجو علی بن ابی طالب و پیروان آن حضرت با اسم ابو نواس ساخته و روایت کرده بود او را مسموم نموده اند جمعی دیگر گفته اند که اسماعیل بن ابی سهل بعلمت هجو ابونواس از او و از مادرش و منسوب ساختن او را برفض و بخل مرتکب این عمل شده و بعضی دیگر مرگ ابونواس را نتیجه ضربتی میدانند که علی بن ابی سهل در خانه برادر خود هارون با و وارد آورده (۳) بهر حال دخالت آل نوبخت در مرگ ابو نواس درست روشن و ثابت نیست و چون بزرگان نویسنندگان و مورخین بضبط آن اعتنائی نکرده اند باید آنرا از جمله تهمتهای دانست که دشمنان آل نوبخت بایشان بسته اند.

بعد از مرگ ابو نواس پسران ابو سهل در سر کفن و دفن او بر یکدیگر مسابقت میجسته و هر کدام میخواستند که افتخار این کار نصیب او شود عاقبت اتفاق کردند که در این عمل همه سهم باشند (۴) و در مرثیه او ابیاتی نیز منظوم ساختند (۵).

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۲۰۰ (۲) شرح دیوان ابو نواس ج ۲ ورق 405 b (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۴) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) شرح دیوان ابو نواس ج ۳ ورق 208 b

بمناسبت الفتی که ابونواس با فرزندان ابوسهل بن نوبخت داشته و غالباً مهمان ایشان بوده پسران ابوسهل از هر کس بهتر میتوانسته اند اخبار و اشعار شاعر ندیم و همصحبت خود را جمع آوری نمایند بخصوص که همه اهل فضل و ادب بودند و این جنس متاع را بهر قیمت که بود میخریدند و گرد میگرداند.

با اینکه ابو نواس خود چندان دقتی در ضبط اشعار خویش نداشته و بهمین جهت مقداری از آنها پراکنده و نابود شده (۱) آل نوبخت حتی المقدور شعر او را مدون و اخبار او را ضبط کرده اند و آنرا در خاندان خویش سینه بسینه نقل نموده و بکسانی که در قرون بعد در صدد تدوین اشعار و اخبار ابونواس برآمده رسانده اند. ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) ادیب و مورخ مشهور که شرح بسیار نفیسی بر دیوان ابونواس نوشته و گفته های او را گرد کرده غالب اخبار و اشعار این شاعر را مستقیماً از بنی نوبخت گرفته و برای این کار سه سفر ببغداد رفته و در سفر سوم یعنی در سال ۳۲۶ نسخه دیوان ابونواس را که آل نوبخت جمع کرده بودند از ایشان خواسته و مطالعه و استنساخ نموده است (۲) و آل نوبخت علاوه بر دادن نسخه خود بحمزه او را پیش کسان دیگری هم که اخبار و اشعار ابونواس را فراهم داشته هدایت کرده اند و یکی از این جماعت که حمزه بر همانی آل نوبخت از او مقداری از اخبار و اشعار ابونواس را گرفته مهلهل بن یبوت بن مززع از شعرای استاد و نواده خواهری جاحظ معروف است که در جمع اشعار ابونواس سعی داشته و گویا غرض او از این کار ترتیب کتابی بوده است در سرفات شعریه و تقلب ابونواس و از این کتاب مهلهل يك نسخه در کتابخانه اسکوریال اسپانیا موجود است (۳).

از آل نوبخت کسانی که اخبار و اشعار ابونواس را از اجداد خود یعنی فرزندان ابوسهل بن نوبخت نقل کرده و بدیگران مثل حمزه اصفهانی و ابوبکر صولی جامعین دیوان این شاعر یا رواه دیگر رسانده اند اسامی اشخاص ذیل در کتب دیده میشود.

(۱) شرح دیوان او ج ۱ ورق 4b (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 199 b (۳) Hart. Derenbourg. Mss. ar. d'Escorial II, № 772

- ۱ - ابوطالب نوبختی (۱)؛
  - ۲ - محمد بن روح (۲)؛
  - ۳ - ابو محمد حسن بن موسی (۳) (وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)؛
  - ۴ - یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل (۴)؛
  - ۵ - ابوسهل اسماعیل بن علی (۵) (۲۳۷-۳۱۱)؛
  - ۶ - ابو محمد حسن بن حسین (۶) (۳۲۰-۴۰۲)؛
  - ۷ - علی بن اسحاق بن اسماعیل (۷).
- و ما در فصول بعد شرح حال این جماعت را ذکر خواهیم کرد.

## فصل چهارم

### ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

چنانکه در مقدمه این رساله اشاره شد از خاندان نوبختی چند نفر در عداد بزرگان متکلمین فرقه امامیه معدودند و عصر زندگانی ایشان مقارن است با دوره جوش و خروش فرق مختلفه اسلامی در پیش بردن آراء و مقالات خود و مناظره با مخالفین و در همین ایام بوده است که بر اثر ترجمه مؤلفات حکمتی و منطقی مردم یونان و کتب مذهبی و مقالات ملل غیر مسلمان خصوصاً زنادقه یعنی پیروان مانی و اصحاب مرقیون (۱) و ابن دیمان (۲)

(۱) - مرقیون *Marcion* یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن بیمد با ایجاد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است با این تفاوت که آسانی بودن قسمت عده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و بشنویت یعنی دواصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده و گفته که چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد اصل ثالث دیگری که از جهت رتبه پست تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است. عالم بعقیده مرقیون سه طبقه که هر یک روی دیگری قرار گرفته منقسم شده است. طبقه اعلی مقرر خداوند رحمان و طبقه اسفل قلمرو ماده و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوزه اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است که انسان را بصورت خود از ماده وجود آورده است. پیروان مرقیون که بمرقیویه معروفند درمالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدتها بعد از او در این نواحی باقی بوده اند. برای مختصری از عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۳۳۹ و شهرستانی ص ۱۹۵-۱۹۶ و التذیبه و الاشراف ص ۱۰۱ و ۱۲۷ و ۱۳۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۳۶ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۸-۱۰۹ و مقالات اشعری ص ۳۳۲ و ۳۳۸ و *Burkitt, Religion of the Manichees 80-84*

(۲) - ابن دیمان (۱۵۴-۲۴۲) *Bardesane* یکی از حکمای شام است که اصلاً از نژاد پارت بوده و والدین او از ایران بشهر رها (اورفه حالیه) *Edesse* مهاجرت کرده و ابن دیمان در آنجا تولد یافته و بنهر دیسان رودخانه شهر رها منتسب گردیده است. در سال ۱۷۹ بائین عیسوی درآمده و از بزرگترین مدافعین آن کیش در مقابل مخالفین و اهل بدعت خصوصاً پیروان مرقیون شده ولی بعدها از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول @ @ @

- (۱) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 271 b
- (۲) ایضاً ج ۳ ورق 281 و کتاب الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
- (۳) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
- (۴) الموشح ایضاً ص ۲۷۴
- (۵) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)
- (۶) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۷ ص ۴۴۳
- (۷) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶

و سَنَبِيَّة (۱) و براهه و یهود و نصاری و زردشتیان (باصلاح مسلمان مجوس) بازار مباحثه و مجادله و مناظره رواج کلمی داشته و فرق مذهبی در تألیف کتب و رسائل برای ردّ و نقض عقاید مخالفین و دفاع و تأیید مذهب خود دقیقه ای از بای نمی نشستند و باندازه ای اذهان متوجه این قضیه بوده که هر کس بقدر وسع و نفوذ و درجه

عیسویان نشده و او را مرتبه اعلام کرده اند. ابن دیسان که مردی شاعر و اخترشناس و مورخ بوده بشنویت عقیده داشته و می گفته که نور فاعل خیر است باختیار و ظلمت فاعل شرّ است باضطرار. نیکی و خیر و نعم و بوی خوش عموماً از نور و زشتی و شرّ و ضرر و عفونت کلیتاً از ظلمت بعمل می آید. نور زنده و دانا و توانا و حسّاس و درّاک است و حرکت و زندگی از اوست و ظلمت مرده و نادان و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمیز نیست. دیصانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بوده و در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته اند و یکی از مشاهیر ایشان ابو شاکر یضانی است که خود را بقره امامیه بسته بوده و با ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در ۱۹۹) از متکلمین بزرگ شیعه در یک عصر میزیسته.

مذهب مانی از عقاید مرقیون و ابن دیسان اقتباسات بسیار کرده و همین جهت معمولاً این دو نفر را از پیشقدمان مانی میدانند و ذکر هر سه تقریباً در یک ردیف می آورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کتاب مانوی معروف متهم بوده است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمین منتشر کرده است (مروج الذهب ج ۸ ص ۹۲۳). برای عقاید و احوال ابن دیسان رجوع کنید بالفهرست ص ۳۲۸-۳۲۹ و شهرستانی ص ۱۹۴-۱۹۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۲۶ و تلبیس ابلیس ابن جوزی ص ۴۷-۴۸ و کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و الانتصار ۳۹-۴۲ و معارج الانوار ج ۲ ص ۱۵۶ و مقالات اشعری ص ۲۰۸ و ۲۲۲ و ۲۲۷ و ۳۲۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و W.Wright, Syriac Literature 28-30 و Burkhitt, op.cit. 76-79

(۱) سَنَبِيَّة از کلمه سَنَن مشتق است که یا نام مؤسس کیش این فرقه و یا تعبیری بعضی از نفویون اسلامی اسم بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسیده و مذهب سمنی گویا اصلاً مستخرج از ادیان هندی است و سمنیه بقدمت عالم و تناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده اند و می گفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز بوسیله حواسّ خمسه نیست. این فرقه در چین و هند و خراسان زیاد بوده اند و در قرن دوم هجری یکی از مشاهیر ایشان باسم جریر بن حازم آزدی در بصره با عمرو بن عبید (۱۴۴-۸۰) متکلم معروف معتزلی مناظره کرده است (الاغانی ج ۳ ص ۲۴). برای عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۲۴۵ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۵ چاپ مصر و الفرق بین الفرق ص ۲۴۶ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۳۳.

فهم و تفکر خویش در این مبارزه اظهار حیاتی می کرده و از خلیفه و ارکان دولت گرفته تا کسبه و پیشه‌ورانی که قوه تمیز و درک این گونه مطالب داشتند کسی نبود که از خود راجع بموضوع فوق ابراز علاقه ننماید.

برای دفاع اصول دین اسلام از تعرض مخالفین و یا از نفوذ فکری بعضی تازه مسلمانان سست باطن، که با وجود قبول شریعت محمدی و باظهار مسلمانی هنوز عقاید آباء و اجدادی را در خاک نکرده و برای توفیق بین معتقدات باطنی خود و اصول اسلام در پی یافتن راهی بودند، مسأله واقعی باسقی از یک طرف بایرادات و اعتراضات ناقضین جواب مقنع دندان شکن بدهند و از طرفی دیگر بوسیله تقریر منطقی روشن و تألیف کتب متقن اصول دینی اسلام را کاملاً تشریح و توضیح کنند تا هم مسلمانان بضلالت نیفتند و هم راه اعمال غرض بر اهل بدعت و نومسلمانان متظاهر سدّ شود و این دفاع کاری بوده است که عموم فرق اسلامی انجام آنرا وظیفه دینی و تکلیف ایمانی خویش میدانستند و با اینکه بین خود بر سر بعضی از همین اصول و فروع دیگر اختلافات کلی داشتند باز همه بنام دفاع از اسلام ورد و نقض ادله اهل خلاف و بدعت در این صحنه قدم می گذاشتند و آن نوبخت بشرحی که خواهیم دید در میدان مبارزه مزبور از علمداران فرقه امامیه اثنی عشریه بشمار میرفته و با قلم و قدم و بیان، اصول دین اسلام را موافق عقاید مذهبی این فرقه دفاع و تأیید می کرده اند و چون در همین دوره بوده است که متکلمین هر یک از فرق اسلامی پس از مناظرات بسیار و بحث و جدل با خصم و تدقیق نظر و تکمیل کار اصطلاحات و تعیین حد و رسم هر یک از موضوعات مورد خلاف بالاخره عقاید خود را منقحاً مدوّن کرده و کار تمام شده را برای پیروان خلف خود بیادگار گذاشته اند بخوبی اهمیت مقام متکلمین نوبختی در تقریر و تدوین اصول مذهبی شیعه واضح میشود و اگر چه متأسفانه از کتب کلامی این جماعت تا حدی که نگارنده اطلاع دارد بغیر از دو کتاب اثری دیگر بر زمان ما نرسیده ولی این مؤلفات تا مدتها بعد از ایشان در دست علمای امامیه میکشته و برای این طایفه مأخذ و منبع کسب معرفت بوده است.

چند نفر از بزرگان متکلمین شیعه و علمای امامیه مثل شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن -  
حسن طوسی (۳۸۵-۲۶۰) و سید اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵-  
۴۳۶) و شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) و ابوالجیش مظفر بن  
محمد لمخو (متوفی ۳۶۷) و ابوالحسین علی بن وصیف الثاشی الأضر (۲۷۰-۳۶۵)  
و ابوالحسن محمد بن بسوس سنجردی مستقیماً یا بواسطه از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی  
(۲۳۵-۳۱۱) اخذ علم کرده اند. شیخ طوسی شاگرد سید مرتضی و سید مرتضی  
شاگرد شیخ مفید و شیخ مفید شاگرد ابوالجیش و ابوالجیش شاگرد ابوسهل اسماعیل  
بوده است. (۱) علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶) از علمای بزرگ  
امامیه و عبدالعزیز بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۵) از ادباء و متکلمین بزرگ و از معتزله بغداد  
که در بسیاری از عقاید نزدیک بشیعه بوده هر دو کتاب کلامی مشهور شیخ ابوسحق  
نوبختی یعنی کتاب الیاقوت را شرح کرده و آراء مؤلف آنرا بتفصیل و بسط  
منتشر ساخته اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین فصلی از کلمات التثبیه ابوسهل  
اسماعیل را نقل مینماید و ابن ابی الحدید و علامه حلّی و مجلسی در مؤلفات خویش  
باقوال کلامی آل نوبخت استشهد مینمایند.

بمناسبت آنکه در ترجمه احوال متکلمین نوبختی و تعداد تألیفات ایشان و اشاره  
بمسائلی که بر سر آنها بین این فضلاء و مخالفین فرقه امامیه اختلاف موجود بوده بسیاری  
از موضوعات و اصطلاحات کلامی تصادف میشود برای روشن ساختن مطلب خود را  
ناگزیر دیدیم که در این فصل از تاریخ ظهور علم کلام در میان مسلمین و احوال مشاهیر  
متکلمین اولیه شیعه کلمه ای چند بر سبیل توضیح بیاوریم و غرض از تمهید این مقدمه  
تنها تقریر نکات تاریخی است چه نه بحث در مسائل کلامی موضوع رساله فعلی است و  
نه نگارنده ناچیز آن از عهده انجام این کار خطیر بیرون توان آمد بهمین علت از خوانندگان  
بصیر مستدعی است که در این مرحله اگر بخیط و خطائی برخوردند در آن بچشم گذشت  
و اغماض ببینند و نگارنده این سطور را که خود بیمایکی و قصور اطلاع خویش معترف

(۱) روضات الجنات ص ۲۱

است بیدگمانی مورد ملامت قرار ندهند.



در زمان حیات حضرت رسول اکرم بعثت نفوذ و اقتدار کلمی پیغمبر اسلام و شور  
و شوق مسلمین در انتشار شریعت و احکام دینی قرآن و انحصار جامعه اسلامی بعنصر  
عرب بین مسلمین هیچگونه اختلافی که باعث بحث و نزاع شود و گروندگان بان حضرت  
را بفرق مختلفه منقسم نماید بروز نکرد چه صاحب شریعت عموم مشکلات را حل  
میکرد و دستور عالی او مطیع و اطاعت از آن بر هر مسلمی واجب بود و هیچکس حق  
نافرمانی و سرپیچی از آن نداشت. اما همینکه پیغمبر اسلام رحلت یافت هنوز امر  
کفن و دفن آن حضرت بانجام نرسیده بود که بین صحابه و مسلمین بر سر امامت یعنی  
تعیین جانشین حضرت رسول و پیشوای مسلمانان اختلاف حاصل شد و با این که صحابه  
بزرگ سعی کردند که از پیش آمد این موضوع که بتدریج اهمیت بسیار پیدا کرد و از  
بزرگترین موارد خلاف بین مسلمین گردید، جلو گیری کنند ممکن نشد.

غیر از مسئله امامت که عنقریب بشرح آن خواهیم پرداخت پارهای اختلافات  
دیگر هم در فروع دین و امور دنیائی بظهور رسید که رفع آنها بمناسبت اقتدار کلمی  
صحابه بزودی میسر گردید و راه حل این گونه اختلافها در آن ایام فقط استشهاد  
بآیات قرآنی و سنن نبوی یعنی احادیث هرویه از حضرت رسول بود. همینکه یکی از  
صحابه حدیثی از حضرت رسول نقل میکرد و در باب موضوع مورد خلاف آنچه را  
از حضرت شنیده یا دیده بود روایت مینمود دیگر برای کسی مجال بحث باقی نمیانند  
چه در آن ایام یکی بعثت محدود بودن مسلمین بعنصر عرب و معرفت کامل و آشنائی  
ایشان بدقایق و رموز زبان عربی و لحن قرآن و عدم اطلاع بطرز فکر مردم غیر عرب  
و مخلوط نشدن با متمذنبین سایر ممالک، دیگر بعثت نهی شدید صحابه از تأویل آیات  
متشابه قرآن و تفسیر برآی، عموم مسلمین بیک شکل فکر میکردند و هنوز راه شبهه  
و تفکر در مسائل دینی بر ایشان باز نشده بود بخصوص که مسلمین گرفتار جهاد و  
فتح بلاد و گرفتن ایمان از مخالفین بودند و هنوز آن آرامش و سکونتی که جهت این

قبیل تفکرها و بحثها مجال فراهم سازد در جامعه اسلامی بر قرار نکر دیده بود. بهمین علل اختلافاتی که پیش می آمد هم بیشتر در باب فروع دین و عبادات و معاملات بود و هم حل آنها بوسیله مراجعه بصحابه و استشهاده با آیات قرآنی و سنن نبوی سهولت دست میداد.

در عصر خلافت ابوبکر و مرتد شدن جماعت کثیری از مردم عربستان و ظهور مدعیان پیغمبری برای تمیز مسلمین حقیقی از اهل رده و کسانی که سر از اطاعت احکام اسلام پیچیده بودند اول بار احتیاج بتعریف کامل ایمان و اسلام حس شد تا معلوم شود که يك نفر بار عایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و بار تکاب چه خطایا و گناهانی در زمره مرتدین و کفار معدود خواهد شد و این مسئله پس از بروز يك رشته اعمال ناپسند از عمان خلیفه سوم و قیام طلحه و زبیر و عایشه بر حضرت علی بن ابی طالب و ظهور خوارج و حکومت غیر قانونی معاویه و حرکات خلاف او کسب اهمیت فوق العاده کرد و بین مسلمین ایجاد تفرقه و انقسام نمود.

بعد از قتل عثمان و بیعت اکثریت مردم با حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۳۵) مسلمین بسه فرقه منقسم گردیدند:

۱ - يك فرقه در ولایت امیر المؤمنین علی ماندند و مطیع اوامر و نواهی آن حضرت شدند.

۲ - فرقه دیگر بیطرفی اختیار کرده کنار رفتند و این جماعت که قلیلی بیش نبودند نه حاضر شدند که در جنگهای بین مسلمین بیطرفی آن حضرت قیام کنند و نه طرف مخالفین را بگیرند و بقول خود از قلمه اعتزال کردند و بهمین جهت مُعْتَرَلَه نامیده شدند و این فرقه کوچک بیطرف را نباید با فرقه عظیمی که بعدها ظهور نمود اشتباه کرد و از این فرقه بیطرف بودند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر الخطّاب و محمد بن مسلمة آنصاری و اسامه بن زید بن حارث کلبی و آخف بن قیس و غیرهم.

۳ - فرقه سوم بخونخواهی عثمان و مخالفت با امیر المؤمنین قیام کردند و این فرقه که عُثمائیه خوانده میشوند ریاستشان با طلحه و زبیر و عایشه دختر ابوبکر و زوجه

حضرت رسول بود. حضرت علی بن ابی طالب این جماعت را در وقعه جمل (سنه ۳۶) مغلوب کرد. طلحه و زبیر بقتل رسیدند و بقیه یاران ایشان گریخته جمعی از آنان پناه معاویه رفتند و با اهل شام بمخالفت امیر المؤمنین برخاسته معاویه را پیشوای خود اعلام نمودند و جنگ صفین (سنه ۳۷) بروز کرد و آن وقعه چنانکه میدانیم بحکم حکمین منتهی گردید. بعد از اعلان نتیجه حکم جماعتی از مسلمین که در بیعت حضرت علی بن ابی طالب بودند قبول حکمیت را صحیح نشمرده از بیعت آن حضرت بیرون رفتند و بعنوان خوارج قیام کردند و با اینکه در وقعه نهروان (سنه ۳۹) جمع کثیری از ایشان بقتل رسیدند باز دست از عقاید خود بر نداشته روز بروز بر عده خود افزودند و در مقابل اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه فرقه بزرگی شدند که بعدها اسباب زحمت کلبی مسلمین گردیدند و در میان ایشان فرق چند بظهور رسید.

بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۴۰) غیر از فرقه کوچک شیعه که با امامت آن حضرت بعد از پیغمبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی می دانستند بقیه مسلمین و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با اصحاب معاویه که سواد اعظم مسلمین میشدند دست یکی کرده بفرقه مرجئه موسوم شدند و این فرقه مشتمل بود بر دربار بان و ریزه خواران خوان معاویه و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند یعنی جمعیتی که کرد معاویه جمع آمده و عقیده ایشان این بود که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه با ایمان ضرری وارد نمی آورد چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را اِلْتِجَاء (بتأخیر انداختن) میگویند.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام باید هر چه را او میگوید اوامر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند و این عقیده کاملاً بمنفعت معاویه

و جانشینان او بود بهمین علت مرجه را فرقه حکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج بواسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند مرجه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشتند ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجه هم از اهمیت افتادند و ابوحنیفه نعمان بن ثابت که یکی از این فرقه و از مرجه عراق بود شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را درست کرد.

فرقه معتزله

در اواسط دوره بنی امیه بتدریج تفکر در اصول مذهب و اظهار شبهه و تأویل آیات قرآن از طرف جمعی از مسامین غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمان خارجی حشر و از ایشان اقتباس بعضی آراء و عقاید کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار بود و اول شبهه‌ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۶۶۵-۸۶) بروز کرد و اظهار کننده این مقاله معتد بن عبدالله جهنی بود و او بر خلاف مجیره یا مجیره برخاست و قوی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجیره می گفتند بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث میکند و نسبت افعال خیر و شر با افراد ناس نسبت مجازی است همانطور که مجازاً میگوئیم نهر جریان میکند و آسیا میگردد بانسان نیز از راه مجاز نسبت فعل میدهدیم و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآنی را نیز از همین نظر تأویل میکردند.

معبد جهنی که رأی خود را از يك نفر ایرانی بنام سبویه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را بقضاء و قدر انکار کرد و گفت که افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند کاملاً توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تقویض خوانده میشود. بیروان معبد جهنی بنام قدریه معروف شده اند ولی معتزله که بعدها این رأی معبد

را پذیرفته از قبول این لقب تبری جسته اند و میگفتند چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطا میدانیم باید مخالفین ما یعنی جبریه که بقضاء و قدر عقیده دارند یا این اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمی رفتند و هر دو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً بیزار بودند چه حضرت رسول قدریه را لعنت کرده و فرموده بود: الْقَدْرِيَّةُ مَجْجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ (۱).

معبد جهنی را در سال ۸۰ بقولی حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و بقولی عبدالملک بن مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مثل غیلان دمشقی و یونس آسواری و جعد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را بزعم خود تأویل کردند ولی این مقاله تازه چیزی نبود که بزودی پذیرفته شود و مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار نگیرد بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه های ایشان نماز نگزارند و بیعادت مرضای آن طایفه نروند (۲).

غیلان دمشقی را خلیفه هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵) و جعد بن درهم را هم خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶) والی عراق و خراسان بقتل آورد ولی رأی ایشان از میان نرفت و روز بروز عده گروندگان بآن زیادتر شد بخصوص وقتیکه ابوحنیفه و اصیل بن عطاء (۸۰-۱۳۱) از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۲۱-۱۱۰) بتأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرک نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

در ایامی که حسن بصری در بصره بتعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواعظ او دردم دنیا و لزوم عبرت اندوژی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توجه و ارادت جمع کثیری از مسلمین را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج با اسم آزاریه که بیروان نافع بن آزرق بودند در تحت سرکردگی قطری بن الفجاءه بر بنی امیه شوریدند و قطری با لقب امیر المؤمنین بجمع آوری خوارج

(۱) کتالغواید کراچی ص ۴۹ (۲) - الفرق بن الفرق ص ۱۵

ازارقه و تهیج ایشان بر ضد بنی امیه مشغول شده اهواز را گرفت و مدتها در حوالی بصره و شط کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج بن یوسف بر عراق بن بدست مهلب بن ابی صفره از آن حدود رانده شد.

در زمان فتنه ازارقه بین مسلمین بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز کرد و هر دسته در این خصوص رائی داشتند بشرح ذیل:

۱ - ازارقه میگفتند که هر کس، چه مسلم چه غیر مسلم، مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم میآید.

۲ - طایفه دیگر از خوارج که صغریه خوانده میشدند قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳ - فرقه دیگر از خوارج بنام نجدات میگفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را برای علمای فقه وا گذاشت.

۴ - مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانیبای مرسل و کتب آسمانی و بحقائیت احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست.

۵ - حسن بصری و پیروان او میگفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار میروند و منافق از کافری که علناً اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است.

و اصل بن عطار ای هیچیک از این فرق را که با بکفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و با ایمان و اسلام ایشان نپذیرفت و رأیی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد و گفت که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد چه ایمان عبارت از يك سلسله خصالت های نیکوست که چون در مردم جمع آمد او را

بلفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند ولی باین علت که خصال نیک دیگر در او موجود است و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمیشد و در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) جسته اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ولی اگر مرتکب کبیره ای بدون توبه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است چه در آن دنیا مردم دو گروه بیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت باین تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرار گناه او از قرار گناه کفار بالاتر خواهد بود.

عقیده و اصل بن عطا از این تاریخ بنام الفتنة بين الثنتين و اعتزال معروف شده و پیروان او را هم اهل اعتزال یا معتزله خوانده اند و چون این عقیده از او بروز کرد حسن بصری او را از حلقه درس خود راند و واصل موفق شد که یکی دیگر از شاگردان حسن یعنی عمرو بن عتبه بن باب (۸۰-۱۴۴) را که او نیز از موالی ایرانی بود با خود یار کند و بدستیاری یکدیگر فرقه بزرگ معتزله را تاسیس نمایند.

غیر از عقیده بتقویض و اعتزال و انکار قدر و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شده و با وجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرده و آثار بفرق چند منقسم ساخته است اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که با اصول خمس معروفست محفوظ مانده و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا نمیکرده است که باین اصول معتقد باشد (۱) و آن اصول این است:

۱ - توحید: خداوند عز و جل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را در باید نه در دنیا و نه در آخرت. مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست بلکه خداوند لمزلی است و زمان و مکان و نهایت وحد ندارد. خالق اشیاء است

(۱) الانتصار ص ۱۲۶

و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست مُخَدَّت است .

۲ - **عدل** : « خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از این جمله بری است و افعال بندگان را خلق نمیکند بلکه مردم بقدرتی که خداوند بایشان داده بآنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینمایند . او امر ایزدی جهت اجرای اموری است که مصلحت خلق در آنها و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب بامور ناپسند و فساد انگیز است . خداوند بندگان را تکلیف باعملی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمیکند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد . مبادرت بفعل یا خودداری از آن بقدرتی است که خداوند آنها ببندگان خود داده و مالک این قدرت اوست اگر بخواهد میتواند آنها سلب کند یا باقی بگذارد . خداوند قادر است که مردم را بطاعت خود مجبور سازد و یا ایشان را از راه اضطرار از معصیت باز دارد ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هرج و مرج را مسدود سازد باین ترتیب قرار نگرفته . معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف و تقریر توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسیم و تشبیه و مجبوره و غیره اهل توحید و عدل نیز میکوبند .

۳ - **وعدو وعید** : « خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعده و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند .

۴ - **المنزلة بین المنزلتین** : که شرح آن در فوق گذشت .

۵ - **امر بمعروف و نهی از منکر** : « بر هر مسلمانی بقدر وسع و استطاعت او واجب

است که احکام خداوند را بر هر کس راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده ، چه کافر باشد چه فاسق ، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادون آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نگذارد » (۱)

بعد از اصل بن عطا و عمرو بن عبید شاکردان و بیروان ایشان مثل **ابوالهتدیل محمد بن هتدیل علاف** ( ۱۳۱ - ۲۳۵ ) و **ابوسهل** پسر بن **معمیر** ( متوفی سال ۲۱۰ )

(۱) مروج الذهب ج ۶ ص ۲۲

و **ابواسحق ابراهیم بن سبط** نظام ( وفاتش بین ۲۲۱ و ۲۳۱ ) و **ثمالق بن اشرس** ( از معاصرین **هارون و مأمون** ) و **فشام بن عمرو قوطی** ( از معاصرین **مأمون** ) و **ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد خیاط** ( نیمه دوم قرن سوم ) و **ابوموسی عیسی بن صبیح الورداز** ( از معاصرین **بشربن معتمر** ) و **ابومحمد جعفر بن میسر** ( وفاتش در ۲۳۴ ) و **ابوالفضل جعفر بن حرب** ( وفاتش در ۲۳۶ ) و **ابوعثمان عمرو بن نجر جاحظ** ( وفاتش در ۲۵۵ ) اصول **خمس** معتزله را با شرح و تفصیل در **بصره** و **بغداد** که دو مرکز عمده ایشان بود منتشر نمودند و با اینکه با استادان اولی خود و با یکدیگر اختلافات زیاد پیدا کردند باز در مقابل فرق دیگر اسلامی و مخالفین غیر مسلمان همه باسم معتزله شناخته میشدند و جمیعاً اصول **خمس** را باختصر تفاوت هائی که گاهی ایشان را بشیعه و گاهی باصحاب سنت و مرجئه نزدیک مینمود دفاع میکردند .

در زمان خلافت **یزید بن ولید بن عبدالملک** ( سال ۱۲۶ ) یعنی موقعیکه **اصل بن عطا** و **عمرو بن عبید** اصول **خمس** را اظهار کرده بودند این خلیفه عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و او را در میان بنی امیه در دیانات حتی بر عمر بن عبد العزیز نیز ترجیح دادند و **یزید اول** خلیفه ای بود که جانب اهل اعتزال را گرفت و بعد از او در عهد **بنی عباس** چند نفر دیگر از خلفا نیز این سیره را تعقیب کردند .

**علم کلام**

پس از تأسیس دولت **عباسی** و توجه بترجمه کتب ملل غیر عرب و انتشار مؤلفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مذهبی ملل غیر مسلمان افکار خارجی و یک نوع طرز فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت و این عامل مهم که حتی در آخر دوره بنی امیه هم بوسیله معاشرت مسلمین با ملل غیر مسلمان و بحث و مناظره با ایشان بروز کرده بود در این دوره بتدریج قوت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را با یکدیگر بیش از پیش شدت داد .

از یک طرف کتب **مانی** و **مرفیون** و **ابن دبسان** در ایام خلافت **مهدی** ( ۱۵۸ - ۱۶۹ ) در دست مردم منتشر شد و چند نفر از زنادقه مثل **عبدالکریم بن آبی العوجاه**

حماد عَجْرَد و یحیی بن زباید و مطیع بن ایاش کتبی چند در تأیید مذاهب مانوی و مرقیونی و دیصانی تألیف کردند (۱) و از طرفی دیگر از مسامین کسانی که بمطالعه فلسفه یونانی پرداختند و در اصل و مبدأ هر چیز بتحقیق و استدلال مشغول شدند ذات باری تعالی و صفات حضرت احدیت را نیز مورد بحث قرار دادند و گفتند که برای نجات از ننگ عوامی و تقلید از اقوال اسلاف و توقف در حد ظواهر شرع باید در این مرحله هم بقدم نظر و استدلال پیش رفت و از فلاسفه که مردمانی بی نهایت هوشمند و روشن فکر بوده اند تبعیت کرد. (۲)

بطور کلی احکام شرعی اسلام یا متعلق بعمل و طاعت است یا متعلق بمعرفت و اعتقاد، قسمت اول را احکام فرعی یا عقلی و قسمت دوم را احکام اصلی یا اعتقادی میگویند. بحث در مسائل مربوط بعبادات و احکام عملی جزء فروع و بحث در اعتقادات و معرفت جزء اصول شمرده میشود. کسی که در معرفت و توحید بحث کند اصولی و کسی که در طاعت و شریعت تحقیق نماید فرعی بشمار می رود. (۳)

در اوایل از برکت وجود حضرت رسول با نزدیکی بزمان بعثت بواسطه امکان سماع اخبار از صاحب شریعت و قلت اختلافات و سهولت مراجعه بصحابه و ثقات، مسلمین از تدوین احکام شرع و ترتیب آن بفضول و ابواب و تقسیم آن بفروع و اصول بی نیاز بودند ولی همینکه اختلاف آراء بروز کرد و میل ببدعت و اظهار رأیهای مختلف ظاهر و قنای و آراء گوناگون زیاد شد احتیاج بتدقیق نظر و التفات بامر تدوین و تقریر احکام شرعی محسوس گردید و ارباب استدلال و نظر باستنباط احکام و بذل جهد در تحقیق عقاید دینی و تمهید اصول و قوانین و حجج و براهین آن و تدوین مسائل با ادله و تهیه جواب جهت رفع شبهات شروع کردند. علمی که از این راه بدست آمد فقه خوانده شد و قسمتی از آن که با اعتقادات اختصاص داشت بعنوان فقه اکبر موسوم گردید. غالباً عملیات را فقه و اعتقادات را بمناسبت مشهورترین و عالی ترین مباحث آن که مبحث توحید و صفات باشد علم التوحید و الصفات

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) تلبیس ابلیس ص ۵۲ و ۸۷  
(۳) شهرستانی ص ۲۸ و شرح مقاصد تفتازانی ص ۶

میکفتند و این علم در آن را چون مباحث آن با جمله «کلام در ذکر فلان مبحث یا فلان» شروع میشد علم کلام نیز خواندند و کلام در این مورد بمعنی شرح و بیان و استدلال عقلی است (۱) بعلاوه مشهورترین موضوعات خلافتی این علم جدید بحث در کلام الله بود که آیا قدیم است یا محدث. عامای کلام میگفتند که همانطور که علم منطق بربط قدرت شخص در تحقیق فلسفیات می افزاید علم کلام نیز در تحقیق شرعیات باو توانائی می بخشد. گذشته از این، کلام در بحث در شرعیات ورد مخالفین پیش از هر مورد دیگر محل احتیاج واقع میشود چنانکه کوئی استدلال در این مقام بهمین کلام انحصار می یابد و میان دو کلام آنرا که قوی تر و قاطع تر بود بطور مطلق کلام میخواندند (۲).

علم کلام در فاصله مابین خلافت مهدی و عصر مأمون (مابین ۱۵۸ و ۲۱۸) در میان مسلمین تضحی گرفت چه مهدی پس از انتشار مقالات پیروان مانی و مرقیون و ابن دیصان اهل جدل و بحث را بتألیف کتب در رد عقاید ایشان و اقامه براهین بر نقض شبهات آن جماعت و توضیح حق جهت مردم منززل و اهل شک و تردید واداشت (۳) و مأمون که خود بعقاید معتزله اظهار تعلق میکرد با اهل کلام مجالست داشت و از اطراف ارباب جدل و مناظره را پیش خود میخواند و مردم را بآموختن آداب بحث و مجادله و صنعت استدلال تشویق مینمود (۴).

علم کلام در اصطلاح واضعین آن علمی است که در آن از ذات باری تعالی و صفات او و احوال ممکنات از مبدأ و معاد موافق قانون اسلام بحث میشود و این قید اخیر برای آن است که کلام با علم الهی که در فلسفه موضوع بحث است مشتبه نگردد (۵). کسی که باین علم اشتغال میورزید متکلم خوانده میشد.

ظهور علم کلام که شروع آن را باید از متکلمین معتزلی مخصوصاً از ابواسحق ابراهیم بن سيار نظام از فریفتگان فلسفه یونان دانست فقهای اصحاب حدیث و سنت را بمخالفت شدید با آن واداشت. این جماعت اخیر میگفتند که مباحثات متکلمین بالاخره

(۱) برای شواهد این معنی رجوع کنید بکتاب الاتصار ص ۷ (۲) شرح مقاصد ص ۶  
(۳) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۴) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۵  
(۵) تهریفات جرجانی ص ۸۰

بخروج از اسلام و شك و الحاد منتهی میشود بهمین جهت باید شدیداً از اشتغال بکلام احتراز داشت و در امر ایمان بقرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد. شافعی میگفت که اگر بنده ای بغیر از شرك مرتکب عموم منهیات شود از آن بهتر است که در کلام نظر کند و احمد بن حنبل علمای کلام را زنادقه میشمرد و مشتغلبین بآن را رستگار نمیدانست (۱).

۱ - مخالفین اهل کلام یعنی اصحاب حدیث و سنت میگفتند که آنچه از آباء و اسلاف بطریق نقل بما رسیده مسلمین را در هدایت ایمان و دفع ضلالت کافی است و معرفت اعتقادات نیز باید با ادله سمیه یعنی ادله ای که سابقین ما از قرآن و احادیث نبوی استخراج کرده و بما رسانده اند میسر گردد بعلاوه اجماع مسلمین نیز در هر امر حجّت است و اطاعت و تبعیت از آن واجب. عقیده این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن بهیچوجه نباید از عقل استعانت جست چه عقل از فهم این مسائل قاصر است. احکام و اصول دین را باید همانطور که بما منتقل شده پذیرفت و ذره ای از آن کم یا بر آن زیاد نکرد و در بیان صفات خداوند از ذکر چگونگی و تشبیه ذات باری تعالی بچیزی احتراز جست. با تمام این نهی شدید باز جماعتی از متکلمین در تأویل آیات قرآنی و بیان صفات و ذات خداوند تعالی کلماتی استعمال کردند که از آن رایج تشبیه و تجسیم استنباط شد و فرقه مزبور که مشبهه و مجبّه خوانده شدند مورد اعتراض عامه مسلمین و ارباب نظر و استدلال قرار گرفتند چه این جماعت مخالف میگفتند که خداوند در هیچیک از صفات خود بینندگان شباهت ندارد و هر صفتی که در خداوند موجود است با همان صفت در انسان مخالف است مثلاً علم و قدرت و اراده الهی بکلی با علم و قدرت و اراده بشری تفاوت دارد. این جماعت اخیر را اهل تنزیه می گویند.

۲ - بر خلاف اصحاب سنت و حدیث معتزله پای استدلال عقلی را در

(۱) تلبیس ابلیس ص ۸۸

مباحثات اصولی باز کردند و ادله عقیده یا یقینیه را برای معرفت اعتقادات لازم شمردند و با همین وسیله اثبات صفات را بعنوان مخالفت با توحید و عقیده بقدر را بعنوان مناقات با عدل رد کردند و اصول معتقدات خود را با نظر و استدلال تقریر و مدّون نمودند.

۳ - در مقابل طرفداران ادله سمیه و عقیده فرقه دیگری در میان زهاد و عبّاد و پشت یا زندقان باسباب دنیائی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت ذات باری تعالی تصفیه باطن و تزکیه نفس از راه ریاضات (۱) و مجاهدات (۲) بود و وسیله آنرا خطرات (۳) و سوارش (۴) میدانستند (۵) و خلاصه عقیده این جماعت که اهل کشف یا متصوفه خوانده میشوند رعایت چهار اصل ذیلست: ریاضت نفس، مجاهده طبع، منع آن از اخلاق رذیله و واداشتن آن باخلاق حمیده مثل زهد و حلم و صبر و اخلاص و صدق که تحصیل آن در دنیا باعث نام نیک و در آخرت وسیله جلب ثواب است (۶). این اصول را در ابتدا غالب مسلمین رعایت میکردند چه متصوفه اول مدعی معرفت خداوند بر ریاضت و مراقبت و تفکر بودند ولی همینکه بعدها مقالات دیگری

(۱) - ریاضت عبارت است از تهذیب اخلاق نفسانی و غرض از تهذیب در این مورد فارغ ساختن آن است از آلیشها و انگیزشهای طبع (تعریفات جرجانی ص ۵۰ و اصطلاحات فتوحات مکیه ضمیمه آن کتاب ص ۱۱۷).

(۲) - مجاهده واداشتن نفس است با اعمال شاقه بدنی و مخالفت با هوای در هر حالتی (تعریفات ص ۸۱ و اصطلاحات فتوحات مکیه ص ۱۱۷).

(۳) - خطرات وخطارات رخطوات جمع خطره وخطاره وخطار و معنی خطاب هائی است که قلب برسد بدون آنکه شخص در آنها دخالتی داشته باشد و آن خطاب ر چهار قسم است رهایی که اولین خطواتر است و آن هیچگاه خطا نمیکند و بواسطه قوت و تسلط و عدم امکان جلوگیری از آن شناخته میشود؛ ملکی و آن خطابی است که شخص را بانجام خدمتی یا ادای فریضه ای و ا میدارد و آن الهام خوانده میشود؛ نفسانی یا هاجس خطابی است که در آن حظ نفس باشد و شیطانی که انسان را بغفلت با حق و ارتکاب فجحش و معاصی وامیدارد (تعریفات ص ۴۳ و اصطلاحات الصوفیه ص ۱۵۷).

(۴) - وسوسه کلامی است خفی که قلب بی وسیله شنیدن مفهوم آنرا در می آید (مجمع البحرین ص ۲۵۲).

(۵) تلبیس ابلیس ص ۱۷۴ و الفهرست ص ۱۸۳ و معجم الادیاب ج ۲ ص ۲۷۹.

(۶) تلبیس ابلیس ص ۱۷۲. اولین کسیکه بمذاق متصوفه در بغداد بعلم کلام پرداخته ابو حزمه محمد بن ابراهیم صوفی (متوفی سال ۲۶۹) است (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۹۳).

از ایشان ظاهر شد و عقیده بخلول و وحدت وجود و علاقه بسمع و رقص و غیره در میان آن فرقه نفوذ یافت جماعتی از علما و متکلمین بر رد عقاید ایشان پرداختند و موجبات آزار متصوفه در بسیاری از بلاد اسلام فراهم آمد.

معتزله در ایام بین خلافت مأمون و متوکل (۱۹۸ تا ۲۳۲) باوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند چه مأمون شخصاً آشنا بعلوم کلام و از دوستان او بود و در مسائل مذهبی بود. با معتزله رفاقت گئی داشت. متکلمین را از نقاط مختلفه بیغداد میخواست و در باب اعتقادات بمنظور و مباحثه و ادار میکرد. کتب حکمتی یونان را از خارج بیغداد می طلبید و مترجمین را بترجمه و شرح آنها تشویق مینمود و غالب ایام خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سيار نظام و ابوالهذیل علاف و نمامه ابن اشرس و ابو عبد الله احمد بن ابی دؤاد ایادی (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله میگذاشتند و در نتیجه این معاشرت بفرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان گردید ولی در این راه هم چندان تعصبی از خود ظاهر نمیکرد بلکه بیشتر میل او این بود که متکلمین فرق مختلفه با یکدیگر مباحثه کنند و با اقامه برهان و حجّت حقایق عقاید خود را بدیوت برسانند و خود او میگفت که من دوست دارم که غلبه بر خصم بحجّت باشد تا بقدرت چه غلبه بقدرت همینکه قدرت از میان رفت دوره حکومت آن نیز بی پایان می رسد ولی غلبه بحجّت را هیچ چیز نمیتواند از میان ببرد (۱).

مأمون که بقول بنو تواسط نمامه بن اشرس بعقیده معتزله گرویده بود (۲) احمد بن ابی دؤاد را که در عداد شعرا و متکلمین و فصیحی معتبر محسوب میشد بخود نزدیک کرد و سمت قضا داد و باندازه ای او را محترم و مقرب میداشت که بمعصم برادر خود وصیت کرد که احمد بن ابی دؤاد را در جمیع امور شریک مشورت خویش قرار دهد و جز او وزیر دیگری اختیار نکند.

نفوذ احمد بن ابی دؤاد که از شاگردان و اصل بن عطا بود در بغداد در دستگاه مأمون و تمایل این خلیفه باعث انزال زمام امور خلافت را تقریباً در کف فرقه معتزله

(۱) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۱۸۶ (۲) الفرق بین الفرق ص ۱۵۷

قرارداد و فرقه مزبور در صدد بر آمدند که از قدرت احمد بن ابی دؤاد قاضی و تمایل خلیفه نسبت بخود استفاده کرده بوسیله ایشان و بدست عمال دولتی عقاید خود را بر مخالفین تحمیل نمایند و این ترتیب از سال ۲۱۸ تا ۲۳۲ که متوکل بخلافت نشست دوام داشت.

### عقیده بخلق قرآن

در ربیع الاول سال ۲۱۸ مأمون بدستگیری احمد بن ابی دؤاد و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که قضاة و محدثین را عمال دولتی تحت آزمایش که آنرا میخه میگفتند بیاورند. از این جماعت کسانی را که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سرکار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بپذیرند و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خود داری کنند و حکم آنرا مقبول نشمارند. خلیفه و ابن ابی دؤاد در تأیید و تنقیذ این حکم مراسلات متعدّد بولایات تحت فرمان خود نوشتند و بحکام در اجرای آن تأکید بسیار کردند.

فرق مختلفه مسلمین در باب قرآن با یکدیگر اختلاف گئی داشتند و در عین اینکه جمیع ایشان خداوند تعالی را متکلم یعنی متصف بصفات کلام میدانستند در معنی کلام و حدود و قدم آن هر یک دارای رأی خاصی بودند.

اصحاب حدیث و سنت میگفتند که کلام خدا قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و امام احمد بن حنبل فرّوزی (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و معتصم و واثق اگر چه مثل معتزله و شیعه کلام خدا را حروف و اصواتی میدانست که بقصد افهام با یکدیگر ترکیب شده اند باز میگفت که این ترکیب حروف و اصوات بهمین شکل در عالم ازل ثابت و بذات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قراء قرآن شنیده و رؤیتی که از سطور آن حاصل میشود عین همان کلام قدیم خداوند است حتی بعضی از پیروان او هر یک از نسخ قرآن بلکه جلد و غلاف آنرا هم ازلی می پنداشتند (۱) و خود امام احمد بن حنبل

(۱) شرح مقاصد ج ۲ ص ۹۹

اصلاً بحث در این موضوع را صلاح نمیدانست و مخالف با سیره اسلاف میسرمد و اتباع خود را از تفوه بآن نیز نهی میکرد (۱).

معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده گفتند که کلام فعل خداوند است و بهمین جهت نمیتوان آنرا قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است و معنی متکلم بودن خداوند این است که او در بعضی اجسام ایجاد و خلقت کلام میکند. ابوالحسین خلیط معتزلی میگوید من اطمینان دارم که اگر حضرت رسول در عهد معتزله میزیست عقیده بخلق قرآن را جهت ائمت خود بنص صریح بیان مینمود (۲).

بحث در باره کلام الله که بعد ها ظهور فرقه اشعری بر شدت آن افزود از اولین و مهمترین مباحثی بود که بین مسلمین موضوع گفتگو و جدل واقع شد و چون این مبحث از مباحثی است که قبل از انتشار کتب حکمتی یونانیها در میان فرق اسلامی مورد نظر قرار گرفته و اساساً حکما زیاد بآن توجه نکرده اند عقیده جماعتی این است که علم کلام را هم بهمین علت باین اسم موسوم ساخته اند. عقیده بقدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اول کسی که بمخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جعد بن درهم بود که بهمین مناسبت هم بشرحیکه سابقاً گفتیم در ایام خلافت هشام بن عبد الملك (۱۰۵ - ۱۲۵) بقتل رسید.

در زمان خلافت هارون الرشید بواسطه قوت گرفتن معتزله عقیده بخلق قرآن رواج کلمی پیدا کرد ولی قدرت و تعصب این خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله علناً این رأی خود را اظهار کنند مخصوصاً که رشید هر کس را که باین عقیده تظاهر میکرد بسختی میکشت.

در عصر مأمون چنانکه در فوق گفتیم عقیده بخلق قرآن علنی شد و این خلیفه

(۱) تلیس ابلیس ص ۹۴ (۲) الانتصار ص ۱۶۰

جانب گروندگان باین مقاله را گرفت بلکه در این مرحله مخصوص بسختی و تعصب قدم برداشت و او وزیرستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و کار «محنه» یعنی تحقیق و آزمودن عقیده قضاة و شهود و محدثین را بسختی و زجر کشاندند.

کسی که پیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود و مخالفت با رأی مأمون و معتزله یا فشاری کرد امام احمد بن حنبل بود (۱) و او با وجود سختگیربهای عمال مأمون زبیر بار این قول نرفت تا آنجا که او را باغل و زنجیر پیش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل بحضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه در راه رسید و گماشتگان مأمون امام را ببغداد مراجعت دادند.

در خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) برادر مأمون در باب عقیده بقرآن همان سیره سابق تعقیب شد و احمد بن ابی دؤاد که در این دوره بمقام قاضی القضاتی رسیده بود قدرت خود را پیش از پیش در این راه بکار برد و تعقیب «محنه» در عصر این خلیفه بیشتر از ایام مأمون بالا گرفت تا آنجا که معتصم امام احمد بن حنبل را که کماکان در حفظ عقیده خود یا فشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین بمنظره و سؤال و جواب وا داشت چون دید که ترك عقیده نمیکرد امر داد که او را تازیانه بزنند. عمال خلیفه امام را سی و هشت تازیانه زدند و بقدری در این عمل بیرحمانه سختی کردند که بیچاره امام احمد بن حنبل بینهوش افتاد و پوست بدن او بر آمد سپس چون خلیفه از اجتماع و شورش فرقه حنبلی و مخالفین دیگر بیم داشت امر داد او را محبوس کردند. در زمان خلافت واثق (۲۲۷ - ۲۳۲) پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد و واثق که مثل مأمون با حکما و معتزله و اهل بحث و جدل می نشست و احمد بن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی (متوفی سال ۲۳۶) از رؤسای بزرگ معتزله از خواص او بودند بتفتیش عقاید دینی مردم و ادامه «محنه» پرداخت و بهمین علت بسیاری از مردم را از خود رنجاند و زبان طعن و لعن ایشان در او دراز شد و بقدری

(۱) برای تفصیل یا فشاری و عذاب چهار نفر از علمای اهل مرو در این قضیه رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۷۷

عمّال او در طی این مسلك تعصب بخرج میدادند که در سال ۲۳۱ موقعیکه گماشتگان خلیفه اسرای مسلمان را با دادن فدیه از رومیان میگردانیدند از طرف قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد بسرحد روم آمد تا عقیده اسرار را بپرسد. نماینده مزبور کسانی را که بخلاق قرآن ونفی رؤیت از حق تعالی عقیده داشتند از چنگ رومیان خلاص میکرد و مورد نوازش قرار میداد بر خلاف کسانی را که حاضر باین اقرار نمیشدند همچنان باسیری باقی میگذاشت و در این امتحان جماعتی از مسلمین زیر بار تکلیف نماینده قاضی القضاة نرفتند و ببلاد عیسوی نشین برگشتند (۱).

در سال ۲۳۲ چون متوکل بر کرسی خلافت نشست بمخالفت با سیره مأمون و معتصم و وائق قیام نمود. مجادله و مناظره را موقوف کرد و بر خلاف ایشان مسلك تقلید و روش ارباب حدیث و سنت را پیش گرفت و امام احمد بن حنبل را محترم داشت و او را طرف مشورت خود قرار داد و دوره محنت باین ترتیب بانتهای رسید.

از زمان متوکل ببعید قدرت معتزله رو بمتزل گذاشت چه از طرفی اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوت گرفتند و بفکر دفاع از عقاید خود و رد آراء و مقالات معتزله افتادند و از طرفی دیگر فرقه شیعه بواسطه ظهور چندین نفر از متکلمین قادر بمخالفت با معتزله و نقض بعضی از عقاید ایشان برخاستند و این فرقه را بتدریج از شوکت و اعتبار اولی انداختند.

علم کلام که ابتدا وسیله پیشرفت کار معتزله و شیعه بود و اصحاب حدیث و سنت با آن کمال عناد و مخالفت را داشتند کم کم مورد توجه عموم مسلمین قرار گرفت چه این فرقه اخیر دیدند که برای رد اعتراضات مخالفین چاره ای ندارند جز آنکه بهمان ادله کلامی ایشان متمسک شوند و همان روش استدلال و تکلم مخالفین را پیش بگیرند و این استعانت از ادله کلامی ابتدا از طرف اصحاب حدیث و سنت منحصرأ بعنوان دفاع اصول عقاید خود بود و تغییر مبانی مذهبی این فرقه قدیمی دیگر چندین سهولت نداشت ولی در اوایل قرن چهارم هجری اکثریت

(۱) التنبیه والاشراف ص ۱۹۱.

علمای حدیث و سنت کلام را در اثبات و تقریر عقاید خود نیز پذیرفتند و این در موقعی بود که هنوز چند نفر از بزرگان رؤسای معتزله مثل ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و پسرش ابو هاشم عبدالسلام جبائی (متوفی ۳۲۱) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (وفاتش در ۳۰۹) و ابوبکر احمد بن علی بن اخشید (۱) (۲۷۰ - ۳۲۶) در بصره و بغداد بانشار عقاید فرقه خود اشتغال داشتند و در گرد هر کدام نیز شاگردان متعدد جمع بودند.

یکی از شاگردان ابو علی جبائی بنام ابوالحسن علی اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) بعد از آنکه مدتها در حلقه درس استاد خود از عقاید معتزله پیروی میکرد بر بعضی از آراء استاد خویش اعتراض کرده از او جدا شد و علناً از اعتزال توبه نمود و با قبول احکام امام شافعی در باب فروع ادله کلامی را با وجود همی اسلاف در تحقیق اعتقادات بکار برد و اصول آنها را با عقاید اهل سنت وفق داد و واضع و ناشر علم کلام در میان این فرقه اخیر گردید.

ابوالحسن اشعری که بمخالفت با استاد خود برخاسته بود بعد از آنکه اصول عقاید خویش را مدون کرد بمناظره با معتزله و رد مقالات ایشان دامن مجاهدت بکمر بست و چون هم در کلام قوی دست بود و هم بر حدیث و سنت اطلاع کامل داشت در این میدان مبارزه کاملاً موفق آمد و او و شاگردانش از يك طرف و متکلمین شیعه بشرحیکه خواهیم دید از طرفی دیگر معتزله را در میان گرفتند و تقریباً بساط ایشان را برچیدند چنانکه بعد از ابوعلی و ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی جز یکی دو سه نفر دیگر مرد نامی بزرگی از میان ایشان برنخاست که اهل

(۱) ابو بکر احمد بن علی بن یفجور [یا اجور یا معجور] (ابن حزم ج ۴ ص ۲۰۳ و الفهرست ص ۱۷۳) [بن اخشید (یا اخشاذ) یکی از مشهور ترین متکلمین و مصنفین و صلحای فرقه معتزله است و او یکی از سه نفری است که ریاست معتزله بابشان ختم میشود و بعد از این سه نفر تفرقه در میان آن فرقه می افتد. دو نفر دیگر عبارتند از ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم کعبی بلخی] (برای شرح حال و عقاید و تألیفات ابو بکر بن اخشید رجوع شود بکتاب الفصل تألیف ابن حزم ظاهری ج ۴ ص ۲۰۲ و الفهرست ص ۱۷۳ و تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۰۹).

مناظره و بحث باشد و در مقابل اشعریه مخصوصاً قدا علم کند. آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ایامی است که صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (۳۲۶ - ۳۸۵) وزیر آل بویه از شاگردان ابوهاشم جبائی نفوذ و ریاست داشته و دیالمه بمناسبت دشمنی با خلفا و اهل تسنن از ایشان تشویق میگرفته اند.

معتزله معتبر این دوره اخیر عبارتند از قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احنف آسَد آبادی همدانی (نیمة دوم قرن چهارم) و ابوالحسین محمد بن علی بصری (وفاتش در ۴۳۶) و ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسانی (۲۹۷ - ۳۸۴) از بزرگان کتاب و ادبا که عقاید معتزلی او بشیعه نزدیک بوده و او کتابی داشته است بنام الاوائل در اخبار ایرانیهای قدیم و اهل عدل و توحید (معتزله) و ذکر بعضی از مجالس ایشان در هزار ورقه تقریباً (۱).

عقیده باعترال با اینکه تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جاراالله ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (۴۹۷ - ۵۳۸) و ادیب مورخ مشهور عبد الحمید بن ابی الحمید (۵۸۶ - ۶۵۵) شارح هیچ البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت میکردند بتدریج از میان رفت و امروز تقریباً دیگر اثری از آن بجا نیست.

(۱) الفهرست ص ۱۳۲-۱۳۴ و تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۳۵-۱۳۶

### فصل پنجم

## فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

بعد از ظهور معتزله مسلمین بینج فرقه بزرگ تقسیم میشدند از اینقرار: اهل سنت یعنی اصحاب حدیث و روایت، شیعه، خوارج، معتزله و مرجئه (۱). بعد ها این فرق هر کدام بفرقه های چند منقسم گردیدند و از میان بعضی از آنها فرق دیگری بیرون آمد که بمناسبت اختلاف مقالات با یکدیگر هر کدام فرقه علیحده ای محسوب شدند. در باب متصوفه و باطنیه و بعضی فرق دیگر بین ارباب ملل و نحل اختلاف بوده عدّه ای ایشان را در تعداد فرق اسلامی می آورده اند و عدّه ای دیگر آن فرقه ها را بعلت بعضی از عقایدشان از اهل اسلام نمیشدند.

### فرق مختلفه شیعه

عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت حضرت رسول امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند این عدّه را بهمین نظر شیعه علی یعنی اتباع آن حضرت میگفتند و از این جماعت بودند مقداد بن الاسود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و ایشان اولین کسانی هستند که در ملت اسلام بنام تشیع معروف شده اند و شیعه در این مورد بمعنی مجموع کردندگان بحضرت علی بن ابی طالب است و همین جماعتند که اصل و منشاء عموم فرق شیعه محسوب میشوند (۲) چه عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند مانند این جمعیت کوچک امامت را حق آل علی دانستند فقط در باب اینکه بعد از هرامامی جانشین او کیست و این جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت باو ختم میشود یا نه با یکدیگر اختلاف حاصل کردند و در نتیجه این گونه اختلافات شیعه بفرق بسیار تجزیه شده. ذکر نام جمیع این فرق و عقاید ایشان در باب امامت از موضوع بحث ما خارج است برای مزید

(۱) انتصار ص ۱۳۹ و ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۱ و فرق الشیعه ص ۱۵ (۲) فرق الشیعه ص ۱۶ و ۱۷

اطلاع ممکن است بکتاب ملل و نحل و مقالات مخصوصاً دو کتاب فرق الشیعه تألیف ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری مراجعه شود.

فرق شیعه را در ابتدا سه صنف بزرگ که هر کدام از آن اصناف نیز بعد ها مجزی بفرقه های متعدد شده تقسیم میکردند:

۱ - غلاة یا غالیه: یعنی کسانی که در حق حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او راه غلو رفته و بالوهیت ایشان قائل شده اند این جماعت در حقیقت جزء شیعه محسوب نمیشوند، یا خود را باین طایفه بسته و بامعاندین شیعه ایشان را در عداد فرقه مزبور آورده اند.

۲ - امامیه: یعنی کسانی که نصب حضرت علی بن ابی طالب را بامامت از جانب حضرت رسول میدانند و میگویند که رسول اکرم پسر عم خود را با اسم و رسم در حیات خویش باین مقام برگزیده و این اختیار خود را بمسالمین اظهار و اعلان کرده. کسانی که برخلاف امر و دستور آن حضرت با ابوبکر و عمر بیعت نموده اند راه ضلالت رفته و خلاف رأی پیغمبر اسلام رفتار کرده اند. امامت بعقیده امامیه باید بنص و توقیف نصیب بستگان حضرت رسول شود و امام در هر عصر باید افضل مردم باشد. مخالفین شیعه این طبقه را چون امامت ابوبکر و عمر را رد کرده و آن دو خلیفه را رها نموده اند رافضه میگویند و این نسبت را از سر دشمنی بر ایشان بسته اند.

۳ - زیدیه: یعنی کسانی که بعد از حضرت سجاد در کوفه با فرزند او زید (در امامت خلافت هشام بن عبدالملک) بیعت کرده اند. زید چون از شاگردان و اصل بن عطاء معتزلی بود در اصول پیرو اعتزال گردید و پیروان او همه معتزلی شدند.

بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت حسین امامیه بدو فرقه بزرگ منقسم شدند، يك دسته حضرت علی بن حسین را که جدّه اش حضرت فاطمه زهرا بود بر خود امام اختیار کردند و زیدیه از همین فرقه بیرون آمدند. دسته دیگر امامت را حق محمد حقیق پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب که مادرش دختر حضرت رسول

نبود اعلان کردند و باو گرویدند و این فرقه را کیسائیه میگویند و کيسان لقب مختار بن ابی عیبه ثقفی بود که بر این فرقه ریاست داشت و بخوئخواهی حضرت امام حسین قیام کرد. کیسائیه محمد حنفیه را وصی پدر خود و مختار را عامل او میشمردند.

پس از فوت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ هجری يك فرقه از کیسائیه با ابوهاشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۹۸ وفات یافت جماعتی از اصحاب او باین عنوان که ابو هاشم جانشینی خود را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن - عبدالمطلب واگذاشته دور محمد بن علی را گرفتند و ایشان که در تبلیغ و پیشرفت عقیده خود سعی بسیار میکردند از این تاریخ بنام شیعه آل عباس یا راوندیه معروف گردیدند و همین جماعت هستند که بالاخره بنی عباس یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را بخلافت رساندند. فرقه امامیه را از تاریخ ظهور شیعه آل عباس برای تمیز از ایشان شیعه علویه گفتند.

شیعه علویه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دو فرزند او، حضرت زین العابدین ابو محمد علی بن حسین را بر خود امام دانستند و پس از وفات آن حضرت در سال ۹۴ در مقابل زیدیه که با زید فرزند آن حضرت بیعت کردند امام ابو جعفر محمد بن علی (۵۹-۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که باقر العلم لقب داشت بعنوان امام پنجم و پس از آن حضرت فرزندش امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) را بعنوان امام ششم بامامت شناختند.

بعد از وفات امام ششم شیعیان علوی بشش فرقه انقسام یافتند و يك فرقه از ایشان بعدها اهمیت اسم و رسم بسیار پیدا کرد؛ جماعتی گفتند که امام ششم وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید بازگشتن آن حضرت را بعنوان مهدی انتظار کشید. این فرقه را ناووسیه میگویند.

فرقه دیگر گفتند که اسماعیل فرزند آن حضرت که در حیات پدر فوت کرده بود نمرده است و جانشین حقیقی امام ششم اوست و او نخواهد مرد مگر آنکه دنبارا در

تحت امر بیاورد و امور مردم را اداره نماید. این فرقه را اسماعیلیه و یا بنام ابی الخطاب محمد رئیس ایشان خطایه خواندند و ایشان منشاء فرقه عمده اسماعیلی هستند که بعدها ظاهر شدند.

فرقه سوم بعد از رحلت حضرت صادق دور محمد بن اسماعیل نواده آن حضرت را گرفتند و چون ریاست ایشان با مبارک از غلامان امام ششم بود آن فرقه را مبارک نام داده اند و ظهور این فرقه باعث آن شد که جماعتی از اسماعیلیه نیز در سلك ایشان در آمدند.

از مبارکیه و خطایه جماعتی گفتند که روح امام ششم بیدن ابی الخطاب و بعد از او بیدن محمد بن اسماعیل انتقال یافته و امامت بعد از محمد بن اسماعیل حق اولاد اوست. چون ریاست ایشان با شخصی بود قرمطویه نام ایشانرا قرمطه خواندند.

فرقه چهارم یکی دیگر از فرزندان امام ششم یعنی محمد بن جعفر را با امامت بر گزیدند و چون رئیس ایشان یحیی بن ابی الشیب نام داشت این فرقه را شیخیه می گویند.

فرقه پنجم فرزند ارشد امام ششم یعنی عبدالله بن جعفر اقطع را با امامت برداشتند و این فرقه را اقطعیه میخواندند.

فرقه هشتم از شیعیان علوی کسانی هستند که حضرت موسی بن جعفر (۱۲۸-۱۸۳) فرزند دیگر امام ششم را امام شناختند و امامت عبدالله اقطع را انکار کردند و این فرقه مشتمل بود بر بزرگان اصحاب امام ششم و علما و متکلمین شیعه مثل ابو جعفر مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم.

بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر ملقب بکاکم که امام هفتم شیعیان امامی محسوب است باز مابین پیروان آن حضرت اختلاف بروز کرد و پنج فرقه از ایشان بیرون آمد که مشهور ترین آنها دو فرقه است اول جماعتی که رحلت امام هفتم را انکار کردند و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته امامت را بآن حضرت ختم کردند و گفتند که امام هفتم زنده است و تا دنیا را از عدل برنماید رحلت نخواهد کرد.

این فرقه را واقفه میگویند.

دوم جماعتی که برخلاف واقفه برحلت امام هفتم قطع کردند و امامت را بعد از آن حضرت حق امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵-۲۰۳) دانستند و بهمین مناسبت باسم قطعیه مشهور شدند.

بعد از در گذشتن حضرت رضا اگر چه باز شیعه بفرق چند منقسم گردیدند مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام ابو محمد حسن بن علی (۲۳۲-۲۶۰) چهارده فرقه از میان ایشان بیرون آمد اما از این فرق هیچکدام اهمیتی نیافتند و تمام شهرت و اعتبار از آن شیعیانی شد که بعد از امام هشتم علی بن موسی الرضا فرزندش امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵-۲۲۰) را امام نهم و بعد از امام نهم فرزندش حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۴) را امام دهم و فرزند او امام ابو محمد حسن بن علی التکری (۲۳۲-۲۶۰) را امام یازدهم شناختند.

بعد از رحلت امام یازدهم چنانکه گفتیم شیعه بچهارده فرقه تقسیم شدند ولی هیچکدام مقابل فرقه ای که امامیه خوانده میشوند دوام نکردند و همگی از میان رفتند.

بعقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و یا از انظار ایشان غایب نگاه دارد چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیبت است و هر وقت که مشیت الهی تعلق گیرد ظاهر خواهد شد و این بعد از آنی است که دنیا را ظلم و جور فرا گیرد و قیام امام دوازدهم را برای بر کردن عالم از عدل و قسط ایجاب نماید و ما شرح غیبت امام دوازدهم و عقیده فرقه امامیه را در این خصوص در فصول بعد ذکر خواهیم کرد.

**مسئله امامت**

بزرگترین اختلافی که در اسلام بین مسلمانین بر سر مسائل دینی بروز کرده مسئله امامت یعنی جانشینی حضرت رسول است چه باندازه ای که مسلمانین در این

خصوص با زبان و قلم و شمشیر با یکدیگر مناظره و مجادله و کشمکش کرده و جدوجهد و حرارت بخرج داده اند در هیچیک از موارد دیگر از ایشان تا این حد اختلاف و نزاع دیده نشده و علت این امر اینست که مسئله امامت بیشتر جنبه سیاسی داشته و با پیشرفت عقیده يك فرقه یا فرقه دیگر زمام اداره امور دنیائی مسلمین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقه غالب قرار میگرفته است و این خلاف که از زمان رحلت حضرت رسول بروز کرده همه وقت بین مسلمین باقی بوده و هست.

کلمه امام در زبان عربی بمعنی کسی است که مردم باو بگرایند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز بهمین مناسبت امام میگویند چه خلق بسمت آن میگرایند و در رسیدن بمقصد آنرا پیروی میکنند (۱) و در اصطلاح امامت ریاست بر عامه است در امور دین و دنیا بنیابت از حضرت رسول.

در باب اینکه چه کسانی استحقاق مقام امامت دارند و امام بچه ترتیب باید تعیین شود و اینکه آیا امامت واجب است یا نه و در آن واحد يك امام کافی است یا ائمه متعدّد بین فرق مختلفه اسلامی اختلاف است.

عموم فرق اسلامی غیر از يك فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله امامت را واجب میدانستند. فرقه نجدات از خوارج میگفتند اصلاً امامت واجب نیست مردم خود باید برسبیل حق و بحکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابو بکر اصم از قدمای معتزله میگفت در مواقعیکه عدل و انصاف بین مردم حاکم است بوجود امام احتیاجی نیست فقط وقتیکه ظلم بروز کند امامت واجب میشود. مقام فوطی (از معاصرین مأمون خلیفه) یکی دیگر از معتزله برخلاف عقیده داشت که امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید در موقع ظهور ظلم ممکن است ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب مزید فتنه شود (۲).

(۱) مجمع البحرین ص ۵۲۵ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۳ و مقالات اشعری ص ۶۶۰ و ابن حزم ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ و کتاب الفتن علامه ص ۸

اما در طریق وجوب امامت متکلمین بر سه رأی بودند:

متکلمین اشعری و اهل سنت و جماعت و عده ای از معتزله بطریق نقل یعنی با ادله سمعیّه وجوب امام را ثابت میکردند و جاحظ و ابوالقاسم کعبی و ابوالحسین بصری با ادله سمعیّه و عقلیّه و اسماعیلیّه و شیعه امامیه فقط با ادله عقلیّه.

متکلمین امامیه میگویند نصب امام عقلاً بر خداوند تعالی واجب است و علت وجوب عقلی آن این است که امامت لطف است و هر لطفی برحق تعالی واجب است و لطف هر چیزی است که بندگان را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید و این معنی در امامت حاصل است چه همینکه رئیس مطاع و راهنما در میان مردم باشد ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز میدارد و داد مظلوم را را از ظالم میستاند و ایشان را با حکام عقلی و وظایف دینی آشنا مینماید و از مفاسدی که موجب اختلال نظام امور زندگی و قبایحی که بخسران اخروی منتهی میشود باز میدارد و ترس از بازخواست او مردم را بصلاح نزدیکتر و از فساد دور تر میکند و چون مقصود از لطف همین معانی است و امامت موجب تحصیل آن میشود پس امامت نیز لطف است (۱).

اسماعیلیّه نیز مثل امامیه نصب امام را عقلاً بر خداوند واجب میشمردند ولی نصب امام را مانند امامیه از لحاظ لطف نمیدانستند بلکه میگفتند چون نظر عقل برای معرفت خداوند تعالی کافی نیست امام باید در این راه جهت خلافت معلّم باشد (۲) و مردم معلومات را از راه تعلیم از او فرا بگیرند و بهمین جهت است که این فرقه را تعلیبه نیز میگویند (۳).

عقیده علمای امامیه اینست که هر چه بر وجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دال است چه امامت قائم مقام نبوت میباشد مگر در تلقی وحی الهی بلاواسطه ولی امامت لطف عام است و نبوت لطف خاص چه ممکن است روزگار از پیغمبری زنده خالی بماند در صورتیکه خالی ماندن آن از امام امکان ندارد (۴) و بهمین

(۱) شرح باب حادی عشر ص ۵۲-۵۳ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۲ (۳) تلبیس ابلیس ص ۱۱۲ (۴) شرح باب حادی عشر ص ۵۳ و کتاب الفتن ص ۳

نظر است که فرقه امامیه مبحث امامت را از فروع و توابع مبحث نبوت و از اعظم ارکان دین می‌شمارند و ایمان را بدون عقیده بامامت پایدار نمی‌دانند و کسی را مطلقاً مؤمن می‌گویند که بعقیده امامیه باشد (۱) در صورتیکه فرق دیگر اسلامی آنرا در عداد فروع دین بشمار می‌آورند (۲) و متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این باب این مبحث را در علم کلام خود داخل کرده اند (۳).

بعد از رحلت حضرت رسول بین مسلمین چنانکه پیش نیز گفتیم بین مهاجر و انصار بر سر تعیین امام اختلاف حاصل شد، غیر از فرقه کوچک شیعه که امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند اکثریت قریش با ابوبکر بیعت کردند و انصار که این مقام را برای خود دعوی میکردند مغلوب شده بتدریج از میان رفتند و از این تاریخ راه بحث در اینکه چه کسانی صلاحیت مقام امامت دارند باز شد. جمیع فرق شیعه و اهل سنت و بعضی از فرق معتزله و اکثریت مرجئه امامت را در غیر قبیله قریش صحیح میدانند ولی تمام خوارج و اکثریت معتزله و بعضی از مرجئه میگویند هر کس باقامه احکام قرآن و سنت پیغمبر قیام کرد خواه قرشی باشد خواه از سایر قبایل عرب خواه از بنده زادگان میتواند بمقام امامت برسد. شیعه امامت را بالاخصاص حق بنی هاشم میدانند و طرفداران دیگر امامت قریش غیر بنی هاشم را هم سزاوار این مقام می‌شمارند. راوندیه یعنی شیعه آل عباس بامامت فرزندان عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسول و علویه بامامت اولاد علی قائلند. اختلاف زیدیه و کیسانیه و اسماعیلیه را نیز در این باب سابقاً ذکر کردیم.

در باب تعدد ائمه در آن واحد عده ای وجود بیشتر از يك امام را در يك زمان صحیح میدانستند، جمعی دیگر میگفتند باید در آن واحد دو امام باشد یکی ناطق دیگری صامت و چون امام ناطق وفات کرد امام صامت جای او را بگیرد و پاره ای دیگر حتی وجود سه امام را هم در يك زمان جایز میدانستند.

(۱) مجمع البحرین ص ۵۷۲ (۲) شرح باب حدی عشر ص ۵۱ و آئین ص ۱۰ (۳) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱.

در باب ترتیب تعیین و تثبیت امام جماعتی می‌گفتند که امامت ثابت میشود با اتفاق و اختیار یعنی هر کس را که عموم مسلمین با جمعیت معتبری از ایشان بر امامت او اتفاق کردند و او را باجماع باین مقام اختیار نمودند امام شناخته میشود این عده را اهل اجماع میخوانند و ایشان امامت خلفای راشدین و معاویه و مروان بن الحکم و اولاد او را بهمین نظر صحیح میدانند. فرقه دیگر میگویند امامت از مهمترین مسائل دینی است و ممکن نیست حضرت رسول در حیات خود بآن توجه نکرده و امور دینی و دنیائی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مهمل گذاشته باشد بلکه بر خلاف این تصور آن حضرت پسر عم خود حضرت علی بن ابی طالب را در حیات خویش صریحاً باین مقام تعیین و منصوص کرده و این جماعت را اهل نص میگویند و امامیه و کیسانیه و اسماعیلیه جزء این دسته اند.

راوندیه عباس بن عبدالمطلب را وارث حضرت رسول می‌پنداشتند و بهمین تصور امامت را برای بنی عباس ارثی میدانستند. خوارج در هر زمانی یکی از خود را باجماع بامامت بر می‌گرفتند و با او شرط میکردند که بر وفق عقاید ایشان و راه و رسم عدالت برود و اگر از این طریق سر می‌پیچید او را خلع میکردند و گاهی نیز میکشتند بعقیده زیدیه هر شخص فاطمی که خروج کند بشرط داشتن علم و زهد و شجاعت و سخاوت اگر چه از فرزندان امام حسن نیز باشد امام و پیروی از او واجب است.

یکی از شرایط امامت بعقیده فرقه امامیه این است که امام باید فاضلترین مردم زمان خود باشد ولی زیدیه و بیشتر معتزله با این عقیده همراه نیستند و میگویند همانطور که ممکن است در میان رعیت پادشاهی کسی پیدا شود که از او بهتر و فاضلتر باشد در میان اتباع امام هم وجود همین کیفیت امکان دارد بهمین جهت امامت مفصول اشکالی ندارد چنانکه عده ای از معتزله مخصوصاً معتزله بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی طالب را از ابوبکر افضل میدانستند باز امامت ابوبکر را که باصطلاح نسبت بمحضرت علی بن ابی طالب مفصول محسوب میشود صحیح می‌شمرده اند.

اگر چه در ضمن سطور فوق باصول عقیده فرقه امامیه اثنی عشریه در باب

امامت اشاره کردیم ولی برای آنکه مطلب روشن تر شود خلاصه رأی ایشان را ذیلاً نقل میکنیم:

- ۱ - امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم این است که با وجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترك طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد و در این قول اسماعیلیه نیز با امامیه شریکند.
- ۲ - امام باید منصوص علیه باشد زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند بر آن آگاه نیست. یا باید خداوند که بر عصمت او داناست بامامت او بنص حکم کند و یا بر دست امام معجزی صادر شود که صدق دعوای او را برساند؛ تنصیص باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد.
- ۳ - امام باید افضل مردم زمان خود باشد.
- ۴ - امام بر حق بعد از حضرت رسول بنص صریح حضرت علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت یازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بوده و همه بنص صریح امام قبل باین مقام تعیین شده اند. (۱)

**فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن**

فرق شیعه اعم از غلاة و زیدیه و کیساتیه و امامیه در عهد بنی امیه نسبت بفرق دیگر اسلامی ( اصحاب حدیث و سنت ، خوارج ، مرجئه و معتزله ) که در اواخر عصر اموی بظهور رسیدند ) هم از جهت عدد قلیل بودند و هم بمناسبت آزار بنی امیه و قدرت فرق دیگر اهمیت سیاسی چندانی نداشتند بلکه در نقاط دور از حوزه اقتدار امویان مخصوصاً در حجاز و یمن و افریقیه و از همه بیشتر در کوفه ( پایتخت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از مراکز عمده اقامت ایرانیان تازه مسلمان ) و در بصره و الجزیره و حدود ری و خراسان در گرد رؤسای دینی خود که مدعیان جدی بنی امیه محسوب میشدند مجتمع بودند و از ترس ولایه و عمال سخت کش اموی غالباً مخفی میزیستند و اجتماعات خود را از آن جماعت پنهان میکردند و در ابتدا اسرار

(۱) شرح باب هادی عشر ص ۵۲ - ۵۸

دینی خویش را نیز مکتوم میداشتند مخصوصاً طایفه امامیه بدستور ائمه هدی در کتمان اسرار و اظهار تقیه در مقابل غلبه مخالفین بیش از سایر فرق شیعه جهد میکردند تا معرض آزار عمال اموی قرار نگیرند و کینه ایشان را در برانداختن اساس این دین و قتل عام رؤسای امامیه که ممکن بود بعواقب وخیم منتهی گردد تحریک نکنند.

با وجود این حال باز شیعه هر وقت که بنی امیه را ضعیف میدیدند و یا فرصتی جهت اظهار دعوای خود بدست میآوردند علناً حکومت جائزانه این خلفا را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدادند و از اعمال فاسقانه معاویه و پسرش یزید که با وجود غضب خلافت و موروثی کردن آن از ارتکاب منهدیات و فسق خود داری نداشتند تبری می جستند و برانداختن چنین دودمانی را بسایر مسلمین توصیه میکردند.

مردن معاویه و روی کار آمدن پسرش یزید یکی از همین مواقع فرصت بود که نه تنها شیعیان طرفدار امامت اولاد علی را بر خلاف او واداشت بلکه فرزندان و پیروان صحابه دیگر حضرت رسول را نیز بمخالفت علنی با او برانگیخت مخصوصاً جمع کثیری از مردم یمن و حجاز و الجزیره و کوفه و بصره که در ولایت حضرت علی بن ابی طالب باقی مانده و از اعمال زشت امویان تنفر داشتند دست توسل بطرف مخالفین یزید دراز کردند و شیعیان آل علی بشرحیکه میدانیم حضرت امام حسین را بکوفه دعوت نموده در آن شهر و بصره مقدمات قیام بریزید و اعلان خلافت حضرت امام حسین را فراهم ساختند.

عمال یزید بوسیله کثرت عدد و تهدید و آزار سخت مردم بصره و کوفه و تطمیع ایشان بزودی بر مشکلات فایق آمدند و رؤسای قیام را در این دو شهر بامطیع خود کردند و با از میان بردن و در وقعه الیم کربلا ( محرم سال ۶۱ هجری ) حضرت امام حسین بن علی را با کسان آن حضرت شهید نمودند و امید شیعیان و مخالفین بنی امیه از این جانب مقطوع گردید.

واقعه جانسوز کربلا و مظلومیت شهدای آن از طرفی و اعمال زشت دیگر یزید از طرفی دیگر روز بروز کینه دشمنان خاندان اموی را قوت داد مخصوصاً در میان

این مخالفین عنصر بسیار مهمی بود که در منتهای پربشانی فکر سر میکرد و برای اعلاى شأن از دست رفته بلکه هستی نیست شده خود چاره‌ای می‌اندیشید و سمندوار در آتش حرمان میسوخت و آن عنصر مظلوم ایرانی بود که نه تنها در بنی امیه بچشم بغض و عداوت می‌نگریست بلکه عرب را نوعاً دشمن میداشت و هنوز جراحاتها و ضربتهائی که در استیلای خانه برانداز این قوم بر بیکره استقلال و تمدن و آداب او وارد آمده بود چندان التیامی نیافته بود که کینه ویران کنندگان کاخ بلند ساسانیان را از دل بیرون کند و در عرب که در این دوره بنی امیه پیشوایان سیاسی و قائدین آن بودند و غیر عرب را بسختی خوار و در عداوت بندگان (موالی) می‌شمردند بدیده برابری و برادری بینند.

این قوم که بعدها باید محور گردش کارهای خلافت و سیاست و تمدن اسلام شوند و بقوه فکر و تدبیر زمام مهمترین مشاغل را در دست بگیرند در ولایات دوردست مثل طبرستان و جرجان و خراسان و ماوراءالنهر سالم و از قبول نفوذ عرب تقریباً فارغ مانده بودند ولی بهمین مناسبت دوری از مرکز خلافت و محصور نبودن با عرب چندان از اوضاع حقیقی دارالخلافت و سیر وقایع اطلاع نداشتند و نمیتوانستند با بصیرت کامل مستقیماً در امور دخالت کنند. بر خلاف ایشان ایرانیهای الجزیره و دو مرکز مهم کوفه و بصره که با وجود کثرت عرب مهاجر در این نواحی هنوز بفارسی تکلم میکردند و نیش ذلت و جفای عمال عرب را بیشتر از دیگران می‌چشیدند باندگرا شوکت ایران قدیم که ایشان در قلب آن مقیم بودند زودتر از ایرانیان دیگر از جور عرب ببتک آمدند و علی رغم بنی امیه مظلوم کش با مظلومین دیگر همدرد شده نجات خود را در آن دیدند که با هر کس که از اهویان ستم دیده و برای قیام برایشان منتهز فرصت است دست یکی کنند تا مگر ریشه این خاندان ظالم متعصب را براندازند و در این گیر و دار راه خلاصی جهت خود بیندیشند.

واقعه کربلا که در پیش چشم این جماعت اتفاق افتاد و جماعتی از ایرانیان بصره و کوفه را که در دعوت حضرت امام حسین بخلافت شرکت کرده معرض آزار عمال

بزیاد قرار داد و حکومت سخت عبیدالله بن زیاد بیشتر از بیشتر دل این طایفه را بر بنی امیه شوراند و زمینه برای قیام بر امویان و کارکنان ایشان کاملاً مستعد گردید. بعد از مرگ یزید بن معاویه (در سال ۶۴ هـ) و استعفای پسر ضعیف النفس

او از خلافت جماعتی از مردم کوفه که با مخالفین حضرت امام حسین ساخته و در جنگ بر خلاف آن حضرت شرکت کرده بودند از کرده پشیمان شده توبه کردند و نام خود را تواین گذاشتند و قسم خوردند که بخونخواهی آن حضرت قیام کنند و حق را بیکی از اهل بیت پیغمبر اسلام برسانند و یکی از رؤسای ایشان بمکاتبه با شیعیان سایر بلاد مشغول شد و نيات شیعه کوفه را با اطلاع کسانی که در این راه با آن جماعت همفکر و همقدم محسوب میشدند رساند و از همه طرف در جواب اظهار موافقت شنید و این پیش آمد مقارن شد با ایامی که ابو اسحق مختار بن ابی عبید تقفی بر بنی امیه قیام کرد (۱).

مختار پسر ابو عبید تقفی سردار معروف اسلام از کسانی بود که هنگام مأموریت مسلم بن عقبیل از جانب حضرت امام حسین بکوفه در زمرة گروندگان باو در آمده بود و چون مسلم بدست عبیدالله بن زیاد بقتل رسید مختار گرفتار شد و عبیدالله او را بخروج از کوفه امر داد. مختار از کوفه بمکه رفت و بعبدالله بن زبیر مدعی خلافت یزید که در این ایام در حجاز و یمن و عراق قدرت فوق العاده بهم رسانده بود گروید ولی چون از عبد الله رنجید بکوفه که در این موقع در دست عمال او بود برگشت و چون از جنبش و استعداد مردم کوفه برای خونخواهی قتل کربلا اطلاع داشت نمایندگان پیش شیعیان آن شهر و بلاد مجاور آن فرستاد و بایشان وعده داد که که بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کند بعلاوه شیعه را بامامت محمد بن الحنفیه خواند و بتدریج اساس مذهب کیسانیه را ریخت.

قیام مختار بهترین موقعی بود برای ایرانیان کوفه و بصره و الجزایر که جانب او را علی رغم بنی امیه بگیرند و کمک کار کسی شوند که بخونخواهی مظلومین برخاسته و اگر چه در این نیت خود صدیق نیست باز چون دشمن بنی امیه شمرده میشود

(۱) کتاب الفخری ص ۸۸

معاونت باو که یکی است در بر انداختن دولت ظلمه و دشمنان متعصب مسلمان غیر عرب. مختار و سردار شهیر او ابراهیم بن مالک الاشتر نیز بخوبی قیمت معاونت ایرانیان را دریافتند و مختار در قدم اول قریب ۲۰,۰۰۰ هزار نفر از ایشان را که در کوفه ساکن و الحمراء خوانده میشدند بخود نزدیک و در انجام مقاصد خود بآن طایفه تکیه کرد (۱) و این اول موقعی بود که در دولت اسلام دو عنصر غالب و مغلوب عرب و عجم در دو صف مخالف قرار میگرفتند و جمع کثیری از ایرانیها برای کشیدن انتقام از دشمنان باشمشیر بجنگ با متسلطین عرب بر میخواستند.

مختار بعد از آنکه قاتلین شهدای کربلا را کشت و خانه های ایشان را در کوفه ویران کرد امر داد که اموال آن جماعت را بین ایرانیان باور خود تقسیم کردند (۲) و بعد ها برای آن طایفه و فرزندان ایشان وظایفی مقرر نمود، با ایرانیها نشست و برخاست میکرد و عرب را بر خلاف از خود میراند و این مسئله بر آن باعث شد که اشراف عرب مختار را در این باب مورد عتاب قرار دادند. او در جواب گفت من شما را محترم داشتم اما شما سرکشی کردید و چون بحکومت منصوب کردم باعث کسر عایدات شدید ولی ایرانیها از شما مطیع تر و در انجام اوامر من صدیقتر و فرمان بردارترند (۳).

قشون ابراهیم بن الاشتر سردار مختار همه از ایرانیها مرگب بود و موقعیکه سرداران عبدالملک بن مروان خلیفه با ۴۰,۰۰۰ سپاهیان شامی بجنگ او آمدند یکی از ایشان که برای مذاکره با ابراهیم بملاقات او مأمور شده بود بابراهیم گفت که من از وقتی که داخل اردوی تو شدم تا این موقع که بخدمت تو رسیدم کله ای از سپاهیان تو بعربی نشنیدم و این مسئله موجب تأسف و اندوه من است و نمیدانم که امیر چگونه میخواهد با این جماعت بر پهلوانان و گردان شام فایق آید. ابراهیم گفت قسم بخدا که اگر همراه من جز مور نبود با شامیان میجنگیدم تا چه رسد باین قوم که از هر کس بهتر در جنگ با مردم شام بصیرت دارند و همه فرزندان مرزبانان و اسوارانند (۴).

(۱) اخبار الطوال ۲۹۶ و ۳۰۶ (۲) ایضاً ص ۳۰۰ (۳) ایضاً ص ۳۰۶ (۴) ایضاً ص ۳۰۲

آنگاه مختار بر ایرانیها باعث نفرت عرب از او گردید و جماعتی از ایشان پیش مصعب بن زبیر گریختند و باو شکایت بردند که مختار خاندان ما را بر انداخته و ایرانیان را بر ما مسلط و اموال ما را بر آن طایفه حلال کرده و او را بجنگ با مختار تشویق نمودند (۱) و مصعب نیز پس از غلبه بر مختار بهمین نظر قریب ۴۱۰۰۰ نفر از ایرانیان طرفدار او را گردن زد (۲).

با از میان رفتن مختار شیعیان و ایرانیها نیز موقتاً از اعتبار افتادند مخصوصاً چون مختار در خونخواهی از شهدای کربلا و طرفداری از شیعیان صمیمی نبود و بتدریج کار ادعای او بالا گرفت و دعوی نزول وحی بر خود کرد و بعضی مواعید دروغ داد اتباع او نیز بکذب و طرفداری از باطل معروف شدند و کار ایشان پیشرفت نکرد.

خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۵) و دوره حکومت عمال ستم پیشه او یعنی حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم باهلی زمان شدت تعصب عربی و دوره محنت و خواری مسلمان غیر عرب است مخصوصاً عبدالملک که از ایرانیها و تسلط یافتن ایشان تنفر و وحشت داشت از جمیع خلفای بنی امیه بیشتر در نحو آثار غیر عرب و ترویج تعصب عربیت سعی میکرد. دیوانهای عراق و شام در عهد او از پهلوی و رومی بعربی مبدل گردید و مسکوکات را نیز او امر داد بخط عربی نوشتند. وقتی بسرکشی حلقه های درس وارد مسجد الحرام شد و چون دانست که مدرسین این حلقه ها همه ایرانی و از ابناء احرارند اندیشه ناک شده بخانه برگشت و بزرگان قریش را طلب کرده از راه دلسوزی بایشان گفت: « شما دین اسلام را تا این حد خوار شمردید که ابناء فرس بر شما غلبه یافتند. من نظیر این ایرانیها ندیده ام، از اول روزگار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و ساعتی بجا محتاج نشدند. امروز هم که ما بر ایشان حکومت میکنیم ساعتی از آن قوم بی نیاز نیستیم» (۳). همین خلیفه چون اطلاع یافت که بیشتر حکام و ققهای شهرها و ولایات تابعه از موالی (مسلمان غیر عرب) هستند متغیر شد و بر خود ناگوار دانست که موالی بر عرب سیادت یافته بر منابر بنام ایشان خطبه بخوانند و عرب در پای منبر آن خطبه ها را بشنوند (۴).

(۱) اخبار الطوال ص ۳۱۰ (۲) ایضاً ص ۳۱۰ (۳) کتاب الف باه ج ۱ ص ۲۴ (۴) حیره الجوان ج ۲ ص ۷۸

مظالم بیست ساله حجاج بن یوسف در دوره حکومت بر عراقین (۷۵ - ۹۵) و خونریزیها و خانمانسوزی های قتیبه در خراسان و ماوراءالنهر تسلط عرب یعنی بنی امیه را که هنوز درست در این نواحی ریشه ندوانیده بود قوت داد و بسیاری از ایرانیها و آثار و کتب ایشان را با باسملت پرستی و ایران دوستی و با بنام طرفداری از مخالفین بنی امیه نابود ساخت ولی در عوض باین ملت زنده دل فهماند که ایرانی با وجود قبول اسلام از تعرض متعصبین در امان نیست و تا خود زمام کار را در دست نگیرد و حکومت آزادی فکر و حجت عقل را بر عصیّت بدوی مسلط نکند روی خوشی نخواهد دید. این بود که بلافاصله بعد از سپری شدن آیام سیاه حکومت حجاج و قتیبه خراسان و ماوراءالنهر مرکز اجتماعات سرّی برضد بنی امیه شد و شیعیان و ایرانیها در جمیع نقاط پراکندن نخم خصومت امویان مشغول گردیدند. قیام زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب پیشوای فرقه زیدیه در ماه صفر سال ۱۱۸ بار دیگر مجالی جهت شیعیان کوفه برای شوریدن بر بنی امیه فراهم کرد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر از ایشان بزید گردیدند و غیر از این جماعت جمع کثیری از ایرانیان مداین و بصره و واسط و موصل و ری و جرجان و خراسان در بیعت او در آمدند ولی این بار هم کاری از پیش شیعیان نرفت و یوسف بن عمر حکمران کوفه مخالفین بنی امیه را تار و مار کرد و زید که در جنگ با فشاری سخت میکرد شهید شد و یوسف جسد او را پس از آویختن بدار سوخت و خاکستر آنرا بآب فرات داد. در آیام قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه یعنی بقایای کیسانیه که بعد از فوت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه در سال ۹۸ با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بیعت کرده و بشیعه آل عباس یا راوندیه مشهور شده بودند در ولایات مختلفه مخصوصاً بلاد شرق اسلامی نفوذ فوقالعاده یافته و آن بان انتظار سرنگون شدن دولت اموی را داشتند و چون گمان ایشان این بود که با انجام مائه اول هجرت دولت امویان نیز باید سپری شود و پس از صد سال حق بمقدار برسد در سال ۱۰۱ هجری نمایندگانی پدش محمد بن علی که لقب امام اختیار کرده و

درقریه حقیقه ازقراء شام ساکن بود فرستادند و با او بامامت و خلافت بیعت نمودند. محمد امام نیز بزودی مبلغین و دعائی بعراق و خراسان فرستاد تا زشتی رفتار بنی امیه و سوءسیرت و حکومت ایشان را بعامه بفهمانند و مردم را بطرف بنی عباس بخوانند. در عهد محمد امام و پسرش ابراهیم امام دعاة بنی عباس درعراق و خراسان که پیش ازهریک از ولایات دعوت ایشان را اجابت کرده بودند فعالیت مهمی برضد بنی امیه از خود نشان دادند و باوجود اینکه خلفاء و عمال اموی جمعی از طرفداران ابراهیم را کشتند باز بقلع ماده شیعیان راوندی موفق نیامدند و این طایفه که در خراسان پس از وفات محمد بن علی امام (در ۱۲۴) جامه های خود را سیاه کرده و باسملت معروف شدند و اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند بدستبازی ابو مسلم خراسانی و ابوسلیمان خنّس بن سلیمان خلال مقدانی بالاخره دولت اموی را درسال ۱۴۲ هجری برانداختند و در وقعه زاب غلبه عنصر ایرانی را بر عرب ثابت و افتتاح دوره جدیدی را در تاریخ خلافت و تمدن اسلامی اعلان کردند. اما فرقه شیعه علویه که بعد از ظهور کیسانیه و زیدیه بمناسبت گردیدن اکثریت شیعه باین دو مذهب چندان زیاد و از حیث عدد مهم محسوب نمیشدند در عهد بنی امیه در مدینه گرد ائمه خود مجتمع بودند و در ولایات دور دست منفرق و غالباً در خفا میزیستند و فعالیت ایشان بیشتر منحصر بود باحتجاج با مخالفین مخصوصاً با فرق دیگر شیعه مثل غلاة و کیسانیه و زیدیه و بعدها با واقفه و ردّ دلایل آنان و اثبات حقانیت مذهب خود.

در موقع قیام مردم عراق و خراسان بر بنی امیه بهوا خواهی بنی عباس معدودی از شیعیان که بزرگ ایشان ابوسامه خلال بود برای خلافت آل علی را در نظر گرفتند و این در زمان امامت حضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸) امام ششم شیعیان علوی بود. ابوسامه بسه نفر از بزرگان آل علی یعنی بامام ششم و عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن امیرالمؤمنین علی و بعمر الاشرف بن امام زین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد و او را مأمور کرد

که بدو بخدمت حضرت صادق رود و اگر از آن حضرت جوابی گرفت دودعوتنامه دیگر را باطل کند و آلا پیش عبدالله المحض شتابد و در صورت گرفتن جواب از او مراسله عمرالاشرف را محو نماید و در صورت خلاف بخدمت عمرالاشرف رود. حضرت صادق مراسله ابوسامه را نخوانده سوخت و بدعوت او جوابی نداد. رسول ابوسامه پیش عبدالله رفت و نامه او را رساند. عبدالله دعوت ابوسامه را پذیرفت و بخدمت حضرت صادق شتافت و گفت که ابوسامه او را بخلاف دعوت کرده و نامه ای بردست یکی از شیعیان خراسانی ما ارسال داشته. حضرت صادق عبدالله را با احتیاط توصیه فرمود و گفت: «مردم خراسان که تو نه ایشان را دیده و شناخته ای و نه ایشان تو را چگونه پیرو تو محسوب میشوند؟ آیا ابومسلم را تو بخراسان فرستاده ای؟ خدا میداند که من بر خود آگاه کردن هر مسلمی را واجب شمرده ام و از تو نیز نصیحت را دریغ نمیدارم. نفس خود را دستخوش اباطیل مکن و بدان که این دولت بر همانها که برای آن قیام کرده اند قرار خواهد گرفت». عبدالله دلگبران از خدمت حضرت صادق رفت و عمرالاشرف نیز بدعوت ابوسامه جوابی نداد و نقشه ابوسامه بنتیجه ای نرسید بلکه افشای آن موجب تغییر منصور خلیفه بر او و بکشتن آن مرد که اول وزیر بنی عباس شمرده میشود منتهی گردید (۱) بهمین وجه ابومسلم نیز در این خصوص بحضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که نه تو از باران منی و نه زمان زمان من، ابومسلم مأیوس شده با ابوالعباس سقاح بیعت نمود (۲). در ایام ضعف بنی امیه و دعوت شیعیان آل عباس اگرچه تا حدی از ظلم و جور این خلفا کاسته شده و دسته ای از شیعیان قوت گرفته بودند ولی چون بنی عباس علویان را مدعیان مستقیم خود میدیدند و از زیاد شدن شوکت و عدد ایشان وحشت داشتند ائمه علوی همه وقت اصحاب و پیروان خود را بمیان روی و تقیه و کتمان اسرار مذهبی اهل بیت توصیه میفرمودند.

از حضرت صادق مروی است که: «زحمت کسیکه با فروختن جنک برضد ما

(۱) کتاب الفخری ص ۱۱۱-۱۱۲ (۲) شهرستانی ص ۱۱۰

بیردازد زیاد تر از زحمت شخصی که اسرار ما را فاش کند نیست. کسیکه سر ما را پیش نا اهل افشا نماید از دنیا خارج نخواهد شد مگر آنکه از دم تیغ بگذرد و یا در بند بمیرد» (۱) و یکی از اصحاب حضرت باقر که جابر بن یزید الجعفی نام داشت و مدعی بود که ۵۰۰۰۰ حدیث در حفظ دارد روزی بحضرت گفت: «امام مرا در نقل اسرار اهل بیت مورد مرحمتی عظیم قرار داده و دستور فرموده است که احدی را بر آنها آگاه نسازم. کتمان این اسرار چنان خاطر مرا بجوش و سینه ام را در خروش افکنده که عنقریب دستخوش جنون خواهم شد». حضرت باقر فرمود: «هر وقت این حال بر تو عارض میشود رو بصحرا آور و گودالی بکن و سر در آن کن بعد بگو که محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمدباقر) چنین و چنان روایت کرد» (۲). اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندانهای اصیل دهقانان و شهرگانان و مرزبانان و سواران عهد ساسانی بودند و نیاکان ایشان در دوره ساسانیان عموم مشاغل کشوری و لشکری را در دست داشتند در زمان بنی عباس با وجود قبول مذهب اسلام و زبان عرب باز میکوشیدند که موافق آداب قدیم ایرانی و خواهش تمایلاتی ذاتی خود رئیسی جهت خویش بیابند و ایشان که عموم مقامات اداری خلفا از اداره دواوین کوچک تا وزارت را باختیار خود گرفته و در تحت سرپرستی دودمانهای اصیلی مثل برامکه و آل توخت و آل سهل و غیره در بغداد و بلاد عمده دیگر زمامدار امور اداری و کشوری بودند چون اصول دینی مذهب شیعیان علوی را با یادگارهایی که از عهد ساسانی در خاطر داشتند موافق یافتند بمیل قلبی بان آرویدند و پیرو و مدافع مذهب امامیه گردیدند چه مذهب فرقه امامیه مخالف غصب حق و مبنی بر اثبات اولویت و افضلیت کسانی است که از جانب خدا و رسول با امامت و خلافت منصوبند و در این مذهب جامعه شیعی در حکم خاندان بزرگی است که امام معصوم رأس و رئیس آن شناخته میشود و او امر و نواهی او بخواص صحابه و از ایشان بشیعه بترتیب مقام از طبقه ای بطبقه دیگر میرسد. ایرانی ها با ایمان باین اصل بنحوی

(۱) رجال کشی ص ۲۴۲ (۲) رجال کشی ص ۱۲۸ و مجمع البحرین ص ۲۶۰

میتوانستند وضع طبقه بندی خاندانهای عهد ساسانی را که بآن خو گرفته بودند و آن سلسله را که شاهنشاه یعنی نماینده و سایه خدا حلقه اول آن محسوب میشود محفوظ دارند.

عقیده امامیه در باب امامت اگر چه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی و امام حسن هیچوقت صورت خارجی نیافت و هیچیک از ائمه بخلافت نرسیدند و همه یا درجه شهادت یافتند و یا در حبس و قید ظالمانه خلفای عهد دار دنیا را وداع کردند باز بمناسبت استحکام مبانی اخلاقی و اتکاء آن بر مظلومیت خاندان رسول و تذکر سرگذشتهای جانگذاذ هر يك که بظلم شهید شده یا مورد شکنجه و عذاب غاصبین قرار گرفته بودند محکم و جهت مردم منصف غیر قابل انکار بود و مسامین عموماً نام این شهدای مظلوم را با احترام میبردند و قبور ایشان را زیارت میکردند.

از خلفای عباسی بعضی مثل متوکل و معتضد فرقه امامیه را فرقه سیاسی میشمردند و عقیده ایشان را در باب امامت توطئه ای بر ضد خاندان خود میدانستند و سعی میکردند که بهر وسیله باشد آن فرقه را از میان بر دارند ولی بعضی دیگر از خلفای تربیت یافته این سلسله مانند مأمون و ناصر عقیده امامیه را عالی ترین عقاید دینی دانسته باطناً از بابت حکمفرما نشدن آن بر عالم در زحمت فکری بودند و بعضی هم مثل مقتدر خلیفه که خلافت عباسی را غاصبانه میدانست قلباً بعقیده امامیه اعتقاد داشتند.

از رؤسای فرقه امامیه کسانی که در دستگاه خلفای عباسی راه مییافتند خاندانهای اشرافی ایرانیان باستان را یا دادن مقامات متمایز در کارها داخل میکردند و امامیه در دربار بغداد علمدار فرقه مخالف اوضاع زمان محسوب میشدند که با قدرتی اخلاقی و معنوی باصطلاح خود «سلطان» یعنی خلیفه زمان را دائماً مورد ملامت قرار میدادند و بوسیله تهدیدی که از حد تذذیر کلامی نیز تجاوز نمیکرد او را بواکنگاری مقامات و درجات بخود وا میداشتند و هیچوقت نیز راضی و ممنون نبودند (۱).

(۱) L. Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 141-142.



فرقه امامیه در ابتدا یعنی قبل از ظهور علم کلام مثل سایر فرق اسلامی آن زمان در اصول و فروع بکلام الله و سنت نبوی استناد میکردند و در این مورد فرق ایشان با سایر فرق اسلامی در این بود که امامیه در تفسیر و تأویل آیات قرآنی و سنن نبوی همیشه بائمه معصومین مراجعه میکردند و بیانات ائمه که همانها نیز برای امامیه حکم احکام دینی و دستور متبع داشت مشکلات آیات و سنن را حل مینمود.

انشعاب شیعه بفرق چند و اصرار اهل سنت و خوارج در مخالفت با امامیه ائمه علوی و پیروان ایشان را باحتجاج با آن جماعت و داشت دستور علمای امامیه در ابتدا در این راه بمناسبت مقصور بودن مباحثات بعبادات و فروع همان استدلال بآیات قرآن و سنن منقوله از حضرت رسول و پیروی از احتجاجاتی بود که حضرت امیر المؤمنین علی مخصوصاً در مقابل مدعیان خود مثل خلفای اولیه و معاویه و خوارج و یهود و نصاری بکار برده بود و در این احتجاجات و خطب دیگر حضرت امیر المؤمنین علی ریشه استدلال با ادله عقلیه و براهین یقینیه موجود است و با اینکه قصد حضرت در این راه تکلم بوضع متکلمین نبوده بعد ها معتزله و شیعه تا حدی از بیانات آن حضرت سرمشق گرفته و در اثبات اصول و اعتقادات دینی و رد اقوال خصم بآنها استناد جسته اند.

در زمان امامت حضرت صادق از يك طرف معتزله قوت گرفتند و علم کلام را بشکلی که در فصل پیش ذکر کردیم مدون کردند و از طرف دیگر زنادقه (مانو به) و اصحاب مرقیون و ابن دیصان و فرق خارجی دیگر مقالات خود را منتشر نمودند و فرقه امامیه علوی به که بر اثر ظهور کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه و فرق دیگر شیعه در اقلیت و زحمت افتاده بودند مجبور شدند با این ملل جدید مخصوصاً معتزله که بدستوانی قوی مثل ادله عقلیه کلامی اتکاء داشتند و باطرز استدلال و اصطلاحاتی تازه قدم در میدان مجادله گذاشته بودند بمنظره بپردازند و عقاید مذهبی خود را از حملات و تعرض ایشان محفوظ دارند بعلاوه در همین ایام ابوحنیفه نعمان بن ثابت

(۸۰-۱۵۰) از مرجئه عراق و از موالی زادگان ایرانی مذهب حنفی را ظاهر کرد و برخلاف اصحاب حدیث که جمیع تو جهشان معطوف بتحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر اصوص بود مذهب خود را بر اساس قیاس جلی و خفی<sup>(۱)</sup> و استنباط معانی از احکام گذاشت و پیروان او که باصحاب رأی و قیاس معروفند گاهی قیاس جلی را حتی بر « خبر واحد » نیز مقدم میداشتند و ابوحنیفه غالباً میگفت این رأی من است و این بهترین رأیی است که من بر آن دست یافته ام اگر کسی بر آیی دیگر قادر آید من بر رأی خویش میمانم و او بر رأی خود و همین اظهار بر آن باعث آمد که اصحاب ابوحنیفه بر اجتهاد امام خود اجتهادات دیگری بیفزایند و در پارامی از احکام اجتهادی با او اختلاف حاصل کنند<sup>(۲)</sup>.

دوره امامت حضرت باقر (از ۹۵ تا ۱۱۴) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸) امام پنجم و ششم فرقه امامیه مقارن بوده است با دوره شروع نهضت های دینی و احتجاجات و مناظرات مذهبی و فرقه امامیه در این عصر ناچار بودند از طرفی با فرق مختلفه شیعه مثل کیسائییه و زیدیه و غلاة و اسماعیلییه مناظره و دعاوی ایشان را رد کنند و از طرفی دیگر با اصحاب حدیث و سنت و طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و از همه سخت تر بامعتزله مخاصمه و مجادله نمایند و این کار در ابتدا بعلت مدون نبودن حدیث مطابق روایت فرقه امامیه و قلت عدد علمای این مذهب

(۱) قیاس بمعنی سنجش است و در اصطلاح اصول عبارت از آشکار ساختن شبهه حکم و علت یکی از دو گفته است در گفته دیگر. ذکر آشکار کردن بجای اثبات برای آن است که قیاس هیچ حکمی را باثبات نمیرساند بلکه آنرا ظاهر مینماید و ذکر شبهه حکم و علت برای احتراز از بیان انتقال اوصاف یکی از دو گفته است بگفته دیگر. قیاس هم ممکن است بین دو شیئی موجود صورت بگیرد و هم بین دو معدوم و آن بر دو قسم است: جلی و خفی. قیاس جلی آن است که فهم آن را باسانی دریابد و بپذیرد و خفی برعکس آن و این نوع دوم جزء استخوان شمرده میشود (تعریفات جرجانی ص ۷۸) و از احادیث مرویه از ائمه معصومین است که: « گرویدن بدین خدا بوسیله هوی و رأی و اقسام قیاس امری ایزدی نیست » و ذکر اقسام قیاس در این حدیث بعد از ایراد رأی از قبیل ذکر امر خاص است بعد از ایراد امر عام و آن برای رساندن اهمیت مطلب است (مجموع البحرین ص ۳۴۶ - ۳۴۷) (۲) شهرستانی ص ۱۶۰ - ۱۶۱

چندان آسان نمی نمود و ایشان چاره ای نداشتند جز آنکه بائمه خویش مراجعه کنند و چون بموجب عقیده امامیه امام دانانترین و پرهیزکارترین مردم عهد خود و بر جمیع مصالح ناس آگاه است متکلمین بمذهب امامی در جمیع موارد ائمه هدی را مرجع خود قرار میدادند و از ایشان اخذ دستور میکردند و دعاوی خصم را بهدایت پیشوایان خویش نقض می نمودند و اخباری را که از ایشان می شنیدند گرد میآوردند مخصوصاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق پیش از جمیع ائمه حدیث و اخبار در این موارد مروی است و اخبار شیعه امامیه غالباً با امام پنجم و ششم مخصوص حضرت صادق منتهی میشود و اصول آریمائیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا بگفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت امیر المؤمنین علی تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را اصول میخوانند.

اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست<sup>(۱)</sup> و مؤلفین کتب رجال در ابتدا اصحاب اصول را از مصنفین جدا میکردند و اول کسی که این کار را بجد استیفا انجام داده بود ابوالحسین احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در ذکر مصنفات دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود ولی این دو کتاب او بزودی از میان رفته و شیخ طوسی کتاب فهرست خود را بعد از او در جمع بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است<sup>(۲)</sup>.

اما چون این اخبار و احادیث تا مدتی مدون نبوده و فقط در مائه دوم هجری تدوین شده است<sup>(۳)</sup> بعدها مخصوصاً بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هفتم بسبب ظهور فرق جدیدی از شیعه از قبیل اسماعیلییه و فطحیه و واقفه هر فرقه ای این اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تأویل کردند و بسیاری نیز اخبار و احادیث دروغ از پیش خود جعل و بنام ائمه روایت نمودند و این کار حتی در حیات حضرت صادق شروع شده بود و حضرت خود میفرمود: « مردم حرصی دارند

(۱) رجال ابوعلی ص ۱۱ (۲) فهرست طوسی ص ۱ - ۲ (۳) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۶۲

بر اینکه بر ما دروغ ببندند . من حدیثی برایشان نقل میکنم ، هنوز از پیش من خارج نشده آنرا برخلاف حقیقت تأویل میکنند و علت این امر آنست که ایشان در سماع حدیث و اظهار دوستی بما طالب احکام خدا نیستند بلکه دنیا را خواستارند (۱) . از جمله کسانی که بجعل اخبار و داخل کردن آنها در احادیث مرویه از ائمه مشهور شده اند اسامی این اشخاص زیاد برده میشود : ابوعلی عبدالله بن بکر شیانی ( از فطحیه ) ، سماعه بن مهران ( از واقفه ) ، ابوالحسن علی بن حمزه بطائنی ( از واقفه ) ، ابو عمر عثمان بن عیسی ( از واقفه ) ، یحیی بن فضال ( از واقفه ) ، و غیره بن سعید ( از غلاة ) ، ابوالخطاب محمد ( از اسماعیلیه ) ، طاطریه یعنی اصحاب علی بن حسن طاطری و بنو ساعه ( همه از واقفه ) و غیره (۲) . بطور عموم بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول امامیه در اوایل امر عقاید و مذاهبی داشته اند که علمای بعد آنها را فاسد شمرده و بجرح و تعدیل و بیان حق و ناحق آنها پرداخته اند (۳) .

فرق مختلفه شیعه حتی کسانی که جعل اخبار میکردند برای آنکه غرض خود را بکرسی بنشانند تمام روایات خویش را بائمه منتهی میساختند و این مسئله اسباب زحمت کثلی جهت مردم و منتهی بلعن رواه اخبار ضعیف جعلی از طرف ائمه میشد و میدان در ایراد طعن بدست مخالفین شیعه می افتاد و بعدها معتزله و اهل سنت این پیش آمد را برای تخطئه شیعه و حمله بایشان نست آویز قرار دادند (۴) .

بعد از ظهور علم کلام بتدریج علمای فرقه امامیه نیز برای رد ادله خصم و دفاع عقاید خویش خود را تا گریز دیدند که با اصطلاحات و طرز استدلال متکلمین متمسک شوند و با اینکه در ابتدا اکثریت شیعه از کلام نفرت داشتند (۵) و احادیثی نیز در سبب استدلال و نظر در مسائل مذهبی روایت میکردند متدرجاً بفرافرفتن اصول این علم توجه نمودند و جماعتی از اصحاب حضرت صادق بشرحیکه خواهیم گفت طبقه اول متکلمین فرقه امامیه محسوب میشوند و حضرت ایشان را در مناظره

(۱) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۵ (۲) ایضاً ج ۱ ص ۱۹۶-۱۹۸ (۳) فهرست طوسی ص ۳  
(۴) الانتصار ص ۱۳۴ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۵ (۵) الانتصار ص ۴

با خصم و ابطال دعوی مخالفین و اثبات حقایق مذهب شیعه تشویق میفرمود . با این حال در این فرقه هم مثل فرق دیگر بین اخباریون و متکلمین اختلاف شدید وجود بود و هر طایفه طایفه دیگر را رد و تکفیر میکردند (۱) ولی احتیاج بدفاع از عقاید دینی با ادله کلامی و مبارزه با معتزله روز بروز بر اهمیت متکلمین افزود و ایشان برای نمودن درستی این راه با احتجاجات ائمه و بیانات حضرت امیر المؤمنین علی استشهدا جستند مخصوصاً متکلمین این دوره چنانکه آنفیم اعم از معتزله و امامیه در ضمن مطالعه و تشریح خطابه ها و بیانات حکیمانه حضرت امیر المؤمنین علی بسیاری از مطالبی که بوسیله ادله عقلیه استنباط کرده و آنها را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند بر خوردند و همتها را مؤید خویش در اشتغال بکلام دانسته حضرت را در این مورد استاد و رئیس خود شمرند (۲) و در میان متکلمین امامیه شیخ مفید در دو کتاب از تالیفات خود یعنی در کتاب الکامل فی علوم الدین و کتاب الارکان فی دعوات الدین ترجمه حال متکلمین فرقه امامیه و تالیفات ایشان و شرح ستایش ائمه را از آلت جماعت بتفصیل ذکر نموده و نقل کرده بوده است که فقهای امامیه و رؤسای دینی ایشان مناظره را بکار میبرده و بصحت آن ایمان داشته اند (۳) . بعلاوه احتجاجات ائمه مخصوصاً حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه و دیه ائمه و اصحاب ابوحنیفه و زیدیه و ملل عیسوی و یهود و زردشتی برای متکلمین امامیه سر مشق بوده و ایشان هم بدستور و تشویق پیشوایان خود این طریق را پیش میگرفته اند .

اما طبقه اول متکلمین شیعه در ابتدا بمناسبت عدم تدوین این علم موافق عقاید فرقه مزبور و معین نبودن حد و رسم قطعی اصطلاحات و مباحثات کلامی با یکدیگر در این موارد توافق کامل نداشتند و چون زنادقه و بعضی دیگر از نومسلمانان مغرض نیز تازه روی کار آمده و بواسطه کینه با معتزله که بسختی و با ادله محکم عقاید ایشان را نقض میکردند با امامیه متمایل شده و مقالات خود را با مقالات

(۱) شهرستانی ص ۱۳۱  
(۲) احتجاج طبرسی ص ۱۰۲ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۰ و ۱۲۸  
(۳) بحار الانوار ج ۴ ص ۳۷۵

شیعه مخلوط کرده بودند از بعضی از متکلمین امامیه مقالاتی ناشی شد که با اصول دینی این مذهب اختلاف کلی داشت و لازم شد که ائمه هدی و نزدیکان ایشان آنها را رد کنند و این متکلمین را بخطای خود در اقتباس و ترویج آنها آگاه سازند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان امامیه رواج نیافته بود علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه بودند ولی بعد ها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف بروز کرد و طبقه متکلمین از اخبار به جدا شده با اصول اعتزال گرویدند (۱) مخصوصاً جماعتی از ایشان در ابتدا از مشبهه بودند و بعد ها بمناسبت همی ائمه و خلطه و آمیزش با معتزله از این عقیده برگشتند (۲) و بتدریج کلام فرقه امامیه اگرچه در ابتدا اساس آن مقتبس از معتزله بود بمناسبت هدایت ائمه اطهار و ظهور يك عده از فضلاء بزرگ اساسی خاص پیدا کرد و بین متکلمین امامیه و معتزله بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده حاصل شد و مناظرات سخت در گرفت و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

با این حال باز دو فرقه معتزله و شیعه در باب اصول با یکدیگر تفاوت زیاد ندارند مخصوصاً بعضی از طبقات شیعه بمعزله و بهمین شکل بعضی از رؤسای معتزله از جهت عقیده بشیعه تقرب جسته اند و همین نکته باعث آن شده است که تشخیص عقاید عده ای از ایشان برای بعضی از مورخین مشکل گردیده گاهی آنها را در ردیف معتزله و گاهی در عداد شیعه ذکر کرده اند و اصحاب رجال سنت غالب اوقات شیعه و معتزله را با هم خلط کرده و هر دو را در يك شمار آورده اند. بخصوص که یکی از فرق بزرگ شیعه یعنی زیدیه بمناسبت آنکه زید بن علی بانی آن شاگرد واصل بن عطاء معتزلی بوده از اعتزال پیروی میکرده و ائمه معتزلی را حتی از ائمه اهل بیت هم بزرگتر میشمرده اند و بهمین نظر هم بوده است که جماعتی از شیعیان کوفه بعد از آنکه شنیدند که زید بتبعیت از معتزله با امامت مفضول قائل و منکر تبری از دو خلیفه اول است از او کناره

(۱) شهرستانی ص ۱۲۴ و ۱۲۱ (۲) شهرستانی ص ۱۲۲ و بجا الانوج ۴ ص ۳۷۵

گرفتند و حضرت امام محمد باقر با برادر در این خصوص مناظره و او را در اقتباس علم از کسیکه جد او را در قتال با شکنندگان بیعت بخطا منسوب میدارد و بر خلاف مذهب اهل بیت بقدر معتقد است و خروج بسیف را از شرایط امام میدانند علامت نمود. (۱) عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه و مخاصمات ایشان در باب مسائل ذیل بود: در باب شرایط امام و کیفیت نصب آن و اجماع و نص، غیبت، رجعت، بداء، تقیه، تشبیه و رؤیت و مقالات غلاة مثل حلول و تناسخ که امامیه بطور کلی آنها را رد و معتزله بمناسبت تکلم بعضی از متکلمین اولیة شیعه با آنها عموم امامیه را بداشتن این عقاید متهم میکردند، حکم در باب صحابه، احادیث منسوب یا مروی از حضرت رسول و مقدار قرآن (۲) و عقیده بقدر که امامیه نه حکم مجبوره را در این خصوص قبول داشتند و نه حکم معتزله را بلکه حضرت صادق فرموده بود: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِیَصَ وَلَٰكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ (۳) و پاره ای مسائل دیگر.



در میان متکلمین امامیه آویا اول کسی که بتألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در این باب با مخالفین این فرقه مناظره کرده است عیسی بن روضة از موالی و مصاحبین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸) است (۴) و اول متکلمی که بر حسب اصول عقاید امامیه و با ادله کلامی با مخالفین بمنظره و تکلم پرداخته ابوالحسن علی بن اسمعیل بن قیس ثمار از متکلمین نیمه اول قرن سوم هجری است و مناظرات او با ابوالهدیل علاف و ابو اسحق نظام و ضرار بن عمرو ضبئی معروف است.

از بزرگترین دعویهای بین امامیه از طرفی و معتزله و اهل سنت از طرفی دیگر دعوی نص جلی است در باب امامت. معتزله و اهل سنت میگویند که امامیه قبل از ابو عیسی و راق و ابن الزاوندی و هشام بن الحکم باین نکته بر نخورده بودند و این سه نفر اول کسانی هستند که دعوی فوق را طرح کرده اند (۵) ولی متکلمین امامیه

(۱) شهرستانی ص ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۲۱ (۲) الانتصار ص ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۲۵-۱۲۶

(۳) اصول کافی ص ۵۵ و شهرستانی ص ۱۲۵ و مجمع البحرین ص ۳۷۲ (۴) رجال نجاشی ص ۲۰۹

(۵) شافعی سید مرتضی ص ۹۸. ینقل از معنی قاضی عبد الجبار و شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۸۵

این عقیده را رد میکنند و میگویند که قول بنص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است و چون مخالفین قبل از زمان ابن الزاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته اند و اول بار در مؤلفات سه نفر فوق بشرح و بسط این مطلب برخورد کرده چندان پنداشته اند که ابن الزاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم واضعین آن بوده (۱)

چون نزاع عمده بین متکلمین امامی و اهل کلام سایر فرق بر سر امامت بوده از عهد حضرت صادق بعد عموم متکلمین فرقه قطعیه امامیه هر یک در این باب کتاب یا کتب متعدده نوشته و با ادله سمعیه و عقلیه عقاید خود را تفریح و تشریح کرده اند و در جزء مؤلفات طبقه اول از متکلمین امامیه مثل ابوالحسن علی بن اسمعیل تقار و هشام بن الحکم و ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق و ابوجعفر محمد بن خلیل سگاک و ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی کتبی در چند باب امامت مذکور شده و سگاک کتابی بر رد عقاید کسانی که وجوب امامت را بنص منکر بوده اند تألیف کرده بوده است (۲)

انتشار مؤلفات ابن جماعت در باب امامت و سعی شیعه امامیه در تفریح و رساندن اهمیت این موضوع بتدریج مبحث امامت را در ردیف مهمترین مباحث موضوع علم کلام آورد مخصوصاً در طبقه دوم متکلمین امامیه یا منتسبین بایشان مؤلفین بزرگی مثل ابو عیسی محمد بن هارون و راق و احمد بن محی بن الزاوندی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیدا شدند که عقاید متکلمین سابق را مشر و حتر منتشر کردند و با ادله یقینیه بر د آراء معتزله و فرق دیگر در این خصوص پرداختند و کتب این جماعت در باب امامت مطابق اصول مذهب امامیه از معتبرترین مؤلفات شیعه است و در نتیجه انتشار آنها بوده است که مبحث امامت در علم کلام شیعه وارد شده و اول کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده ابوسهل (۱) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶

اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱) است (۱) بعد ها متکلمین دیگر باو تأسی و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده اند

بعد از طبقه و راق و ابن الزاوندی و بنی نوبخت و شاگردان مستقیم ایشان علم کلام شیعه بسط و تفصیل پیدا کرد و متکلمین جدید کتب متعدده با ترتیب و اسلوبهای مختلف تألیف نمودند و با اینکه اصول عقاید همه یکی و جمعاً پیرو اصول تدوین شده بتوسط متکلمین قدیم بودند باز در بسیاری از موارد جزئی باهم اختلاف و هر کدام مذاقی خاص پیدا کردند و همین مختلف شدن آراء متکلمین در باب مسائل کلامی حربه ای شد برای اخبار بون امامی که باستناد همانها برایشان بنازند و بگویند که طریقه کلام در معرفت احکام دینی طریقه ای مطمئن و خالی از شبهه نیست و قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبة الله راوندی (متوفی سال ۵۷۳) شارح نهج البلاغه برای اثبات این رأی رساله ای در ذکر موارد خلاف بین شیخ مفید و سید مرتضی تألیف کرده و نود و پنج مورد آنرا یاد آور شده و در آن رساله گفته بوده است که اگر میخواستیم در این باب استیقا کنیم این کتاب بدر از ما میکشید (۲)

پس از ذکر این مقدمات اینک میپردازیم بذکر جمعی از احوال متکلمین اولیه فرقه امامیه یا منتسبین با آنها که قبل از آل نوبخت در این راه قدم میزده و متکلمین نوبختی واسطه بین ایشان و متکلمین بزرگ قرون چهارم و پنجم محسوب میشوند:

### ۱ - ابو جعفر مؤمن الطاق (اواسط قرن دوم)

ابو جعفر محمد بن نعمان از موالی کوفه است که چون در طایق محامل در کوفه دکان صرافی داشته او را مؤمن الطاق و مخالفین بمناسبت احوال بودن او را شیطان الطاق لقب داده اند و او از معاصرین امام اعظم ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) و از اصحاب حضرت امام جعفر صادق (۱۳-۱۴۸) است و از قدمای شیوخ شیعه و از متکلمین اولیه این فرقه محسوب میشود و با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج (۱) نخبه المقال ص ۱۲۲ (۲) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۵۵-۱۵۶ و روضات الجنات ص ۳۰۱

مناظرات بسیار داشته . ابو جعفر از جمله قدامای متکلمین شیعه است که بعقیده تشبیه متهم بوده مخصوصاً معتزله در این خصوص بر او تاخته اند (۱) و چون او از قدیمترین کسانی است از امامیه که در باب ذات و صفات باری تعالی بتکلم پرداخته و هنوز علم کلام مطابق مذهب این فرقه مندون نشده بوده متکلمین دیگر امامیه پاره ای از عقاید او را نپذیرفته اند و از آنجمله ابو محمد هشام بن الحکم کتابی بر رد بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۲) وفات ابو جعفر بعد از وفات حضرت صادق اتفاق افتاده . ابو جعفر در تأیید مذهب شیعه و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی برای این فرقه ورد آراء خوارج و معتزله در این خصوص و حکم در باب جنک جمل و طلحه و زبیر و عایشه کتابها نوشته بوده . اصحاب او را ثعالبی و مخالفین شیطانیه میخوانده اند .

برای احوال و عقاید او رجوع شود برجال کشی ص ۱۲۲ - ۱۲۶ و رجال نجاشی ص ۲۲۸ و فهرست طوسی ص ۳۲۳ و فرق الشیعه ص ۶۶ و فهرست ص ۱۷۶ چاپ آلمان ص ۸ از ضمیمه چاپ مصر و شهرستانی ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۷ و ۴۲ و الانتصار ص ۶ و ۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

**۲ - هشام بن سالم جوالبقی**

( نبتة دوم قرن دوم )

ابو الحکم هشام بن سالم جوالبقی از موالی کوفه و اصلاً از اسرای جوز جانان بوده و در جزء اصحاب امام جعفر صادق ( ۸۳ - ۱۴۸ ) و امام موسی کاظم ( ۱۲۸ - ۱۸۳ ) معدود است و او نیز از کسانی است که در ابتدا در توحید بتشبییه و صورت قائل بوده و در باب استطاعت و معصیت آرائی داشته که مورد قبول سایر متکلمین شیعه واقع نشده و هشام بن الحکم کتابی بر رد بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۳) .

برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال کشی ص ۱۸۱ - ۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵ و فهرست طوسی ص ۳۵۶ و فرق الشیعه ص ۶۶ و اصول کافی ص ۳۷ و مقالات اشعری ص ۳۴ و شهرستانی ص ۱۴۱ - ۱۴۲ الانتصار ص ۶ و ۵۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۱ - ۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و بجز الانوار ج ۲ ص ۱۴۳ - ۱۴۵ و غیره .

(۱) الانتصار ص ۵۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶ (۳) الفهرست ص ۱۷۶

**۳ - هشام بن الحکم**

( وفاتش در ۱۹۹ )

ابو محمد هشام بن الحکم از موالی کوفه است که در واسط نشو و نما یافته و بعدها از آنجا بعنوان تجارت بیغداد رفته است و او در ابتدا از مرجئه و از پیروان جهم بن صفوان رئیس مرجئه خراسان ( مقتول در ۱۲۸ ) بوده ولی بعد از این فرقه روگردان شده و بدلائل نظری موافق عقیده شیعه با امامت قائل و از اجله اصحاب حضرت صادق گردیده است .

هشام بن الحکم از بزرگترین متکلمین امامیه است و اول کسی است که با ادله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و حجج سهل بر اثبات این موضوع یافته است و با بزرگان متکلمین مخالف در عصر خود مناظره و احتجاج کرده مخصوصاً چون از شیعه قطعیه یعنی از کسانی بوده که بر خلاف واقعه برحلت حضرت امام موسی کاظم قطع نموده و بعد از او امام علی بن موسی الرضا را امام میدانسته اند با واقعه و خوارج و معتزله دائماً در مناظره بسر میبرد و مردی حاضر جواب و در علم کلام حاذق بوده .

مسعودی نقل میکند که هشام بن الحکم با عبد الله بن یزید کوفی از خوارج اباضیه در دگانی خرازی شرکت داشتند و شاگردان و اصحاب ایشان غالباً برای اخذ معلومات پیش استادان خود می آمدند و با اینکه هر دو در يك دگان سر میکردند و در مذهب مخالف یکدیگر بودند هیچوقت از طریق عقل و راه شرع و احکام نظر و سیر خارج نمیشدند و از ایشان نسبت بهم امر سوئی سر نمیزد و کار موافقت ایشان تا آنجا کشید که وقتی عبدالله بن یزید دختر هشام بن الحکم یعنی فاطمه را بزوجهیت خواست هشام بن الحکم گفت او مؤمنه است . عبدالله دیگر از این موضوع با او چیزی نگفت اما مرگ بین آن دو جدائی افکند (۱) .

هشام بن الحکم از مصنفین شیعه است و در موضوعات دینی و تاریخی و ادبی مؤلفات بسیار داشته و او در جزء ملازمین یحیی بن خالد برمکی معدود بوده و در

(۱) مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۷ چاپ مصر

مجالس مناظره که این وزیر در بغداد تشکیل میداده هشام همیشه حضور داشته است .  
 هشام بن الحکم نیز از کسانی است که در ابتداء بجزر و قول بتجسم و تشبیه قائل بوده  
 و بعد ها در نتیجه صحبت حضرت صادق و حضرت امام موسی کاظم در عقاید خود  
 تغییراتی داده و معتزله از جهت عقیده داشتن او بتجسم و تشبیه و حدوث علم و بداء  
 بر او تاخته اند از آن جمله جاحظ و خیاط و کعبی و ابن ابی الحدید و کسی که پیش از  
 همه این اقوال را از او نقل میکرده جاحظ بوده است (۱) حتی بعضی از مصنفین اولیه  
 شیعه مثل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی نیز در کتاب الآراء و الدیانات این آراء  
 را بهشام نسبت داده اند (۲) ولی مؤلفین امامی قرون بعد مخصوصاً سید مرتضی  
 در کتاب شافی و مؤلف تبصرة العوام این نسبتها را بهشام تهمت دانسته و شدیداً آنها را  
 رد کرده است (۳) . طرفداران عقاید هشام بن سالم و هشام بن الحکم را در قول  
 بصورت و تشبیه و تجسم از باب ملل و نحل هشامیه میخواندند .

برای شرح حال و عقاید و تألیفات هشام بن الحکم رجوع شود برجال کشی ص ۱۶۵-۱۸۱  
 و رجال نجاشی ص ۳۰۵-۳۰۶ و فهرست طوسی ۳۵۵-۳۵۶ و الفهرست ص ۱۷۵-۱۷۶ از چاپ  
 آلمان و ص ۷ از ضمیمه چاپ مصر و فرق الشیعه ص ۶۶ و مقالات اشعری ص ۲۱-۵۵ و شهرستانی  
 ۱۴۱-۱۴۲ و اصول کافی ص ۲۷ و کمال الدین ص ۲۰۶-۲۰۹ و الفرق بین الفرق ص ۴۸-۵۱  
 و تبصرة العوام ص ۴۱۹-۴۲۰ و الانتصار ص ۶ و ۴۰-۴۱ و ۱۲۳-۱۲۴ و ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۰۹-۱۲۵ و ۱۲۶  
 و ۱۵۷-۱۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و ۱۵۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۵ و سراج الذهب  
 ج ۲ ص ۱۳۷ چاپ مصر و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵ و غیره .

**۴ - ابو الحسن علی بن میثم تمار**  
 ( نیمه دوم قرن دوم )

أبو الحسن علی بن اسمعیل بن سائب بن میثم تمار از موالی زادگان کوفه است و جد او ابوسالم  
 میثم از ایرانیهای کوفه و از اجلّه اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بوده و او را

(۱) الانتصار ص ۴۱ و ۶۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و مقالات اشعری ص ۳۱-۳۴  
 (۲) بنقل ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ از آن کتاب  
 (۳) شافی سید مرتضی ص ۱۲

عبدالله بن زیاد ده روز قبل از آنکه حضرت امام حسین بعراق وارد شود در کوفه  
 بقتل رساند .

أبو الحسن میثمی جزء طبقه اول متکلمین شیعه امامیه و از معاصرین دوهشام  
 و رؤسای بزرگ معتزله مثل ابوالهذیل علاف ( وفاتش در ۲۲۷ یا ۲۳۵ ) و ابواسحق  
 ابراهیم نظام ( وفاتش مابین ۲۲۱ و ۲۳۱ ) و علی اسواری است و او با معتزله  
 عصر خود مناظرات بسیار کرده و اول کسی است که مطابق عقاید امامیه بتکلم یعنی  
 با ادله عقلی و براهین نظری با مخالفین باحتجاج پرداخته (۱) و تألیفاتی داشته است  
 که مشهورترین آنها یکی کتابی است در امامت باسم کامل دیگری مجالس هشام بن الحکم  
 که او گرد آورده بوده .

برای احوال و اسامی تألیفات او رجوع کنید بالفهرست ص ۱۷۵ و رجال نجاشی ص ۱۷۶  
 و فهرست طوسی ۲۱۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۹۹ و ۱۴۲ و ۱۷۷ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۵۴  
 و کتاب فصول سید مرتضی ( خطی ) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

**۵ - ابو مالک حصرمی**  
 ( اواسط قرن دوم )

أبو مالک صَحَّاک حصرمی از اعراب کوفه و از اصحاب حضرت صادق یا امام  
 موسی کاظم و از متکلمین ثقه صاحب کتابی است در توحید بر روایت علی بن حسن طاطری  
 فقیه واقفی معروف .

برای احوال و عقاید او رجوع شود برجال نجاشی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۴۲ و  
 ۴۳ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و غیره .

**۶ - ابو جعفر سکاک**  
 ( نیمه اول قرن سوم )

أبو جعفر محمد بن خلیل مشهور بسکاک شاگرد ابو محمد هشام بن الحکم ( وفاتش در  
 حدود ۱۹۹ ) و از معاصرین چند نفر از مشاهیر معتزله مثل ابو عثمان عمرو بن  
 بحر جاحظ ( ۱۶۰ - ۲۵۵ ) و ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی ( وفاتش  
 در ۲۴۰ ) و ابو الفضل جعفر بن حرب ( وفاتش در ۲۳۶ ) است و با این دو

(۱) الفهرست ص ۱۷۵ و فهرست طوسی ۲۱۲

نفر اخیر مناظرانی نیز داشته (۱) و او از رجال مشهور شیعه و از مصنفین کتب ایشان است (۲).

لقب او در غالب کتب قدیم بتحریر شکل و سگال ضبط شده ولی بلاشبهه این کلمه سگاک است بمعنی کسی که کار او ساختن سگه یعنی گاو آهن باشد (۳) و مصحف آن سگاک است (۴).

ابو جعفر سگاک از شاگردان هشام بن الحکم است و علم کلام را از او قرا گرفته و باآنکه در بعضی مسائل با او اختلاف حاصل کرده باز در اصل امامت پیرو عقیده هشام بوده است. از جمله تألیفات او کتاب المعرفة، کتابی در باب استطاعت، کتابی در امامت، و کتابی بنام کتاب التوحید که در آن سگاک بتشبییه قائل شده و بهمین جهت بعضی بر کتاب او رد نوشته اند و کتابی در رد کسانی که منکر وجوب امامت بنص شده اند.

برای شرح حال او رجوع شود بر رجال نجاشی ص ۲۳۱ و فهرست ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۹۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۴۲ و ۱۷۸ و مواضع متعدده از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۴ از چاپ فرنک و غیره.

**۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی**  
( وفاتش در ۲۰۸ )

ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی از بزرگترین رجال شیعه و از مصنفین مشهور این طایفه است (۵) که در عهد خلافت هشام بن عبدالملک ( ۱۰۵ - ۱۲۵ ) تولد یافته و از معاصرین حضرت صادق و امام موسی کاظم و از وکلا و خواص امام علی بن موسی الرضا ( ۱۴۸ - ۲۰۳ ) بوده و قریب بسی کتاب در مواضع مختلفه از جمله در باب امامت و رد بر غلاة تألیف داشته و او را شیعه در آن عصر مانند سلمان فارسی در عصر حضرت رسول میشمردند (۶). یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او یعنی یونسیه را هم مخالفین شیعه از مشبهه میشمارتند.

(۱) الانتصار ص ۱۱۰ و ۱۴۲ (۲) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۶۳ (۳) رجال نجاشی ص ۲۳۱ (۴) ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۲۹ (رجوع کنید بحکایتی خوشمنزه ۵ ابن ابی الحدید از او و از جاحظ نقل مینماید). (۵) مقالات اشعری ص ۶۲ و شهرستانی ص ۱۴۵ (۶) رجال کشی ص ۳۰۲

برای احوال او رجوع شود بر رجال کشی ص ۳۰۱ - ۳۱۱ و رجال نجاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۶ - ۳۶۷ و الفرق بین الفرق ص ۵۲ - ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۵ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و غیره.

**۸ - علی بن منصور**  
( نیمه اول قرن سوم )

ابوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان و اصحاب ابو محمد هشام بن الحکم و از اقران ابو جعفر سگاک و از شیوخ متکلمین و مؤلفین شیعه است (۱) و او از کلام استاد خود هشام کتابی جمع آورده بوده است در امامت و توحید بنام کتاب التذییر (۲).

برای احوال و عقاید او رجوع کنید بر رجال نجاشی ص ۱۷۶ و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۲ از چاپ فرنک و الانتصار ص ۶ و ۱۷۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در مواضع متعدده و غیره.

**۹ - ابو حفص حداد نیشابوری**  
( وفاتش در ۲۵۲ یا ۲۶۵ یا ۲۷۰ )

ابو حفص عمرو بن سلته صوفی نیشابوری از کسانی است که مثل ابن الرانندی و ابو عیسی وراق برندقه متهم بوده و معتزله او را هم مثل دونفر دیگر بشیعه بسته و از شیوخ این طایفه دانسته اند (۳) در صورتیکه شیعه او را بهیچوجه از خود نمی دانسته چه نه از او عقیده ای ظاهر شده که انتساب او را باین فرقه برساند و نه در باب امامت کلامی از او منقول است (۴). سمعانی مختصر شرح حالی از این شخص در کتاب الانساب در ماده حداد ذکر کرده. ابو حفص حداد از یونس بن عبدالرحمن قمی روایت میکرده است (۵). برای شرح حال او رجوع کنید بتذکره الاولیاء شیخ عطار در طبقه یازید بسطامی و غیره.

**۱۰ - ابوالاحوص بصری**  
( اواسط قرن سوم )

ابوالاحوص داود بن آسد بصری (۶) از متکلمین و فقههای اصحاب حدیث شیعه است و او در باب امامت تألیفاتی داشته و ابو محمد حسن بن موسی نوینختی در نجف اشرف موقعیکه بقصد زیارت آمده بود ابوالاحوص را ملاقات کرده و از او اخذ علم نموده.

(۱) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۶۳ (۲) رجال نجاشی ص ۱۷۶ و ۳۰۴ (۳) الانتصار ص ۹۷ و ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) کتاب شافی سید مرتضی ص ۱۳ (۵) رجال کشی ص ۱۶۷ (۶) در مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۲ اسم بدر این شخص راشد ضبط شده و آن گویا تحریف است.

برای احوال او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۱۳ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و شافعی سید مرتضی ص ۱۴ و غیره

۱۱ - ابو عیسی و راق

( وفاتش در ۲۴۷ )

ابو عیسی محمد بن هارون و راق استاد ابن الرّاوندی است و از کسانی بوده که مثل ابن الرّاوندی و بک عدّه دیگر از فضلاء آن عصر چندان عقیده دینی پابرجائی نداشته اند بلکه در تحت تأثیر تعالیم زنادقه ( مانویّه ) و مطالعه کتب ایشان که در آن ایام بمقدار زیاد عبری ترجمه شده و در دست مردم افتاده بوده در حال شک و تردید سر میگردید و هر چند روز بیکی از فرق مخصوصاً بدو فرقه معتزله و شیعه اقبال میکرد و با وجود تظاهر باسلام همچنانکه ابن التّدیم میگوید در باطن مانوی بوده است (۱).

ابو عیسی از مؤلفینی است که از یک طرف در تأیید مذهب مانوی و تنویّه کتاب مینوشته (۲) و از طرفی دیگر بشیعه اظهار تمایل مینموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع و برای آن فرقه تألیف کتاب میکرده است (۳) و در دفاع از عقاید شیعه در باب امامت کتابی تألیف کرده و گویا این کتاب را ابو عیسی بررد عقاید ابو عمرو عثمان بن بحر جاحظ ( ۱۶۰ - ۲۵۵ ) در خصوص مسئله امامت تألیف نموده بوده است.

جاحظ که از نویسندگان بزرگ معتزلی بصره است و کتب ادبی و لغوی و بلاغت انشاء او ضرب المثل شده از مؤلفینی است که در باب امامت از خود عقاید متضادّ ظاهر کرده و چند کتاب در این خصوص نوشته که هر کدام از آنها در دفاع از عقاید یکی از فرق اسلامی است در موضوع امامت (۴) از آن جمله کتابی است بنام امامت فرزندان عباس یا عبّاسیه در تأیید شیعیان راوندیّه و طرفداران بنی عبّاس و با اینکه مضمون آن با عقاید شخصی او وفق نداشته آنرا برای خوش آمد بنی عبّاس برشته تألیف آورده ، دیگر کتابی است بنام عقابیه در طرفداری از هواخواهان

(۱) الفهرست ص ۳۳۸ (۲) الانتصار ص ۱۴۹ (۳) مقالات اشعری ص ۶۴ (۴) برای تفصیل این موضوع رجوع کنید بکتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۳ و مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ مصر .

عثمان بن عفّان و انکار فضائل حضرت علی بن ابی طالب ، دیگر کتابی باسم مروّثه در طرفداری از آل مروان و معاویّه و دشمنی با علی بن ابی طالب و دفاع از امامت بنی امیّه ، دیگر کتابی بنام المسائل العثمانيه در تکمیل کتاب العثمانيه که سابقاً تألیف کرده بوده و کتب دیگری مثل القبا و کتاب الرافضه و کتاب الزیدیه .

این کتب متضادّ جاحظ اسباب تحریک حسّ غضب فرق دیگر مخصوصاً شیعه و معتزله بغداد شده و ایشان بر غالب آنها ردّ نوشته و از جمله کسانی که این کتب را نقض کرده اند از معتزله بغداد ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی (۱) ( متوفی سال ۲۴۰ ) و از شیعه یا منتمسبین بایشان ابن الرّاوندی و ابو عیسی و راق و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابو الحسن محمد بن ابراهیم کاتب شافعی و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان و غیره .

بعد از انتشار ردودی که شیعه بر کتب جاحظ در باب امامت نوشته بودند معتزله طرفدار جاحظ نیز در صدد معارضه بمثل بر آمده کتب ابن الرّاوندی و ابو عیسی را نقض و انتقاد کردند و مشهورترین ایشان یکی ابو الحسن عبدالرحیم بن محمد خباط استاد ابو القاسم کعبی صاحب کتاب الاّبتصار است (۲) دیگر قاضی القضاة عبد الجبار بن احمد آسد آبادی همدانی ( وفاتش در ۴۱۵ ) صاحب کتاب المغنی و همین کتاب المغنی قاضی عبد الجبار است که علم الهدی سید مرتضی ( ۳۵۵ - ۴۶۶ ) بر ردّ آن کتاب الشّافی را تألیف کرده و در آن تهمت‌هایی را که معتزله بر ابن الرّاوندی و ابو عیسی بسته اند ردّ نموده (۳) و یکی از این جمله تهمت‌ها این بوده است که معتزله میگفتند که ابو عیسی و راق در عین اینکه از امامت حضرت امیر دفاع میکرده در خلوت میگفته که : من بیاری از کسی دوچار شده ام که از تمام مردم بیشتر مرتکب قتل شده و من از او بیش از هر کس تنقّر دارم بعلاوه معتزله میگفتند که ابو عیسی چون مانوی بوده قتل هیچ چیز و تلف کردن موجودات حیّه را جایز نمیشمرده است (۴).

ابو عیسی و راق غیر از کتابی که در باب امامت نوشته تألیفات دیگری نیز

(۱) مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۸ چاپ مصر و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹  
(۲) الانتصار ص ۹۷ (۳) شافعی ص ۱۳ (۴) بنقل از کتاب مغنی در کتاب شافعی ص ۲ و کتاب الانتصار ص ۱۵۵

داشته از آن جمله کتاب السقیفه و کتاب اختلاف السبقة و کتاب الحکم علی سوره لم یکن و کتاب المقالات (۱) و کتاب مجالس (۲).

دو کتاب الامامة و السقیفه ابو عیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده و علمای این فرقه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند و در همین کتب بوده است که راق برای تقریر و تأیید نص جلی و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی از این راه دلایل عقلیته صریح آورده و بوسیله آنها بر معتزله و اهل سنت در این دعوی تاخته است.

کتاب السقیفه و راق را شیخ مفید در دست داشته و آنرا مکرر وصف نموده و آن قریب بدویست ورقه بوده و شیخ مفید در کتاب الإفصاح در امامت میگوید که راق در کتاب السقیفه هیچ نکته را فرو نگذاشته و فساد اقوال اهل سنت و کذب طرفداران ایشانرا بخوبی روشن ساخته است (۳).

از مؤلفات و راق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست که تاریخ ملل و نحل و شرح آراء و عقاید فرق مختلفه بوده و این کتاب و راق از معتبر ترین و مشهور ترین کتب قدیمه در این خصوص محسوب میشده و در ردیف کتاب مقالات زرقان معتزلی و شرح آن تألیف ابوالقاسم کعبی و مقالات محمد بن الهیصم کزازی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری و کتاب الآراء و الدیانات ابو محمد نوبختی و کتاب المقالات ابوالحسن مسعودی صاحب مروج الذهب برای مؤلفین بعد از منابع مهمه بوده است.

وراق بشهادت سید مرتضی در کتاب المقالات خود در تقریر شبهات و مقالات تنوییه راه تأکید و اطمینان رفته بوده و همین مسئله یکی از اسباب جلب سوء ظن در باب مانوی بودن او شده است. کتاب مقالات ابو عیسی را غالب مؤلفین بعد از او مثل مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبدالقاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در دست داشته و از آن مطالب بسیار نقل کرده اند.

(۱) رجال نجاشی ۲۶۲ (۲) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۶ (چاپ فرنک) .  
(۳) نقل از مکتوبی که حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی مد ظله بتکارنده مرقوم داشته اند.

سید مرتضی دو کتاب دیگر نام میبرد یکی باسم المشرقی دیگری باسم النوح علی البهائم و میگوید که صحت نسبت این دو کتاب بابوعیسی و راق ثابت نیست و بعید نمیداند که یکی از تنوییه آنها را از زبان و راق ساخته باشد و معتقد است که چون ابو عیسی باین قبیل عقاید متظاهر نبوده و در اظهار ایمان نسبت بآنها تجاهر نمی کرده نمیتوانیم آن دو کتاب را از او بدانیم (۱).

کتاب اول که شاید موضوع آن شاید دفاع از يك قسمت از افکار تنوییه بوده است همان است که در الفهرست و فهرست شیخ طوسی باسم کتاب الغریب المشرقی چاپ شده و ابو محمد نوبختی بر آن نقض نوشته (۲) و در رجال نجاشی نقض دیگری از ابو محمد نوبختی بر کتابی از ابو عیسی مذکور است بنام رد بر اهل تعجیز (۳) و ما در شرح حال ابو محمد نوبختی از این موضوع گفتگو خواهیم کرد.

یکی دیگر از تألیفات ابو عیسی کتابی بوده است بنام فی الرد علی الفرق الثلاث من التصاری که آنرا یحیی بن عدی (۲۸۳ - ۳۶۴) فیلسوف عیسوی معروف رد کرده و این رد یحیی بن عدی باقی است و یحیی تمام کتاب ابو عیسی را در تألیف خود جزء بجزء نقل کرده است (۴).

برای شرح حال او رجوع شود بنابینکه در ذیل صفحات این قسمت بآنها اشاره شده است.

۱۲ - ابن الراوندی  
(۲۴۵ یا ۲۹۸)

ابوالحسن احمد بن یحیی بن محمد بن اسحق مشهور بابن الراوندی یا ابن الروندی اصلاً از مردم مرو الرود خراسان بوده و او یکی از معروفترین متکلمین است که بمناسبت نداشتن عقیده یابرجا و چند بار تغییر مسلک دادن و تزلزل در ایمان و اظهار الحاد و زندقه درست نمیتوان گفت جزء کدام فرقه معدود است و کلمه ملحد یا زندیق (بمعنی اعم این کلمه که مترادف با ملحد است) که مورخین متعصب ابن الراوندی را بآن عنوان خوانده اند برای تشخیص عقاید دینی او کافی نیست.

(۱) شافی ص ۱۲ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ (۳) رجال نجاشی ص ۴۷  
(۴) L. Massignon, Recueil des textes. p 182 - 183

شاید بتوان گفت که ابن الرّاوندی هم مثل جماعتی دیگر از معاصرین خود در پی یافتن عقیده ثابت دلنشینیه همه عمر را در تشکیک و طلب و بحث و اجتهاد بسر میبرد و هر چند روز بفرقه ای میگرییده و پس از آرایمی معدود از خود آرائی ظاهر میکرده که مقبول جمهور آن فرقه نمی افتاده و او را از میان خود طرد مینموده اند و یا اینکه چون قلمی شیوا و قدرتی کامل در کلام داشته تاحدی مانند جاحظ موافق خوشامد این فرقه با آن فرقه برای ایشان تألیف کتاب مینموده و با گرفتن جوائزی عمری را بیی ایبانی میگذرانده و ضمناً در عقاید مردم خلل وارد میکرده است و بهترین شاهد این مطلب نقضهائی است که او خود بر تألیفات خویش نوشته و عقاید سابق خود را رد کرده است .

شرح حال و عقاید ابن الرّاوندی بعلل مذکور در فوق درست روشن نیست و مورّخین و اصحاب کتب ملل و نحل از او آراء و مقالات بسیار نقل کرده اند و چون عقاید در باب او مختلف است و صحت نسبت آرائی که باو منسوب شده مسلم نیست قطعاً نمیشود از آنها نتیجه ای گرفت بخصوص که مؤلفین متعصب و دشمنان ابن الرّاوندی و امثال او موافق معمول آن ایام باینگونه مردم همه وقت نهتمتها می بسته و با تحقیر و لعنت ذکر ایشانرا در کتب خود می آورده اند .

امر مسلم اینکه ابن الرّاوندی در ابتدا مثل وراق و برادر و عم خود از معتزله بوده (۱) و پس از آنکه از جمع آن فرقه طرد شده مدتی نیز علی رغم اهل اعتزال بمذهب تشیع اظهار تمایل کرده و در رد معتزله و تأیید فرقه شیعه و عقاید گروندگان بان کتبی چند نوشته و چون کاملاً بآراء معتزله آشنا و در کلام و انشاء نیز استاد بوده در این راه بخوبی از عهده برآمده و حسن انتقام بزرگان معتزله قریب بعهد خود از قبیل ابو هاشم جبائی و ابوعلی جبائی و ابوالحسین خیاط و کعبی را بجدش آورده و بواسطه تألیف کتابهای بالنسبه متقن و جمع آوری ادله و آراء کلامی در تأیید عقیده اهل تشیع مخصوصاً مسئله امامت برای پیشرفت کار این فرقه در آن ایام کله بزرگی شده است .

(۱) الانتصار ص ۱۴۹

بهین مناسبت قیام ابن الرّاوندی بر معتزله و دفاع از عقاید فرقه شیعه متکلمین و مؤلفین معتزلی و سنی از او بزشتی تمام در کتب خود ذکر کرده اند مخصوصاً در میان معتزله ابوالحسین خیاط و ابو هاشم جبائی و ابوعلی بسر او و در میان اهل تسنن ابو الوفاء بن عقیل و ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی بر او بسیار تاخته و ابن الجوزی او را از بزرگان ملاحظه (۱) و یکی از سه نفر زندیق بزرگی میداند که در میان اهل اسلام ظاهر شده اند (۲) .

اما عقیده مؤلفین شیعه در باب او مختلف است بعضی او را ستوده و بعضی دیگر بدّم او پرداخته اند و از این میان کسیکه بیش از همه علی رغم معتزله از بعضی از تألیفات و عقاید ابن الرّاوندی دفاع کرده علم الهدی سید مرتضی است . با این حال باز چون تمام عقاید ابن الرّاوندی با مذهب متکلمین امامی تمیساخته و بسیاری از آنها پیش ایشان ملعون و مطرود بوده است جمعی از اهل کلام شیعه در نقض پاره ای از مؤلفات و آراء ابن الرّاوندی کتبی نوشته اند و مشهورترین این اشخاص یکی ابو محمد حسن بن موسی نوبختی دیگری خال او ابو سهل اسماعیل بن علی است حتی سید مرتضی هم در کتاب شافی خود بنقص بعضی از ادله ابن الرّاوندی در باب امامت اشاره کرده است .

باری چون ابن الرّاوندی بدفاع از عقاید امامیه قیام نموده و برای ایشان بتألیف کتبی پرداخته است مخالفین این فرقه با وجود زندیق و ملحد شمردن ابن الرّاوندی او را در عداد متکلمین شیعه آورده اند و ما بعلت نامی که از این شخص و از ابو عیسی وراق در شرح حال متکلمین نوبختی و شرح نص جلی و غیره برده میشود در این مقام باحوال و تألیفات او مختصر اشاره ای کردیم .

پدر ابن الرّاوندی را نوشته اند که از یهود بوده و در توراة تحریفاتی وارد کرده است ، این نسبت هم باید یکی از جمله نهتمتهائی باشد که بر ابن الرّاوندی بسته اند

(۱) تلیس ابلیس ص ۱۱۸  
 (۲) دو نفر دیگر : یکی ابو حیان علی بن محمد صوفی مشرب ماصرا بن العبد و صاحب بن عبّاد دیگری ابو العلاء احمد بن سلیمان معری شاعر مشهور (نغمه الوعاة ص ۳۴۹ و روضات الجنات ص ۵۴)

چه او و بعضی از کسانی چنانکه دیدیم از معتزله بوده اند و جدش محمد بن اسحق نام دارد و بهمین ملاحظات صحت این نسبت بعید مینماید.

ابن الرّاوندی از معاصرین ابو عیسی وراقست و بگفته ابوالحسین خیطاط شاگرد او بوده و در نتیجه تعلیمات وراق از اعتزال رو گردان و بکفر والحداد منتقل شده (۱) و در این راه برای او استادان دیگری نیز از زنداقه مثل ابوشاگردیصانی و ثمان بن طلوت و ابوالحسن حداد شمرده اند (۲).

بگفته مسعودی، ابن الرّاوندی ۱۱۴ مجلد کتاب تألیف کرده بوده (۳) که امروز از آنها اثری باقی نیست جز بعضی فقراتی که ابوالحسین خیطاط در کتاب الانتصار برای ردّ مضمون آنها از کتاب فضیحة المعتزلة تألیف ابن الرّاوندی نقل نموده است و از این کتب که بعضی از آنها در تقریر عقاید معتزله و عده ای در تأیید عقاید امامیه و بعضی دیگر در ردّ بر اسلام و دفاع از عقاید تنوّه یا یهود و غیره بوده است درست نمیدانیم که از آنها کدامها تألیف ابن الرّاوندی است و کدامها تألیف کسانی که مشربشان نزدیک بمشرب ابن الرّاوندی بوده و یا کسانی که از سر غرض و دشمنی آنها را ساخته و باسم ابن الرّاوندی انتشار داده اند.

شهرت ابن الرّاوندی بزندقه والحداد تا آنجا رسیده بوده که او را مثال کامل این نسبت مبشمرده اند و بهمین جهت غالب نوشته هائی را که از آنها رایحه کفر والحداد استشمام میشده و مؤلفین آنها لابد از ترس جان نام و نشان خود را پنهان میکرده دیگران از راه مشاکله باین الرّاوندی نسبت میداده اند.

اینک اسامی تألیفات منسوب باین الرّاوندی و موضوع هر یک از آنها:

۱ - ۷ - کتابهای: الأسماء والأحكام، الأبتداء والأعادة، خلق القرآن،

اللبقاء والقناء، لاشی الاموجود (۴)، الطبايع، اللؤلؤة (در تنهای حرکات) تمام در تقریر عقاید معتزله و این کتب را ابن الرّاوندی در ایامیکه هنوز جزء جمع معتزله بوده تألیف

(۱) الانتصار ص ۱۵۵ (۲) ایضاً ص ۱۴۲ (۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۷ از چاپ قرنک

(۴) برای شرح مختصری از این موضوع و عقیده ابن الرّاوندی در آن باب رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۰۲

کرده بوده و آنها را بهمین جهت مؤلفین معتزلی جزء « کتب صلاح » او میدانند.

۸ - کتاب الأقامة موافق عقیده فرقه امامیه و این همان کتابی است که

ابن الرّاوندی پس از ترك معتزله بجهت تقرب بشیعه موافق مذهب ایشان تألیف کرده و گفته اند که در ازاء آن از رؤسای امامیه سی دینار جایزه گرفته است.

۹ - کتاب فضیحة المعتزلة در ردّ کتاب فضیحة المعتزلة تألیف جاحظ و

ابن الرّاوندی در این کتاب بسختی بر معتزله و جاحظ و شیوخ معتزلی او تاخته و از امامیه دفاع کرده است.

این کتاب در میان متکلمین فرق مختلفه و ارباب ملل و نحل کسب استشهار

فوق العاده نموده است، از یک طرف معتزله بر آن پرداخته و کتب چند در نقض

مطالب آن ساخته اند که یکی از آنها کتاب الانتصار ابوالحسین خیطاط است و از طرفی

دیگر دشمنان معتزله مخصوصاً امامیه و متکلمین اشعری غالب مطالب آنرا در کتب

خود نقل کرده و آنها را برای حمله بمعتزله سند و دستاویز قرار داده اند.

مؤلفین امامی کتاب الامامة ابن الرّاوندی و کتابی دیگر از تألیفات او را

که القروس نام داشته از « کتب سداد » او می شمارند (۱) و ذکر این کتاب دوم فقط

در کتب مؤلفین امامی دیده میشود و احتمال دارد که مقصود از آن کتاب فضیحة المعتزله

یا کتاب دیگری باشد که ابن الرّاوندی در تأیید عقیده امامیه نوشته بوده.

قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی بر ابن الرّاوندی و وراق و امثال

ایشان حمله ها کرده و در باب ابن الرّاوندی میگوید که غرض او از اظهار الحداد و تألیف

کتب در این خصوص انداختن شك در دلها بوده و بسی اوقات هم برای کسب شهرت

و منفعت کتاب مینوشته است.

سید مرتضی در دفاع از ابن الرّاوندی میگوید: « ابن الرّاوندی این کتبی را

که اسباب بدنامی او شده بقصد معارضة یا معتزله و زور آزمائی با ایشان ساخته

چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم

(۱) روضات الجنات ص ۵۴ و نخبة المقال ص ۱۵۷

نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن الرّاوندی از این تألیفات علناً تبرّی میجسته و نسبت تألیفات آنها را بخود انکار میکرده و بدیگری منسوب میداشته است و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه بآنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که ابن الرّاوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ یا نزدیک بآن است و اگر کسی کتب عثمانیه و مروانیه و قتیبا و عباسیه و امامیه و رافضیه و زیدیه را که همه تألیف جاحظ است جمع آورد می بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضادّ و رنگ بر رنگ سخن گفتن بجه درجه عظیمی از شک و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحظ بمحتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشانرا نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آنرا در حق ابن الرّاوندی نیز میتوان گفت در صورتیکه ابن الرّاوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم زشت کرده هیچگاه نمیگوید که من باین مذاهبی که حکایت کرده ام معتقدم و بصحّت آنها ایمان دارم بلکه میگوید دهر به یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند. اگر میشود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بکمراهی و خروج ایشان از دین گناهی نیست و کلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن الرّاوندی هم مجرم نیست و بنا بر قرینه فوق تهمتهایی که بر او وارد ساخته اند از او زایل میشود... (۱)

۱۰ - کتاب القصب یا قصب التّهب در اثبات حدوث علم باری تعالی ؛

۱۱ - التّاج که از مشهور ترین کتب اوست و موضوع آن اثبات قدمت عالم و اجسام ورد ادله مخالفین بوده (۲) و چون معتزله و امامیه بخلاف آن معتقدند جماعتی از متکلمین این دو فرقه در نقض آن کتبی نوشته بوده اند از آن جمله از معتزله

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۱۴ (۲) الانتصار ص ۱۷۲ - ۱۷۳

ابوالحسین خیطاط و از امامیه ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی آنرا نقض کرده اند و کتاب ابوسهل در ردّ کتاب التّاج ابن الرّاوندی کتاب السبک نام داشته. این کتاب التّاج گویا در دست ابن ابی الحدید بوده و او میگوید که ابن الرّاوندی مقاله قدمت عالم را از فلاسفه اقتباس و در کتاب التّاج خود گنجانده است (۱)؛

۱۲ - کتاب نعت الحکمة یا نعت الحکمة در ذکر باوه بودن تکلیف امر و نهی بمردم از طرف خداوند تعالی ؛

۱۳ - کتاب الزمرد در ابطال موضوع رسالت و ردّ معجزات منسوب بابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول و بقول ابوالحسین خیطاط در این کتاب ابن الرّاوندی بابی بعنوان ردّ بر محمد به معنی مسلمین مخصوصاً منعقد کرده و در آن بر قرآن مجید ناخسته بوده است (۲) و گویا ظهور همین کتاب هم باعث طرد او از میان معتزله شده است (۳) و ابوالقاسم کعبی نقل کرده است که ابن الرّاوندی در علت تسمیه این کتاب بزمرّد چنین میگوید که چون خاصیت زمرّد این است که هر گاه چشم مار بر آن افتد در حال از حدقه بیرون جهد و ذوب شود (۴) کتاب خود را باین اسم خواندم تا چون خصم در آن بشکرد دستخوش هلاک گردد. این کتاب را ابن الرّاوندی خود و ابوالحسین خیطاط نقض کرده اند؛

۱۴ - کتاب القرند در طعن بر پیغمبر اسلام که بر آن هم ابوالحسین خیطاط و ابوهاشم جبائی نقض نوشته اند؛

۱۵ - کتاب التامغ در ردّ بر قرآن و ترتیب آن که از طرف خیطاط و ابوعلی جبائی ردّ شده و این کتاب را گویا ابن الرّاوندی برای بهود نوشته بوده (۵) و خود نیز بعدها آنرا نقض کرده است (۶)

۱۶ - کتاب التوجید که بگفته خیطاط ابن الرّاوندی بعد از آنکه از طرف مسلمین

(۱) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۹ (۲) الانتصار ص ۲ - ۳ (۳) ایضاً ص ۱۷۳

(۴) شمرای قدیم مکرر در شمار خود باین افسانه اشاره میکنند از آنجمله متجیک میگوید :

شبنده ام بحکایت که دیده امی برون جهد جو زمرّد براو برند فراز . الخ

(۵) البدایة و النّهاية ابن کثیر (خطی) (۶) ضمیمه الفهرست چاپ مصر ص ۵

مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آنرا برای تقرّب باسلام تألیف کرده (۱) ؛  
 ۱۷ - کتابی در موضوع اجتهادرای که اثر ابوسهل اسماعیل نوبختی نقض کرده (۲) ؛  
 ۱۸ - کتاب التّرجان در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر .

وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلفین گمی پس از مرگ وراق یعنی اندکی پس از سال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند .  
 برای شرح حال و تألیفات و عقاید او رجوع کنید بکتاب الانتصار خباط که صفحه ای از آن از ذکر ابن الرّاوندی خالی نیست و مقدمه نفیس آن بقلم نیرک (۳) و الفهرست ص ۴-۵ از ضمیمه چاپ مصر و مروج الذهب ج ۷ ص ۲۴۷ از چاپ فرنک و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸ چاپ طهران و البداية و النهایة ابن کثیر (خطی) و المنتظم ابن الجوزی (خطی) و تلبیس ابلیس ص ۷۲ و ۱۱۸ و تبصرة العوام ص ۲۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدده از مقالات اشعری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و الفرق بین الفرق و شهرستانی و ابن حزم و کتاب شافعی و فصول سیدمرتضی و روضات الجنّات ص ۵۴ و رساله ابن الفارح در جزء مجموعه رسائل البلاغا چاپ مصر ص ۲۰۱ و کنز الفوائد کراچکی ص ۵۱ و غیره .

۱۳ - ابو جعفر بن قبه رازی

( اوایل قرن چهارم )

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قهر رازی از بزرگان متکلمین شیعه است که در ابتداء جزء معتزله بوده و بعد از آن فرقه روگردانده و بمذهب شیعه امامیه گرویده است و او از شاگردان ابو القاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ برزیدیه و اثبات امامت موافق عقیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهورترین تألیفات او کتابی است در امامت بنام کتاب الانصاف که فضلی بعد از آن مطالب بسیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و فصول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیره .

ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل میکنند که پس از زیارت مزار امام علی بن موسی الرضا از طوس ببلخ پیش ابوالقاسم کعبی رقتم و کتاب الانصاف ابو جعفر بن قبه بامن بود او را مطالعه کرد و کتابی بنام المسترشد در نقض آن نوشت ، بری برگشتم و مستر شد را بر ابو جعفر

(۱) الانتصار ص ۱۳ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ (۳) H. S. Nyberg

نمودم ، ابو جعفر کتابی بنام التّسبیب در ردّ آن تألیف کرد . چون این کتاب را پیش کعبی برگردانم او کتابی دیگر باسم نقض التّسبیب در ردّ برآن نوشت و چون بری برگشتم ابو جعفر وفات یافته بود (۱) بنابراین وفات ابو جعفر بن قبه قبل از وفات کعبی یعنی پیش از سال ۳۱۹ اتفاق افتاده .

برای شرح حال او رجوع کنید برجال طوسی ص ۲۹۷ - ۲۹۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۵ - ۲۶۶ و الفهرست ص ۱۷۶ و کمال الدین ص ۳۱ و ۲۶ و کتاب شافعی سیدمرتضی ص ۱۰۰ و فصول او (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹ و غیره .

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۶

### فصل ششم

## ابوسهل اسماعیل بن علی

( ۲۳۷ - ۳۱۱ )

یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی بلکه مشهورترین ایشان ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت است که در زمان خود که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه و از شعرا و مصنفین و مشوقین ادب و شعر و مصدر مشاغل اداری بوده و در دیوان خلافت مقامی قریب بمقام وزارت داشته و در تأیید مذهب شیعه امامیه و رد مؤلفات مخالفین این فرقه کتب بسیار تألیف کرده بوده است.

ابو سهل اسماعیل یکی از آل نوبخت است که نسبتاً از احوال او اطلاعات مفصلتری در دست است چه بهمین مناسبت اهمیت مقام و کثرت تألیفات مورخین قدیم و علمای اخبار و رجال ضبط احوال و اسامی تألیفات و نقل اقوال او بیشتر توجه کرده اند.

اگرچه ابو سهل کاتبی بلیغ و شاعر نیز بوده (۱) و در دستگاه خلافت مقامات اداری مهم داشته ولی اعتبار و اشتها عمدتاً او بهمان اشتغال بعلم کلام و احتجاج با مخالفین امامیه و سعی در وارد کردن مسئله امامت است در جزء اصول و بیشتر کتب او نیز راجع بهمین موضوع هاست بخصوص که اگر گفته بجزئی شاعر مقرون بغرض نباشد شعر او لطفی نداشته و مطابق حکمیت این گوینده در حکم مضغ آب و خالی از طعم و معنی بوده (۲) و در مشاغل اداری نیز از او اثری نمانده است که چندان مهم و موجب بلند نامی او شده باشد.

### ۱ - زندگانی اداری ابوسهل نوبختی

آنچه از زندگانی اداری او اطلاع داریم وقایعی است که در ششماه آخر از دوره

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس

(۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۷۰

حیات هفتاد و چهار ساله او اتفاق افتاده و مسلم است که ابوسهل قبل از این تاریخ نیز در دستگاه خلافت مصدر مشاغل و یا در بعضی ولایات از طرف رؤسای دواوین مأمور و عامل بوده بخصوص در ایام خلافت مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰) و انقلابات عهد او (۱) چه از طرفی ابن خلیفه و آل فرات که در دوره او مدتی وزارت و مهمات دیگر اداری را در دست داشتند حامی شیعیان و مجابیل بایشان بودند و ابوسهل در آن اوان ریاست فرقه شیعه را در بغداد داشت و از طرفی دیگر بعضی از مؤلفین مقام او را در امور دنیائی و در میان کتبات تالی تلوی مقام وزراء نوشته اند (۲) و این جمله میفهماند که ابوسهل لا اقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت های ابن فرات در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از آل نوبخت مردمانی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (متوفی سال ۳۲۶) در بغداد صاحب ریاست و قدرت بوده اند در تحت توجه و هدایت ابوسهل اسماعیل بن علی بعزت و شوکت بسیار زیست میکرده اند.

دوره خلافت مقتدر یکی از ادوار نکبت آمیز ایام حکمرداری بنی عباس است چه در عهد ابن خلیفه که مردی ضعیف النفس و شهوت ران و بی تصمیم و متردد بود اختیار عموم کارها در دست نسوان حرم سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری قرار داشت و ایشان که جماعتی مغرض و طماع و جاه طلب بودند بیوسته در شکست کار یکدیگر میکوشیدند و یکی از جمله مسائلی که رقابت بین آنانرا شدت میداد موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود چه مقتدر مثل مأمون بنی هاشم و آل علی تمایل داشت و آل فرات که چندبار در عهد او وزارت و مشاغل مهمه دیگر دیوانی را در دست گرفتند جداً از این فرقه طرفداری میکردند بنی عباس و آل ابی طالب را وظایف مرتب

(۱) بودن او در اهواز و مباحثات او در آن شهر با ابوعلی حنایی (۲۳۵ - ۳۰۳) قبل از ۳۰۳ که تاریخ فوت ابوعلی است (فهرست طوسی ص ۵۸ و رجال نجاشی ص ۲۳) و مناظره با حلاج در

اهواز قبل از ۳۰۱ و دوری از بغداد مؤید همین حدس است (۲) رجال نجاشی ص ۲۳

میدادند و چنانکه بعد خواهیم دید عده مخالفین اهل تسنن عموماً و طایفه امامیه خصوصاً در سابه حمایت آل فرات رو بافزایش گذاشت و همین کیفیت رقبای سنی مذهب آل فرات را در مواقعیکه از ضعف نفس خلیفه استفاده کرده روی کار می آمدند بشدت عمل و سخت گیری نسبت بفرقه امامیه و منتسبین بایشان و امید داشت و مهمترین این کشمکشهای سیاسی و مذهبی خصومت بین دو خاندان آل جرّاح و آل فرات بود که عمال خلیفه و شخص او و طرفداران این دو خاندان وزارت طلب برای تحصیل اموال و تشقی اغراض دیگر آتش آنرا دامن میزدند و مایملک و آبروی کسانی را که خود بر سر کار آورده بودند بیکبارگی از میان میبردند و باز ایشانرا استمالت کرده بار دیگر همین بازی را تجدید مینمودند.

مقتدر خلیفه در ۲۱ ربیع الاول سال ۲۹۶ وزارت خود را بابوالحسن علی بن محمد بن فرات داد ولی پس از سه سال و هشت ماه و سیزده روز یعنی در تاریخ ۴ ذی الحجه سال ۲۹۹ ابن فرات را محبوس کرد و اموال او و بارانش را بغارت برده بهتک احترام حرم او اقدام نمود و ابوعلی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان را بوزارت برگزید و چون این خاقانی بصیرتی نداشت و کارها بیش از پیش مختل گردید خلیفه در تاریخ ۱۰ محرم سال ۳۰۱ مصمم شد که بار دیگر ابوالحسن بن فرات را بشغل سابق برگرداند ولی بعضی از امرا او را از این عمل منع کردند و مقتدر ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جرّاح را شغل وزارت داد و خاقانی را دستگیر کرده بکشیدن حساب و مصادره اموال او پرداخت.

وزارت علی بن عیسی تا سال ۳۰۴ طول کشید و چون فساد کارها با وجود نفوذ امرا و عمال دیوانی و طمع ورزی سران لشکری و بی کفایتی خلیفه سهولت اصلاح پذیر نبود مقتدر با اینکه ابوالحسن بن فرات را محبوس کرده بود همه وقت با او شور میکرد. علی بن عیسی چون دید طرفداران ابن فرات غلبه دارند از وزارت کناره جست و مقتدر در ۸ ذی الحجه ۳۰۴ بار دیگر ابوالحسن بن فرات را وزیر خود قرار داد و ابن فرات بدعوت خلیفه عین همان رفتار را که اسلاف او

نسبت میکند بگر در حبس و بند و مصادره اموال هم معمول میداشتند نسبت بابوالحسن علی بن عیسی بن جرّاح تکرار کرد.

وزارت دوم ابوالحسن بن فرات نیز طولی نکشید و خلیفه پس از یک سال و پنج ماه و نوزده روز مقام او را در جمادی الاخری سال ۳۰۶ بحامد بن العباس وا گذاشت. حامد چون از کار وزارت آطلاعی نداشت ابوالحسن علی بن عیسی را بنیابت خود برگزید و در حقیقت تمام امور وزارت در دست علی بن عیسی بن جرّاح قرار گرفت و حامد بهمان اسم وزارت و عهده داری خراج و مالیات ولایت واسط که آنها را در ضمان خود گرفته بود قانع شد.

ابو محمد حامد بن العباس که مردی لثیم و سفیه و متعصب و کینه ورز بود بدستگیری علی بن عیسی در کشیدن حساب ابوالحسن بن فرات و کسان او مرتکب اقسام بزدالتها شد چنانکه کسان او ابوالحسن بن فرات را دشنام دادند و آزار کردند و او را بپرداخت مالی عظیم مجبور ساختند و پسر او محسن و بارانش را بضررب چوب عذاب نمودند و همین حامد بن العباس است که در سال ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج را در بغداد مصلوب کرده و در اواخر وزارت خود ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی نایب سوّم امام غایب را در دارالخلافه بحبس انداخته است.

در ربیع الآخر سال ۳۱۱ مقتدر خلیفه حامد بن العباس و علی بن عیسی را که حامیان جدی اهل سنت و دشمنان مخالفین این فرقه محسوب میشدند از وزارت و ریاست دواوین خلع کرد و ابوالحسن علی بن محمد بن فرات را خلعت داده در دفعه سوّم بوزارت خود منصوب نمود.

ابن فرات حامد بن العباس را که از آیام وزارت خاقانی مالیات و خراج واسط را در عهده و ضمان خود داشت بر سر آن اعمال باقی گذاشت ولی طولی نکشید که دشمنان حامد بن العباس وزیر را بمطالبه مالی که حامد در عهده داشت واداشتند و ابن فرات که در تاریخ ۲۱ ربیع الآخر سال ۳۱۱ بار سوّم بوزارت برقرار شده بود اندکی بعد از تصدی این مقام ابوالاعلا محمد بن علی البرزوفری و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی



یعنی رئیس فرقه امامیه را در بغداد که در دیوان نیز مقامی داشت مأمور نمود که بواسطه رفته حساب مالی را که حامد بدیوان مدیون است از او بخواهند .

ابوسهل با حامد بن العباس در این عمل بطریقه منشیان و اصحاب دفتر رفتار نمود و از طریق رفیق و مدارا خارج نشد ولی بزوفری بعکس با او بسختی معامله کرد و با خطاب درشت و عتاب تمام از او مطالبه مال نمود (۱) و با وجود تمام این کیفیات باز بمناسبت قدرتی که حامد در واسط پیدا کرده بود نتوانست از او مال باقی را بگیرد خلیفه مجبور شد که برای تقویت او و ابوسهل نوبختی عده ای از غلامان و لشکریان خود را بکمک بفرستد اما حامد بامید زنهار خلیفه با لباس مستعار از واسط فرار کرده بیغداد آمد ولی خلیفه او را گرفته بدست ابوالحسن بن الفرات سپرد و پسر ابوالحسن یعنی محسن که مردی قسی و ظالم و بد کردار و بخبیث بن طیب معروف بود حامد را سخت عذاب کرد و همراه بعضی از باران خود بواسطه فرستاد تا حساب او را بکشند و ضمناً دستور داد تا او را در رمضان سال ۳۱۱ مسموم نمودند .

چون دوره مأموریت محمد بن علی البزوفری بواسطه تاریخ مرگ حامد بن العباس هنوز خاتمه نیافته و باقرب احتمالات ابوسهل نوبختی نیز کما فی السابق با او همراه بوده است احتمال می رود که ابوسهل تا تاریخ فوت حامد ( رمضان ۳۱۱ ) هنوز در واسط بمأموریت سر میکرده و اندکی بعد از این تاریخ در شوال همین سال بسن هفتاد و چهار وفات یافته است (۲) .

اما رفیق و مدارای ابوسهل نوبختی با حامد بن العباس که مردی متعصب و باقرار خود دشمن رافضه و ابن الفرات ( دوست و حامی ابوسهل و امامیه ) محسوب میشده شاید جهات سیاسی داشته چه ابوسهل بشرحیکه خواهیم دید در قضیه دعوت حسین بن منصور حلاج چه در عهد وزارت ابن الفرات و چه در ایام حامد بن العباس با این داعی جدید که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید میکرد و نزدیک

(۱) تاریخ الوزراء ص ۳۴ - ۳۵ و تکملة تاریخ الطبری f. 24 b ( نسخه کتابخانه ملی پاریس )

(۲) تاریخ الاسلام ذمبی f. 60b ( نسخه کتابخانه ملی پاریس ) .

بوده است که ریشه نفوذ ایشانرا در دستگاه خلافت از بیخ بر کند بسختی در افتاده و نگذاشته است که دعوت حلاج در بغداد و در بار قوام بگیرد و همین کیفیات یکی از اسباب دستگیری حلاج و قتل او بدست حامد بن العباس در سال ۳۰۹ بوده است . احتمال کلمی می رود که در قضیه قتل حلاج ابو سهل نوبختی با حامد بن العباس موافق و شاید از محرکین او بوده و همین سابقه اتحاد مسلک سیاسی ابوسهل را در مأموریت بواسطه بر عایت حقوق دیرین و داشته باشد .

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

دوره زندگانی ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی از یک طرف مقارن است با قسمت عمده ایام غیبت صغری و از طرفی دیگر با زمانی که فرقه امامیه بر اثر مجاهدات طبقه اول متکلمین امامی و مساعی طرفداران این فرقه در دستگاه خلافت نضج گرفته و با وجود جمیع مخالفت های سیاسی و دینی فرق دیگر و احتجاجات و رد و نقض های معتزله بر اساسی مستحکم استوار شده و اصول و مبانی مذهبی و کلامی آن مدون و بر قواعدی که تقریباً پیش جمیع شیعیان امامی متفق علیها بشمار میرفت پایدار گردیده بود .

اما مخالفین امامیه در این تاریخ باز هنوز قدرت کامل داشتند و از انتقاد و نقض عقاید و مقالات فرقه امامی دست نکشیده بودند بعلاوه در دوره غیبت صغری بواسطه بروز اختلافات کثیر و ظهور فرق چند در میان شیعیان قطعیه ، فرقه امامیه دوچار بحران بزرگی شد و ابوسهل که در این عصر ریاست فرقه مزبور را در بغداد یافته و شوکت دنیائی و مقام علمی او نیز محرز بود بکمک سایر افراد خاندان نوبختی و بعضی از خاندانهای دیگر از یک طرف از مجاری سیاسی برفع تفرقه فرقه امامیه و دفع مخالفین ایشان پرداخت و از طرفی دیگر بوسیله استعمال حرب کلام و بذل مجاهدات علمی در این مرحله یاخذ نتایج بسیار موفق آمد و خدمات شایان بحفظ و تأیید و تثبیت اصول دیانتی مذهب شیعه اثنی عشریه کرد که ذکر او را در تاریخ ابن مذهب مخلد کرده و او را در این فرقه شایسته لقب « شیخ المتکلمین » نموده است .

اگر چه ابوسهل نوبختی در علم کلام شاگرد متکلمین اولیّه شیعه است و مسائلی را که دفاع کرده پیش از او دیگران مطرح و پس از مباحثات بسیار در تألیفات خود مدّون ساخته بودند ولی ابوسهل چنانکه از ملاحظه فهرست مؤلفات او و بعضی اشارات دیگر بر می آید در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دوکار کرده است که از اهمّ مسائل و از هر جهت قابل توجه و یادداشت است :

۱ - در اصول یعنی اعتقادات ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که يك عده از متکلمین امامی قبل از او آنها را بنابر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه مدّون کرده بودند پیروی از اصول اعتزال را پیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته مخصوصاً فرقه قطعیه را از بعضی تهمتها که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم و غیره دامنگیر يك عده از متکلمین اولیّه فرقه امامیه شده بود خلاص کرده و صریحاً مثل معتزله خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و « حدوث عالم » و مخالف با جبریه در باب « مخلوق » و « استطاعت » اعلان نموده است و در باب « انسان » و ردّ « اصحاب صفات » نیز مسلک معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دو مذهب معتزلی و امامی زیاد تر از سابق بهم نزدیک شد و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند.

۲ - در باب مسئله امامت که از اهمّ مسائل مختلف فیها بین فرق اسلامی بود متکلمین امامی قبل از ابوسهل بشرحیکه دیدیم هر يك مقالاتی یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیّه و نقلیه موضوع نصّ جلیّ و خفیّ و اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و حقانیت امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دو نفر از معاصرین او یعنی خواهر زاده اش ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری (۱) اولین کسانی هستند که بتبعیّت از ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی در اثبات وجوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه

(۱) رجوع کنید بصفحه ۸۳ از همین کتاب

را بکار برده و اگر هم با دله سمعیّه استظهار جسته اند فقط برای تأیید ادله عقلیه و تصرف در استدلال بوده است و سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابو محمد نوبختی را در دست داشته در ردّ بر قاضی عبدالجبار معتزلی مینویسد که مؤلفات ابوسهل و ابو محمد در باب امامت بر مطلبی که در فوق نقل کردیم شاهد است و مطالب آنها نه تنها مؤید شروحنی است که ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی در خصوص امامت نوشته اند بلکه بیشتر اعتماد ابو محمد و ابوسهل بر ادله ای است که و راق و ابن الرّاوندی آورده و ایشان در طی طریق امامت همان راهی را رفته اند که و راق و ابن الرّاوندی رفته بودند (۱).

همین احتجاج و راق و ابن الرّاوندی و ابوالاحوص و ابو محمد و ابوسهل در اثبات وجوب امامت و تقریر صفات امام با ادله عقلیه بتدریج مسئله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید و عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که بمطلب مزبور صورت قطعیت داده و ادله و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع آوری کرده و بدست او مسئله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است (۲) و ابوسهل چنانکه عنقریب بیاید در موضوع امامت کتب متعدّد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب و ردّ غلاة و واقفه و اصحاب سنت صرف نموده است و میتوان گفت که کتب و آراء او در باب امامت جمیع مؤلفات متکلمین سابق را تحت الشعاع قرار داده است و همانها هم برای متکلمین امامی بعد از او مقتدی و مرجع قرار گرفته و این علاوه بر مقام علمی و نفوذ و اعتبار و شوکت شخصی ابوسهل تاحدی نیز از برکت شاگردان متعدّدی است که در زیر دست او تربیت یافته و مؤلفات و عقاید شیخ و استاد خود را منتشر کرده اند.



گذشته از مقامات سیاسی و علمی ابوسهل از ادبا و شعرا نیز بوده و با دو نفر

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۱۴ - ۱۵ (۲) نخبه المقال ص ۱۳۲

از بزرگان گویندگان عرب یعنی بختی ( ۲۰۶-۲۸۳ ) و ابن الرومی ( ۲۲۱-۲۸۳ ) حشر داشته است . حکمیت بختی را در باب درجه شاعری ابوسهل سابقاً نقل کردیم و بختی که مداح ابوسهل و پسرش ابویعقوب اسحق ( مقتول در ۳۲۲ ) و بعضی دیگر از افراد خاندان نوبختی است در مدح ایشان قصاید چند دارد که ما پیش از این چند شعر از آنها را شاهد آورده ایم .

علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مشهور ، پرورده خوان بنی نوبخت مخصوصاً ابوسهل و برادرش ابوجعفر محمد ؛ داستانهائی داشته است که مسعودی فقط بآنها مختصر اشاره ای میکند (۱) و از جمله این اخبار یکی آنکه وقتی ابن الرومی در قطعه ای آل نوبخت را ستوده و ایشانرا در نجوم اعلم ناس گفته بوده ، ابوسهل بن علی در قطعه ای از این ثناخوانی ابن الرومی سپاسگزاری کرده و گفته است که آل نوبخت از نظم جواب گفته های آبدار ابن الرومی عاجزند (۲) .

بعلاوه ابوسهل با بسیاری از علما و متکلمین و شعرا و ادبای عصر خود معاشرت و مکاتبات شعری داشته و جماعتی از ادبا و رواة شعر از او اخذ ادب کرده اند . ذکر مجالس او با ابوعلی جبائی در اهواز و با حکیم ریاضی معروف ثابت بن قزوه و مدیحه ابوالحسین علی بن العباس نوبختی ( متوفی سال ۳۲۴ ) از او در کتب رجال و تواریخ هست و ما جمیع آنها را در مقام خود نقل خواهیم نمود .

گذشته از این مراتب ابوسهل خود از رواة اشعار است و قسمتی از اخبار ابونواس از او مروی است (۳) و او شاکردان متعددی نیز داشته که همه از کتّاب و شعرا و متکلمین معروفند و ایشان چنانکه در ذیل مذکور میشود از ابوسهل ادب و شعر و کلام اخذ و در تعلیم این فنون پیش او شاگردی میکردند .

**۴ - شاگردان ابوسهل نوبختی**

ابوسهل در کلام و ادب يك عده شاگردانی داشته که بعد از او آراء و عقاید

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۳۳ ( چاپ فرنک ) (۲) آن دو قطعه هر دو در دیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۳ ( چاپ مصر سال ۱۹۲۷ میلادی ) مندرج است . (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ ( خطی )

استاد خود را در میان فرقه امامیه و طلبه علم و ادب انتشار داده اند و اسامی شش تن از ایشان در کتب ادبی و تاریخی مذکور است بقرار ذیل :

۱ - علی بن اسمعیل ، پسر او که علاوه بر اخذ علم و ادب از پدر (۱) پیش ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب ( ۲۰۰-۲۹۱ ) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بوده . کنیة این شخص را خطیب بغدادی يك مرتبه ابوالحسن و يك بار هم ابوالحسن مینویسد و این علی بن اسمعیل از پدر خود ابوسهل و از ثعلب شعر روایت میکرده و ابومحمد حسن بن حسین بن علی بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت ( ۳۲۰-۴۰۳ ) از او پاره ای از اشعار ثعلب را شنیده و ضبط نموده بوده و خطیب بغدادی بيك واسطه از ابن ابومحمد نوبختی که شرح حالش بیاید يك قطعه از اشعار ثعلب را روایت میکند که آنرا ابومحمد از علی بن اسمعیل نوبختی فرا گرفته بوده است (۲) ؛

۲ - أبو الحسن علی بن عبدالله بن وصیف الناشی ، الاصحقر ( ۲۷۱-۳۶۵ ) (۳) ، شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مداحان اهل بیت اطهار و از مصنفین معروف فرقه امامیه است و او در کلام شاگرد ابوسهل نوبختی است (۴) و در امامت کتابی تألیف کرده بوده (۵) .

ناشیء اصغر شیخ روایت و استاد شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان است (۶) و شیخ مفید از دو طریق یکی از راه شاگردی نزد ناشیء اصغر دیگر از طریق تعلم پیش ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی ( متوفی ۳۶۷ ) شاگرد دیگر ابوسهل بيك واسطه شاگرد ابوسهل نوبختی محسوب میشود (۷) ؛

(۱) ذهبی در تاریخ الامم fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۴۷ (۳) یا ۴۶۶ (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۳۸۹ (۵) فهرست طوسی ص ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۱۹۳ (۶) فهرست طوسی ص ۲۳۳

(۷) مقصود از ناشیء اکبر در مقابل ناشیء اصغر ، أبو العباس عبدالله بن محمد ملقب باین شریح و الناشیء الاکبر شاعر و متکلم مشهور است که از اهل آثار بوده و بسال ۲۹۳ وفات یافته و عمده اشتهار او بخالفی است که با اهل منطق و شعرا و علمای عروض کرده و عموم معانی مسلمة پیش ایشان را منکر شده و او کتابی در نقض منطق و قصیده نویسی داشته است قریب بچهار هزار بیت که در آن اهل آراء و نحل و مذاهب و ملل را ذکر نموده بوده ( برای احوال او رجوع کنید به مروج الذهب ج ۲ ص ۲۶۶ چاپ مصر و ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴ و تاریخ بغداد خطیب ج ۱۰ ص ۹۲-۹۳ )

۳ - ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی ، صاحب کتاب الاتقاد در امامت (۱) ؛  
 ۴ - أبو علی حسین بن قاسم کوکبی کتاب ( متوفی ربیع الاول سال ۳۲۷ ) (۲) ؛  
 ۵ - ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی ( متوفی سال ۳۶۷ ) صاحب کتابی در امامت و استاد شیخ مفید (۳) ؛

۶ - ابوبکر محمد بن یحیی ضولی ( متوفی سال ۳۳۵ ) کتاب و ادیب مشهور (۴) .  
 بزرگان متکلمین امامیه در قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید و نجاشی و سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر هم همه بیکی دو واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی بوده اند و بهمین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدده خود آنها را تشریح و تدوین کرده بوده است .  
**۴ - ابوسهل نوبختی مسئله غیبت**

ابوسهل نوبختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت امام دهم حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی ( از ۲۲۰ تا ۲۵۴ ) تولد یافته و در وقت رحلت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی العسکری یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته است و چون وفات او بسال ۳۲۱ و در سن ۷۴ اتفاق افتاده بنا بر این ۵۱ سال از عمر او در ایام غیبت صغری صرف شده و در دوره نیابت نایب سوم حضرت قائم یعنی در عصر وکالت و سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که با او از یک خاندان بوده در گذشته است .

این دوره پنجاه و یک ساله از عمر ابوسهل نوبختی که در قسمت اخیر آن ابوسهل بر فرقه امامیه اثنی عشریه ریاست داشته و تقریباً هدایت این فرقه در آن ایام با او و سایر افراد خاندان نوبختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای فرقه قطعیه اثنی عشریه محسوب میشود چه در همین مدت بوده است که دشمنان فرقه مزبور از طرفی و خلیفه از طرف دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال مجاهدت

(۱) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب و الفهرست ص ۱۷۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶  
 (۲) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس و تاریخ بغداد خطیب ج ۸ ص ۸۷  
 (۳) الفهرست ص ۱۷۸ و رجال نجاشی ص ۲۹۹ و روضات الجنات ص ۳۱  
 (۴) تاریخ الاسلام fol. 60b

را بکار برده و از هیچگونه آزار و سختگیری دریغ نکرده اند و امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی بظاهر از آن حضرت بوده و این یدش آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد بلکه مؤمنین باین مذهب را هم دوچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه یک باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا بکام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکم کتاب و منشیان و عمال ابرائی امامی مذهب و زخم زبان و ملامتهای متواتر رؤسای امامیه بجان آمده بود و خلاص خود را از این معرکه بعموم وسائل می اندیشید .

امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری بروایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سرمن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عامه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی الله ( ۲۵۶ - ۲۷۹ ) بهمین جهت امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و جمیع آنها را مهر نمودند و عمال او در پی یافتن فرزندان حضرت کوشیدند و زنان قابله را بتحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موکل کردند و برادر خلیفه ابو عیسی بن متوکل بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتاب و قضاة و فقهاء و معتدین تصدیق گرفت که حضرت بمرک طبیعی وفات یافته . پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود بخاک سپردند خلیفه و یاران او دریافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون نتیجه ای نرسیدند و کنیزی که در حق او توهم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیارود رأی خلیفه

بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث مادر آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد و با آنکه حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره بحکم خلیفه ماترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند (۱).

جعفر که مردی دنیا دوست و عشرت طلب و طالب مقام برادر بود برای آنکه باین سمت شناخته شود باقسام وسایل تشبث می جست و غالباً از کسان و طرفداران امام یازدهم که فرزند صغیر غایب آن حضرت را امام دوازدهم و حجّت حق بر خلق میدانستند پیش معتمد خلیفه سخن چینی میکرد از آن جمله خلیفه را وا داشت که صیقل جاریه امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید و از او حضرت قائم را مطالبه نماید (۲). صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از تفحص در امر امام دوازدهم وجود چنان فرزندی را انکار کرد و مدعی حمل شد. معتمد او را در حرم خود نگاه داشت و زنان و کنیزکان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشوارب قاضی (۳) بتعهد و مراعات حال او قیام کردند و این حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پیش آمد های سخت چند از قبیل استیلای یعقوب بن لیث صفار بر اهواز و خیال حمله بغداد و فتنه صاحب الزنج و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و بهمین علت صیقل را فراموش کردند و او از چنگ عمال خلیفه نجات یافت (۴) و بین طرفداران جعفر و صیقل اختلاف و دشمنی شدید بروز کرد و از باب دولت و عمال خلیفه جمعی جانب جعفر را گرفتند و گروهی طرف صیقل را تا آنکه کارفته بالا گرفت و یکی از اعضای خاندان نوبختی یعنی حسن بن جعفر کتاب صیقل را در خانه خود پنهان کرد. عاقبت معتضد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹) که مثل متوکل

(۱) کمال الدین ص ۲۵-۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲ و فرق الشیبه ص ۷۹ و غیبت طوسی ص ۱۴۱-۱۴۲ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ (۲) اسم مادر امام دوازدهم را روایت مؤلفین باختلاف روایت صیقل و رجانه و سوسن و زرجس ضبط کرده اند (۳) مقصود علی بن ابی الشوارب محمد است که در سال ۲۶۲ بمقام قاضی القضاة منصوب شد (۴) کمال الدین ص ۲۶۲ و ۲۶۳

مخالف جدی طایفه امامیه بود او را بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و صیقل در قصر معتضد بود تا در عصر مقتدر خلیفه (۲۹۵-۳۲۰) وفات یافت (۱).

رحلت امام یازدهم و غایب بودن فرزندش یعنی حضرت قائم و دعاوی برادرش جعفر که امامیه او را کذاب لقب داده اند چنانکه پیش هم اشاره کردیم از طرفی میدان را برای تاخیر بدست مخالفین امامیه مخصوصاً معتزله و زیدیه و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را بشعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد و طایفه ای معتقد بختم امامت و جماعتی مدعی غیبت امام یازدهم و رجعت آن حضرت بودند و از این فرقه دسته ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام می شمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند چه فرقه ای او را جانشین امام یازدهم و جماعتی او را منصوب برادر دیگرش محمد که در حیات پدر فوت کرده بود و گروهی هم او را منتخب امام دهم می شمردند و در دعوی امامت جعفر جماعتی از فطحیه و محمدیه (طرفداران امامت محمد بن علی بن محمد هادی که در حیات پدر فوت کرده بود) نیز علی رغم امامیه اثنی عشریه به بطرفداری او قیام کردند و جمعی از متکلمین زبردست فطحی و خواهر قارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی از اصحاب امام دهم که بواسطه اظهار غلو و فساد امام او را لعن و طرد کرده و جعفر بر خلاف بتبرئه و تزکیه او پرداخته بود (۲) دور جعفر را گرفتند و اسباب تقویت او و زحمت شیعیان اثنی عشری گردیدند.

در عصر بروز این هنگامه که از عهد معتمد خلیفه تا زمان مقتدر طول کشید و در آن مدت فرقه امامیه از هر طرف معرض آزار و تعرض قرار گرفتند خاندان امامی نوبختی همه وقت بواسطه داشتن املاک و ثروت و اعتبار شخصی و مقامات عالی و اداری در بغداد نفوذ کثلی داشتند و چشم امید فرقه مزبور در رد مخالفین

(۱) ابن حزم ج ۴ ص ۹۳-۹۴ (۲) فرق الشیبه ص ۸۲ و کمال الدین ص ۳۴

و دفاع از خود بایشان بود ریاست آل نوبخت و هدایت طایفه امامیه را در يك قسمت از این عصر متکلم و شاعر و ادیب معروف ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی داشت. ابوسهل که جزء عمده زندگانی خود را در تحصیل علم کلام و احتجاج و مناظره با مخالفین فرقه امامیه گذرانده و مردی زبیرك و فهیم بود البته نمیتوانست در چنان موقع پر خطری ساکت بنشیند و از مسئله امامت که خود صورت کامل آنرا بر طبق اصول مذهبی امامیه مدوّن کرده بود دفاع نکند و در حالیکه هر کس در خصوص « غیبت » رأیی از خود اظهار مبداشت و باعث تشّت جمعیت طایفه اثنی عشریه میشد عقیده ایرا که حق میدانست ظاهر ننماید.

تشّت امامیه در این عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حدّ رسیده بود که حتی در تعداد شمار ائمه نیز بین ایشان موافقت نبود. جماعتی باستناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی (۱) از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده بود ائمه را سیزده میشمردند و از روی همین حدیث ابونصر هیثم بن محمد کتاب از رجال ایام غیبت صغری و از معاصرین ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که ذکرش بیاید زید بن علی بن حسین بانی فرقه زیدیه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲) و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که بدوازده امام بیشتر عقیده نداشته میگفته است که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. (۳)

ابن التّدمیم در الفهرست در باب غیبت ابوسهل رأی خاصی که هیچکس نیز قبل از او باظهار آن نپر داخته بوده نسبت میدهد و آن اینکه ابوسهل میگفته است که من با امامت فرزند امام بازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم ولی میگویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین او گردیده و این ترتیب یعنی انتقال

(۱) برای شرح حال او که راوی اولین کتاب شیعه است رجوع کنید بالفهرست ص ۲۱۹ و کتب رجال معتبر.

(۲) رجال نجاشی ص ۳۰۸ (۳) Louiz Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 151

امامت از پدر فرزند در غیبت دوام خواهد داشت تا آنکه مشیت الهی باظهار امام غایب قرار بگیرد (۱).

صحت نسبت این رأی باین شکل با بوسهل شاید محلّ تردید باشد چه علاوه بر آنکه در هیچیک از کتب شیعه ذکر آن نیست قطعه ای که شیخ صدوق در کمال الدین از کتاب التّنبیه ابوسهل که در باب امامت بوده نقل مینماید با رأی علمای امامیه اثنی عشریه در خصوص غیبت تفاوتی ندارد (۲) بلکه میتوان گفت که ابوسهل که از شهادت دهندگان بولادت و رؤیت و غیبت امام دوازدهم (۳) و از تصویب کنندگان مقام نیابت و وکالت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بوده (۴) از بزرگترین کسانی است که مسئله غیبت را موافق عقیده امامیه دفاع و تقریر و در کتب خود مدوّن کرده و بعد از او علمای دیگر این فرقه در این طریق هم از او پیروی نموده اند و اگر هم چنان عقیده ایرا که ابن التّدمیم باو نسبت میدهد در اول کار اظهار نموده بوده باقرب احتمالات بعدها بتصحیح آن پرداخته و رأیی را که جمهور امامیه پذیرفته اند بیان و دفاع کرده است.

۵. ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

در ایام غیبت صغری یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر انجام زمان غیبت و ظهور امام غایب بودند و زمام اداره امور دنیوی و دنیائی ایشان در دست نوّاب و وکلا بود حسین بن منصور حلاج بیضائی صوفی معروف در مراکز عمده شیعه مخصوصاً در قم و بغداد بتبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عده ای از شیعیان امامیه و رجال در باری خلیفه را بعقیده خویش در آورد.

حلاج بشرحیکه مصتّفین امامیه نقل کرده اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی میکرد و بهمین جهت هم ایشان ذکر او را در شمار « مدعیان بابیت » آورده اند (۵) و در موقعیکه بقم پیش رؤسای امامیه آن شهر رفته بوده و ایشان را بقبول عنوان فوق میخوانده است رأی خود را در باب ائمه بشرحی

(۱) الفهرست ص ۱۷۶ (۲) کمال الدین ص ۵۳-۵۵ (۳) غیبت طوسی ص ۱۷۵-۱۷۶ (۴) ایضاً ص ۲۲۵ (۵) ایضاً ص ۲۶۲

که در فوق نقل کردیم اظهار داشته و همین گونه مقالات باعث تبری شیعیان امامی  
قم از او و طرد حلاج از آن شهر شده است.

دعوی حلاج در خصوص باییت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار ائمه  
در حکم اعلان خصومت صریح با خاندان نوبختی بود چه يك تن از ایشان یعنی  
ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و باییت امام غایب را داشت  
و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان، از خواص و محارم او  
بود و يك تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ  
قیام حلاج رئیس امامیه در بغداد شمرده میشد و بتفصیلی که دیدیم ابوسهل علاوه  
بر این مقام ریاست و نفوذ در میان وزراء و عمال و کتاب درباری حافظ اصول  
مذهبی فرقه امامیه و مدافع آن بود و گذشته از لحاظ سیاسی و دنیائی از نظر دینی  
نیز اوقات خود را در رد و دفع مخالفین فرقه ای که ریاست آن بر عهده او بود و  
در احتجاج و مناظره با ایشان میگذراند.

حلاج که از او مقالاتی در باب حلول و ادعای معجزه و رسالت و ربوبیت  
ظاهر شده بود مصمم شد که ابوسهل اسماعیل نوبختی را در بلك باران خود در آورد و  
بتبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او و سایر بنی  
نوبخت بودند بعباید خود برگرداند بخصوص که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت  
بحلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نوبخت هم ازین  
جماعت تبعیت میکردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش باقی نمی ماند و با تکای کثرت  
اصحاب و نفوذ بزرگان و عمال و منشیان درباری میتوانست برای دین جدید خود  
دستگاهی مهم ترتیب دهد.

اما ابوسهل که پیری مجرب و عالمی زيرك و فعال بود نمیتوانست ببیند که  
يك نفر داعی صوفی یا مقالاتی تازه از يك طرف بسیاری از عقایدی را که متکلمین  
امامیه و شخص او بخون دل آنها را از تعرض مخالفین حفظ و بر اساسی استوار قیام  
کرده بودند پایمال دعاوی خود کنند و از طرفی دیگر خود را معارض حسین بن روح

وکیل امام غایب و مدعی مقام او اعلان نموده در دستگاه خلافت که سالها بود شیعه  
امامیه آل نوبخت مهمات خطیر آنرا در مقابل قدرت رؤسای لشکری ترك و امیرالامراها  
برای خود حفظ کرده بودند ریشه بدو اند.

در کار دفع حلاج و قلع ماده دعوت او ابوسهل نوبختی منتهای تدبیر و فراست و  
فعالیت را ظاهر کرده چه محکوم کردن چنان شخصی که پیش از همه کار مدعی امامیه و  
آل نوبخت بوده آن هم بدست قضاة و ائمه و وزرای سنی مذهب و در پایتخت خلفا که  
قضاة و علمای امامی در قطع و فصل دعاوی هیچگونه مداخله ای نداشته اند، با وجود  
کینه های مذهبی و خصومت های سیاسی، کاری چندان آسان نبوده و جز با نهایت  
عقل و دور اندیشی و باریك بینی میسر نمیشده است.

آنچه در این خصوص میتوان بحدس گفت آنکه فرقه امامیه شاید برای  
قطع و فصل دعاوی چون فقه امامی از طرف خلفا بر سمیت شناخته نشده بود در میان  
مذاهب اهل تسنن اضطراراً «مذهب ظاهری» را که بانی آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی  
(متوفی سال ۲۹۷) بود پذیرفته و بعضی از فقهای دو مذهب امامی و ظاهری در  
فروع و فقه عقاید یکدیگر را قبول کرده بودند چنانکه ناشی اصغر از متکلمین  
امامی و شاگرد ابوسهل نوبختی در فقه پیرو مذهب اهل ظاهر بوده است (۱).

رؤسای امامیه احتمال دارد که در مراجعت حلاج ببغداد و شروع بدعوت  
عموم (در سال ۲۹۶) بابوبکر محمد بن داود امام اهل ظاهر متوسل شده و  
او را بصورت فتوائی که او در سال ۲۹۷ اندکی قبل از فوت خود در وجوب قتل  
حلاج انتشار داده و داشته باشند بعلاوه دوستی شخصی ابوسهل نوبختی با ابوالحسن  
علی بن الفرات که در این تاریخ وزیر مقتدر خلیفه بود (در ایام وزارت اول او بین  
۲۱ ربیع الاول ۲۹۶ و ۴ ذی الحجه ۲۹۹) و طرفداری این وزیر از امامیه نیز  
در تسهیل کار انجام نقشه ابوسهل دخالت داشته است (۲).

بهر حال در اینکه ابوسهل امر حلاج را در بغداد فاش کرده و عامه را از او

(۱) فهرست طوسی ص ۲۳۳ (۲) L. Massignon, Passion d'al-Hallâdj, p. 148

بر گردانده و کذب دعاوی و مخرفه او را نقل مجلس صغیر و کبیر نموده است شکی نیست .

حلاج در سال ۲۹۶ ببعداد آمد و بدعوت مردم پرداخت . ابو الحسن بن الفرات او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود . حلاج از بغداد گریخت و بشوشتر و اهواز پناه برد . در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال خلیفه بتعقیب او اقدام و او را گرفته در عهد وزارت علی بن عیسی ببغداد آوردند و او هشت سال در حبس ماند تا بالاخره در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه بفتوای قضاة و ائمة دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار آویخته شد .

در ایام دعوت حلاج دوبار بین او و ابوسهل نوبختی مناظره دست داده است و در این دوبار حلاج ابوسهل را بتبعیت از خود خوانده و مطابق روایات باقیه ادعای معجزه کرده است . ابوسهل با جواب های دندان شکن و تقاضا هائی که حلاج از انجام آنها عاجز آمده او را در دعوت خود مجاب بلکه مقتضح نموده و بهمین علت کار او رونق نگرفته است . اینک عین دو روایتی که در این باب باقیست :

۱ - ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبة بدو واسطه از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب چنین نقل میکند که چون خداوند تعالی خواست امر حلاج را مکشوف و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را باقبول دعاوی دروغ بکمک خود بخواند و بهمین خیال کسی را پیش ابوسهل اسماعیل فرستاد و او را بخود خواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر بسهولت مسخر رأی و از پیروان او خواهد شد و با فریفتن ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را باین وسیله ببند حیل و کجروی خود گرفتار خواهد ساخت چه ابوسهل در نفوس مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود . حلاج در مراسله ای که با ابوسهل نوشته بود باو پیغام داد که من و اکیل حضرت صاحب الزمان و این اولین عثمانی بود که او بدان جهالت را

می فریفت سپس از آن ادعا قدم فرا تر میگذاشت و چنین گفت که من از طرف امام غایب مأمورم که بتو مراسله بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا بآن ایمان آری و دوچار شك و ریب نشوی . ابوسهل در جواب او گفت که من از تو تقاضا دارم که در انجام امری سخت کوچک بر من منت گذاری و آن امر که در جنب عظمت دلایل و براهینی که بدست تو آشکار شده واقعی ندارد آنکه من گرفتار محبت کنیزگانم و بایشان عشق میورزم و عده ای از آن طایفه را در تملک دارم و قادر بچیدن میوه ای از بستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را بخضاب رنگین نکنم پیری من آشکار گردد و کنیزکان از من گریزان شوند و از این بابت سخت در زحمتم چه اگر پرده از رازم بر افتد قرب ببعد و وصل بهجران مبدل شود . اگر کاری کنی که از رنج خضاب برهم و موی سفید من بسیاه بدل گردد دست اطاعت بسمت تو دراز کنم و بعقیده تو در آیم و از مبلغین مذهب تو شوم و آنچه را که از مال و خیرت در اختیار دارم در راه تو صرف نمایم . چون حلاج بر آن جواب و قوف یافت دانست که در دعوت ابوسهل و بیان ستر مذهب خود باو راه خطا رفته است بهمین علت از او صرف نظر کرد و جوابی بمسئول او نداد و ابوسهل بالنتیجه حلاج را در هر محفلی سخریه و زبان زد عموم کرد و سر او را بین خرد و بزرگ مکشوف کرد و همین قضیه باعث دریده شدن پرده اسرار حلاج و نفرت عامه از او گردید (۱) .

۲ - جماعتی از پیروان جاهل حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان غایب میشود و اندکی بعد از هوا آشکار میگردد . روزی حلاج در بین جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در میان ایشان بود دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم پرا کند . ابوسهل حلاج را مخاطب ساخته گفت از این کار در گذر و بمن در همی بده که بر آن نام تو ویدرت نقش باشد تا من و خلق کثیری که با منند بتو ایمان آوریم . حلاج گفت من چگونه چیزی که ساخته نشده بتو بنمایانم . ابوسهل گفت کسی که

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۱-۲۶۲ و نشوار المحاضرة توخنی ص ۸۱ و الفهرست ص ۱۹۰-۱۹۱ و قسمتی از کتاب المنتظم تألیف ابن الجوزی در حاشیه صله عرب ص ۱۰۵ و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴

چیز غیر حاضر را حاضر میسازد باید بساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد (۱).  
 از قراین چنین معلوم میشود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین  
 بین ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین آیام بوده است  
 که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر میساخته  
 و میان ایشان دراهمی که آنها را در ایهم القدره نامیده بوده می پراکنده است و کسیکه  
 در این تاریخ غیر از ابوسهل نوبختی در اهواز بکشف حیل او پرداخته و او را بترك  
 اهواز مجبور ساخته است متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است (۲) که گویا در همین  
 آیام هم با ابوسهل نوبختی ملاقات میکرد و با او در اهواز مجالسی داشته است.

۶ - تالیفات ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی در تأیید مذهب فرقه امامیه ورد اعتراضات  
 مخالفین و بیان مسائل کلامی کتب متعدده داشته که عدد آن بر چهل کتاب و رساله  
 بالغ میشده و از این جمله بدیختانه جز یکی دو فقره نقلی که از بعضی از مؤلفات او  
 در کتب مؤلفین بعد باقیست امروز اثر دیگری دیده نمیشود. کتب ابوسهل از مراجع  
 عمده علماء و متکلمین امامیه و اقوال کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او  
 در عداد رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه معدود بوده است (۳).

اینک اسامی تالیفات او از روی الفهرست و فهرست طوسی و رجال نجاشی و  
 بعضی کتب دیگر:

الف - کتب او در امامت و ردّ بر مخالفین در همین باب

۱ - الاستیفاء (الفهرست - طوسی - نجاشی):

۲ - التنبیه (الفهرست - طوسی - نجاشی): این کتاب را نجاشی صاحب رجال  
 پیش استاد خود شیخ مفید خوانده بوده (۴) و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام  
 النعمه باسم و رسم مقداری از آن را که قریب بسه صفحه خشتی است نقل کرده (۵)  
 و گویا فقره دیگری را هم که مؤلف مزبور در همان کتاب و شیخ طوسی در کتاب  
 الغیبه از ابوسهل نقل مینمایند از همین کتاب التنبیه باشد (۶):

(۱) صلة عرب ص ۹۲-۹۵ (۲) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۵ و نشوار الحاضرة ص ۸۷ (۳) شهرستانی  
 ص ۱۴۵ (۴) رجال نجاشی ص ۲۳ (۵) کمال الدین ص ۵۶-۵۳ (۶) ایضاً ص ۲۶۲ و غیبت طوسی ص ۱۸۵

۳ - کتابی در ردّ بر غلاة (الفهرست - طوسی - نجاشی):

۴ - ردّ بر طاطری در موضوع امامت:

ابوالحسن علی بن محمد طائمی کوفی طاطری از فقها و شیوخ و بزرگان فرقه  
 واقفه است و او معاصر با حضرت امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) بوده و با اینکه  
 در حدیث و فقه تفه شمرده میشود در دفاع از مذهب واقفی ورد عقاید شیعیان قطعیه  
 تعصب و عناد شدید ظاهر میساخته و کتب متعدّد که عدد آنها بسی میرسیده در تأیید  
 عقاید خود تألیف کرده و یکی از آن جمله کتابی بوده است در امامت و گویا همین  
 کتابست که ابوسهل نوبختی بر آن ردّ نوشته (برای احوال طاطری رجوع شود بالفهرست  
 ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و رجال نجاشی ص ۱۷۹):

۵ - ردّ بر واقفه (طوسی - نجاشی):

۶ - الانوار در تاریخ ائمه (طوسی - نجاشی):

۷ - کتاب الجمل در امامت (نجاشی):

۸ - ردّ بر محمد بن الازهر در امامت (نجاشی).

این محمد بن الازهر معلوم نشد کیست گویا مقصود از او ابو جعفر محمد بن الازهر  
 کتاب (۲۰۰ - ۲۷۹) از اخبار بین اهل تسنن است که بسن هشتاد در جمادی الاولی  
 سال ۲۷۹ فوت کرده است (۱).

ب - ردّ بر اهل سنت و جبریه و اصحاب صفات

۹ - ردّ بر عیسی بن ایان در موضوع قیاس (الفهرست):

(۱) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۸۳-۸۴ (۲) رجوع کنید به صفحه ۷۵ از همین کتاب، فرقه امامیه و فقهای  
 اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فرقه ابتدا قیاس را برخلاف اصحاب ابوحنیفه و زبیدیه نفی و ابطال  
 میکردند و امامیه احادیث بسیار از ائمه هدی در ابطال قیاس نقل می نموده اند از آن جمله از حضرت  
 صادق مروی است که: «قیاس از دین من خارج است» (رجال کشی ص ۱۲۵) و «اصحاب  
 قیاس از راه سنجش طلب علم کرده و بهین جهت از حقیقت دور افتاده اند چه دین خداوند با قیاس  
 درست در نمی آید» (اصول کافی ص ۲۱). در میان شیعه اولین کسانی که قیاس و اجتهاد پرداخته اند  
 ابوعلی محمد بن احمد بن جنبد اسکافی (اواسط قرن چهارم) و حسن بن ابی عقیل عمّانی (نیمه اول قرن چهارم)  
 هستند که در میان فقهای امامیه آن دو را قدیّین میخوانند (روضات الجنّات ص ۱۶۸ و ۶۰ و ۵۹۰)

- ۱۰ - نقض مسئله عیسی بن ابان در باب اجتهاد<sup>(۱)</sup> (طوسی - نجاشی)؛
- ابو موسی عیسی بن ابان بن صدقه بن عدی بن مردانشاه (متوفی محرم سال ۲۲۱) از اهل فسای فارس از قضاة و فقهای اصحاب رأی و قیاس و از پیروان امام اعظم ابوحنیفه است و او تألیفات چند داشته که از آن جمله است دو کتاب اثبات القیاس و اجتهاد الرئی<sup>(۱)</sup> و بر این دو کتاب است که ابوسهل رد نوشته بوده؛
- ۱۱ - کتابی در ابطال قیاس (الفهرست)؛
- ۱۲ - کتابی در رد بر اصحاب الصقات<sup>(۲)</sup> (الفهرست - طوسی)؛

(۱) رجوع کنید بمثل و نعل شهرستانی ص ۱۵۳ و مقالات اشعری ص ۴۷۹-۴۸۵  
 (۲) ترجمه از کتاب الملل و النحل شهرستانی: «جماعت زیادی از قضا برای خداوند تعالی صفاتی بعنوان صفات ازلیه مثل علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و جلال و اکرام و جود و انعام و عزت و عظمت اثبات میکردند و بین صفات ذات و صفات فعل فرقی نمیکند بلکه در هر دو باب بیک شکل سخن میرانند و در نتیجه این ترتیب صفاتی نیز بعنوان صفات خبریه مثل دو دست و صورت برای خداوند تعالی اثبات مینمودند و بتأویل آنها نمی پرداختند و میگفتند چون این صفات در شرع وارد شده ما آنها را باسم صفات خبریه میخوانیم. چون معتزله از خداوند نفی صفات میکردند و قدمای اهل حدیث و سنت در اثبات آنها سعی داشتند این طایفه اخیر را بهمین نظر صفتیه و معتزله را معطله خوانده اند. کار بعضی از اثبات کنندگان صفات بآنجا کشید که حتی صفات ایزدی را بصفات محدثه نیز تشبیه نمودند و جمعی نیز بهمان صفاتی اقتصار کردند که افعال بر آنها دال است و در خبر نیز وارد شده و در این مرحله بدو فرقه منقسم گردیدند: جماعتی آن صفات را از روی احتمالاتی که از لفظ آنها برمی آمد تأویل می نمودند و جماعتی دیگر می گفتند که مقتضای عقل با چنین میفهماند که هیچ چیز بخدای تعالی مانند نیست و هیچیک از مخلوقات باو شباهت ندارد و از این رو بقیه حاصل میشود که ما از ادراک معنی بعضی الفاظ که در این باب وارد شده عاجزیم و نباید در تأویل آنها بکوشیم مثلاً در باب قول خداوند که: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، و «خَلَقْتُ يَدَيَّ» و «جاء رَجُلٌ» و امثال اینها ما مکلف نیستیم که تفسیر این آیات را بدانیم و آنها را تأویل کنیم بلکه تکلیف ما اعتقاد داشتن است باینکه برای خداوند شریک و مانندای نیست و این جمله از راه بقیه بر ما میرهن گشته است. جمعی دیگر از متأخرین بر آنچه اسلاف ایشان در باب صفات گفته بودند زوائیدی آورده گفتند باید آیات را همانطور که ظاهر آنها حاکیست گرفت و بدون گردیدن کرد تأویل آنها را بشکلی که وارد شده تفسیر کرد و بدانند در حد ظاهر نیز اکتفا نمود؛ این طایفه برخلاف عقیده اسلاف گرفتار تشبیه صرف شدند و تشبیه صرف حتی در میان یهود هم عمومیت نداشت بلکه يك دسته از ایشان که قرائین خوانده میشدند چون بالفاظ زیادی در توراة برخوردند که بر آن دلالت داشت بآن پرداختند. اما در میان مسلمین از شیعه جماعتی راه غلو رفتند و عده ای راه تقصیر،\*\*\*

- ۱۳ - کتاب الصقات (الفهرست - طوسی)؛
- ۱۴ - کتابی در رد بر جبریه در باب مخلوق و استطاعت<sup>(۱)</sup> (طوسی)؛ در الفهرست: الرَّدُّ عَلَى مَنْ قَالَ بِالْمَخْلُوقِ، و در نجاشی: الرَّدُّ عَلَى الْمُجْبِرَةِ فِي الْمَخْلُوقِ؛
- ۱۵ - کتابی در صفات (نجاشی) یا در صدقات<sup>(۲)</sup> (طوسی) که گویا همان کتاب مذکور در نمره ۱۳ باشد؛
- ج - رد بر یهود و منکرین رسالت
- ۱۶ - کتاب تئیس الرسالة (الفهرست - طوسی)؛
- ۱۷ - کتابی در احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (نجاشی)؛
- ۱۸ - کتابی در رد بر یهود<sup>(۲)</sup> (طوسی - نجاشی)؛
- د - رد بر مخالفین دیگر
- ۱۹ - کتاب مجالس ابوسهل یا ثابت بن قره<sup>(۱)</sup> (نجاشی - طوسی)؛

\*\*\* باین شکل که طایفه اول بعضی از ائمه خود را در صفات بخداوند تعالی تشبیه کردند و طایفه دوم خداوند را بیک تن از مخلوق مانند ساختند و چون معتزله و متکلمین اولیه ظاهر شدند بعضی از شیعه از راه غلو و تقصیر برگشتند و باعتزال گردیدند و در تفسیر بظاهر از جماعتی از اسلاف تبعث کرده گرفتار تشبیه شدند. اما از اسلاف کسانی که بتأویل نپرداختند و دستخوش تشبیه نشدند یکی قالیک بن انس است که در باب آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» میگفت معنی استواء معلوم است ولی کیفیت آن معلوم نیست و ایسان بآن واجب و سؤال از آن بدعت است و احمد بن حنبل و سفیان و داود اصفهانی و پیروان ایشان تا آنکه دوره عبدالله بن سعید کلابی و ابوالعباس فلانی و حارث بن اسد مجلسی رسید و این جماعت که بهمان عقاید اسلاف بودند بعلم کلام دست زدند و عقاید سلف را باجج کلامی و براهین اصولی تقریر نمودند و از ایشان بعضی کتاب نوشتند و بعضی نیز درس گفتند و چون ابوالحسن اشعری با استاد خود در باب «صلاح» و «اصح» اختلاف پیدا کرد و پس از مناظره و مخصوصه با او از او جدا شد باین طایفه گروید و بادلّه کلامی بتأیید اقوال ایشان پرداخت و آراء آن دسته را جزء مذهب اهل جماعت و سنت قرار داد و عنوان صفاتی لقب پیروان اشعری شد و چون مستبته و کرامت نیز از اثبات کنندگان صفاتند ایشانرا هم ماجزه صفاتیه بشمار آوردیم. (شهرستانی ص ۶۴-۶۵) و مقالات اشعری ص ۵۸۲ بیعد.

(۱) برای دانستن اختلاف بین مجبره و امامیه در باب مخلوق و استطاعت رجوع کنید بکنز الفوائد کراچی ص ۴۰-۴۱ (۲) عمده احتجاجات مسلمین با یهود بر سر مسائل ذیل بود: تشبیه خالق بمخلوق؛ قول باینکه عزیر یسر خداوند است؛ نسخ شرایع که یهود منکر آن بودند و باره ای مسائل دیگر (تلیس ابلیس ص ۷۵-۷۶ و شهرستانی ص ۱۶۳-۱۶۷ و ابن حزم ج ۱ ص ۹۸ بیعد و غیره)

أبو الحسن ثابت بن قرّة خراسانی صائغی ( ۲۲۱ - ۲۸۸ ) فیلسوف و عالم منطق و ریاضی معروف که در بغداد در عهد معتضد خلیفه در عداد منجمین او معدود بوده با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و خواهر زاده اش ابومحمد حسن بن موسی دوستی و معاشرت داشته است و چنانکه در شرح حال ابو محمد خواهیم دید او از جمله کسانی بوده که غالباً در خانه ابو محمد نوبختی بامترجمین و فضلالی دیگر انجمن میکردند و ابومحمد و ابوسهل در محضر او سؤالاتی طرح مینمودند و در سر پاره ای مسائل فلسفی و دینی با او بتکلم و مناظره می پرداختند و غیر از کتاب مذکور در فوق که اشاره ای بهمین نکته است در جزء تألیقات ثابت بن قرّة کتابی است بعنوان جوابهای او بمسائلی که ابوسهل نوبختی از او پرسیده است (۱).

۲۰ - مجالس او با ابوعلی جتائی در اهواز (۲) (نجاشی - طوسی)؛

۲۱ - نقض مسئله ابوعلی و زان در باب قدمت اجسام (نجاشی) و اثبات آغراض (۳) (طوسی)؛

۲۲ - ردّ بر ابن الرّاوندی در باب انسان (۴) (نجاشی - طوسی)؛

۲۳ - کتاب السبک در نقض کتاب التاج ابن الرّاوندی (۵) (الفهرست - طوسی)

۲۴ - نقض کتاب ابن الرّاوندی در باب اجتهاد الرّای (الفهرست - طوسی)؛

۲۵ - نقض عنب الحکمة تألیف ابن الرّاوندی (۶) (الفهرست - طوسی)؛

۲۶ - نقض رساله تألیف شافعی (۷) (الفهرست - طوسی)؛

۲۷ - ردّ بر ابو العتاهیه در باب توحید در اشعار او (طوسی - نجاشی)؛

ابو اسحاق اسماعیل بن القاسم ملقب و مشهور بابو العتاهیه ( ۱۳۰ - ۲۱۱ یا

(۱) تاریخ الحکماء ففضلی ص ۱۱۸ (۲) رجوع کنید بدلیل صفحه ۹۷ و صفحه ۱۱۶ از همین کتاب (۳) الاقتصار ص ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) برای اختلاف متکلمین در باب انسان و رأی ابن الرّاوندی در آن خصوص رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ (۵) رجوع کنید بصفحه ۹۲ از همین کتاب (۶) ایضاً صفحه ۹۴ از همین کتاب (۷) مقصود از این کتاب رساله است که امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی ( ۱۵۰ - ۲۰۴ ) در اصول فقه مطابق رأی خود تألیف کرده و این کتاب که بهمان عنوان «رسالة امام الشافعی» معروفست اولین کتابی است که در باب اصول علم فقه تألیف شده و مکرر نیز بطبع رسیده است (معجم المطبوعات العربیة ستون ۴۷۰)

( ۲۱۳ ) از شعرای غزلسرای معروف عهد هارون و پسرانش امین و مأمون است که پس از مدتی غزلسرائی و مداحی و هجائی طریق زهد و وعظ را پیش گرفته و بتدریج بمشرب متصوّفه نزدیک شده است و چون شاعری قادر و صاحب کلامی سهل و دور از تکلف بوده بزودی اشعار زهد و وعظ او در میان مردم انتشار یافته و بوسیله آنها افکار صوفیانه و جبریه او در ذهن عامّه جای میگرفته است.

ابو العتاهیه در فروع مذهب امامیه داشته ولی در اعتقاد جبری و دشمن قدریه بوده است (۱) و بهمین علت در باب اعتقادات و مسائل راجع بتوحید در اشعار خود افکاری را بنظم آورده بوده که با عقیده امامیه نسیاخته و کتاب ابوسهل نوبختی ردّ بر همین گونه عقاید اوست . صاحب تبصرة العوام میگوید :

« جملة امامیه برآند که خدا را نتوان دید نه در دنیا و نه در آخرت و ایشانرا بر این دلایلهای قاطع است از عقل و قرآن و خبر رسول و خصم گوید که قومی از شیعه گفتند که خدا حکم بیاطل کند و ظلم و کفر و فواحش و سفه آفریند چنانکه حجّره و مشبهه گویند . گوئیم این دروغ است اهل امامیه این سخن نگفته اند و در کتب امامیان نیابی و هر کس را که از اسلام بهره ای باشد رواندارد که این برخدا بندد بلی ابو العتاهیه در فروع مذهب امامیه داشت و در اعتقاد جبری بود و او نه فقیه بود و نه عالم با اصول دین و هر چه شعرا گویند از سخنان فاسد بر دیگران عیب نباشد و هیچ قوم از فرق اسلام نیابی الاّ که در میان ایشان جمعی اعتقاد فاسد دارند علی الخصوص اصحاب شافعی و ابوحنیفه که امروز اغلب کتب از اصول و کلام و فقه که میخوانند بفلسفه و اصطلاحات آن آمیخته ، عبارت اهل اسلام بنا در توان یافت و العجب که راغب که از کبار متقدمان اصحاب شافعی است و فخر رازی که از متأخران هر یک تفسیری کرده اند و در آنجا چیزها گویند که هیچ مسلمان اطلاق آن بتفسیر قرآن رواندارد و اصحاب ایشان این دو تن را از محققان دانند و سخن ایشانرا حقایق خوانند پس بنا بر این لازم آید که هیچ کس را بر اهل اسلام آن منت نباشد که ابوعلی سینا و ابونصر فارابی را چه ایمان که از متأخرین فلاسفه اند منبع

(۱) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۴۷ .

آن حقایقند و از جمله القاب که اصحاب شافعی فخر رازی را بآن خوانند حجّة الله علی الخلابی است اینها هیچ برایشان عیب نیست و جهل ابوالعتاهیه جبری بر اهل امامت عیب است (۱)

از جمله اخیر این عبارت معلوم می شود که اهل تسنن عقاید جبری ابوالعتاهیه را بامامیه منسوب داشته و باستناد آنها بر این فرقه تاخته بوده اند و ابوسهل لازم دانسته است که آنها را ردّ و انتساب آن آراء را بشیعیان امامی که ابوالعتاهیه در فروع مذهب ایشان را پذیرفته بوده دفع کند.

آقای نوئی ماسینین در کتاب نفیسی که در شرح حال حسین بن منصور حلاج نوشته نقض ابوسهل را از کلام ابوالعتاهیه، که مدت ها قبل از زمان او فوت کرده بوده و چندان هم با اصطلاحات فلسفه آشنائی نداشته، فقط وسیله ای میداند که ابوسهل آنرا برای حمله بمتصوفه و حلاج که باشعار ابوالعتاهیه استناد می جسته بکار برده است تا از انتشار این گونه افکار جلوگیری نماید (۲). این حدس اگر هم صحیح باشد فرعیست و گویا اساس مقصود ابوسهل در ردّ افکار ابوالعتاهیه در باب توحید چنانکه از عبارت تبصرة العوام مفهوم میشود همان دفع اتهامات اهل تسنن است در انتساب افکار ابوالعتاهیه بفرقه امامیه.

۵ - اصول و مسائل کلامی

۲۸ - کتاب الخواطر (۳) (الفهرست - طوسی)؛

۲۹ - کتاب المعرفة (۴) (الفهرست - طوسی)؛

۳۰ - کتاب حدیث العالم (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۳۱ - کلام در باب انسان (۵) (الفهرست)؛

(۱) تبصرة العوام ص ۴۲۱

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 149.

(۳) در باب اختلاف متکلمین در خصوص « خواطر » رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۴۲۷-۴۲۹

(۴) مقالات اشعری ص ۵۱-۵۳ و ۴۷۱-۴۷۲ و ابن حزم ج ۵ ص ۱۰۸-۱۱۹

(۵) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۳۲۹-۳۳۳ و ارشاد الطالین

ص ۱۸۶ - ۱۹۰

۳۲ - الحکایة والحکمی (۱) (الفهرست - طوسی)؛

۳۳ - الخُصُوصُ وَالْمُؤَمُّمُ وَالْأَسْمَاءُ وَالْأَحْکَامُ (۲) (نجاشی - طوسی)؛

۳۴ - کتابی در توحید (طوسی - نجاشی)؛

۳۵ - کتاب الأرجاء (۳) (طوسی - نجاشی)؛

۳۶ - نفی و اثبات (۴) (طوسی - نجاشی)؛

۳۷ - کتابی در محال بودن رؤیت خدای تعالی (۵) (طوسی - نجاشی)؛

از این کتب ابوسهل نوبختی بدبختانه جز دوسه فقره ای که دیگران از آنها نقل کرده و ما نیز سابقاً آنها را یاد آور شده ایم دیگر مطلبی بدست نیست ولی چون ابوسهل در عصر خود رئیس متکلمین امامیه و منزل او محل اجتماع ایشان بوده (۶) و اقوال او برای علمای دیگر این فرقه حکم حجّت را داشته غالباً در کتب خود بآنها استشهاد میکرده اند و اگر کسی کتب کلامی امامیه را باین قصد مورد مطالعه قرار دهد البته مقداری از آنها را میتواند باین وسیله المتقاط نماید. از آن جمله علامه در انوار الملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالین (۷) بر آئی ابوسهل نوبختی راجع بانسان که کتابی نیز در آن باب تألیف کرده بود (۸) اشاره میکنند و موافقت او را در این باب با جمهور فلاسفه و معتزله میسرانند.

(۱) در میان متکلمین فرق مختلفه چند نفر کتابهایی باین عنوان داشته اند و از آن جمله است ابویحیی جعفر بن مبشر معتزلی متوفی ۲۳۴ (الاتصار ص ۸۱) و ابوالفتح عثمان بن جنی نحوی معروف (متوفی ۳۹۲) که علم الهدی سید مرتضی بر آن ردّ نوشته (فهرست طوسی ص ۲۲۰ و روضات الجنّات ص ۴۶۶) و ابن قتیبة عبدالله بن مسلم دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) که شیخ مفید آن را ردّ کرده (فهرست طوسی ص ۳۱۵ و نجاشی نقضی در همین باب از کتاب عتیب شیخ مفید نسبت میدهد ص ۲۸۶ و آن شاید اشتباه باشد) و مقصود از حکایت در این مورد گویا نقل قول غیر است بهمان شکلی که او آورده است بر سبیل حکایت بدون افزایش یا نقصانی (مجمع البحرین ص ۲۲) و در این صورت بر حکایت کننده (حاکی) راجع بمضمون و مطلب حکایت بحثی وارد نیست و اگر حرجی باشد بر کسی است که حکایت از او نقل شده (محکم) چنانکه سید مرتضی ابن الزاوندی را در نقل حکایت اهل مذاهب چون او آنها را فقط بر سبیل حکایت آورده است مقصّر نمیشمارد ولی جا حظ را برخلاف او چون اظهار تعلق و عقیده بحکایات خود کرده خطا کار میدانند (شافی ص ۱۳)

(۲) مقالات اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۸-۱۷۲ و ۴۸۳ و کثر الفوائد

ص ۱۹-۲۹ (۳) رجوع کنید بصفحه ۳۱ از همین کتاب (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۶-۴۴۷

(۵) صفحه ۱۰۲ و ۱۲۱ از همین کتاب (۶) الفهرست ص ۱۷۶ (۷) صفحه ۱۸۷

(۸) نمره ۳۱ از تألیفات ابوسهل

ابو جعفر محمد  
(برادر ابوسهل نوبختی)

ابو سهل نوبختی برادری داشته است که او نیز در عداد متکلمین و مؤلفین شیعه بشمار می آمده و در علم کلام از برادر خود ابوسهل پیروی می کرده و دارای تألیفاتی نیز بوده است که بدبختانه یا صاحب الفهرست موفق به پیدا کردن اسامی آنها نشده و با آنکه از نسخه ای از آن کتاب که نسخ دیگر از روی آن نوشته شده اقتاده بوده است (۱).

این شخص که ابو جعفر محمد بن علی بن اسحاق نام دارد از رجالی است که در ایام غیبت صغری از جانب سفرای امام غائب توقیعاتی در حق او صادر شده (۲) و مثل برادر خود ابوسهل مردی ادیب و شاعر پرور و از عمال دیوانی و از مرئیان و منعمین ابن الرومی گوینده معروف بوده و ابن الرومی با او مکاتبات شعری می کرده و از او درخواست صله و کساء مینموده است و از یکی از مدایح این شاعر در حق ابوجعفر چنین برمی آید که ابو جعفر مدتی نیز حکومت قریه الثمان را داشته است. در دیوان ابن الرومی سه قطعه شعر در حق ابو جعفر نوبختی هست که در آنها شاعر مزبور از ابوجعفر طلب کساء میکند و اکرام آل نوبخت را در حق خود و دوستی و خدمتگزاری خویش را نسبت بایشان یاد آور میشود و ابوجعفر را در نوشتن جواب مورد عتاب قرار میدهد (۳).

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) غیبت طوسی ص ۲۷۲  
(۳) رجوع کنید بدیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۴۲ (از چاپ قاهره در ۱۹۲۷ میلادی)  
و ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۲۰۰ (از چاپ کامل کیلانی)

فصل ششم

ابو محمد حسن بن موسی  
(وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)

علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت پدر ابوسهل اسماعیل که متأسفانه شرح حالش بدست نیامد و در فصل پیش شرح زندگانی دویسرش ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد مذکور گردید سر سلسله يك شعبه از خاندان نوبختی است که مثل شعبه دیگر آن خانواده یعنی نوادگان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (بنی اعمام علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت) معاً لوای شهرت و نفوذ و اقتدار ابن سلاله بزرگ را در دست داشته و باستظهار هم در پیش بردن يك مقصود قدم برمیداشته اند.

علی بن اسحاق بن ابی سهل علاوه بر ابوسهل اسماعیل متکلم معروف و ابوجعفر محمد ممدوح ابن الرومی دختری نیز داشته است که نام و نشان او معلوم نیست ولی بواسطه فرزندی که از او بوجود آمده ذکر آن دختر نیز در تاریخ باقی مانده است و آن فرزند ابو محمد حسن بن موسی است که خواهر زاده ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد محسوب میشود.

۱ - احوال ابو محمد نوبختی

شرح احوال پدر ابو محمد حسن یعنی موسی در دست نیست و نمیدانیم که او نیز از خاندان نوبختی بوده و یا آنکه ابومحمد حسن پسرش فقط از راه نسبت مادر نوبختی خود که خواهر ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد است نوبختی محسوب میشود.

در میان آل نوبخت يك نفر موسی نام هست و آن ابو الحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت یعنی ابن کبیریه نوبختی است که از منجمین و مصنفین است و او که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از رجال اواخر غیبت صغری و از معاصرین ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار حسین بن

روح نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) است (۱) که در ۴۰۰ هجری هنوز زنده بوده (۲).  
 فاضل معاصر آقای سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه ای که بر کتاب فرق الشیعه  
 منسوب بهمین ابو محمد حسن بن موسی نوشته ابو محمد نوبختی را پسر ابوالحسن  
 موسی بن حسن ملقب بابن کبریا شمرده است. بنظر نگارنده این نسبت صحیح  
 نمی آید چه علاوه بر آنکه هیچیک از اصحاب کتب رجال و مؤلفین با وجود علم  
 باحوال ابو محمد حسن بن موسی و ابوالحسن موسی بن کبریا متعرض چنین نسبتی  
 نشده و همه ابو محمد حسن بن موسی را همان خواهر زادگی ابوسهل شناسانده اند  
 ملاحظه بعد زمانی ایشان نیز چنین حدسی راستست و بعید می نماید چه ابو محمد حسن  
 بن موسی با تفاق مورخین در دهه اول از قرن چهارم هجری یعنی بین ۳۰۰ و ۳۱۰  
 فوت کرده و بیشتر اَبام حیات او در نیمه دوم قرن سوم یعنی در عهد خالش ابوسهل  
 نوبختی گذشته است در صورتیکه ابوالحسن موسی بن کبریا تا مدتها بعد از دوره وکالت  
 ابوالقاسم حسین بن روح (بین ۳۰۵ و ۳۲۶) نیز میزیسته و قسمتی از اخبار وکیل  
 سوم امام غایب را برای دیگران از جمله برای ابونصر هبة الله بن محمد کاتب نقل کرده  
 و باین ترتیب از رجال اواسط بلکه اواخر قرن چهارم بوده است.

چنین تصور می رود که ابو محمد حسن بن موسی یعنی مؤلف کتب فرق الشیعه  
 و الآراء و الدیانات و مؤلفات دیگر نیز مثل شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فقط از  
 طرف مادر بخاندان نوبختی انتساب داشته و اگر هم پدر او از افراد این خانواده بوده  
 کسی بذکر او نپرداخته است و ما را از احوال او اطلاعی در دست نیست.

ابو محمد حسن بن موسی از متکلمین و فلاسفه و ادبا و آشنایان بآراء و دیانات  
 و ملل و نحل است و او مثل بسیاری از علمای جامع عصر خود بتحصیل فنون  
 مختلفه عشق داشته و در جمع کتاب و نسخ نفیسه عمر خود را میگذرانده و کتب بسیار  
 بخط خود نوشته بوده است و بر اثر همین عشق و علاقه بتحصیل علم و ادب منزل او  
 محل اجتماع علما و فضلا محسوب میشده و جماعتی از مترجمین کتب قدیمه مثل

(۱) غیبت طوسی ص ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۳۰۸

آبو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی و ابو یعقوب اسحاق بن حنین (متوفی ۲۹۳) و ابوالحسن  
 ثابت بن قره (۲۲۱-۲۸۸) و غیرهم در خانه او دور هم گرد می آمده و در مسائل  
 علمی بحث میکردند (۱).

ابو محمد خود برای ثابت بن ابراهیم صابی (۲۸۳ - ۳۶۹) طبیب معروف  
 چنین نقل کرده بوده است که روزی در حدائق سن از ثابت بن قره حکیم ریاضی  
 معروف مسئله ای پرسیده و ثابت از جواب گفتن بآن در مقابل جمعیت خود داری  
 کرده و ابو محمد دوبیت ذیل را بر سبیل تمثیل خوانده است:

أَلَا مَا لِلَّيْلِ لَا تُرَى عِنْدَ مَضْجَعِي      بَلِيلٌ وَلَا يَجْرِي بِهَيَالِي طَائِرُ  
 بَلَى إِنَّ عَجْمَ الطَّيْرِ تَجْرِي إِذَا جَرَتْ      بَلِيلِي وَلَكِنْ لَيْسَ لِلطَّيْرِ زَاجِرُ

روز بعد ثابت بن قره ابو محمد را در راه می بیند و بسؤال او جواب شافی  
 میدهد و تمثیل او را بدو بیت فوق بیاد او میآورد، ابو محمد سرافکننده معذرت میخواهد  
 و بابت بن قره اطمینان میدهد که در ایراد آن دو بیت غرض او تعریض بثابت نبوده  
 است (۲).

از این حکایت و ذکر اینکه ثابت بن قره در اواخر عمر خود در ردیف ابوعثمان  
 دمشقی و اسحاق بن حنین در منزل ابو محمد نوبختی اجتماع میکرده اند خوب معلوم  
 میشود که ابو محمد با وجود اختلاف سنی که با امثال ثابت بن قره داشته بزودی  
 چنان در فضل و کمال ترقی و شهرت یافته که مثل ثابت بن قره مردمانی که در ابتدا بواسطه  
 کمی سن چندان بشان ابو محمد اعتنا نمیکرده اند در اواخر بحضور در منزل او  
 برای بحث در مسائل علمی سرفروود می آورده اند. ابو محمد نوبختی غیر از فضائلی که  
 ذکرشان در فوق گذشت با ابوالاحوص داود بن اسد بصری و خال خود ابوسهل اسماعیل  
 بن علی (۲۳۷ - ۳۱۱) و ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جیانی (۲۳۵ - ۳۰۳)  
 و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (متوفی سال ۳۱۹) و ابن الرأوندی و ابوعبدالله

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۲۱۶

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده ؛ از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل اخذ علم کرده و با بعضی دیگر مانند ابو جعفر بن قبه و ابن مملک اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و جبائی بطریق سؤال و جواب بحث مینموده و عقاید عده ای از ایشانرا که نامذهب فرقه امامیه نمیساخته نقض میکرده است .

در میان آل نوبخت ابو محمد با وجود متکلم بودن کسی است که از همه ایشان بیشتر بمذاهب فلاسفه توجه کرده و علاوه بر آمیزش با مترجمین کتب حکمتی قدیم و مطالعه کتب ارسطو بعضی از آنها را مختصر نموده و در ردّ بعضی از آراء فلاسفه و اهل منطق نیز کتبی پرداخته است .

در کلام هم مثل خال خود ابوسهل بمعترله مخصوصاً بمعترله بغداد نزدیک شده و بهمین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده وانتساب او یکی از این دو فرقه نزاع بوده است (۱) با این حال امامی بودن او مسلم است چه علاوه بر آنکه غالب مؤلفین قدیم مثل ابن الندیم و مسعودی و اشعری و خطیب بغدادی و ابن الحدید و ذهبی و اصحاب رجال شیعه او را در این ردیف آورده اند عقایدی را که او در کتب کلامی خود دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید خال جلیل القدرش ابوسهل نوبختی است .

۳ - تالیفات ابو محمد نوبختی

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی علاوه بر آنکه از ادبا و رواة اشعار بوده (۲) در کلام و فلسفه و نجوم و علم بملل و نحل و مقالات در عهد خود استاد شمرده میشده و در این فنون قریب چهل کتاب تألیف کرده بوده که از آن جمله حتی یکی نیز در دست نیست مگر يك کتاب که در انتساب آن بنوبختی شک است و آن یعنی فرق الشیعه اگر ثابت شود که از ابو محمد است یکی از دو کتاب مستغنی است که از خاندان نوبختی بیادگار مانده است .

اینک اسامی تالیفات ابو محمد و موضوع هر يك از آنها از روی الفهرست و فهرست

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴

طوسی و رجال نجاشی و کتب دیگر :

الف - کتب او در باب امامت

۱ - الجامع (۱) (طوسی - نجاشی) ، در الفهرست عنوان کتاب نیست :

۲ - الصحیح (۱) (نجاشی) ؛

۳ - رد بر واقفه (نجاشی) ؛

۴ - رد بر جعی بن اصّح (۲) در باب امامت (نجاشی) ؛

۵ - رد بر جعفر بن حرب معتزلی در باب امامت (نجاشی) ؛

۶ - التوضیح در باب جنگهای حضرت امیر المؤمنین علی (نجاشی) .

ب - کتب او در باب مسائل کلامی و فلسفی

۷ - اختصار کتاب الکون و الفساد تألیف ارسطو (الفهرست و نجاشی) ؛

این کتاب ارسطو را حنین بن اسحاق از یونانی بسریانی و دو نفر از معاصرین و رفقای ابو محمد نوبختی یعنی اسحاق بن حنین و ابو عثمان دمشقی بعربی ترجمه کرده بودند و ابو محمد نوبختی با قرب احتمالات ترجمه یکی از این دو نفر مترجم را مختصر نموده است چه ذکرى از اینکه او یونانی نیز میدانسته و از روی متن یونانی این اختصار را پرداخته بوده است در هیچیک از کتب نیست .

۸ - حجج طبیعی مستخرج از کتب ارسطو بر ردّ کسانی که آسمان را حی و ناطق می پنداشته اند :

این عقیده در میان يك عده از فلاسفه دهری و اصحاب فلک و نجوم پیروانی داشته ، صاحب تبصرة العوام در این خصوص از قول ایشان مینویسد : « گویند کواکب هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی را بینند و حرکت کواکب در افلاک تمام و دائم است و ایشان همه زنده اند و تغییر بدیشان روا نیست و جمله را يك حیوة است

(۱) لابد در یکی از این کتب بوده است که ابو محمد نوبختی کتب جاحظ را در باب امامت نقض نموده بوده و مسعودی بدون اینکه در این باب شرح و تفصیلی بدست دهد چون خود او نیز یکی از ناقضین کتب جاحظ در خصوص امامت است ابوعبسی و زراق و ابو محمد نوبختی را هم در ردیف نقض کنندگان مؤلفات جاحظ راجع بامامت نام میبرد (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مصر) (۲) ابوزکریا یحیی بن اصّح از رجال خوارج است (شهرستانی ص ۱۰۲) .

وگویند مشتری فاعل عالم ارضی است ومدبر اوست بقوتی که درو بست از علت اولی و گویند کواکب وزمین ذوات عقولند و گویند آفتاب و جمله کواکب بینند و شنوند آنچه در زیر ایشانست و گویند زمین حس دارد و شنود و بیند و آشامد اگر چه بآن ما نماند (۱). قول این فرقه را ابو محمد نوبختی در کتاب دیگر خود الآراء والذیانات نیز آورده بوده و ابن الجوزی قسمتی از آنرا از کتاب مزبور در تلبیس ابلیس نقل کرده است (۲).

۹ - الأرزاق والآجال والآعمار (۳) (نجاشی):

۱۰ استطاعت بر حسب مذهب هشام بن الحکم که ابو محمد نوبختی نیز در این باب بعقیده او بوده (۴) (نجاشی):

۱۱ - الاعتیار و التمییز والانتصار (نجاشی):

۱۲ - کتابی در باب انسان (۵) (طوسی - نجاشی):

۱۳ - تئزیه و ذکر متشابه قرآن (نجاشی):

۱۴ - حدث العالم (۶) (الفهرست - طوسی - ذهبی):

۱۵ - توحید صغیر (نجاشی):

۱۶ - توحید کبیر (نجاشی - الفهرست - طوسی):

۱۷ - کتاب بزرگی در باب جزء لایتجزأ (نجاشی)

بحث در باب جزء لایتجزأ (۷) از وقتیکه کتب یونانی عبری ترجمه و مقالات فلاسفه قدیم مثل ذیمقراطیس (۸) و ابیقورس (۹) در دست مردم انتشار یافت در میان

(۱) تبصرة العوام ص ۳۶۰ و ابن حزم ج ۵ ص ۳۶ - ۳۷

(۲) تلبیس ابلیس ص ۸۲ - ۸۳ (۳) برای شرح این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۵۶ - ۲۵۸ و شهرستانی ص ۲۶ و الفرق بین الفرق ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۶۵ و ارشاد الطالبین ص ۱۴۲ - ۱۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۰ - ۱۶۲ و بحار الانوار ج ۳ و غیره (۴) رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۲۹ بعد و ابن حزم ج ۳ ص ۲۶ - ۴۲ و کنز الفوائد ص ۴۰ - ۴۸ و برای مذهب هشام در این خصوص رجوع شود بمقالات اشعری ص ۴۲ - ۴۳ و شهرستانی ص ۱۴۱ (۵) صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ و ارشاد الطالبین ص ۱۸۶ - ۱۹۰ (۶) در الفهرست (ص ۱۷۷) و فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب توحید و حدث العالم (در الفهرست بطل نام این دو می حدث العلیل (۴) چاپ شده) بیکدیگر چسبیده ولی از تاریخ الاسلام ذهبی (fol. 45 a) چنین برمی آید که حدث العالم کتابی علیجده بوده است.

(۷) Epicures (۸) Democrites (۹) atome

متکلمین معمول شد و از اولین کسانی که در این خصوص عقیده ای اظهار کرده اند ابو محمد هشام بن الحکم متکلم معروف امامی است و او بمتابعت فلاسفه قدیم میگفته است که هر جزئی از اجزاء اجسام قابل تجزیه است و نهایی در این تجزیه نیست جز از جهت مساحت چه مساحت جسم را نهایی هست ولی برای اجزاء آن در تقسیم بجزء های دیگر حدی نمیتوان قرار داد (۱).

این عقیده را که نظام معتزلی نیز پذیرفته و در این مقاله تابع هشام بن الحکم شده بوده است (۲) جمیع متکلمین امامی قبول نکرده اند بلکه فرقه ای از ایشان برخلاف هشام و فلاسفه قدیم و نظام عقیده داشتند که اجزاء جسم را در تقسیم بجزء های کوچکتر حدی است چه جسم دارای اجزاء معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هر گاه که مشیت الهی از جسمی حال اجتماع را سلب کند اجزاء معدود آن بدون اجتماع یعنی جدا از یکدیگر می مانند و هیچیک از آنها قابل تحمل تقسیم و تجزیه نیستند (۳).

احتمال کلی دارد که ابو محمد نوبختی که بمقالات و مشرب فلاسفه آشنائی تمام داشته و در بعضی از عقاید هم از هشام بن الحکم پیروی میکرد است در این کتاب خود مقالات مختلفه مردم را در باب جزء لایتجزأ ذکر و ضمناً از عقیده هشام در آن خصوص دفاع کرده بوده است.

۱۸ - مختصر کلام در باب جزء (نجاشی):

۱۹ - الخصوص و العموم (۴) (نجاشی):

۲۰ - رد بر اصحاب المنزلة بین المنزلة در باب وعید (نجاشی):

۲۱ - انکار رؤیت باری تعالی ورد بر کسانی که آنرا ممکن می پنداشته اند (۵)

(۱) مقالات اشعری ص ۵۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۵۰ و ۱۱۳ (۳) مقالات اشعری ص ۵۹ و ابن حزم ج ۵ ص ۹۲ - ۱۰۸ و شرح اشارات خواجه نصیر، نمط اول؛ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۲۹۲ - ۳۱۳ و غیره (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۵ - ۴۴۶ و عدّة الاصول شیخ طوسی ص ۱۳۱ - ۱۵۲ (۵) برای این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۱۳ - ۲۱۷

(نجاشی - ذهبی)؛

۲۲ - کتابی در مرایا و جهت رؤیت در آنها (نجاشی)؛

۲۳ - ردّ بر ابو عیسی و راق و نقض کتاب الغریب الشرقی تألیف او (۱)

(الفهرست طوسی)؛

۲۴ - ردّ بر اهل تعجیز (۲) و آن نقض کتاب ابو عیسی و راق است (۳) (نجاشی)؛

۲۵ - ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت (۴) (نجاشی - ذهبی)؛

۲۶ - نقض بر ابوالهذیل علاّف در باب معرفت (۵) (نجاشی)؛

(۱) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۲) تعجیز در این مورد نسبت عجز دادن بخداوند تعالی است و اهل تعجیز باصطلاح مخالفین کسانی بوده اند که خداوند را فقط بر جواهر قادر میدانستند نه بر جواهر و اعراض کلاً و در میان معتزله خصوصاً ابو عمرو و معمر بن عبّاد سلمی از معاصرین ابراهیم نظام و علاّف طرفدار این عقیده بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹۲ و ۵۴۸ و تعریفات جرجانی ص ۹۷) و معمر می گفته است که اعراض از قبیل رنگ و طول و عرض و طعم و بو و خشونت و نرمی و حسن و قبح و صوت و قوت و ضعف و مرگ و زندگی و رستخیز و مرض و صحت و عافیت و کوری و کری و بینائی و شنوائی و فصاحت و فساد و صحت میوجات کار خداوند نیست بلکه ساخت اجسامی است که این اعراض در آنها وجود دارد و دهرتون نیز با او در این عقیده که نهائی برای اشیاء موجود نیست موافقت داشتند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴) و ابن الرّاوندی بالبنکه بر بسیاری از عقاید معمر طعن میزده در «افعال طبائع» با او هم عقیده بوده و مثل معمر می گفته است که آنچه را که فلک بر آنها شامل است مثل حرکت و سکون و تألیف و افتراق و تماس و مابیت فعل خداوند نیست (الانتصار ص ۵۴). احتمال کلی دارد که ابو عیسی و راق نیز مثل ابن الرّاوندی در یاره ای از این عقاید با معمر اشتراک داشته و کتابی در آن خصوص نوشته بوده که ابو محمد آنرا نقض کرده است. (۳) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۴) در باب اختلاف متکلمین در خصوص «نعیم اهل جنت» و رای علاّف در آن خصوص رجوع کنید بشهرستانی ص ۳۵ و تبصرة العوام ص ۴۳۰ و مقالات اشعری ص ۴۷۵ و الفرق بین الفرق ۱۰۲ و غیره (۵) برای اختلاف متکلمین در باب معارف رجوع شود باین حزم ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹ و برای رای علاّف در این مسئله رجوع شود بکتاب الفرق بین الفرق ص ۱۱۱ - ۱۱۲ و برای رای حسن بن موسی نوبختی رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۲.

۲۷ - نصرت مذهب عمر بن عبّاد (۸) و احتجاج در آن خصوص (الفهرست - طوسی)؛

۲۸ - کتابی در باب خبر واحد و عمل بآن (۱) (نجاشی)؛

ج - مناظرات و مسائل او بامعاصرین

۲۹ - جوابهای او با ابو جعفر بن قیه (۲) (نجاشی)؛

۳۰ - جوابهای دیگر با او (نجاشی)؛

۳۱ - ردّ بر ردّ بنکه ابوعلی جبّائی بر منجمین نوشته بوده؛ نجاشی میگوید که

ابوعلی جبّائی در ردّ خود نجاهل کرده بوده (۳) و این کتاب را سید بن طاوس در دست داشته است (۴).

۳۲ - مسائل او با جبّائی در موضوعات مختلفه (نجاشی)؛

۳۳ - ردّ بر منجمین (۵) (نجاشی)؛

(۸) بعد از تفحص بسیار ندانستم عمر بن عبّاد کیست و گمان میکنم چهل شاخ این اسم را از صورت اصلی برگردانده و غرض همان ابو عمرو و معمر بن عبّاد سلمی معتزلی معروف است که در بعضی کتب دیگر هم نام او را ناسخین تحریف کرده اند از آنجمله در ارشاد الطالبین چابی ص ۱۸۷ در صورتیکه مسلماً گفتگو از معمر و رای مخصوص او در باب انسان است نام او عمر بن عبّاد السلمی المعتزلی طبع شده. اما آن مذهب از مذاهب معمر که نوبختی از آن دفاع کرده گویا عقیده اوست در باب «انسان» که غالب متکلمین شیعه بتبعیت از او و از جمهور معتزله و فلاسفه بر آن بوده اند، از آن جمله ابواسحق بن نوبخت مؤلف یاقوت و ابوسهل نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی و گویا همین احتجاج ابو محمد نوبختی در نصرت رای معمر یکی از اسباب معتزلی شمرده شدن او بوده است. برای مقایسه بین رای معمر و متکلمین شیعه رجوع شود بمقالات اشعری ص ۳۲۱ - ۳۲۲ و انوار الملکوت علامه (خطی) و ارشاد الطالبین ص ۱۸۷.

(۱) در باب خبر واحد رجوع کنید بالانتصار ص ۵۲ - ۵۳ و تعریفات جرجانی ص ۴۳ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷ و در باب شرایط عمل بآن مطابق عقیده علمای امامیه رجوع کنید بجار الانوار ج ۱ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ و کتاب عدّه الاصول تألیف شیخ طوسی ص ۴۰ - ۶۳ و رجال استرآبادی ص ۱ - ۳ و روضات الجنّات ص ۵۶۱ و ۵۹۰ و تبصرة العوام ص ۴۲۸ (۲) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب (۳) رجال نجاشی ص ۴۷ (۴) بجار الانوار ج ۱ ص ۱۴۳ (۵) در باب اختلاف قول منجمین و ردّ اقوال ایشان از طرف متکلمین رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۲ - ۷۵ و بجار الانوار ج ۱ ص ۱۴۳ - ۱۴۰ و کتاب یاقوت ابواسحق نوبختی و شرح آن بتوسط علامه حلی (خطی)

۳۴ - ردّ بر ثابت بن فرّة (۱) (نجاشی) ؛

۳۵ - شرح مجالس او با ابو عبدالله بن مملک (۷) (نجاشی) ؛

۳۶ - مجالس او با ابوالقاسم بلخی (نجاشی) ؛

د - کتب او در باب ملل و نحل

۳۷ - فرق السنیة (نجاشی - فصول سیّد مرتضی - منهاج السنّة ابن تیمیّه) ؛

۳۸ - الآراء والذیانات (طوسی - الفهرست - مسعودی - ذهبی - ابن ابی الحدید -

معجم الأبداء یا قوت - منهاج السنّة) ؛

۳۹ - ردّ بر اصحاب تناسخ (الفهرست - طوسی ذهبی) ؛

۴۰ - ردّ بر غلاة (نجاشی - طوسی (۲) - خطیب بغدادی) ؛

۴۱ - ردّ بر فرق شیعه بجز فرقه امامیه (نجاشی) ؛

۴۲ - ردّ بر اهل منطق (نجاشی - ذهبی) ؛

(۱) گویا در باب ردّ عقیده او در حی و ناطق پنداشتن افلاک و کواکب که ابو محمد نوبختی کتاب دیگری هم در همین خصوص تألیف کرده بوده ، ناصر خسرو میگوید :

« ثابت بن فرّة الحرّانی که مرکب فلسفی را ترجمه کرده است از زبان و خطیبونانی زبان و خط تازی ، بر آنکه افلاک و کواکب احیا و نطقاً اند برهان کرده است و گفتند که مردم را حیات و سخن بداند که جسد او شریفتر جسد است و اندر شریفتر جسدی کان جسد مردم است شریفتر نفس فرود آمدست و آن نفس زنده و سخنگوی است و این مقدمه صادق است . آنگاه گفتند و افلاک و انجم را اجساد ایشان بغایت شرف و لطافت و بنهایت پاکیزگی است و این مقدمه دیگرست صادق ، نتیجه از این دو مقدمه آنکه مر این افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندگان و سخنگویانند و این برهانی است که این فیلسوف کرده است بر آنکه فرشتگان افلاک و کواکبند و زنده و سخنگویند . دیوان ناصر خسرو ص ۵۷۲ چاپ کتابخانه طهران (۷) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی از متکلمین بزرگ شیعه و از معاصرین ابوعلی جبائی است و او ابتدا از معتزله بوده و بعد بعقیده امامیه گرویده است و در امامت و مسائل دیگر کلامی مؤلفاتی داشته است ( الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و رجال نجاشی ص ۲۶۹ و مقالات اشعری ص ۳۵۸ ) .

(۲) در فهرست طوسی ( ص ۹۹ ) نام دو کتاب ردّ بر تناسخیه و غلاة بهم چسبیده در صورتی که از الفهرست و رجال نجاشی و تاریخ بغداد و تاریخ الاسلام ذهبی صریحاً بر می آید که ردّ بر غلاة کتابی علیحده بوده است .

۴۳ - ردّ بر مجتبه (نجاشی) ؛

### کتاب ردّ بر غلاة

این کتاب ابو محمد نوبختی در تقریر مقالات غلاة و ردّ بر ایشان بوده (۱) و خطیب بغدادی در شرح حال ابویقوب اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان الثعنی الاخر الکوفی (متوفی سال ۲۸۶) رئیس فرقه اِسحاقیه از فرق غلاة که با ابو محمد نوبختی در بک عصر میزیسته مقداری از این کتاب نقل مینماید و خلاصه مطالبی را که خطیب بغدادی از کتاب ابو محمد اقتباس نموده بوده ابن الجوزی در تلبیس ابلیس و ابن کثیر در البداية والتهایة از خطیب اقتباس کرده اند .

اسحاق بن محمد نخعی کوفی را چون برص داشته و آنرا بماده ای که رنگ آنرا بر میگرداند می پوشانده است احمر میگفته اند و او و طرفدارانش یعنی اسحاقیه که در عهد خطیب جماعتی از ایشان در مدائن سکنی داشته اند بالوهیت حضرت علی بن ابی طالب معتقد بوده و اسحاق که از متکلمین محسوب میشده مصنفاتی نیز در باب عقاید خود برشته تألیف آورده بوده که یکی از آنها صراط نام داشته است (۲) .

خطیب بغدادی میگوید : کتابی از تصنیف ابو محمد حسن نوبختی (۳) بدستم افتاد در ردّ بر غلاة و این نوبختی از متکلمین شیعه امامیه است و در آن کتاب اصناف مقالات غلاة را ذکر میکنند تا آنجا که میگوید : « یکی از کسانی که در عصر ما مرکب جنون را بجولان آورده اسحاق بن محمد معروف باحمر است که بالوهیت علی بن ابی طالب معتقد است و چنین می پندارد که آن حضرت در هر وقت ظاهر میشود چنانکه در عصر امام حسن بنام حسن و در زمان امام حسین باسم حسین ظهور کرده

(۱) مسعودی این کتاب را در دست داشته و نام آنرا اَلرَّدُ عَلَی الْغَلَاةِ وَغَیْرِهِمْ مِنَ الْبَاطِنَةِ ذکر میکند (التنبیه والاشراف ص ۳۹۶) (۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۷۸-۲۸۱ و شهرستانی ص ۱۴۵ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶ و رجال نجاشی ص ۵۳ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۳ و البداية والتهایة (وقایع سال ۲۸۶) (۳) خطیب نام پدر ابو محمد را یحیی نوشته در صورتیکه با اتفاق اصحاب کتب رجال و مورخین نام پدر او موسی است شاید خطیب را در این مورد اشتباهی دست داده باشد و یا آنکه یحیی نام یکی از اجداد ابو محمد بوده .

و در هر حال یکی است و بعثت پیغمبر اسلام با امر آن حضرت انجام گرفته و در یکی از کتب خود میگوید: اگر هزار نفر بیابند همه عین علی بن ابی طالب اند و ابن اسحاق راوی حدیث نیز بوده و کتابی ساخته و مدعیست که آن کتاب توحید است و در آن بقدری جنون و تخلیط بکار برده که بنوعی در نمی آید تا چه رسد که قابل ذکر باشد و از آنجمله می گفته است که مقصود از نماز ظهر حضرت رسول است که اظهار دعوت کرده چه اگر مقصود از آن همان رکوع و سجود بود قول خداوند که *إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ* معنی نداشت باین دلیل که نهی باید از جانب شخص زنده و قادر صورت بگیرد.

بعد از نقل عبارت کتاب رد بر غلاة خطیب میگوید که نویختی در کتاب خود از اسحاق مطالبی که او در اثبات مقاله خود آورده بوده نقل میکند و آن جمله چیزهایی است که کمترین آنها موجب خروج از ملت اسلام است (۱).

**کتاب الاراء و الاديان**

مشهورترین و بزرگترین مؤلفات ابو محمد حسن بن موسی نوبختی که یکی از اجله کتب نفیسه بوده و بدبختانه تا کنون مفقود الاثر است کتاب الاراء و الاديان نام داشته و آن شرح مقالات ملل و نحل قدیمه و عقاید و آراء فرق دینی و مذاهب حکمتی مسلمین بوده است.

این کتاب از قرار بکه نجاشی نقل میکند کتابی بزرگ و خوب و محتوی بر معلومات بسیار بوده و نجاشی آنرا پیش شیخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آنرا گرفته است (۲) ولی بقرار نوشته ابن الندیم و شیخ طوسی و ذهبی ابو محمد بنام کردن آن موافق نشده بوده (۳).

ابو محمد نوبختی از رجال و فضالی نیمه دوم قرن سوم و آخر قرن چهارم هجری است و دوره او عصر غلبان فکار و آراء مختلفه و مناظرات و احتجاجات فرق

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۸۰-۲۸۱ (۱) رجال نجاشی ص ۴۶ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 45a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

کوناگون بایکدیگر است و مقارن همین ایام بوده است که جماعتی از متکلمین فرقه های مختلف در شرح آراء و مقالات مذاهب و ملل کتبی جمع آورده و با دفاع از عقاید فرقه ای که بآن منتسب بوده اند آراء فرق دیگر را رد و نقض کرده اند و در این مرحله هم حق تقدم با معتزله است (۱) و مشهورترین این جماعت بقرار ذیلند:

یمان بن رباب خارجی صاحب کتاب مقالات (۲)، زرقان معتزلی (۳) شاگرد ابراهیم بن سيار نظام صاحب کتاب مقالات، محمد بن شیب (۴) رفیق نظام، عبّاد بن سلیمان صیتری (۵) رفیق هشام بن عمر و فوطی، محمد بن عیسی برغوث (۶) از شاگردان حسین بن محمد نجار

(۱) مجموعه رسائل ابن تیمیج ص ۱۴۹ (۲) التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفهرست ص ۱۸۲ و مقالات اشعری ص ۱۱۹ و ۱۲۰ که دو فقره از کتاب یمان نقل میکند و شهرستانی ص ۱۰۳ و غیره. (۳) زرقان از مشاهیر معتزله و از طبقه ابو جعفر اسکافی و جاحظ و جعفر بن میسر است و کتاب مقالات او از مشهورترین کتب ملل و نحل بوده و غالب مؤلفین بعد از او مثل اشعری و مقدسی و ابو منصور بغدادی و ابن حزم و شهرستانی و ابن ابی الحدید از آن بسیار نقل کرده اند و ابو القاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف کتاب مقالات زرقان را شرح کرده بوده و این کتاب بلخی نیز از معتبرترین کتب این فن شمرده میشده و اکثر مؤلفین غالب محتویات آنرا در کتب خود نقل کرده اند و یکی از مصنفین غلاة شیعه یعنی ابو القاسم علی بن احمد کوفی (متوفی ۲۵۲) کتابی داشته است باسم تحقیق مآلئه الکعبی فی المقالات (رجال نجاشی ص ۱۸۸) که بدبختانه گویا مثل بسیاری از کتب مقالات از میان رفته است ولی کتاب دیگری از تألیفات ابن ابو القاسم کوفی بنام الاستغاثه فی بدع المحدثه یا الالفاته فی بدع الثلاثه در ذکر بدعتهای مذسوب بخلفای ثلاثه در دست است.

(۴) ابو بکر محمد بن عبدالله شیب بصری از شیوخ معتزله است که بارجاه نیز قائل بوده و بهین جهت از مرجعه قدریه محسوب میشود (التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و شهرستانی ص ۱۰۳ و مقالات اشعری ص ۱۳۶-۱۳۹ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و انساب سماعی f. 329 b و غیره).

(۵) عبّاد بن سلیمان صیتری از معتزله هم طبقه زرقان و ابو جعفر اسکافی و جاحظ و غیرهم است (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹ و الاقتصار ص ۲۰۳ و ۹۱ و ابن حزم ج ۳ ص ۵۴ و التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۲۶۱).

(۶) ابو عیسی محمد بن عیسی ملقب ببرغوث از رفق او ویر و ابن حسین بن محمد نجار معروف است و غالباً استنساخ کنندگان کتب نام او را محمد بن عیسی بن غوث ضبط کرده اند و این غلط است زیرا که او بانی مذهبی بوده است از فروع مذهب نجاریه و اصحاب او را برغوثیه میخوانده اند (رجوع کنند بشهرستانی ص ۱۹ و ۶۳ و ۱۰۳ و الاقتصار ص ۱۳۳-۱۳۴ و مقالات اشعری ص ۲۳۵ و ۲۸۴ و التنبیه والاشراف ص ۳۹۶ و الفرق بین الفرق ص ۱۹۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و منهاج السنه ج ۱ ص ۲۵۶)

ابوعیسی محمد بن هارون و راق<sup>(۱)</sup>، احمد بن حسن بن سهل مسمی<sup>(۲)</sup> معروف بپرا در زاده زرقان؛ ابوالقاسم کعبی بلخی صاحب شرح مقالات زرقان؛ ابوالعباس عبدالله بن محمد ناشی الأكبر<sup>(۳)</sup>، ابومحمد عبدالله بن محمد خالدی<sup>(۴)</sup>، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری صاحب «مقالات الاسلامیین» و اختلاف المضلین<sup>(۵)</sup> و غیرهم که یا با ابو محمد نوبختی در یک عصر و یا اندکی قبل از او میزیسته اند و ابو محمد که غالب این کتب را دیده و خوانده بوده کتاب بزرگ خود را در آراء و دیانات جمع آورده و آن کتاب بزودی مشهور و محل رجوع قرار گرفته است بخصوص که مؤلف آن از متکلمین و نویسندگان فلسفی مشرب امامیه بوده و مؤلفینی که در فوق اسامی ایشان را نقل کردیم هیچکدام باین فرقه انتساب نداشته اند مگر ابوعیسی و راق که او هم بشهادت سید مرتضی در مقالات خود بیشتر در تقریر عقاید ثنوییه سعی کرده و بهمین جهت هم بزندقه منسوب شده است.

مورخ و ادیب و متکلم بزرگ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که از معاصرین ابو محمد نوبختی است و خود نیز کتابی باسم المقالات فی اصول الدیانات تألیف کرده بوده کتاب الآراء و الدیانات نوبختی را در دست داشته و در مروج الذهب یک فقره نیز از آن نقل مینماید<sup>(۶)</sup>.

شهرت کتاب ابو محمد نوبختی در باب ملل و نحل و آراء و دیانات بتدریج بآنجا کشید که این کتاب او در ردیف کتب مقالات زرقان و وراق و کعبی از کتب معتبره این فن و شخص او نمونه کامل عالم باین علم گردید<sup>(۷)</sup>.

- (۱) رجوع کنید بصفحه ۸۶ از همین کتاب (۲) در کتاب التنبیه و الاشراف جایی ص ۳۹۶ نام این شخص بشکل مذکور در فوق قید شده و مقصود از او گویا همان مسمی متکلم است که قبل از ابوبکر محمد بن زکریا رازی (متوفی سال ۴۲۰) یا در عهد او میزیسته و محمد زکریا بعضی از کتب او را نقل کرده بوده (الفهرست ۳۰۰ و ۳۰۱ و قفطی ص ۲۷۴ و ۲۷۵).
- (۳) رجوع کنید بنیل صفحه ۱۰۵ از همین کتاب و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸۵.
- (۴) ابومحمد عبدالله بن محمد بن حسن خالدی مثل محمد بن شیب جبری از مرجئه قدریه است (شهرستانی ص ۱۰۴ و الفرق بین الفرق ص ۱۹ و ۹۶ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶).
- (۵) ابوالحسن اشعری کتاب دیگری هم باسم «مقالات غیر الاسلامیین» داشته از مقالات الاسلامیین بزرگتر و شرح مقالات فلاسفه و ملل غیر مسلم بوده (منهاج السنه ج ۳ ص ۷۲).
- (۶) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ فرنگ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶.
- (۷) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

این کتاب را مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی مثل مسعودی و ابن الجوزی و ابن ابی الحدید در دست داشته و هر کدام فقراتی از آن نقل کرده اند<sup>(۱)</sup>. منقولات ابن الجوزی از آن کتاب خوشبختانه زیاد تر است و از ملاحظه همانها میتوان اجمالاً بمحتویات کتاب الآراء و الدیانات پی برد و خلاصه مطالب منقول از آن کتاب که در مروج الذهب و تلبیس ابلیس و شرح نهج البلاغه باقیست بقرار ذیل است:

- ۱ - عقاید سوفسطائید و دهریه (تلبیس ابلیس ص ۴۲ و ۴۳)؛
- ۲ - عقاید ثنوییه (تلبیس ابلیس ص ۴۷ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷)؛
- ۳ - عقاید فلاسفه یونان (تلبیس ابلیس ص ۴۸ - ۴۹)؛
- ۴ - مذاهب هند و آراء ایشان (مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و تلبیس ابلیس ص ۶۹ و ۷۴)؛
- ۵ - مذاهب صابئین و مجوس (تلبیس ابلیس ص ۷۹ و ۸۱)؛
- ۶ - آراء منجمین و اصحاب فلک (تلبیس ابلیس ص ۸۲)؛
- ۷ - عقیده جهم بن صفوان (تلبیس ابلیس ص ۸۸)؛
- ۸ - مذهب هشام بن الحکم در تشبیه و تجسیم (تلبیس ابلیس ص ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۵)؛
- ۹ - عقاید مقاتل بن سلیمان و نعیم بن حماد و داود جواری از متکلمین شیعه (تلبیس ابلیس ص ۹۱)؛

- ۱۰ - عقیده فلاسفه رواقی (شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۶).
- از مشاهده این فقراتی که از کتاب الآراء و الدیانات نوبختی باقیست بخوبی معلوم میشود که مؤلف فاضل مزبور جمیع آراء و عقاید و اهواء و نحل را مورد توجه قرار داده و از فلاسفه یونان و دهر یون و منجمین و بر اهمه گرفته تا عقاید متکلمین (۱) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶ و تلبیس ابلیس صفحات ۲۹۵، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷، ۲۹۵ و ۲۹۶ و این تیغه نیز چند بار در منهاج السنه نام این کتاب را میبرد. (ج ۱ ص ۱۶ و ۲۰۳ و ج ۳ ص ۷۲).

و ملل اسلامی همه را در کتاب خود وصف کرده بوده است و جای نهایت افسوس است که این کتاب ذیقیمت که یکی از اقدم کتب اسلامی در باب ملل و نحل و شاید قدیمترین کتاب جامع از فرقه امامیه در این باب بوده است آن هم از نویسنده زبردست و متکلم فلسفی مشربى مثل ابو محمد نوبختی از میان رفته است.

فرق الشیعه

یکی از مشهورترین کتب ابو محمد حسن بن موسی نوبختی کتاب فرق الشیعه است که موضوع آن شرح افتراق فرقه شیعه بفرقه های چند از غلاة و زیدیه و امامیه و فروع این سه شعبه و مقالات مختلفه ایشان بوده و این کتاب بمناسبت جنبه تاریخی و اشتهاى مؤلف آن که از متکلمین فلسفی مشرب امامیه است اهمیت مخصوص داشته و مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی از آن استفاده بسیار کرده اند.

در میان مصنفین شیعه با متمسکین باین فرقه در فاصله بین پنجاه سال قبل از فوت ابو محمد و پنجاه سال بعد از او عده ای در موضوع فوق بهمین نام فرق الشیعه با مقالات الشیعه با قریب باین مضامین تألیفاتی داشته اند که ذکر آنها و گاهی نیز بعضی منقولات از آن کتب در تألیفات مؤلفین بعد از ایشان دیده میشود و مشهورترین کسانی که در این موضوع کتابی تألیف کرده بوده اند از اینقرارند:

۱ - ابو عیسی محمد بن هارون و راق (متوفی سال ۲۴۷) متکلم معروف که شرح حال او گذشت، صاحب کتاب اختلاف الشیعه (۱)؛

۲ - ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کثی صاحب کتاب رجال و ابو نصر محمد بن مسعود عتاشی سمرقندی (هر دو از جال نیمه اول قرن چهارم) که کتابی بنام فرق الشیعه تألیف کرده بوده (۲) و کثی مکرر از این شخص مقالات شیعه را نقل میکنند.

۳ - ابوطالب عبدالله بن احمد ابزاری متوفی سال ۳۵۶ صاحب کتابی بهمین اسم فرق الشیعه (۳)

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۳ (۲) ایضاً ص ۳۰۲ (۳) ایضاً ص ۶۲

۴ - ابوالمظفر محمد بن احمد نعیمی، صاحب کتاب التهجّه در فرق شیعه و اخبار آل ابی طالب (۱)؛

۵ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف الثقفی الاشعری القمی متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ از اخبار یون و محدثین شیعه که مؤلف کتاب مشهور بصائر الدرجات و از شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه (یدر شیخ صدوق و متوفی سال ۳۲۹) است. سعد بن عبدالله اشعری که منشاء روایت يك عده از اخبار مهم فرقه امامیه و مؤلف چندین تألیف معتبر بوده کتابی در باب تاریخ فرق مختلفه شیعه و مقالات ایشان داشته است که در رجال نجاشی با اسم فرق الشیعه (۲) و در فهرست طوسی بنام مقالات الامامیه (۳) مذکور است و علامه مجلسی که این کتاب را در دست داشته آنرا مقالات الامامیه و الفرق و استاوتها و صنوفها میخواند و میگوید که شیخ طوسی در کتاب الغیبه و نجاشی در رجال از آن نقل کرده اند (۴).

در سال ۱۹۳۱ میلادی در مطبعه دولتی استانبول کتابی بنام فرق الشیعه بدستباری و تصحیح مستشرق استاد آلمانی آقای هلنوت ریتر (۵) و بخرج جمعیت مستشرقین آلمان (۶) با مقدمه ای در شرح حال ابو محمد نوبختی بقلم آقای سید هبه الدین شهرستانی از مشاهیر علمای شیعه عراق بوضع نفیس بطبع رسیده شامل ۹۴ صفحه متن بقطع وزیری و ۱۰ صفحه فهرست و ۳۰ صفحه مقدمه و يك جدول شجره نسب آل ابی طالب و این کتاب چهارمین مجلدی است که در جزء سلسله «نشریات اسلامیّه (۷)» باهتمام آقای ریتر بطبع رسیده و از سه مجلد اولی دو جلد آن متن مقالات الاسلامیین امام ابوالحسن اشعری است که از طبع خارج شده و جلد سوم که فهرست و توضیحات این دو جلد باشد هنوز از چاپ بیرون نیامده است.

این کتاب که از روی دو نسخه یکی ناقص متعلق با آقای ج. ا. ایلس (۸) کتابدار شعبه

(۱) رجال نجاشی ص ۲۸۱ (۲) ایضاً ص ۱۲۶ (۳) فهرست طوسی ص ۱۵۲

(۴) کشف الحجب والاستار ص ۵۴۲ و بحار الانوار ج ۱ ص ۷ و ۱۳ (چاپ اول).

(۵) Hellmut Ritter (۶) Deutsche Morgenlandische Gesellschaft

(۷) Bibliotheca Islamica (۸) A. G. Ellis

شرقی موزة بر بنامیا دیگری کامل متعلق بکتابخانه مرحوم حاج میرزا حسین نوری<sup>(۱)</sup> بطبع رسیده از طرف ناشر محترم و آقای شهرستانی بدون ارائه هیچ سندی بابو محمد نوبختی منتسب شده در صورتیکه در خود کتاب نه اسم مؤلف آن مذکور است و نه عنوان کتاب فقط کاتب نسخه متعلق باقای الیس در پشت آن نوشته است : « فیه مذاهب فرق اهل الامامة و اسماؤها و ذکر مستقیمها من سقیمها و اختلافها تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی » و علمای عراق هم که از نسخه کتابخانه مرحوم میرزای نوری نسخه ها برداشته اند همه آن کتاب را فرق الشیعة نوبختی دانسته و آنرا باین اسم بین خود متداول کرده اند . آیا همین اشتراک موضوع نسخه موجوده مطبوع با موضوع کتاب فرق الشیعة نوبختی کافی است که آنرا با وجود جدید بودن نسخه های حاضر از نوبختی بدانیم و قطعاً حکم کنیم که این کتاب از اوست و از یکی از مؤلفین دیگری که باین اسم و در همین باب تألیفاتی داشته اند نیست ؟ ما بعلمی که ذیلاً بشرح آن میگردانیم نمیتوانیم در صحت این نسبت تردید نکنیم بلکه احتمال میدهیم که کتاب موجود نسخه کتاب ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی باشد که علامه مجلسی نیز آنرا در دست داشته است نه کتاب فرق الشیعة نوبختی .

در تابستان سال ۱۳۱۰ هجری شمسی نگارنده این سطور در زنجان بخدمت علامه فاضل آقای آقامیرزا فضل الله شیخ الاسلام و برادر دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله که هر دو از وجودهای گرانمای عصر ما و محقق از علمای بصیر این دوره اند نایل آمدم و در مدت قلیلی که در آن شهر بودم و از محضر پر فیضشان متمتع میشدم نسخه ای از کتاب فرق الشیعه یعنی همین نسخه ای را که در آن اوقات آقای ریتر در استانبول بطبع آن مشغول بود پیش آقای شیخ الاسلام دیدم . زیارت آن نسخه نگارنده

(۱) فرض مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری ( ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هجری قمری ) عالم محدث معروف مؤلف کتاب : « نَفْسُ الرَّحْمَنِ فِي فَصَائِلِ سَلْمَانَ » و « مُسْتَدَرَكُ الْاَسْئَلِ » و مؤلفات نفیسه دیگر است ( برای شرح حال او رجوع کنید بکتاب احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعة تألیف محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی ج ۱ ص ۸۹ - ۹۱ ) .

را که سالها بود با شور و شوق تمام در جمع اخبار آل نوبخت میکوشیدم بی نهایت مسرور گرد و در يك مطالعه سرسری آن کتاب که در محضر ایشان مرا دست داد در مقدمه و متن کتاب اسمی از ابو محمد نوبختی و فرق الشیعه نیافتم و تردید خود را در صحت این انتساب بابشان گفتم ولی معظم له صحت انتساب نسخه خود را بنوبختی تأیید کردند و گفتند که با وجود نبودن مدارک قطعی و امکان تردید در این خصوص باز ترجیح میدهم که نسخه حاضر همان کتاب نوبختی باشد .

پس از رسیدن نسخه چاپ استانبول و مطالعه دقیق تر تردید نگارنده قوت گرفت و در این باب با آقای شیخ الاسلام بمکاتبه پرداختم . ایشان در دو هر قومه که بنکارنده نوشته اند پس از ذکر منشا تردید باستظهار قرائنی که ذیلاً بآنها اشاره خواهد شد نظر اول خود را تقویت میکنند و نسخه موجوده را همان فرق الشیعه نوبختی میدانند ولی آن قرائن بدون آنکه بخوایم در این مرحله استبدادی بخرج دهم بعقیده نگارنده عقنع نیست و در مقابل آنها قرائن دیگری موجود است که نسبت کتاب را با شعری بیشتر تقویت میکند تا بنوبختی .

**آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟**

از فرق الشیعه ابو محمد نوبختی تا آنجا که اطلاع داریم فقط در يك کتاب منقولاتی باقیست و آن در کتاب الفصول المختارة من العیون و النحاسین و المجالس است تألیف علم الهدی سید مرتضی که منتخباتی است از کتاب العیون و النحاسین و المجالس تألیف استاد او شیخ مفید<sup>(۱)</sup> و در منهاج السنة النبویة<sup>(۲)</sup> تألیف تقی الدین ابی العباس احمد دمشقی معروف بابن تیمیه ( متوفی ۷۲۸ ) نیز ذکری از این کتاب نوبختی هست .

از مقالات و فرق سعد بن عبدالله اشعری همچنانکه علامه مجلسی اشاره کرده در دو کتاب غیبت شیخ ابو جعفر طوسی و رجال کثی چند فقره بتصریح بابدون ذکر اسم بدست است با این تفاوت که در کتاب الغلیبة ، شیخ طوسی صریحاً از سعد بن عبدالله نقل میکند ولی در نسخه موجود رجال کثی منشاء و سند مطلب منقول بدست نیست

(۱) این فقره را آقای شیخ الاسلام از کتاب فصول بجهت نگارنده استنساخ فرموده اند .

(۲) ج ۲ ص ۱۰۵

وعلت آن هم لابد تصرفی است که شیخ طوسی در این کتاب کرده و رجال کشی را که نسخه اصلی آن از میان رفته بسلیقه خود مختصر و کتاب حاضر را بعنوان « اختیار رجال کشی » درست نموده است والا در نقل آنها از کتاب سعد بن عبدالله شکی نیست . شهرستانی نیز نسخه فرق الشیعه حاضر را درست داشته و بدون تصریح چند فقره از آن اقتباس کرده است . اینک ما آنچه را شیخ مفید باسم و رسم از ابو محمد نوبختی و شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله اشعری و شهرستانی بدون تصریح از فرق الشیعه نقل کرده اند ذیلاً با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی مقایسه میکنیم تا شاید باین وسیله مسئله انتساب فرق الشیعه حاضر بمؤلف حقیقی آن حل شود .

فرق الشیعه چاپی

(ص ٧٨)

غیبت طوسی

(ص ٢٥٩)

قال سعد بن عبدالله :

كان محمد بن نصير التميري كان يدعى آته نبي بعته ابوالحسن العسكري وكان يقول بالتناسخ والغلو (١) في ابي الحسن و يقول فيه بالرؤية ويقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والتذلل وانه من القائل احدى الشهوات والطيبات وان الله عز وجل لا يحرم شيئاً من ذلك وكان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوى اسبابه و بعضه

(ص ٢٦٠)

قال سعد :

فلما توفي قيل له في علته و قد كان اعتقل اسائه له وهو مثل اللسان لمن هذا الامر من بعدك فقال بلسان ضعيف ملجلج احمد فلم يدروا من هو فافتروا بعده ثلث فرق قالت فرقة آته احمد ابنه و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

(١) نسخه بدل : و ينلو

و فرقة قالت هو احمد بن ابى الحسين محمد بن محمد بن بشر بن زيد ففتروا فلا يرجعون الى شئى .

فرق الشیعه چاپی

(ص ٦٥-٦٦)

القطيعة و سوا بذلك لان عبدالله كان افطح الراس وقال بعضهم كان افطح الرجلين وقال الرواة نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة يقال له عبدالله بن فطیح .

فرق الشیعه چاپی

(ص ٧٠-٧١)

البشيرة (١) . اصحاب محمد بن بشير مولى بنى اسد من اهل كوفة قالت ان موسى بن جعفر لم يت و ام يعيس و آته حى غايب و آته القائم المهدي و آته في وقت غيبته استخلف على الامر [ كذا ] محمد بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه و علمه و جميع ما يحتاج اليه رعيتيه (من امر دينهم و دنياهم) و فوض اليه اموره و اقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام بعده .

(ابن قسمت در فرق الشیعه چاپی نیست)

(١) ظاهر آ : البشيرة

و فرقة قالت آته احمد بن ابى الحسين بن بشر بن زيد ففتروا فلا يرجعون الى شئى .

اختيار رجال كشي

(ص ١٦٤-١٦٥)

القطيعة و سوا بذلك لانه [ عبدالله ] كان افطح الراس وقال بعضهم كان افطح الرجلين وقال بعضهم آتهم نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة يقول [ كذا ] له عبدالله بن فطیح .

اختيار رجال كشي

(ص ٢٩٧-٢٩٨)

كان محمد بن بشير من اهل الكوفة من موالى بنى اسد وله اصحاب قالوا ان موسى بن جعفر لم يت ولم يعيس و آته غايب و استتر و هو القائم المهدي و آته في وقت غيبته استخلف على الامة محمد بن بشير وجعله وصيه و اعطاه خاتمه و علمه و جميع ما يحتاج اليه رعيتيه في امر دينهم و دنياهم و فوض اليه جميع اموره و اقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام بعده .

حدثني محمد بن قولويه قال حدثني

سعد بن عبدالله التقي قال حدثني محمد بن عيسى

بن عبيد عن عثمان بن عيسى الكلابي انه سمع

محمد بن بشير يقول :

الظاهر من الانسان آدم والباطن ازلي و قال آته يقول بالاثنتين و ان هشام بن سالم ناظره عليه فافتروا به ولم ينكره .

و ان محمد بن بشير لما توفي اوصى الى ابنته سمير  
بن محمد بن بشير فهو الامام المفترض الطاعة  
على الامة الي وقت خروج موسى و ظهوره  
فما (۱) يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير  
ذلك مما يتقربون به الى الله تعالى فالفرض عليها  
اداؤه الي هؤلاء الي قيام القائم .

و زعموا ان علي بن موسى و من ادعي الامامة  
من ولد موسى بنده فقير  
طيب الولادة و نفوهم عن انسابهم و كفرهم  
في دعواهم الامامة و كفرو القائلين بامامتهم  
و استحلوا دماءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض  
من الله عليهم اقامة الصلوات الخمس و صوم شهر  
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض  
و قالوا باباحة المحارم و الفروج و الغلمان و  
اعتلوا في ذلك بقول الله عز وجل : و يزوجهم  
ذكرانا و انا و قالوا بالتناسخ و ان الائمة عندهم  
واحد اسمهم منقلبون من بدن الي بدن و اللوات  
بينهم واجبة في كل مملوكه من مالي و كل شئى .

اوصى به رجل منهم في سبيل الله فهو لسبيع بن محمد  
و اوصيائه من بعده و مذاهبهم مذاهب الغالية  
المفوضة في التقويض .

و ان ابن بشير لما مات اوصى الى ابنه سمير  
بن محمد فهو امام مفترض الطاعة  
على الامة الي وقت خروج موسى بن جعفر و ظهوره  
فيما يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير  
ذلك مما يتقربون به الى الله تعالى فالفرض عليه  
اداؤه الي اوصيائه محمد بن بشير الي قيام القائم .  
و زعموا ان علي بن موسى و كل من ادعي الامامة  
من ولده و ولد موسى مبطون كاذبون غير  
طيبين الولادة ففوقهم عن انسابهم و كفرهم  
لدعواهم الامامة و كفروا القائلين بامامتهم  
و استحلوا دماءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض  
عليهم من الله تعالى اقامة الصلوة الخمس و صوم شهر  
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض  
و قالوا باباحة المحارم و الفروج و الغلمان و  
اعتلوا في ذلك بقول الله تعالى : و يزوجهم  
ذكرانا و انا و قالوا بالتناسخ و الائمة عندهم واحداً  
واحد اسمهم منقلبون من قرن الي قرن و اللوات  
بينهم واجبة في كل مملوكه من مال او خراج  
او غير ذلك كلما

اوصى به رجل في سبيل الله فهو لسبيع بن محمد  
و اوصيائه من بعده و مذاهبهم في التقويض مذاهب الغلاة  
من الواقفة (۲)

(۱) در دو نسخه ديگر : فيما

(۲) كشي پس از ذكر اين قسمت كه بكي از وسايط روايت آن سعد بن عبدالله اشعري قمي صاحب  
فرق الشيعه است شرح ديگرى نيز در ذيل آن از خصوصيات عقايد اصحاب محمد بن بشير و شباهت آنها  
بمقالات مجسمه و علياويه و خطاويه و شرح قتل محمد بن بشير نقل ميكنند كه در فرق الشيعه چابى ناست .

فرق الشيعة چابى

(ص ۲۰)

ان عبدالله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً  
عليه السلام و كان يقول وهو على يهوديته في يوشع  
بن نون بعد موسى بهذه المقالة فقال في اسلامه  
بعد وفاة النبي (ص) في علي عليه السلام بنقل  
ذلك وهو اول من شهر القول بفرض امامة علي (ع)  
واظهر البرائة من اعدائه و كاشف مخالفه  
فمن هناك قال من خالف الشيعة ان اصل الرافض  
ماخوذ من اليهودية .

فرق الشيعة چابى

(ص ۷۸)

محمد بن نصير التميمي كان يدعي انه نبي بعثه  
ابو الحسن العسكري و كان يقول  
بالتناسخ و الغلو في ابي الحسن و يقول فيه بالر بويته  
و يقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرجال  
بعضهم بعضاً في اديارهم و يزعم ان ذلك من  
التواضع و التذلل و انه احد الشهوات و الطيبات  
و ان الله عز وجل لم يعز شياً من ذلك و كان يقوي  
اسباب هذا التميمي محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات .

اختيار رجال كشي

(ص ۷۱)

ذكر بعض اهل العلم :

ان عبدالله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً  
عليه السلام و كان يقول وهو على يهوديته في يوشع  
بن نون وصى موسى بالغلو فقال في اسلامه  
بعد وفاة رسول الله (ص) في علي عليه السلام مثل  
ذلك و كان اول من اشهر القول بفرض امامة علي  
و اكفرهم و اظهر البرائة من اعدائه و كاشف مخالفه  
فمن هناك قال من خالف الشيعة اصل التشيع و الرافض  
ماخوذ من اليهودية .

اختيار رجال كشي (۱)

(ص ۳۲۳)

محمد بن نصير الفهرى التميمي و ذلك ادعى انه نبي  
رسول و ان علي بن محمد العسكري ارسله و كان يقول  
بالتناسخ و الغلو في ابي الحسن و يقول فيه بالر بويته  
و يقول باباحة المحارم و تحليل نكاح الرجال  
بعضهم بعضاً في اديارهم و يقول انه من القائل و المفعول  
به احد الشهوات و الطيبات  
و ان الله لم يعز شيئاً من ذلك و كان محمد بن موسى  
بن الحسن بن الفرات يقوي اسبابه و يعضده .

پس از ذكر مطالب منقوله از كتاب ابو لقاسم اشعري ميبردازيم بذكر آنچه شيخ مفيد  
بتصريح از ابو محمد نوح مخفي نقل کرده با معادل آنها از كتاب فرق الشيعة چابى و ملل و نحل  
شهرستاني و بايد ملتفت بود كه مطالب فرق الشيعة چون مؤلف آن كتاب مستقلى در  
همين باب نوشته مفصل است در صورتيكه منقولات شيخ مفيد و شهرستاني صورت اختصار  
دارد و غرض ايشان فقط تعداد فرق الشيعة بوده است بعد از رحلت امام بازردهم در ضمن  
ذكر مطالب ديگر .

(۱) اين قسمت همان است كه شيخ طوسى نيز در كتاب الغيبة باسم و رسم از سعد بن عبدالله نقل کرده  
(رجوع كنيد بص ۱۴۴ از همين كتاب ستون دوم) .

فرق الشیعة چایی

(ص ۷۹ - ۹۴)

فأفترق اصحابه [ای اصحاب  
الامام الحسن بن علی] بعده  
اربع عشرة فرقة  
فرقة منها قالت ان الحسن  
بن علی حی لم یمت وانما  
غاب وهو القائم  
ولا يجوز ان یموت ولا ولد  
له ظاهر

لان الارض لاتخلو من امام  
وقد ثبت امامته والرواية  
قائمة ان القائم غيبين فهذه  
الغيبه احديهما وسيظهر و  
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى (۱)

وقالت الفرقة الثانية ان الحسن  
بن علی مات وعاش بعد  
موته وهو القائم المهدي  
لا تاروننا ان معنى القائم هو ان  
يقوم من بعد الموت ويقوم ولا  
ولد له ولو كان له ولد لصح موته  
ولارجوع لان الامامة كانت  
ثبتت خلفه ولا اوصى لاحد  
فلا شك انه القائم والحسن  
بن علی قدمنا لاشك في موته  
ولا ولد له ولا خلف ولا وصي  
اذ لا وصية له ولا وصي  
وانه قد عاش بعد الموت (۲)

العيون والمحسن

(بتقل از ابو محمد نوختی)

افترق اصحابه [ای اصحاب  
الامام الحسن بن علی] بعده  
اربع عشرة فرقة  
قالت فرقه ممن دانت بامامة  
الحسن انه حی لم یمت وانما  
غاب وهو القائم المنتظر

وقالت فرقة اخرى ان ابا  
محمد مات وعاش بعد  
موته وهو القائم المهدي  
واعتلوا في ذلك بخبر روزه  
ان القائم  
سمى بذلك لانه يقوم بعد الموت

الملل والنحل شهر ستانی

(ص ۱۲۹ - ۱۳۱)

و اما الذین قالوا بامامة الحسن  
افترقوا بعد موته احدي  
عشرة فرقة

الفرقة الاولى قالت ان الحسن  
لم یمت  
وهو القائم

ولا يجوز ان یموت ولا ولد  
له ظاهر

لان الارض لاتخلو من امام  
وقد ثبت عندنا ان القائم  
له غيبتان وهذه

احدي الغيبتين وسيظهر و  
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى

الثانية قالت ان الحسن  
مات لكنه يحيى

وهو القائم  
لاننا راينا ان القائم

هو القيام بعد الموت

فقطع بموت الحسن لاشك فيه  
ولا ولد له فيجب

ان يحيى بعد الموت

(۱) در فرق السبعة بعد از ذکر مطالب فوق شرحی است از مؤلف کتاب در بیان شباهت بعضی از مقالات این فرقه با فرقه واقفه (۲) در فرق السبعة شرحی اضافی هست در رد عقیده این فرقه در شباهت ایشان بواقفه

وقالت الفرقة الثالثة ان الحسن

بن علی توفي والامام بعده جعفر  
واليه اوصى الحسن ومنه قبل  
الامامة وعنه صارت اليه (۱)

وقالت الفرقة الرابعة ان

الامام بعد الحسن جعفر وان  
الامامة صارت اليه من قبل  
ايه لان قبل اخيه محمد ولا  
من قبل الحسن ولم يكن اماماً  
ولا الحسن ايضاً

لان محمد توفي في حيات ابيه

و توفي الحسن ولا عقب  
له و انه كان مدعياً مبطلاً  
والدليل على ذلك ان الامام

لا یموت حتى يوصى ويكون  
له خلف والحسن قد توفي  
ولا وصي له ولا ولد فادعاه

الامامة باطل والامام لا يكون  
من لا خلف له ظاهر معروف

مشار اليه ولا يجوز ايضاً ان

قالت فرقة اخري ان ابا  
محمد قد توفي لاحالة وان الامام  
من بعده اخوه جعفر بن علی

واعتلوا في ذلك بالرواية  
عن ابي عبدالله ان الامام  
هو الذي لا يوجد منه ملجأ الا  
اليه قالوا فلما لم نزل للحسن ولداً  
ظاهراً التجأنا الى القول بامامة  
جعفر اخيه .

ورجعت فرقة ممن كانت

تقول بامامة الحسن عن امامة  
عند وفاته وقالوا لم يكن اماماً  
وكان مدعياً مبطلاً وانكروا

امامة اخيه محمد وقالوا امام  
جعفر بن علی بنص ابيه عليه

وقالوا وانما قلنا بذلك  
لان محمد مات في حياة ابيه

والامام لا یموت في حياة ابيه  
والحسن لم يكن له عقب والامام

لا يخرج من الدنيا حتى يلدن  
له عقب

الثالثة قالت ان الحسن  
قدمنا و اوصى الي جعفر اخيه  
ورجعت امامة جعفر

الرابعة قالت ان الحسن قدمنا

والامام جعفر و اتا كنا  
مخطئين في الائتمام به اذ لم يكن

اماماً فلما مات ولا عقب له  
بتنا ان جعفر كان محققاً

في دعواه والحسن مبطلاً

(۱) ايضاً در فرق السبعة شرحی اضافه بر مطالب فوق هست در ذکر تقويت اين فرقه بتوسط علی بن طاحن خزّاز و خواهر فارس بن حاتم بن ماهويه قزوینی و اين فقرة دوّم در شهر ستانی نیز موجود است (ص ۱۲۸ - ۱۲۹) که نشانه اقتباس آن از فرق السبعة حاضر است با اين تفاوت که در شهر ستانی بجای خواهر فارس بن حاتم خود او نام برده شده و اين اشتباه است زیرا که فارس بن حاتم را بامر امام یازدهم یکی از اصحاب آن حضرت بقتل رساند (رجال کشی ص ۲۲۵) و کسی که قبل از رحلت امام یازدهم یعنی قبل از ۲۶۰ کشته شده نمیتوانسته است با جعفر در ادعای او مشارکت نماید .

يكون الامامة في الحسن و جعفر  
 نقول ابي عبدالله جعفر بن محمد  
 وغيره من آباءه ان الامامة  
 لا تكون في اخوين بعد الحسن  
 والحسين فدلنا ذلك على ان  
 الامامة لجعفر وانها صارت  
 اليه من قبل ابيه لا من قبل اخويه  
 و اما الفرقة الخامسة فانها  
 رجعت الى القول بامامة  
 محمد بن علي المتوفى في حياة ابيه  
 وزعمت ان الحسن و جعفر ادعيا  
 مالم يكن لهما وان آباهما لم  
 يشر اليها بشيء من الوصية  
 و الامامة ولا روى عنه في  
 ذلك شيء اصلاً ولا نص عليها  
 بشيء يوجب امامتهما ولاهما  
 في موضع ذلك وخاصة جعفر  
 فان فيه خصالاً مذمومة وهوبها  
 مشهور ولا يجوز ان يكون  
 مثلها في امام عدل و اما الحسن  
 فقد توفي ولا عقب له فعلمنا  
 ان محمداً كان الامام قد  
 صحت الاشارة من ابيه اليه  
 والحسن قد توفي ولا عقب له  
 ولا يجوز ان يموت امام  
 بلا خلف (١) فلما بطل عندنا  
 ان تكون الامامة تصلح لمثل  
 جعفر و بطلت عننا لا خلف  
 له لم يبق الا التعلل بامامة  
 ابي جعفر محمد بن علي  
 اخيهما اذ لم يظهر منه الا  
 (١) بعد شرحه في فرق السبعة  
 هست راجع بسق جعفر

وقالت فرقة اخرى ان الامام

محمد بن علي اخو الحسن  
بن علي و رجعوا عن امامة  
الحسن و ادعوا حياة محمد  
بعد ان كانوا ينكرون ذلك

الخامس قالت ان الحسن  
 قدمنا وكنا نخطئ في القول  
 به وان الامام كان محمد بن  
 علي اخو الحسن و جعفر ولما  
 ظهر لنا فسق جعفر و اعلانه  
 به و علمنا ان الحسن كان علي  
 مثل حاله الا انه كان يتستر  
 عرفنا انهما لم يكونا امامين  
 فرجعنا الى محمد و وجدنا  
 له عقبا و عرفنا انه كان هو الامام  
 دون اخويه

الصالح والعفاف وان له عقبا  
 قائما معروفاً مع ما كان من  
 ابيه من الاشارة بالقول مما  
 لا يجوز بطلان مثله فلا بد  
 من القول بامامته و انه القائم  
 المهدي او الرجوع الى القول  
 ببطلان الامامة اصلاً و هذا  
 مما لا يجوز .

وقالت الفرقة السادسة ان  
 للحسن بن علي ابناً سماه  
 محمداً و دل عليه وليس الامر  
 كما زعم من ادعي انه توفي  
 ولا خلف له وكيف يكون امام  
 قد تبنت امامته و وصيته و جرت  
 اموره على ذلك وهو مشهور  
 عند الخاص والعامة ثم توفي  
 ولا خلف له ولكن خلفه  
 قائم ولد قبل وفاته بسنتين  
 و قطعوا على امامته و موت  
 الحسن و ان اسمه محمد و  
 زعموا انه مستور لا يرى  
 خائف من جعفر وغيره من  
 اعدائه و انها احدى غيباته  
 و انه هو الامام القائم وقد عرف  
 في حياة ابيه و نص عليه ولا  
 عقب لايه غيره فهو الامام  
 لا شك فيه .

قالت الفرقة السابعة بل ولد  
 للحسن ولد بنده بن ثمانية اشهر  
 و ان الذين ادعوا له ولدوا  
 في حياته كاذبون مبطلون  
 في دعواهم لان ذلك لو كان  
 لم يخف كما لم يخف غيره  
 ولكنه مضى و لم يعرف له ولد

و قالت فرقة اخرى ان الامام  
 بعد الحسن ابنه المنتظر و انه  
 علي بن الحسن وليس كما  
 تقوله القطميه انه محمد بن  
 الحسن و قالوا بعد ذلك  
 بقسالة القطميه في الغيبة  
 والانتظار حرفاً بحرف

قالت فرقة اخرى ان القائم  
 بن الحسن ولد بعد ابيه بثمانية  
 اشهر وهو المنتظر و ادعوا  
 من زعم انه ولد في حياة ابيه

السادسة قالت ان للحسن  
 ابناً  
 وليس الامر على ما ذكرنا  
 انه مات و لم يعقب

ولد قبل وفات ابيه بسنتين  
 فاستتر

خوفاً من جعفر وغيره  
 من الاعداء و اسمه محمد  
 وهو الامام القائم المنتظر

السابعة قالت ان له ابناً ولكنه  
 ولد بعد موته بثمانية  
 اشهر و قول من ادعي انه  
 مات وله ابن باطل لان  
 ذلك لم يخف

ولا يجوز ان يكابر في مثل ذلك ويدفع العيان والمعقول والتعارف ... الخ

قالت الفرقة الثامنة انه لا ولد للحسن اصلاً (۱) .. ولكن هناك جبل قائم قد صح في سرية لهو سنلده ذكر آ اماماً متى ما ولدت فاتة لا يجوز ان يمضي الامام ولا خلف له فتبطل الامامة وتخلو الارض من-

الحجة (۱)

قالت الفرقة التاسعة ان الحسن بن علي قد صحّت وفات ابيه وجده وسائر آياته فكما صحّت بالخبر الذي لا يكذب مثله فكذلك صحّ انه لا امام بعد الحسن وذلك جائز في العقول والتعارف كما جاز ان تنقطع النبوة فلا يكون بعد محمّد (ص) نبىً فكذلك جاز ان تنقطع الامام ورووا عن الصادقين ان الارض لا تخلو من حجة الا لان غضب الله على اهل الارض بمعاصيهم فيرفع عنهم الحجة الى وقت والله عز وجل يفعل ما يشاء وليس في قولنا هذا بطلان الامامة ...

(۱) در فرق السبعة شرحي دارد از قول ابن فرقه بررد طرفداران فرزدي مخفي از امام يازدهم و در آين مقاله از طرف معتقدين بفرزند مخفي .

ولا يجوز مكابرة العيان .

قالت فرقة اخرى ان ابا محمّد مات من غير ولد ظاهر ولكن عن جبل في بعض جواريه والقائم بعد الحسن محمول به ما ولدته امه بعد وانها تجوز ان تبقى مائة سنة حاملاً به و فاذا ولدته ظهرت ولادته

قالت فرقة اخرى ان الامامة قد بطلت بعد الحسن

و ارتفعت الائمة وليس في الارض حجة من آل محمّد و انما الحجة الاخبار الواردة عن الائمة المتقدمين وزعموا ان ذلك سايع اذا غضب الله على العباد فجعله عقوبة لهم

الحجة عن اهل الارض لمعاصيهم وهي فترة وزمان لا امام في الارض اليوم بلا حجة كما كانت الفترة قبل بعث النبي

(۱) ملل و نجل ابن فرقه را ندارد ولي در ذكر فرقه بعد بوجود آن اشاره ميکند .

(۱)

الثامنة قالت صحّت وفاة الحسن وصحّ ان لا ولد له و بطل ما ادعى من الجبل في سرية له وثبت ان لا امام بعد الحسن

وهو جائز في المعقول ان يرفع الله

قالت الفرقة العاشرة ان ابا جعفر محمّد بن علي البيت في حياة ابيه سكان الامام بوصية من ابيه اليه و اشارته ودلالته و نصّه علي اسمه و عليه فلما حضرت وفات محمّد اوصى الي غلام لا ييه صغير كان في خدمته و يقال له « نقيس » و كان ثقة اميناً عنده و دفع اليه الكتب والعلوم والسلاح وما تحتاج اليه الائمة واوصاه اذا حدث بايه حدث الموت يؤذي ذلك كنه الي اخيه جعفر [ و نقيس ] دعا جعفرأ و اوصى اليه و دفع اليه جميع ما استودعه ابو جعفر محمّد بن علي اخوه الميت في حياة ابيه

قالت الحادية عشر منهم لا ندري ما تقول في الامام [بعد الحسن] هو من ولد الحسن ام من اخوته فقد اشبهت به علينا الامر اتا تقول ان الحسن بن علي كان اماماً وقد توفي وان الارض لا تخلو من حجة و تتوقف ولا تقدم على شئ حتى يصح لنا الامر ويتبين

و قالت الفرقة الثانية عشرة و هم الامامية (۱) ...

(۱) در فرق السبعة چنانکه مشاهده ميشود ابن فرقه برحسب تعداد فرقه دولزدهم است و بيانات مؤلف كتاب بهيچوجه شبيه بياني كه شيخ مفيد از نوبختي نقل کرده نيست.

(۱) قالت فرقة اخرى ان محمّد بن علي اخا الحسن بن علي كان الامام في الحقيقة مع ابيه علي و انه لما حضرته الوفاة

وصي الي غلام له يقال له « نقيس » و كان ثقة اميناً و دفع اليه الكتب والسلاح و وصاه ان يسلمه الي اخيه جعفر

فسلمه اليه و كانت الامامة في جعفر بعد محمّد علي هذا الترتيب

العاشرة قالت نعلم ان الحسن قدمات

ولا بد للتاس من امام ولا يخلو الارض من حجة ولا ندري من ولده او غيره

(۲)

(۱) ملل و نجل ابن فرقه را نيز ندارد .  
(۲) در ملل و نجل ابن فرقه نيز نيست .

قالت فرقة اخرى قد علمنا ان الحسن كان اماماً فلما قبض النبي الامر علينا فلا ندري جعفر كان الامام بعده او غيره والذي يجب علينا ان نقطع على انه لا بد من امام ولا تقدم على القول بالامامة احد بعينه حتى تبين لنا ذلك

فقال الجمهور منهم بالامامة ابيه القائم المنتظر (۱) ...

(۱) شيخ مفيد ابن فرقه را در رأس ساير فرق شبيه قرار داده و قبل از همه ذکر کرده و بيان او كه قاعده بايد همان بيان نوبختي باشد بلكي با عبارت فرق السبعة چابى فرق دارد .

این فرقه را فرق الشیعه ندارد و چون بیش از سیزده فرقه در نسخه موجوده نیست معلوم میشود که این فرقه از اصل نسخه افتاده بوده .

وقالت الفرقة الثالثة عشر مثل مقالة الفطحية . . . فرعموا ان الحسن بن علي توفى و انه كان الامام بعده و ان جعفر بن علي [ بن محمد بن علي ] الامام بعده ( در فرق الشیعه شرحی از مقاله این فرقه و شباهت ایشان با فطحیه دارد که بهیچوجه با عبارت شیخ مفید مشابه نیست و مطلب دیگری است ) .

(۱) و قالت فرقة اخرى ان الامام بعد الحسن ابنه محمد و هو المنتظر غير انه قدمات و سيحيا و يقوم باليف قبلاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً

(۱) و قالت الفرقة الرابعة عشر منهم ان ابا محمد عليه السلام كان الامام بعد ابيه و انه لما حضرته الوفاة نص على اخيه جعفر بن علي بن محمد بن علي فكان الامام من بعده بالتص عليه والوراثة له و زعموا ان الذي دعاهم الى ذلك ما يجب على العقل من وجوب الامامة مع تقدم اولاد الحسن و بطلان دعوى من ادعى وجوده فيما زعموا من الامامة

پس از نقل مطالب منقوله از کتاب مقالات و فرق ابوالقاسم سعدبن عبدالله اشعری و شرح منقول از کتاب فرق الشیعه ابو محمد نوبختی بتوسط شیخ مفید و معادل آنها از فرق الشیعه چایی اینک میگردانیم بذکر نکاتی که از مقایسه آنها با یکدیگر استنباط می شود :

(۱) این فرق نیز در ملل و نحل نیست .

اولاً در اینکه مطالب کتاب الغیبه و رجال کشی که در فوق نقل شده از کتاب ابوالقاسم اشعری قمی است شکی نیست زیرا که علاوه بر شهادت علامه مجلسی که آن کتاب را در دست داشته شیخ طوسی صریحاً بلفظ « قال » نه بالفاظی نظیر « اخباری » یا حدثنی « از ابوالقاسم اشعری نقل قول میکند و این شکل تعبیر حاکی از آن است که نقل از کتاب اشعری است نه از قول شفاهی او بچند واسطه . اما در باب کشی با اینکه او يك بار در نقل مطالب راجع باصحاب محمد بن بشیر سعدبن عبدالله اشعری را یکی از وسایط روایت میشمرد در يك مورد بدون تصریح ( در مورد اصحاب عبدالله بن سبأ ) از یکی از فضلا و در مورد دیگر ( در باب محمد بن نصیر الثمیری ) مثل اینکه عبارت از خود اوست عین عبارت اشعری را در کتاب خویش می آورد و از مقایسه آن مطالب با مطالبی که شیخ طوسی از کتاب سعد بن عبدالله گرفته واضح میشود که آن نیز منقول از کتاب اشعری است . بعلاوه با تصرّفاتی که شیخ طوسی در کتاب رجال کشی کرده امروز درست نمیدانیم که صورت اصلی آن کتاب بچه شکل بوده و چه عباراتی از آن ساقط یا مبدل شده است .

ثانیاً کتاب فرق الشیعه چایی که بد بختانه نسخه کهنه ای از آن در دست نیست اگر کسی آنرا بدقت ملاحظه کند میبیند که علاوه بر تحریفات و اغلاطی که در آن راه یافته مثل این است که نسخه دست دومی است که کسی آنرا از روی اصل کتاب برای خود ترتیب داده و احتمال دارد که از اصل نسخه پاره ای مطالب شاید سلسله رواة یا مدارك و اسناد اخبار ساقط شده است . مطالبی که شیخ طوسی و کشی از سعدبن عبدالله نقل کرده اند چنانکه از مطالعه جدول فوق بر می آید عیناً با مختصر تفاوتی با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چایی یکی است و اگر اندک اختلافی از جهت کمی یا زیادی عبارت موجود است نباید زیاد باعث تعجب شود زیرا که عبارات ساقطه یا زائده هیچکدام نه از اصل مطالب چیزی کاسته و نه بر مضمون چیزی افزوده است بلکه غالب آنها جمل مترادفی است که عین مطالب سابق را با عبارتی دیگر تکرار میکنند یا مضمون کتاب اصلی را در عبارتی غیر از عبارت آن میگردانند و این گونه تصرّفات از

طرف ناقلین با تاسخین معمول بوده چنانکه اگر دو نقلی را که شیخ طوسی و کثی هر دو از کتاب سعد بن عبدالله در باب محمد بن نصیر التمیمی آورده اند با هم مقایسه کنیم میبینیم که این دو ناقل هر کدام بسلیقه خود اندکی در عبارت اصل کتاب اشعری تصرف نموده اند. بعلاوه تاسخین غالب اوقات مطالب نسخه‌ها را بسلیقه شخصی نقل معنی میکرده و کمتر بنقل عین عبارت اعتنا داشته اند. این اواخر چهار نسخه از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک برای مقابله و طبع نسخه ای از آن کتاب در دست نگارنده بود. با اینکه مضمون مطالب در جمیع نسخ یکی بود هر کدام آنها را در لباس عبارتی که نظیر آن در دیگری نبود پوشانده بودند و معلوم نشد که عین عبارت مؤلف اصلی کتاب چه بوده. در جداول دو ستونی فوق در صورتی که مطالب ستون دوم آن مسلماً از سعد بن عبدالله اشعری است و مطالب ستون اول یعنی فقرات منقوله از فرق الشیعه چایی نیز هم عبارة وهم مضموناً عین همان مطالب ستون دوم است چه علت دارد که کتاب موجود چایی را با اینکه هیچ قرینه یا اشاره ای بانتساب آن بنویختی نداریم از سعد بن عبدالله ندانیم و آنرا از تألیفات ابو محمد نوبختی بشماریم.

ابوالقاسم اشعری و ابو محمد نوبختی معاصر هم بوده اند و تقریباً در يك زمان یعنی هر دو محققاً در عشره اول از مائه چهارم هجری وفات یافته اند. اگر این دو دانشمند از کتابهای یکدیگر اطلاع نداشته اند و کتاب حاضر از نوبختی است پس این اتحادی که بین مضمون و عبارت کتاب نوبختی و مطالب و عبارات منقوله از اشعری موجود است چیست؟ آیا نوبختی مطالب کتاب اشعری را بدون ابراد سند عیناً برداشته و با آن وسعت علم و اطلاع و احاطه بر فنون مختلفه کلام و حکمت و ادب و ملل و نحل باین عمل که از نوع سرقات ادبی است مبادرت ورزیده است و یا آنکه اشعری که از فقها و محدثین معتبر شیعه و منشأ نقل بسیاری از روایات فرقه امامیه است بر خلاف طریقه مطرده زوایب مطالب کتاب نوبختی را عیناً گرفته و از بردن نام او و تألیفش که هیچکدام نیز پیش عامای این فرقه مجهول نبوده خود داری کرده است؟ بفرض صحت هر يك از این دو شق باید آن کسی را که مرتکب برداشتن عین مطالب کتاب دیگری

بدون تصریح بنقل شده سارق دانست و ساحت نوبختی و اشعری که هر دو در فن خود از فضایل ایشان بوده اند از این نسبت زشت بری است و با نسبت دادن کتاب فرق الشیعه حاضر باشعری احتیاج بهیچیک از دو فرض فوق پیدا نمیشود. اینک ما قرائنی را که آقای شیخ الاسلام زنجانی در مکتوب خود خطاب بنگارنده دلیل بر تعلق کتاب حاضر بنوبختی گرفته اند عیناً نقل میکنیم و نظر خود را نیز راجع بهر کدام از آنها اظهار میداریم:

آقای شیخ الاسلام چنین مینویسند که: آنچه کثی از این کتاب (یعنی از کتاب ابوالقاسم اشعری) نقل نموده يك فقره در ترجمه محمد بن بشیر الاسدی (۱) است که بنظر میآید عین عبارت همین کتاب (یعنی فرق الشیعه چایی) است، با موازنه و تطبیق دو عبارت معلوم میشود که اختلافی بین مابین آنها موجود است علی الخصوص در آخر عبارت کثی يك فقره زیادتی هست که در فرق الشیعه موجود نیست و هکذا عبارت منقوله در غیبت شیخ طوسی که در ترجمه محمد بن نصیر التمیمی است باز اختلافی با این کتاب دارد. چون ابو محمد نوبختی و سعد بن عبدالله قسماً اشعری هر دو معاصر بوده اند از خود همین عبارتها هم میتوان استکشاف نمود که کتاب فرق الشیعه سعد در تألیف متأخر از تألیف نوبختی و کتاب فرق الشیعه حاضر است چه مرسوم است در تألیف متأخر غالباً در نقل عبارت از مؤلف مقدم قدری تصرفات و اضافات حاصل می شود و این حال دو فقره عبارت منقوله از سعد بن عبدالله است نسبت بعبارت کتاب فرق الشیعه؛ منشأ دیگر تردید اختلاف ترتیب تعداد فرق چهارده گانه است که شیخ مفید آنرا از الحسن بن موسی النوبختی حکایت کرده است با ترتیب موجود در این کتاب مطبوع و در این باب هم آنچه بداعی معلوم شد این است که شیخ مفید تصرفی در عبارت کتاب نموده و عین نص کتاب را بجهت طولش نقل ننموده باین معنی که اولاً فرقه امامیه اصلیه را که در کتاب نوبختی (مقصود ایشان همین کتاب موجود (۱) چنانکه از ملاحظه جداول معلوم میشود کثی غیر از این فقره در وجه تسمیه قطعه واحوال عبدالله بن سبأ و محمد بن نصیر التمیمی نیز عین کتاب سعد را نقل و اقتباس کرده است.

چایی است) در تعداد فرقه دوازدهم است بجهت اهمیتش پیش انداخته و مقالات آنها را موافق مذهب امامیه از خودش تقریر نموده بعد از آن فرق دیگر را با همان ترتیب و سیاق کتاب نوبختی با تلخیص و تصرف از خودش ابراد نموده که بتأمل درست خواهد شد و سبک شیخ مفید هم بقرینه سایر رسائل و مؤلفات دیگرش تلخیص و اختصار و رساندن حاصل معنی است نه تطویل بنقل عبارت دیگران بتمامها و ذکر یک فرقه هم از نسخه حاضره فرق الشیعیه که در نزد احقر است ساقط شده و فرقه سیزدهم در کتاب فرق الشیعیه فرقه چهاردهم در تعداد کتاب فصول است و فرقه سیزدهم کتاب فصول از نسخه ساقط است . . . . . سیاق عبارت کتاب حاضر هم میرساند که نفس نفس شخص متکلم است مثل نوبختی نه کلام شخصی فقیه و محدث مثل سعدبن عبدالله اشعری .

اما ملاحظات تکرارنده :

در باب مختصر اختلافیه که مابین عبارات منقوله از ابوالقاسم اشعری بتوسط کتشی و شیخ طوسی و فقره ای که در رجال کتشی در باب محمد بن بشیر اسدی اضافه بر متن فرق الشیعیه چایی موجود است آیا نمیشود بعین همان قرآینی که آقای شیخ الاسلام در مورد شیخ مفید از جهت تصرف در عبارت ذکر کرده اند متمسک شد و گفت که شیخ طوسی و کتشی نیز چنانکه شاهد آنرا نیز در فوق آوردیم در نقل عبارت سعدبن عبدالله همین روش را پیش گرفته اند و کتشی پس از نقل مطلب کتاب سعدبن عبدالله از خود نیز فقراتی بر آن افزوده است ؟

اگر چنانچه آقای شیخ الاسلام تصور میکنند واقعاً سعدبن عبدالله کتاب فرق الشیعیه نوبختی را با تصریح بنقل و بابدون تصریح برداشته از شیخ طوسی و کتشی بعید نیست که با وجود نهایت شهرت ابو محمد نوبختی بکتاب او که بتصور ایشان لااقل در این قسمتها مدرک اشعری بوده است مراجعه نکنند و این مطالب را از سعدبن عبدالله نقل نمایند در صورتیکه هیچ سندی در دست نداریم که تألیف کتاب نوبختی مقدم بر تألیف اشعری باشد ؟ اشعری در ۲۹۹ یا ۳۰۱ فوت کرده و نوبختی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و

۳۱۰ و این دونفر که هر دو از رجال آیام غیبت صغری و هر دو نیز با افتراق شیعه در آن آیام بچهارده فرقه معاصر بوده اند چه علت دارد که وقایعی را که در حیات ایشان اتفاق افتاده یکی از کتاب دیگری نقل کنند و سعدبن عبدالله اخباری عین عبارت نوبختی را بدون هیچگونه اشاره ای بمنشأ آن بخود نسبت دهد و دیگران هم ملتفت این نکته نشوند مخصوصاً شیخ طوسی که خود از آشنایان بفق رجال و مصنفات شیعه است و غالب کتب فرقه امامیه را دیده بوده است از این عمل اطلاع پیدا نکند .

اما اختلافاتی را که بین عبارت شیخ مفید در عیون و محاسن و متن فرق الشیعیه چایی و عدم ترتیب فرق چهارده گانه را که در دو کتاب موجود است ما دلیلی واضح میکیریم بر اینکه فرق الشیعیه چایی از اشعری است نه از نوبختی چه اولاً آن اتحادی که بین مطالب منقوله بتوسط کتشی و شیخ طوسی و فرق الشیعیه چایی موجود است بین عبارت شیخ مفید و عبارت مؤلف فرق الشیعیه حاضر موجود نیست چه علاوه بر کمال اختصار عبارت شیخ مفید غیر از آنکه از حیث لفظ با کتاب حاضر یکی نیست در تعداد فرق ترتیب آن بشکل دیگری است و بعضی مطالب اضافی بر مطالب کتاب فرق الشیعیه حاضر دارد و ماذیلاً بتفاوتهای عمده ای که بین عبارت شیخ مفید یعنی بین عبارت منقول از فرق الشیعیه نوبختی و عبارت فرق الشیعیه چایی موجود است اشاره می کنیم .

۱ - در ذکر فرقه اول ( فرقه دوازدهم از کتاب فرق الشیعیه چایی ) یعنی فرقه امامیه اثنی عشریه مطالب منقول در کتاب العیون و المحاسن بکلی هم از جهت مطلب و هم از حیث عبارت با مطالب مذکور در فرق الشیعیه چایی متفاوت است و ابداً شباهت بهم ندارد .

۲ - در ذکر فرقه چهارم ( فرقه سوم از کتاب فرق الشیعیه چایی ) یعنی فرقه ای که بعد از رحلت امام یازدهم جعفر را امام میدانسته اند شیخ مفید این حدیث را که : «الایمان هو الذی لا یوجد منه ملجأ الا الیه» از حضرت صادق نقل میکند که در فرق الشیعیه چایی نیست .

۳ - در ذکر فرقه پنجم (فرقه چهارم کتاب فرق الشیعه) عبارت شیخ مفید و کتاب فرق الشیعه بکلی با هم متفاوت است و با وجود نقل يك مضمون ابتدا از آن رایحه اینکه از کتاب فرق الشیعه حاضر نقل شده باشد استشمام نمیشود و همین حال وجود دارد در باب فرقه بعد از آن.

۴ - در ذکر فرقه هفتم (فرقه ششم کتاب موجود) شیخ مفید نام آن فرزندی از امام یازدهم را که بعقیده این فرقه بعد از آن حضرت امام قائم بوده علی بن حسن قید میکند در صورتیکه در فرق الشیعه محمد بن علی است و شهرستانی نیز او را محمد بن علی می نامد بعلاوه عبارت شیخ مفید از حیث مضمون با عبارت فرق الشیعه متفاوت است و در ذکر فرق دیگر نیز نظیر این تفاوتها مابین عبارت شیخ مفید که باید قاعده همان عبارت نوبختی باشد و عبارت فرق الشیعه حاضر موجود است و از ملاحظه جدول سه ستونی قبل این نکته بخوبی روشن میشود و اما شباهتی که با وجود این تفاوتها باز مابین بعضی از عبارات نوبختی و کتاب حاضر در بیان عقاید و مقالات فرق چهارده گانه شیعه موجود است از این نکته ناشی است که در نقل قول فرق مختلفه اصحاب کتب ملل و نحل غالب اوقات عین مقالات و بیانات فرقه هارا بعباراتی که خود ایشان تقریر عقیده میکردند نقل می نموده اند و بهمین علت غالباً عین الفاظ ایشان در کتب مقالات و فرق و ملل و نحل باقی می مانده است و این شباهتی را هم که بین بعضی از عبارات نوبختی و فرق الشیعه چایی در نقل مقالات فرق می بینیم باید بر همین اساس حمل کنیم.

این بود ملاحظات نگارنده این کتاب در باب فرق الشیعه چایی و ذکر قرآینی که نسبت تألیف آنرا بابو القاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی تأیید میکند و غرض از تفصیل کلام در این خصوص فقط جلب توجه خوانندگان محترم است باشکالی که در نسبت آن کتاب بنوبختی موجود است تا اگر از ایشان کسی بدلیل دیگری که انتساب کتاب را بنوبختی تأیید و یارده کند بر خورد آنرا انتشار دهد و این مسئله را که از لحاظ تاریخی مهم است روشن سازد و اما اینکه آقای شیخ الاسلام زنجالی لحن مؤلف کتاب فرق الشیعه

حاضر لحن کلامی و بهمین جهت نسبت آنرا بابو محمد نوبختی متکلم مناسب تر می شمارند تا بابو القاسم اشعری قمیه. این نیز بنظر این جانب دلیلی قاطع نیست چه فقهای آن ایام که دوره مجادله و مناظره بوده گناه گاهی در مقابل خصم خواهی نخواهی این لحن را اختیار میکردند چنانکه شیخ صدوق در قسمت اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمه مثل يك نفر متکلم امامی داخل در رد اقوال خصم و مناظره با ایشان شده است.

تعداد فرق شیعه

بعد از رحلت امام یازدهم

چنانکه از فرق الشیعه حاضر و عبارات منقول از نوبختی بر می آید فرقه شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن بن علی عسکری بچهارده شعبه منقسم گردیدند ولی در آن ایام که هر کس باظهار مقاله ای در باب امامت میپرداخته و جماعتی را دور خود جمع میکرد است و تاعدتی نزاع بر سر جانشین امام یازدهم باقی بوده بتدریج بر چهارده فرقه فوق فرق دیگری نیز اضافه شده است چنانکه در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد ایشان بیست میرسیده و مسعودی در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات و سیر الحیات مقالات این بیست فرقه ذکر کرده بوده است (۱).

از یازده فرقه ای که شهرستانی نام ایشان را برده و در امامت امام یازدهم اتفاق داشته اند (۲) نه فرقه آن با فرق مذکور در فرق الشیعه و کتاب العیون و المحاسن یکی است و دو فرقه اضافه دارد که عبارت باشند از فرقه نهم و یازدهم آن کتاب و عین مقاله آن دو فرقه این است:

التاسعة قالت ان الحسن قدمات و صح موته و قد اختلف الناس هذا الاختلاف و لاندري كيف هو و لا تشك ان قد ولد له ابن و لا ندري قبل موته او بعد موته الا

(۱) مروج الذهب ج ۳ ص ۳۴۶ (چاپ مصر) (۲) شهرستانی فرقه امامیه را علیحده ذکر کرده فرقه دهم و دوازدهم کتاب فرق الشیعه را هم که منکر امامت امام یازدهم بوده اند ندارد. فرقه هشتم را هم در ضمن یکی دیگر از فرق گنجانده و فرقه سیزدهم و چهاردهم آن کتاب را هم که از نسخ حاضر فرق الشیعه سیزدهمین آن ساقط شده فاقد است.

اَنَا نَعْلَمُ بِقَيْنَا انَّ الارضَ لَا تَخْلُو عَنْ حِجَّةٍ وَهُوَ الْخَلْفُ الْغَائِبُ فَتَجْنُ تَتَوَلَّاهُ وَتَتَمَسَّكُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَظْهَرَ بِصُورَتِهِ .

الحادية عشر فرقة توقفت في هذه المخابط وقالت لا ندري علي القطع حقيقة الحال لكننا نقطع في الرضا ونقول بامامته في كل موضع اختلفت الشيعة فيه فنحن من الواقفية في ذلك الي ان يظهر الله الحجة و يظهر بصورته فلا يشك في امامته من ابصره ولا يحتاج الي معجزة وكرامة و بيينة بل معجزته اتباع الناس باسمه اياه من غير منازعة و مدافعة .

اگر این دو فرقه را هم بر چهارده فرقه فوق بیفزائیم عدد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم بشانزده میرسد و چون رأی طرفداران حلاج و رأی منسوب بابو سهل نوبختی و قائلین بسیزده امام را هم بر این عدّه اضافه کنیم عدد فرق شیعه نزدیک بهمان عدّه ای میشود که مسعودی ذکر کرده ولی معلوم نیست که این فرق همه عین همان فرقه - هائی باشند که مسعودی مقالاتشان را در دو کتاب خود آورده بوده بلکه شاید بواسطه تشبث عجیبی که پس از رحلت امام یازدهم در احوال شیعه بروز کرد عدد فرق شیعه بیش از اینها نیز شده و بعضی از آنها غیر از فرق مذکور در مؤلفات مسعودی باشد ولی همین اشاره مسعودی میفهماند که عدد فرق شیعه در عهد اول اقل بیست بالغ میشده است . فرقه هائی که ما در فوق تفصیل مقالات ایشانرا از کتب چند التقاط کردیم و در قبل نیز فهرستی از ایشان بدست میدهیم غیر از طرفداران هلالی و بلالی و شامغانی و تمیری و غلاة دیگرند که بعد ها بعقاید آنها اشاره خواهیم . اینک فهرست فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم و اشاره بمنابعی که در آنها ذکر می از ایشان هست :

- ۱ - امامیه اثنی عشریه ( فرقه ۱ عیون و محاسن ، فرقه ۱۲ فرق الشیعه ) ؛
- ۲ - طرفداران زنده بودن امام یازدهم و غیبت و رجعت آن حضرت بعنوان مهدی ( فرق : ۱ عیون : ۲ ، شهرستانی : ۱ ، غیبت طوسی ص ۱۶۱ ، کمال الدین ص ۲۴ ) ؛
- ۳ - معتقدین بر رحلت امام یازدهم و قیام آن حضرت بعد از رحلت ( فرق : ۲ ، عیون : ۳ ، شهرستانی : ۲ ، غیبت ص ۶۲ و ۱۴۲ ) ؛

۴ - يك فرقه از جعفریه معتقد بر رحلت امام یازدهم و امامت جعفر برادر آن حضرت بنص از طرف امام یازدهم ( فرق : ۳ ، عیون : ۴ ، شهرستانی : ۳ ، غیبت طوسی ص ۱۴۳ ) ؛

۵ - فرقه دیگر از جعفریه طرفدار امامت جعفر بنص از طرف امام دهم و معتقد ببطلان امامت امام یازدهم ( فرق : ۶ ، عیون : ۵ ، شهرستانی : ۴ ) ؛

۶ - محمدیه ، یعنی طرفداران امامت محمد بن الامام علی الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمدعی بودن امام یازدهم و جعفر در باب امامت و منتظر قیام محمد بعنوان مهدی و قائم ( فرق : ۵ ، عیون : ۶ ، شهرستانی : ۵ ، غیبت طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ و کمال الدین ص ۶۳ ) ؛

۷ - طرفداران امامت فرزندی از امام یازدهم بنام محمد ( شیخ مفید بنقل از نوبختی این فرزند را علی مینامد ) که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده ( فرق : ۶ ، عیون : ۷ ، شهرستانی : ۶ ) ؛

۸ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفدار پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام تولد یافته و ادعای غیبت و انتظار رجعت او ( فرق : ۷ ، عیون : ۸ ، شهرستانی : ۷ ) ؛

۹ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقد بحامله بودن یکی از کنیزکان آن حضرت پسری که بادعای ایشان هر وقت آن کنیزك آن پسر را بدنیا بیاورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد ( فرق : ۸ ، عیون : ۹ ، غیبت طوسی ص ۶۱ ، شهرستانی این فرقه را در ضمن فرقه ۸ دارد ) ؛

۱۰ - طرفداران انقطاع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلمت معصیت مردم و غضب خدا بر ایشان ( فرق : ۹ ، عیون : ۱۰ ، شهرستانی : ۸ ، غیبت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۴۵ ) ؛

۱۱ - فرقه نفیسه طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آن حضرت و معتقد بامامت جعفر بعد از محمد بنص از طرف محمد بوسیله نفیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم (فرق: ۱۱، عیون: ۱۱، شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند)؛

۱۲ - مشکوکین در باب امامت، معتقد برحلت امام یازدهم و خالی نماندن زمین از حجّت ولی منتظر روشن شدن مسئله امامت (فرق: ۱۱، عیون: ۱۲، شهرستانی: ۱۰، غیبت ص: ۱۶۳)؛

۱۳ - طرفداران پسر منتظر امام یازدهم بنام محمد ولی معتقد برحلت و رستاخیز او (فرق: ندارد، عیون: ۱۳، شهرستانی: ندارد، غیبت طوسی ص: ۶۰)؛

۱۴ - طرفداران رحلت امام یازدهم و منتظر قیام فرزند غائب آن حضرت و معتقد بخالی نماندن زمین از حجّت ولی مشکوک در اینکه این فرزند قبل از رحلت امام یازدهم تولّد یافته یا بعد از آن (شهرستانی فقط: ۹)؛

۱۵ - فطحیّه طرفدار رحلت امام یازدهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت (فرق: ۱۳، عیون: ۱۴، شهرستانی: ندارد، غیبت ص: ۶۲ - ۱۴۵)؛

۱۶ - کسانی که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یازدهم را فعلاً پذیرفته بودند (غیبت طوسی ص: ۱۶ و ۱۴۴)؛

۱۷ - واقفه در مسئله امامت که میگفتند حقیقت حال بر ما مجهول است و ما در مورد که در میان شیعه اختلافی بروز کند یکی از آل محمد (الرضامن آل محمد) (۱) مراجعه می کنیم تا آنکه خداوند حجّت خود را بر خلق ظاهر کند و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی بمعجزه و کرامت نیست بلکه گرویدن جمع مردم باو بی منازعه و بلا مانع معجز اوست (شهرستانی: ۱۱)؛

۱ - کلمه رضا یا «الرضامن آل محمد» را طرفداران علویین و فقیه کس معینی از ایشان را در نظر نداشتند بکار میبردند چنانکه حلاج در اول امر مردم را بامامت شخصی بهمین عنوان میخوانده و نام او را نمیبوده (قسمتی از کتاب المنتظم ابن الجوزی در حاشیه صله عرب ص: ۱۰۵ و Passion d'al-Hallâdj p. 75) نقل از انساب الاشراف بلاذری) برای شاهد استعمال این کلمه رجوع کنید بکتاب کمال الدین ص: ۷۸ و غیره

۱۸ - طرفداران سیزده امام یعنی قائلین برحلت امام دوازدهم و معتقد بامامت پسری از آن حضرت (۱) (غیبت طوسی ص: ۱۴۷)؛

۱۹ - طرفداران حلاج یعنی معتقدین بخدمت امامت پس از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت (۲)؛

۲۰ - پیروان عقیده ای که آنرا صاحب الفهرست بابوسهل نوبختی نسبت داده (۳). مقالات این بدست فرقه بعضی بعضی دیگر خیلی شبیه است و بهمین جهت هم مؤلفین قدیم زیاد بین ایشان تفاوت نمیکذاشته اند بعلاوه چون گروندگان بیشتر این مقالات جمعیتی کثیر نبوده غالباً بزودی از میان رفته اند و غیر از فرقه امامیه اثنی عشریه که متکلمین و رواة اخبار و فقها و رجال سیاسی بزرگ داشته بقیّه هیچکدام نتوانسته اند در مقابل این فرقه دوام بیاورند و امامیه همین امر یعنی انقراض فرق دیگر از فهرست فوق و بقای فرقه خود را یکی از دلایل حقانیت مقالات خویش میدانند.

(۱) این فرقه غیر از کسانی هستند که مثل ابونصر هبه الله بن محمد ائمه را سیزده میدانسته و زیدین علی را نیز در عداد ایشان می آورده اند (رجوع کنید بصفحه ۱۱۰ از همین کتاب)  
(۲) صفحه ۱۱۰ از همین کتاب.  
(۳) ایضاً صفحه ۱۱۱ از همین کتاب

### فصل هشتم

#### ابو اسحاق ابراهیم

مؤلف کتاب یاقوت  
( نیمه اول قرن چهارم )

تنها کتاب مستقلی که از يك تن از بزرگان متعدد خاندان نوبختی باقیست و در انتساب آن شبهه ای نیست کتابی است در اصول علم کلام بنام الیاقوت تألیف ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت و این کتاب در ردیف مشهورترین کتب کلامی معدود بوده و جماعتی از فضلا بشرح و استناد باقوال مؤلف آن پرداخته اند .

اما از مؤلف جلیل القدر آن که یکی از قدیمترین متکلمین فرقه امامیه است و شاید کتاب یاقوت او اقدم کتب کلامی باشد که از این فرقه در دست است در هیچیک از تواریخ و تراجم رجال ذکر نیست و در حقیقت عجیب است که هیچکس از مؤلفین حتی مصنفین شیعه هم نامی از او نبرده اند .

کتاب یاقوت در ضمن شرحی که علامه حسن بن مطهر حلّی ( ۶۴۸ - ۷۲۶ )

بسم انوار الملکوت فی شرح الیاقوت بر آن نوشته و در آن تمام یاقوت را جزء بجزء نقل کرده بدست ما رسیده است و قبل از علامه حلّی ، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید ( ۵۸۶ - ۶۵۶ (۱) مورخ و متکلم معتزلی معروف نیز آن کتاب را شرح کرده بوده است (۲) ولی از این شرح ابن ابی الحدید اثری باقی نیست و تا آنجا که نگارنده

(۱) در صفحه ۲۸ و ۴۸ از این کتاب ما بتبعیت از صاحب فوات الوفيات و غیره وفات ابن ابی الحدید را در سال ۶۵۵ ضبط کردیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که علامه ادیب مزبور در سال بعد یعنی در ۶۵۶ فوت کرده ، ابن القوطی در کتاب الحوادث الجامعة ص ۳۳۶ پس از ذکر وفات برادر او ، قاضی موفق الدین ابوالعالی قاسم بن ابی الحدید ، که در جمادی الاخری در همین سال فوت کرده بوده از عزالدین عبدالحمید قطعه ای در رثاء برادر نقل میکند و میگوید که عزالدین فقط چهارده روز بعد از مرگ برادر خود زنده ماند و صاحب تجارب السلف فارسی یعنی هندوشاه نخبجویی نیز حکایتی از ملاقات عزالدین بن ابی الحدید باخواجه نصیرالدین طوسی پس از ورود تاتار بغداد در کتاب خود آورده است که دال بر حیات اوست در موفت فتح آن شهر ( ۴ صفر ۶۵۶ ) بدست هولاسگو .  
(۲) شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷۵ و روضات الجنات ص ۴۲۳

تتبع کرده کسی نیز از آن چیزی نقل ننموده است .

مؤلف یاقوت را مؤلفین کتب کلامی هر جا که از او قولی نقل میکنند باسم ابن نوبخت میخوانند فقط علامه حلّی در انوار الملکوت او را شیخ ابواسحاق و در مقدمه آن کتاب که آنرا بعد عیناً نقل خواهیم کرد از مؤلف اصلی یاقوت بنام شیخ ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت اسم میبرد و این کنیه و اسم در مقدمه سه نسخه از کتاب انوار الملکوت که نگارنده دیدم در هر سه بیک شکل و بدون اختلاف موجود است (۱) .

با وجود تصریح علامه حلّی باسم مؤلف کتاب الیاقوت ندانستم بچه دلیل میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء (۲) و بتبع او بعضی از مؤلفین جدید شیعه در عراق و سوریه (۳) نام او را اسماعیل گرفته و او را اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت دانسته اند . سند صاحب ریاض العلماء معلوم نشد چیست و چون مؤلف کتاب الیاقوت بشرحیکه خواهیم دید از رجال بعد از دوره غیبت و لاقفل از معاصرین امام ابوالحسن اشعری ( ۲۶۰ - ۳۲۴ ) و ابوبکر محمد بن زکریای رازی ( متوفی سال ۳۲۰ ) یعنی از مردم نیمه اول قرن چهارم است نمیتواند نواده مستقیم ابوسهل بن نوبخت باشد بهمین جهت ما در باب اسم او بتبعیت از علامه حلّی را مادام که سندی بر نقض آن بدست نیاید رها نمیکنیم و همه جا او را ابواسحاق ابراهیم مینامیم بخصوص که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۴) او را همه وقت باسم شیخ ابراهیم میخواند و بعید مینماید که با آن اطلاع وسیعی که مجلسی بر کتب و مآخذ شیعه داشته و کتابخانه وسیعی که در زیر دست او بوده در این باب اطلاعش از صاحب ریاض العلماء کمتر

(۱) نسخه کتابخانه آستانه رضوی مشهد مقدس ، نسخه کتابخانه دارالشورای ملی ایران ، نسخه ملکی دوست فاضل نگارنده آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و ایشان مرحمت کرده از روی نسخه خود يك نسخه نیز برای نگارنده این سطور نویسانده اند .  
(۲) تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۱۱۶ هجری است و مؤلف آن از معاصرین مجلس ثانی بوده و بین ۱۱۳۰ و ۱۱۴۰ فوت کرده است .  
(۳) از جمله صاحب کتاب « الشیعه و فنون الاسلام » ص ۴۸ . (۴) ج ۱۴ ص ۱۳۸

و باین نکته بر نخورده باشد.

عصر مؤلف یاقوت

از مطالعه کتاب یاقوت عصر تخمینی مؤلف آنرا میتوان استنباط کرد باین شکل که اولاً مؤلف این کتاب در آخر تألیف خود بتبع ابوسهل نوبختی مبحث امامت را در دنبال مبحث نبوت در مباحث کلامی وارد و در آن باب مسئله غیبت را عنوان کرده و ابرادانی را که اهل سنت بر امامیه در این خصوص و در باب اختلاف شیعه بین خود در فتاوی و احکام وارد نموده اند متعرض شده و آنها را جواب گفته است. این جمله می فهماند که عصر مؤلف کتاب یاقوت از زمان غیبت متأخر و بعد از دوره ایست که علمای امامیه در باب شمار ائمه با یکدیگر اختلاف داشته اند و این دوره چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم بر نیمه اول قرن چهارم مقدم نیست بلکه با اواخر عمر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی مقارن میشود (۱).

ثانیاً شیخ ابواسحاق نوبختی در کتاب یاقوت مکرر بنقض آراء مخصوص اشاعره و رئیس ایشان امام ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پرداخته است و اگر چه با اسم اشعری تصریح نکرده ولی چند فقره از مقالات خاصه اشعری که باصطلاح از متفردات شخصی اوست و کسی قبل از او آنها را اظهار ننموده بوده در متن کتاب یاقوت موجود است مخصوصاً سه مسئله « اثبات صفات قدیمه » (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب.

(۲) « مسئله ناسمه » از « مقصد خامس » از متن کتاب یاقوت - شیخ مفید در کتاب « اوائل المقالات » میگوید: « واحد رجل من اهل البصرة يعرف بالاشعری قولاً خالف فيه جميع الفاضل الموحدين و معانیهیم فیما و صفاته و زعم ان لله عز و جل صفات قدیمه و انه لم یزل یعنی لامی هو ولا غیره من اجلها كان مستحقاً للوصف باءه عالم حتى قادر سیدع لیسر متکلم مرید و زعم ان لله وجهاً قدیماً و سمعاً قدیماً و بصراً قدیماً و یدین قدیمین و ان هذه كلها ازلیة قدیمه و هذا قول لم یسبقه اليه احد من مفتعلی التوحید فضلاً عن اهل الاسلام » - این فقره را آقای شیخ الاسلام زنجانی دامت برکاته برای نگارنده استنساخ و مرحت کرده اند. رجوع کنید نیز بشهرستانی ص ۶۶ - ۶۷.

و « کسب » (۱) و « کلام نفسانی » (۲) که هر سه از مقالات و موضوعات شخصی ابوالحسن اشعری است و شیخ ابواسحاق در رد این مقالات بر قائلین بآن اقوال تاخته و کسب و کلام نفسانی را « هذیان » خوانده است.

امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ تولد یافته و تا حدود چهل سالگی یعنی تا اوایل قرن چهارم در حلقه درس ابوعلی جبائی حضور بهم میرسانده و از معتزله پیروان او بوده و از این تاریخ بعد از استاد خویش جدا شده و مقالاتی مخصوص بخود انتشار داده و مذهب اشعری را درست کرده است.

از این جمله معلوم میشود که تا حدود ۳۰۰ هجری بلکه تا مدتی بعد از آن نیز هنوز اشاعره آنقدر ها قوت نگرفته و آراء خاصه ایشان انتشار پیدا نکرده بوده که کسی بزد آنها بپردازد و از جمله شواهد این قضیه یکی آنکه در فهرست تألیفات کلامی ابوسهل نوبختی و ابومحمد حسن بن موسی هیچ کتاب با اشاره ای بر رد عقاید اشعری دیده نمیشود و اشعری که با ایشان در یک زمان میزیسته گویا در ایام حیات آن متکلمین که از ۳۱۱ هجری متجاوز نیست هنوز چنانکه باید آراء خود را منتشر نساخته بوده است و با قرب احتمالات این کار را در قسمت اخیر از عمر خود یعنی بین سنین ۳۱۰ و ۳۲۴ کرده است.

رد عقاید اشعری بتوسط ابواسحاق نوبختی لابد بعد از این ایام صورت گرفته است و اگر زمان او بعد از زمان اشعری نباشد بهرحال از دوره اخیر عمر او جلوتر

(۱) مسئله ناسمه، مقصد سابع - بعضی از علمای کلام عجایب این فن را سه میدانستند: قول بطفره از نظام (شهرستانی ص ۳۸) و قول باحوال از ابو هاشم جبائی (شهرستانی ص ۵۷) و قول بکسب از ابوالحسن اشعری (شهرستانی ص ۶۸ - ۶۹) و یکی از شعرا در این باب گفته است:   
مِمَّا يُقَالُ وَلَا حَقِيقَةَ تَحْتَهُ مَقُولَةٌ تَدْنُو إِلَى الْأَقْبَامِ  
أَلْكَسْبُ عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ وَالْحَالُ عِنْدَ الْقَاسِمِيِّ وَ طِفْرَةُ النَّظَامِ  
(متهاج السنج ۱ ص ۱۲۷)

و در مصراع دوم بیت دوم شاید صحیح التهمی باشد بجای الهاشمی و آن منسوب است بابو هاشم که نام فرقه طرفدار عقاید او بوده است (رجوع کنید بشهرستانی ص ۵۴ و انساب سمعانی f-96b).

(۲) مسئله سادسه، مقصد خامس، شهرستانی ص ۶۸.

نیست و بهر حال چنانکه از اشارات علامه حتی در انوارالملکوت بر می آید عصر شیخ ابواسحاق مدتها بر زمان علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و ابوالحسین محمد بن علی بصری معتزلی (متوفی سال ۴۳۶) متقدم است و این دو متکلم بزرگ بعضی از آراء صاحب یاقوت را قبول و بعضی را رد کرده اند.

رابعاً بشر حیکه خواهیم گفت مؤلف یاقوت بنقض قول مشهور ابوبکر محمد بن زکریای رازی در باب لذت پرداخته و باین جهت نیز عصر او لااقل از زمان محمد زکریا که در ۳۲۰ فوت کرده نمیتواند جلوتر باشد.

اختصار کتاب یاقوت و اشکال فهم مطالب و غایت ایجاز آن نیز دلیل قدمت آن است و چنین بر می آید که این کتاب قبل از کتب مبسوط کلامی امامیه تألیف شده و از نمونه هائی است که بعدها شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مؤلفات مبسوط خود را بسیاق آن برشته تألیف آورده اند.

در خاندان نوبختی يك نفر ابراهیم نام هست و او پدر احمد بن ابراهیم و ابوجعفر عبدالله بن ابراهیم است و احمد بن ابراهیم منشی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و با برادرش در موقع رحلت شیخ ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ اتفاق افتاده حیات داشته اند (۱). آیا این ابراهیم پدر احمد و ابوجعفر عبدالله همان مؤلف کتاب الیاقوت است؟ این مسئله اگرچه محال نیست ولی مستبعد میباشد زیرا که زمان این ابراهیم بر ۳۰۴ و ۳۰۵ هجری متقدم است و معلوم نیست که او تا ایام انتشار مقالات اشعری و رواج مذهب او حیات داشته بوده است تا بتواند کتاب یاقوت را در آن دوره تألیف و اقوال اشاعره را نقض کند.

### انوارالملکوت

تا آنجا که اطلاع در دست است اول کسیکه کتاب یاقوت را شرح کرده ابن ابی الحدید معتزلی است و لابد غرض او از این شرح تقریر و تأیید افکار معتزلی خود و رد بعضی از مقالات امامیه در مسائل کلامی بوده است چنانکه عین همین روش را در شرح نهج البلاغه و شرح کتاب الذریعة الی اصول الشریعة (۲) تألیف علم الهدی سید مرتضی

(۱) غیبت طوسی ص ۲۴۲ و ۲۴۳ (۲) بنام: الاعتبار

اتخاذ کرده ولی شرح ابن ابی الحدید چنانکه گفتیم در دست نیست و شرحی که خوشبختانه بدست ما رسیده از علامه حتی است که انوارالملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد و يك قسمت از عین مقدمه آن کتاب که در ۶۸۴ تألیف شده این است:

«... وقد صنّف العلماء فی ذلك كثيراً من المبسوطات واطنبوا القول فيه بكتب مختصرات و مطولات الاّ انهم لم یسلموا من زیغ فی تلك الایرادات و لم یخلصوا من خطأ فی بعض الاعتقادات وقد صنّفنا فی ذلك كتباً متعدّدة اوضحنا فیها سبیل الرّشاد و هدینا الی طریق السّداد نرجوا فیها ذخراً للمعاد و قد صنّف شیخنا الاقدم و استاذنا الاعظم ابو اسحق ابراهیم بن نوبخت قدس الله روحه الرّکّیة و نفسه العلیّیة مختصراً سمّاه الیاقوت قد احتوی من المسائل علی اشرفها و اعلاها و من المباحث علی اجلّها و اسناها الاّ انه صغیر الحجم کثیر العلم مستصعب علی الفهم فی غایة الایجاز و الاختصار بحيث یعجز عن حلّه اولو الانظار فرأینا ان نضع هذا الكتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت علی ترتیبیه و نظمه موضحاً لما التبس من مشکلاته مبیناً لما استبهم من معضلاته مع زیادات لم توجد فی هذا الكتاب.»

علامه حلی در شرح کتاب الیاقوت چنانکه خود میگوید نه تنها نظم و ترتیب کتاب شیخ ابواسحاق را حفظ کرده بلکه در این کار عین عبارات مؤلف را ابتدا نقل و بعد شرح نموده است و در باره ای موارد رأی مؤلف اصل کتاب را نیز که نزدیک بمشرب معتزله است نپذیرفته و عقیده خود را که حاصل اجتهادات متکلمین امامی بعد از شیخ ابواسحاق مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان است در مقابل ایراد کرده است.

کتاب الیاقوت تا حدیکه نگارنده اطلاع دارد قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه امامیه در دست و موجود است و برای آنکه ترتیب مباحث کلامی متکلمین امامی در آن ایام مفهوم شود فهرست مطالب آنرا بشکلی که علامه حلی در انوارالملکوت آورده است عیناً نقل میکنیم:

مقصد اول در نظر ، شامل ۱۳ مسئله :

- مسئله ۱ - در ماهیت نظر ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه نظر مفید علم است ؛
- « ۴ - در وجوب عقلی آن ؛
- « ۵ - در اینکه نظر اولین واجبات است ؛
- « ۶ - در دلیل ؛
- « ۷ - در اینکه آیا دلیل سمعی بتنهائی مفید علم هست یا نه ؛
- « ۸ - در ضبط استدلال با دلایل سمعی ؛
- « ۹ - در حد علم ؛
- « ۱۰ - در تقسیم علم ؛
- « ۱۱ - در مغایرت علم بدلیل با علم بداول و دلالت ؛
- « ۱۲ - در اینکه نظر مولد علم است ؛
- « ۱۳ - در اینکه معارف برای ما مقدور است .

مقصد ثانی در جوهر و عرض ، شامل ۱۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در تعاریف جوهر و عرض و جسم ؛
- « ۲ - در جزء لاینجزی ؛
- « ۳ - در تماثل اجسام ؛
- « ۴ - در جواز خلق اجسام از طعوم و الوان و روایح ؛
- « ۵ - در اینکه اجسام مرئی است ؛
- « ۶ - در اثبات خلأ ؛
- « ۷ - در تعریف حرکت ؛
- « ۸ - در تعریف سکون ؛
- « ۹ - در اینکه حصول حرکت و سکون بمعنی نیست ؛
- « ۱۰ - در محال بودن انتقال و بقاء برای اعراض .

مقصد ثالث در احکام جواهر ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در حدوث اجسام ؛
- « ۲ - در ابطال تسلسل ؛
- « ۳ - در شبهه خصم و رد آن ؛
- « ۴ - در عدم ابدیت عالم .

مقصد رابع در موجودات ، شامل ۷ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه وجود نفس ماهیت است ؛

- « ۲ - در اینکه معدوم چیزی نیست ؛
- « ۳ - در تقسیم موجود بقدم و محدث ؛
- « ۴ - در اینکه قدیم را بمؤثر نمیتوان اسناد داد ؛
- « ۵ - در تقسیم موجود بواجب و ممکن ؛
- « ۶ - در خواص واجب بذات خود ؛
- « ۷ - در خواص ممکن بذات خود .

مقصد خامس در اثبات صانع و توحید و احکام آن ، شامل ۱۹ مسئله :

- مسئله ۱ - در اثبات صانع ؛
- « ۲ - در قدرت او ؛
- « ۳ - در علم او ؛
- « ۴ - در حیات او ؛
- « ۵ - در اینکه صانع سمیع و بصیر است ؛
- « ۶ - در اینکه او سرید است ؛
- « ۷ - در اینکه او متکلم است ؛
- « ۸ - در اینکه ذات باری تعالی غنی است ؛
- « ۹ - در قی معانی و احوال ؛
- « ۱۰ - در اینکه خداوند جسم و جوهر و عرض نیست ؛
- « ۱۱ - در اینکه خداوند در هیچ چیزی نمی گنجد ؛
- « ۱۲ - در اینکه خداوند در غیر خود حلول نمیکند ؛
- « ۱۳ - در محال بودن قیام حوادث بذات باری تعالی ؛
- « ۱۴ - در محال بودن رؤیت خداوند ؛
- « ۱۵ - در قدرت خداوند بر هر مقدوری ؛
- « ۱۶ - در علم خداوند بهر معلومی ؛
- « ۱۷ - در اینکه خداوند تعالی یگانه است ؛
- « ۱۸ - در ابطال ماهیت ؛
- « ۱۹ - در حدوث کلام خداوند تعالی .

مقصد ششم در استناد صفات خداوندی بوجوب او ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه مؤثر بذات خود واجب الوجود است ؛
- « ۲ - در سلب عرضیت و جسمیت از او ؛
- « ۳ - در اینکه برای خداوند صفتی زاید بر ذات نیست ؛
- « ۴ - در محال بودن ورود تغییر بر او ؛
- « ۵ - در اینکه خداوند تعالی ذاتاً مبتدع است .

مقصد سابع در عدل ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در تحسین و تقبیح عقلی ؛
- « ۲ - در اینکه خداوند تعالی فاعل فعل قبیح نیست ؛
- « ۳ - در اینکه بنده خود فاعل افعال خویش است ؛
- « ۴ - در اینکه خداوند تعالی اراده قبیح نمیکند ؛
- « ۵ - در امریکه از افعال بوجود می آید .

مقصد ثامن در آلام و اعواض ، شامل ۸ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوه قبح آلام ؛
- « ۲ - در وجوه حسن آلام ؛
- « ۳ - در فعل الم از طرف صانع و وجوه حسنه آن ؛
- « ۴ - در ابطال قول بکریمه و تناسخیه ؛
- « ۵ - در اثبات عوض برای خدای تعالی ؛
- « ۶ - در انتصاف ؛
- « ۷ - در انقطاع عوض ؛
- « ۸ - در عدم عوض بهبه و ابراه .

مقصد ناسع در افعال قلوب و نظایر آن ، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد علم ؛
- « ۲ - در جواز تعلق علم بدو معلوم ؛
- « ۳ - در اختلاف پیدا کردن علوم باختلاف معلومات ؛
- « ۴ - در مباحث متعلق باراده ؛
- « ۵ - در ابطال کلام نفس ؛
- « ۶ - در حد لذت و الم ؛
- « ۷ - در ماهیت قدرت ؛
- « ۸ - در اینکه قدرت قبل از فعل است ؛
- « ۹ - در تعلق قدرت بدو امر ضد یکدیگر ؛
- « ۱۰ - در متعلق بودن قدرت ؛
- « ۱۱ - در اینکه قدرت موجب فعل نیست ؛
- « ۱۲ - در اینکه قدرت باقی نماند .

مقصد عاشر در تکلیف ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در شرط آن ؛
- « ۲ - در ماهیت انسان ؛
- « ۳ - در بیان حسن تکلیف ؛
- « ۴ - در محال بودن تکلیف مالا یطاق ؛

مقصد حادی عشر در الطاف ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد الطاف ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه فعل قبیح با لطف جایز نیست ؛
- « ۴ - در اینکه از خداوند تعالی فعل عقاب در صورت منع لطف پستندیده نیست ؛
- « ۵ - در اصلح در دنیا .

چهار مسئله در توحید :

- مسئله ۱ - در اینکه خداوند تعالی از روز ازل عالم بوده است ؛
- « ۲ - در اینکه خداوند تعالی از ازل فاعل بوده است ؛
- « ۳ - در اینکه خداوند تعالی از ازل زنده بوده است ؛
- « ۴ - جواب بکلام هشام بن الحکم در باب علم خداوند .

مقصد ثانی عشر در جواب اعتراضات مخالفین در باب توحید و عدل

شامل ۶ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواب اعتراضات بقدرت ؛
- « ۲ - در تحقیق معنی سمیع و بصیر ؛
- « ۳ - در تحقیق معنی مرید ؛
- « ۴ - در ابطال قدمت کلام ؛
- « ۵ - در ابطال دلیل اشاعره در باب رؤیت ؛
- « ۶ - در جواب شبهه مجبزه در خصوص تحسین و تقبیح و غیره ؛

مقصد ثالث عشر در وعد و وعید ، شامل ۱۱ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب سمعی ثواب و عقاب ؛
- « ۲ - در ابطال احباط ؛
- « ۳ - در اینکه عقاب فاسق منقطع میشود ؛
- « ۴ - در اثبات شفاعت ؛
- « ۵ - در عدم وجوب قبول توبه ؛
- « ۶ - در اینکه توبه واجب است ؛
- « ۷ - در اینکه توبه از يك عمل زشت با وجود عدم توبه از عمل زشت دیگری صحیح است ؛
- « ۸ - در اینکه مؤمن کافر نمیشود ؛
- « ۹ - در ماهیت ایمان و اینکه مؤمن با وجود ارتکاب فسق باز مؤمن خوانده میشود ؛
- « ۱۰ - در اثبات صراط و میزان و غیر آنها که بطریق نقل بما رسیده است ؛
- « ۱۱ - در جواب اعتراضات مخالفین در خصوص وعد و وعید .

مقصد رابع عشر در نبوات ، شامل ۲۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواز بعثت ؛
- ۲ - در شرایط معجزه ؛
- ۳ - در اثبات نبوت پیغمبر اسلام ؛
- ۴ - در جواز ظهور کرامات ؛
- ۵ - در اینکه انبیاء از ملائکه اشرفند ؛
- ۶ - در رد اعتراضات بر نبوت ؛
- ۷ - در اعاده و امکان آن ؛
- ۸ - در بقای جواهر ؛
- ۹ - در امر بمعروف و نهی از منکر ؛
- ۱۰ - در آجال ؛
- ۱۱ - در اسعار ؛
- ۱۲ - در ارزاق ؛
- ۱۳ - در بیان عصمت انبیاء ؛
- ۱۴ - در رد بر یهود ؛
- ۱۵ - در رد بر نصاری ؛
- ۱۶ - در رد بر منجین و طبعین ؛
- ۱۷ - در ابطال قول ثنویته ؛
- ۱۸ - در رد بر مجوس ؛
- ۱۹ - در رد بر بت پرستان ؛
- ۲۰ - در رد بر غلاة .

مقصد خامس عشر در امامت ، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب امامت ؛
- ۲ - در وجوب عصمت ؛
- ۳ - در باقی صفات امام ؛
- ۴ - در وجوب نص ؛
- ۵ - در جواب با اعتراضات مخالفین در باب مسائل فوق ؛
- ۶ - در تعیین امام ؛
- ۷ - در جواب با اعتراضات مخالفین ؛
- ۸ - در نص خفی ؛
- ۹ - در تحقیق در اعتراضات مخالفین ؛
- ۱۰ - در فصوص دال بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ؛
- ۱۱ - در امامت بیته ائمه دوازده گانه ؛
- ۱۲ - در حکم مخالفین .

کتاب الیاقوت با وجود شرح ابن ابی الحدید تا عصر علامه میان طایفه امامیه چندان مشهور نبوده و پس از آنکه انوارالملکوت انتشار یافته توجه بآن کتاب و مؤلف آن زیاد شده و انتخاب و شرح مطالب و نقل اقوال شیخ ابواسحاق معمول گردیده است . از آنجمله بعد از علامه خواهر زاده او سید حمید الدین عبدالمطلب حسینی حلی (۶۸۱-۷۵۴) انوارالملکوت را شرح کرده و بیست مؤلف اصلی یعنی ابواسحاق و شارح یعنی علامه حلی محاکمه نموده است (۱) و شیخ شهاب الدین اسماعیل بن شیخ شرف الدین ابی عبدالله عودی علملی از ادبا و شعرای جبل عامل که قبل از ۱۰۹۷ سال تألیف کتاب امل الآمل میزیسته در ارجوزه ای کتاب الیاقوت را منظوم ساخته (۲) و یکی دیگر از فضلاء امامیه از شرح یاقوت منتخبانی ترتیب داده بوده است (۳) .

کتاب الابتهاج

شیخ ابواسحاق نوبختی تألیف دیگری نیز در یکی از مباحث کلامی داشته است با اسم کتاب الابتهاج که خود در کتاب یاقوت بآن اشاره میکند و علامه حلی میگوید که این کتاب بدست ما نرسیده است .

موضوع این کتاب اثبات لذت و سرور و ابتهاج برای ذات باری تعالی است که جمیع متکلمین آنرا نفی میکردند و حکما بر خلاف در اثبات آن سعی داشته اند و شیخ ابواسحاق در این مسئله بر خلاف متکلمین امامی و غیر امامی با حکما موافقت کرده است . حکما می گویند که : « هر خیری مؤثر است و ادراک مؤثر از آنجهت که مؤثر است حب است و حب و قتیکه بحد افراط رسید از آن بعشق تعبیر میشود . چون ادراک بحد کمال رسید و مدراک در ادراک خیر اشد در جات را پیدا کرد عشق بسر حد کمال میرسد و ادراک تمام که در این مورد مقصود از آن ادراک کمال خداوند یعنی کمال حقیقی منحصر

(۱) روضات الجنات ص ۳۷۵ (۲) امل الآمل ص ۴۲۸ (ذیل رجال استقرابادی) و ص ۷ (ذیل رجال ابو علی) . در این دو چاپ هر دو اسم شاعر با اشتباه احمد چاپ شده در صورتیکه در نسخه خطی امل الآمل متعلق بنگارنده که از روی نسخه خط مؤلف بسال ۱۲۰۵ استنساخ شده و در کتاب کشف الحجب و الأستار (ص ۳۸) اسماعیل مذکور است (۳) بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۷۳ .

بفرد است صورت تمامیت نمی یابد مگر آنکه بوصول تام مقرون باشد؛ پس عشق کامل با وصول کامل توأم و حاصل آن منتهی درجه لذت و ابتهاج است و عشق حقیقی عبارت باشد از ابتهاج بتصور حضور ذات آن چیزی که مورد عشق قرار گرفته. خداوند تعالی از ادراك ذات و کمال خود لذت میبرد چه ادراك کمال بالذات است و یا موجب لذت. خدای تعالی کاملترین موجودات و ادراك او اکمل ادراکات یعنی در حد عشق حقیقی است و اینکه عالم را خلق کرده بجهت التذادی است که از این فعل میبرد و با اینکه قبیل از خلقت عالم از این جهت که خود را با ایجاد جهان قادر میدانسته ملتذ بوده باز چون لذت فعل از لذت قدرت قوی تر است عالم را خلق فرموده و در اخبار نبوی نیز دلایلی بر اثبات سرور برای ذات باری تعالی هست (۱)»

این قول یعنی اثبات سرور و لذت برای خدای تعالی چنانکه گفتیم قول حکماست با این تفاوت که ایشان بجای لذت و سرور که از کلمات متعارفه و مورد استعمال آن بیشتر انسان است احتراز میکرده و بجای آن کلمه «ابتهاج» را بکار میبرده اند ولی جمهور متکلمین با ایشان در این باب موافقت نداشته و اثبات آنرا در حکم اثبات نقصی برای خداوند تعالی میدانستند و میگفتند که لذت از توابع اعتدال مزاج باشد و نسبت دادن آن بخداوند که فاقد متبوع آن یعنی مزاج است درست نیست بعلاوه اگر لذت را قدیم یا حادث بگیریم در شق اول با ازلیت خداوند منافات پیدا میکند و در شق ثانی خداوند را محل حوادث قرار میدهد.

با وجود این اعتراض اکثریت متکلمین باز حکما و معدودی از اهل کلام با اعتراضات فوق جواب گفته و بوسیله ادله عقلی و نقلی با اثبات سرور و ابتهاج بلکه غم و الم برای ذات باری تعالی پرداخته اند و ابوسیب از قدمای معتزله باستناد بعضی از آیات قرآنی سرور و غم و رشک و اسف را برای خداوند ثابت میدانسته ولی سایر متکلمین آنها را بوجوه دیگر تأویل مینموده اند و حجة الاسلام امام محمد غزالی از متکلمین

(۱) شرح اشارات خواجه نصیر، مقصد ۸ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۷ و ۴۷۵

اشعری از کسانی بوده است که اثبات لذت را برای خداوند جایز می دانسته است (۱) و ابن ابی الحدید که کتاب دیگر شیخ ابواسحاق نوبختی یعنی کتاب الیاقوت را شرح کرده بوده در باب مبحث لذت و الم و نسبت آن بحضرت سبحان نظری داشته و رساله ای جداگانه در آن باب نوشته بوده (۲) که در دست نیست و احتمال کلمی دارد که این رساله او نیز شرح کتاب الابتهاج شیخ ابواسحاق و از قبیل رد آراء او بوده است. ابواسحاق نوبختی در کتاب الیاقوت در مبحث لذت و الم و اثبات ابتهاج برای ذات باری تعالی قول مخصوص ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی طیب و حکیم رازی معروف را که بقول اصح در ۳۲۰ فوت کرده در باب لذت نقل و رد میکند و اگر چه اسم محمد زکریا در متن کتاب الیاقوت مذکور نیست ولی علامه حلی در شرح کتاب بتعلق آن رأی بمحمد زکریا اشاره مینماید و رأی محمد زکریا که در این باب از طرفداران فورون لذی (۳) از فلاسفه متشکک یونانی در قرن سوم قبل از میلاد بوده معروف و در کتب دیگر نیز با اسم او مضبوط است (۴).

ناصر خسرو که در کتاب زاد المسافرین مکرر اقوال محمد زکریا را نقض کرده در رد قول او در خصوص لذت می گوید: «این مرد [یعنی محمد زکریا] با آغاز مقالت کفست که لذت حسی چیزی نیست مگر راحت از رنج و رنج نیز چیزی نیست مگر بیرون شدن از طبیعت و لذت چیزی نیست مگر باز آمدن بطبیعت و باز آمدن بطبیعت نباشد مگر سپس از رنج و بیرون آمدن از آن.» (۵)

این قول با رأی حکمای اوایل و متکلمین معتزلی موافقت نداشته چه ایشان می گفتند که: «الم ادراك منافر یا منافی و لذت ادراك ملائم است.» (۶) ابواسحاق نوبختی در این باب در کتاب الیاقوت می نویسد: «الالم ادراك المنافی واللذة ادراك الملائم، وليس الخلاص عن الالم كلذة المبصر مبتدأ لصورة جميلة.»

(۱) ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۷. (۲) ایضاً ج ۱ ص ۴۷۵.  
 (۳) Pyrrhon (۴) مختصر الدول ص ۷۷ و قفطی ص ۲۶۰ و زاد المسافرین ناصر خسرو ص ۲۴۱ - ۲۴۴ (۵) زاد المسافرین ص ۲۲۱ (۶) تعریفات جرجانی ص ۱۵ و ۸۳ و مجمع البحرین ص ۲۴۸.

جزء اول این عبارت تعریف لذت و الم است مطابق رأی جمهور حکما و معتزله و جزء بعد از آن قول محمد بن زکریا است که ابو اسحاق با آوردن شاهی آن را رد میکنند و میگویند که لذت گاهی نیز بدون آنکه المی بر آن سابق شده باشد بوجود می آید چنانکه اگر صورتی زیبا بکسی بنماید بدون آنکه سابقاً دوچار درد اشتیاق شده باشد از دیدار آن لذت میبرد و در این صورت دیگر لذت راحت از رنج و خلاص از الم نیست. محمد زکریا مقاله ای جداگانه در شرح لذت نوشته بوده و میخواسته است ثابت کند که لذت یکی از اقسام راحت و در ذیل آن داخل است (۱) و این مقاله پسند متکلمین و حکمای زمان او نیفتاده حتی در حیات او ابوالحسن شهید بن حسین بلخی حکیم و شاعر شیرین زبان فارسی، که قبل از رودکی شاعر یعنی قبل از ۳۲۹ و بقولی در ۳۲۵ فوت کرده، و در فلسفه از ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف پیروی میکرد، آن مقاله را نقض نموده و محمد بن زکریا بر آن نقض شهید بلخی نقضی نوشته بوده است (۲).

این نکته یعنی ایراد رأی مخصوص محمد بن زکریا در باب لذت ورد آن از طرف ابواسحاق نوبختی نیز دلیل دیگری است بر آنکه مؤلف کتاب الیاقوت از مردم بعد از زمان محمد بن زکریا و یا لااقل از معاصرین او در قسمت اخیر زندگانش بوده است.

(۱) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۳۱۵ و زاد المسافرین ص ۲۳۵

(۲) الفهرست ص ۲۰۱ و قطعی ص ۲۷۵

### فصل نهم

#### ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

(مقتول در ۳۲۲)

و پسرش

#### ابوالفضل یعقوب

ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف غیر از ابوالحسین علی که شرح حال او در ذیل احوال پدرش در فصل ششم مذکور شد پسر دیگری نیز داشته است که بمناسبت اقتدار در دستگاه خلافت و دخالت در کارهای دیوانی و اداری از برادر خود ابوالحسین علی مشهور تر شده است.

متأسفانه بمناسبت کمی اطلاعات مبسوط منظم راجع بشرح حال افراد متعدد خاندان نوبختی و تعدد اسامی مشترک در این خانواده تعیین نسب و زمان يك عده از آل نوبخت مشکل و تحقیق صحیح آن تقریباً غیر ممکن می نماید و راه برای حدس و تخمین و اقتادن در خط اشتباه و خطا باز است بهمین علت با وجود تحمل زحمت بسیار و صرف نظر دقت و احتیاط باز چندان اطمینان نداریم که در این مرحله یعنی پیوستن نسب بعضی از افراد غیر مشهور خاندان نوبختی بمشاهیر قبل از ایشان از خیط مصون مانده باشیم. تعیین صحت یا سقم بعضی از این فقرات که ما آنها را از ناچاری بحدس و گمان درست کرده ایم میسر نخواهد شد مگر با بدست آمدن معلومات دیگری و در آن صورت رساله حاضر که در حکم زمینهای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع است تکمیل و بیاری و همت فضایی دیگر اشتباهات آن رفع خواهد گردید.

در میان آل نوبخت يك نفر دیگر باسم اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت هست که از اصحاب حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) بوده است (۱) و این شخص

(۱) رجال استرآبادی ص ۵۱ و رجال تفرشی ص ۳۹ و غیره بنقل از رجال طوسی که بطبع رسیده است.

البته نمیتواند همین ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت مقبول در ۳۲۲ موضوع این فصل باشد چه از زمان رحلت حضرت امام دهم تا سال قتل ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل قرابت هفتاد سال فاصله است و محال است کسیکه پدرش ابوسهل اسماعیل در موقع رحلت امام دهم ۱۷ ساله بوده (تاریخ تولد ابوسهل اسماعیل چنانکه گذشت در سال ۲۳۷ اتفاق افتاده) پسرش از اصحاب آن حضرت باشد.

این اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت که مؤلفین کتب رجال او را از اصحاب حضرت امام هادی شمرده اند کسی دیگر نمیتواند باشد مگر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت پسر اسماعیل ندیم ابونواس و جامع دیوان و اخبار او که احوالش را در ضمن ترجمه پسران ابوسهل بن نوبخت ذکر کردیم و این اسحاق بن اسماعیل پسری نیز داشته است بنام یعقوب که مرزبانی او را یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ذکر میکند و او با ابومحمد حسن بن موسی متکلم معروف (متوفی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و ۳۱۰) معاصر بوده و ابومحمد از او خبری را راجع بابونواس نقل میکند که یعقوب از جدش اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت شنیده بوده (۱) و گویا همین یعقوب بن اسحاق است که راوی بک خیر کوچک از اخبار حضرت امام هشتم است (۲). چون مرزبانی تمام نسب او را یاد آوری نموده دیگر شکی نمی ماند که او از شعبه دیگر آل نوبخت یعنی از فرزندان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت است نه از شعبه اعقاب و اخلاف ابوسهل اسماعیل بن علی که همه فرزندان اسحاق بن ابی سهل بن نوبختند و البته باید متوجه بود که این یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل ابی سهل بن نوبخت غیر از ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که در ذیل همین فصل باحوال او اشاره خواهیم کرد چه ابوالفضل یعقوب بن اسحاق پسر ابو یعقوب اسحاق موضوع این فصل است و چنانکه خواهیم گفت از عمال و کتاب دستگاه خلفا و از ممدوحین بحرّی شاعر مشهور بوده.

(۱) الموشح ص ۲۷۴ (۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۵ ص ۹۵

آن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که از اصحاب حضرت هادی است غیر از یعقوب که در فوق ذکرش گذشت گویا دو پسر دیگر هم داشته یکی بنام علی بن اسحاق بن اسماعیل راوی قسمتی از اخبار ابونواس (۱) که بمناسبت نام جدش اسماعیل نمیتوان او را با علی بن اسحاق بن ابی سهل پدر ابوسهل اسماعیل متکلم مشهور یکی دانست دیگری حسن بن اسحاق کاتب که دو پسرش احمد و محمد از رجال مقارن شروع غیبت صغری بوده اند و از کسانی هستند که حضرت قائم را قبل از غیبت دیده اند. (۲)

بعد از ذکر این مقدمات که بیان آنرا برای رفع خلط و التباس لازم میدانستیم می پردازیم بشرح حال ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت که از مشاهیر کتّاب دربار خلفای عباسی و از ممدوحین جلیل بحرّی شاعر است.

اول باری که از این اسحاق بن اسماعیل ذکر می در تاریخ برای ما باقی مانده است در سال ۳۱۲ یعنی يك سال بعد از فوت پدرش ابوسهل اسماعیل است ولی مسلماً اسحاق و پسرش ابوالفضل یعقوب مدتها قبل از این تاریخ از رجال معتبر و از عمال دیوانی و اعیان درباری بوده اند چه بحرّی که در ۲۸۳ یا ۲۸۴ فوت کرده هر دو را مدح گفته است و از یکی از مدایح بحرّی چنین استنباط میشود که ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل در طرف عواصم (۳) و قنسرین مأموریتی داشته و حدود قنسرین را او از وجود یکتنفر متعدی پاك و رعیت را آسوده و تفرقه حال مردم را که بحرّی نیز یکی از ایشان بوده بجمعیت میدل ساخته و بعدل و میانه روی با ایشان معامله کرده است و ابیات ذیل اشاره باین نکات است:

أَنَّ الْعَوَاصِمَ قَدْ عَصِمْنَ بِأَبِيصْرِ مَاضٍ كَصَدْرِ الْأَبْيَضِ الْمَسْلُولِ (۴)

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶ (۲) کمال الدین ص ۲۴۶

(۳) مقصود از عواصم مجموع قلاعی بوده است مابین حلب و انطاکیه بین متصرفات مسلمین و سرحدت ممالک متعلق به مسویان و این قلاع برای مسلمین حکم پناهگاه را داشته است موقعیکه از جهاد با عسویان بر میگشتند (۴) این ابیات از قصیده است در مدح ابو یعقوب اسحاق که قسمتی از آنرا در صفحه ۶ - ۷ درج کرده ایم.

أَعْطَى الضَّعِيفَ مِنَ الْقَوِيِّ وَرَدَّ مِنَ  
عَزَّ الدَّلِيلُ وَقَدْ رَأَى كَثُورًا مِنْ  
وَرَحَصَتِ قَنَسْرِينَ حَتَّى أَنْقَبَتْ  
وَكَمَعَتْ شِدْقَ الْأَكِيلِ الدَّرْبِ الشَّيْبَا  
أَحْكَمْتَ مَا دَبَّرْتَ بِالتَّقْرِيبِ  
لَوْلَا التَّبَايُنُ فِي الطَّبَائِعِ لَمْ يَقُمْ  
قَوْلٌ يُتَرَجِّمُهُ الْفِعَالُ وَإِنَّمَا  
مَاذَا تَقُولُ وَقَدْ جَمَعْتَ شَتَاتَنَا

و این مأموریت ابویعقوب که متأسفانه معلوم نشد در چه موقع و برای انجام چه امری بوده است بقرا این بایستی در اواخر عمر بحرّی که این شاعر در آن ایام در همان حدود عواصم میزیسته و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۴ در حلب یا در متبج مرکز عواصم فوت کرده اتفاق افتاده باشد.

از تاریخ فوت بحرّی تا سال ۳۱۲ چنانکه اشاره کردیم دیگر هیچ اطلاعی از زندگی ابویعقوب اسحاق نداریم. در سال ۳۱۳ موقعیکه مقتدر خلیفه ابوالقاسم عبدالله بن ابی علی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان خاقانی را از وزارت انداخت و ابوالعباس احمد بن عبیدالله خصیبی را در تاریخ ۵ شنبه ۱۱ رمضان آن سال بجای او برگزید این وزیر جدید بمصادره ابوالقاسم خاقانی و عمال و کتّاب او پرداخت و از جمله ایشان یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که در حبس ابوالعباس خصیبی افتاد و محکوم بپرداخت مبلغی شد. (۲)

در ۱۱ ذی القعدة سال ۳۱۴ مقتدر خصیبی را از وزارت معزول کرد و

(۱) دیوان بحرّی ص ۱۷۸ - ۱۷۹ (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۴۴

ابوالحسن علی بن عیسی بن جرّاح را باردیگر باین مقام برداشت و ابوالقاسم عبدالله بن محمد کلواذانی را بنیابت او منصوب نمود.

در ضمن مناظره اینکه بین خصیبی و علی بن عیسی در باب امور مالی در ابتدای وزارت ثانوی علی بن عیسی در گرفت و وزیر جدید از خصیبی اموال کسانی را که در عهد وزارتش مصادره شده بودند خواست، خصیبی گفت که صورت نوشته های مصادره شدگان و کسانی که ضمانت یا کفالت پرداخت مالی را بعهده گرفته اند نزد هشام بن عبدالله متصدی دیوان مصادرن است. هشام صورت عمال و کتّابی را که عهده دار پرداخت مالی شده و در این خصوص نوشته سپرده بودند بعلی بن عیسی داد و از جمله این عمال یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که از قبل از وزارت دوم علی بن عیسی اموال نهروانات (۱) را در ضمان خود داشت و مطابق تقریر هشام بن عبدالله مال کثیری برعهده او بود و او از ابتدای تعیین علی بن عیسی بوزارت تا موقعیکه وزیر جدید از شام بعراق آمد جز مبلغی ناچیز دیگر وجهی نپرداخته بود. (۲)

از این جمله معلوم میشود که اسحاق بن اسماعیل بعد از آنکه در عهد خصیبی یعنی مقارن رمضان ۳۱۳ محبوس و مصادره شد باز بزودی عهده دار ضمان اموال نهروانات گردیده و تا اواخر وزارت او که چهارده ماه بیش طول نکشیده باین سمت باقی بوده است.

در سال ۳۱۵ بین خلیفه مقتدر و مونس المظفر خادم و سردار او وحشتمی حاصل شد و مونس که مأمور سرحد روم شده بود بعزت این وحشت از آمدن بحضور خلیفه برای تودیع خودداری نمود و لشکریان و جمیع سرداران و حواشی و غلمان خلیفه دور او جمع شدند و مقتدر مجبور باستمال او گردید ولی باز جماعتی از لشکریان او بهمان حال شورش باقی ماندند و از غلّ این امر یکی نیز آن بود که

(۱) مقصود از نهروانات سه طسوج نهروان اعلی و نهروان اوسط و نهروان اسفل است که در مشرق سواد و در کنار دجله بین بغداد و واسط واقع بوده اند.

(۲) تاریخ الوزراء ص ۳۱۲.

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی بابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی حواله داده و ابو یعقوب آنرا نرسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل پیچید و او و کاتبش احمد بن یحیی جلخت و جمعی دیگر از یازان او را در بند انداخت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌ای دایر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در زمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود. در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معزول کرد و مقام او را در شانزدهم آن ماه بکاتب خوش خط و ادیب بلیغ معروف ابوعلی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۲ سال بیش نداشت و گذاشت و او را در اول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالبه مصادرات و غرامات باز دارد او يك عده از عمالی را که قبل از او از کار خارج شده بودند بمشاغل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی را که علی بن عیسی معزول کرده بود بهمان ضمانت اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲).

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلافت است باز از احوال اسحاق بن اسماعیل اطلاعی نداریم ولی از قراین معلوم است که دولت او روز بروز رو بتزقی بوده تا آنجا که مقارن قتل مقتدر او از رجال صاحب نفوذ و توانای دربار محسوب میشده است.

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ مونس المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجانشینی او بردارند و رأی مونس بر سر مقتدر ابو العباس احمد قرار گرفت ولی اسحاق بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از زحمت بسیار از شر خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمان بسیار داشت خلاص شدیم، برگشتن بهمان حال صالح نیست باید کسی را برگزینیم که بتدبیر کار خود و کار ما پردازد و بقدری در این رأی یافشاری کرد تا نظر مونس را از ابو العباس احمد برگرداند و او را بران داشت که

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۶۰ (۲) صلة غریب ص ۱۲۶.

ابومنصور محمد پسر المعتضد بالله را با لقب القاهر بالله بخلافت اختیار نماید (۱).

قاهر در ابتدای امر بمصادره و ضبط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر او را واداشت که جمیع اموال خود را بدیوان واگذار و ابو الحسن بن علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید. مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن اموال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و ضعفا و مساکین وقف کرده باین جهت نمیتواند حال وقفیت را از آنها بردارد ولی املاک آزاد خود را برای فروش در اختیار علی بن عباس نوبختی میگذارد. قاضی عمر بن محمد و شهود دیگر برفع وقفیت از آن املاک در حضور قاهر شهادت دادند و قاضی علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار داد و ابوطالب نوبختی و ابوالفرج احمد بن یحیی جلخت و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی را در فروش مستغلاتی که از مادر مقتدر در بغداد ضبط شده بود وکیل نمود (۲). بعد از آنکه قاهر بخلافت نشست ابوعلی محمد بن علی بن مقله را که در فارس مأموریت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاحدید مونس قرار شد که تا این مقله ببغداد برسد ابو القاسم کلواذانی از او نیابت کنند.

ابوعلی در دهم ذی القعدة سال ۳۲۰ از شیراز رسید و زمام امور را در دست گرفت و بعضی علل بر کلواذانی متغیر شد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتاب و عمال را که یکی از ایشان هم اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود دستگیر کرد و همه را بابو عبدالله محمد بن خلف نیرمائی از عمال زبردست خود سپرد تا از ایشان اموالی را که بر عهده دارند مطالبه کند.

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن خلف بقهر و شدت اقدام شهرت داشت بر جان خود نرسیدند و در صدد رهائی از چنگ او برآمدند.

اسحاق نوبختی بابو جعفر محمد بن شیرزاد از عمال دیوانی که از دوستان قدیم او

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۲ و سایر تواریخ در وقایع سال ۳۲۰

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵

بود متوسل شد و ابو جعفر با ابن مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد، ابن مقله گفت ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی که بایستی بهارون بن غریب (۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان دستان را بکار نیندد سپس حاجبی از دربانان وزارت را با ابو جعفر همراه کرده پیش اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه اسحاق را از چنگال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمانی خلاص کند. ابو جعفر پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن مقله فرستاد که یا اسحاق را آزاد سازد و یا او را از دست محمد بن خلف نجات داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دعوت مونس را اجابت کند و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران خویش را از چنگ محمد بن خلف رها کرد و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهلبکه نجات داد و جمعاً در يك روز از حبس رهائی یافتند (۲) و کمی بعد ابن مقله اسحاق را احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰ دینار بدیوان برساند و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرد عهد خود را انجام برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر بپرداخت ۴۵۰۰ دینار گرفت. (۳)

وزارت ابن مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او ابن مقام در غرة شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبدالله بن وهب گردید. ابن وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده و ممتنی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از او توسط کرد و با سپردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰ دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد (۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۶-۲۴۹ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد بعلاوه چون شخصاً املاک واسط و حوالی فرات را در ضمانت داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاک و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. بهمین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهورترین خانواده هائی که در این ایام در کارهای خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدتها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناحیه را هم برای دو برادرش ابویوسف یعقوب و ابوالحسین علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان مشهور بی باک و مکار و داهی روزگار بود و او برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لا اقل مقداری از آنرا بپردازند پسران بریدی تمام آن مبلغ را تأدیه نمودند و بسرکار خود برگشتند، بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پسران بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پسران بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پسران بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

در بر گرداندن ایشان بصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیادتر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر با جابت مسؤل او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهم کرد.

خلیفه پس از شور با یکی از اطبای دربار مصمم شد که ابوالعباس خصیبی را بوزارت بردارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده اند وادارد و ایشانرا بخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند و پیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بخانه اسحاق رفت و بپنهان اینک بخلیفه خبر داده اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت (۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع او نشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی بر اعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد (۲)

(۱) قاهر با اینکه خود بشرب شراب و سماع افغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال ۳۲۱ شرب شراب و نیند های دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر و تبعید نمود. (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در نصب قاهر بخلافت و واداشتن مونس باین کار در حقیقت در خون خود سعی میکرد و چه پس از دو سال از این مقدمه قاهر ناسپاس اسحاق را بطرز زشت کشت و حق نعمت کسی را که بر او منعی بآن بزرگی داشت زیر پای کفران گذاشت.

ابو منصور محمد قاهر قبل از آنکه بخلافت برسد میخواست کنیزکی رتبه نام را که بزبانی و خوشی آواز معروف بود بخرد، اسحاق نوبختی بادادن قیمتی بیشتر او را خرید و ابومنصور محمد از این بابت آزرده خاطر شد و کینه اسحاق را در دل گرفت و عین همین قضیه در خصوص خرید کنیزکی دیگر بین قاهر و ابوالسرایا نصر بن حمدان اتفاق افتاده بود.

قاهر در سال ۳۲۲ تصمیم بقتل ابوالسرایا و اسحاق نوبختی گرفت و خود بر سر چاهی که میخواست آن دو بیچاره را در آن سرنگون کند آمد. اسحاق را مقید بر سر چاه آوردند و زنده در آن گودال انداختند سپس ابوالسرایا را نیز حاضر کرده خواستند در آن چاه فرو کنند. ابوالسرایا هر قدر تضرع کرد نتیجه نداد. از ناچاری بشاخه نخالی که در نزدیکی چاه بود چسبید، مأمورین دست او را بریدند تا شاخه رها شد و او را در چاه فرو کرده آنرا تا سطح زمین از خاک انباشتند (۱) و زندگانی بیچاره اسحاق که در عصر خود از اعیان متشخص و از رجال معتبر خاندان نوبختی بود باین وضع قطیع خاتمه یافت و این حرکت بعموم کسانی که در اختیار قاهر بخلافت سعی کرده بودند فهماند که مرتکب چه خطی شده اند و بالاخره هم در نتیجه بروز همین قبیل اعمال شدید از قاهر کمی بعد او را از خلافت انداختند و ابوالعباس احمد پسر مقتدر را با لقب الرضا بالله در تاریخ جمادی الاولی سال ۳۲۲ بجای او نصب کردند.

☆

☆☆

از پسر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل یعنی ابوالفضل یعقوب از هیچ راهی

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۸۴ - ۲۸۵

اطلاع نداریم جز بوسیله مدایحی که بحتری شاعر در حق او گفته و چون تاریخ این مدایح قبل از سنه ۲۸۳ سال فوت بحتری است و دیگر هیچ ذکری از او در تواریخ دیده نمیشود محتمل است که در همان اوقات فوت کرده و عهد اقتدار پدر خود را درک ننموده باشد.

در دیوان بحتری دو مدیحه از این شاعر در حق ابوالفضل یعقوب موجود است یکی قصیده ایست که مقداری از اشعار آنرا در فصل اول این کتاب نقل کرده ایم ، دیگر قطعه ایست که این شاعر در موقع ناخوشی او گفته و این دو بیت از آن قطعه است :

تَقْدِيكُ أَنْفُسِنَا اللَّاتِي نَضُنُّ بِهَا مِنْ مَوْلِمَاتِ الدِّي تَشْكُو وَأَوْصَابُهُ  
لَسْتَ الْعَلِيلُ الَّذِي عُذْنَاهُ تَكْرِمَةً بَلِ الْعَلِيلُ الَّذِي أَصْبَحْتَ تُكْنِي بِهِ (۱)

(۱) دیوان بحتری ص ۱۹۲ - اشاره است با ابوالفضل که کنیه یعقوب بن اسحاق باشد .

### فصل دهم

ابوالحسین علی بن عباس

( ۲۴۴ - ۳۲۴ )

و پسرش

ابو عبدالله حسین

( وفاتش در ۳۲۶ )

ابو الحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت از شعبه دیگر خاندان نوبختی است که سلسله نسب او در ابو سهل بن نوبخت با نسب فرزندان و اعمام ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف بیکدیگر می بینوند باین شکل که از پسران متعدّد ابوسهل بن نوبخت دو تن یکی اسماعیل دیگری اسحاق تا آنجا که بما اطلاع رسیده است صاحب خانواده معتبری شده اند ؛ اسحاق پدر علی بن اسحاق و جد پدری ابوسهل اسماعیل و برادرش ابو جعفر محمد و جد امی ابو محمد حسن بن موسی است . برادر او اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت دو پسر داشته یکی عباس که پدر ابوالحسین علی موضوع این فصل و جدّ اعلاّی ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس معروف باین کبریاء است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد دیگری اسحاق پدر یعقوب و علی و حسن که ذکرشان در فصل پیش گذشت .

ابوالحسین علی بن عباس از بزرگان کتّاب اعیان و شعرائی بغداد و از مردمان کریم و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است و بین این دو تن که پدر ایشان یعنی عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ( پدر ابوالحسین علی ) و علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت ( پدر ابوسهل اسماعیل ) پسر عم یکدیگر محسوب میشده اند رابطه یگانگی برقرار بوده و ابوالحسین علی بدیده احترام در ابوسهل اسماعیل که در عهد خود بزرگ خاندان نوبختی و رئیس فرقه امامیه بشمار میرفته مینگر بسته و او را بنظم مدح میگفته است .

ابو الحسين علی در شعر و ادب شاگرد دو نفر از بزرگترین شعرای تازی زبان یعنی بختی و ابن الرومی است که هر دو از مخصوصین بنی نوبخت و از مداحان و پروردگان خوان ابن خاندانند و او در حیات این دو شاعر قسمتی از اخبار و اشعار ایشانرا جمع کرده و آنها را بطریق روایت بدیگران منتقل نموده است (۱).

ابن التمیم ذکر او را در ردیف منشیان شاعر می آورد و میگوید که دفتر شعر او بدویست ورقه میرسیده (۲) و بشهادت ذهبی و ابوبکر محمد بن بجمی صولی (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) صاحب کتاب الاوراق و شاگرد ابوسهل اسماعیل بن علی که از معاصرین اوست و با اودریک شهر میزیسته سخنان منظوم اونیکو و روان بوده است (۳). باقوت این قطعه را از اشعار اودر حق ابوسهل اسماعیل بن علی موقعیکه ابوسهل دوائی آشامیده بوده است نقل میکنند:

يَا مُجِيبِي الْعَارِفَاتِ وَالْكَرَمِ      وَ قَاتِلِ الْحَادِثَاتِ وَالْعَدَمِ  
كَيْفَ رَأَيْتَ الدَّوَاءَ أَعْقَبَكَ اللَّهُ شَفَاءً بِهِ مِنْ السَّقَمِ  
لَئِنْ تَحَطَّطْتُ إِلَيْكَ نَائِبَةٌ      حَطَّطْتُ بِقَلْبِي ثَقَلًا مِنَ الْأَلَمِ  
شَرِبْتُ فِيهَا الدَّوَاءَ مُرْتَجِيًا      دَفَعُ أَذَى مِنْ عِظَامِكَ الْعِظَمِ  
وَالدَّهْرُ لَا يَبْدُ مُجَدِّدٌ طَبْعًا      فِي صَفْحَتِي كُلِّ صَارِمٍ خَدَمِ (۴)

دیگر از اشعار او قطعه ذیل است که آنرا ابواسحاق حسری قیروانی در زهر الآداب نقل کرده:

إِن يَخْدِمَ الْقَلَمُ السَّيْفَ الَّذِي خَضَعَتْ      لَهُ الرِّقَابُ وَدَانَتْ خَوْفَهُ الْأُمَمُ  
فَالْمَوْتُ وَالْمَوْتُ لَا شَيْءَ يُغَالِبُهُ      مَا زَالَ يَتَّبِعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ

(۱) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 36a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) -  
(۲) الفهرست ص ۱۶۸  
(۳) تاریخ الاسلام f. 36a و کتاب الاوراق f. 103a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) -  
(۴) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹

يَذَاقُ قَضَى اللَّهِ لِلْأَقْلَامِ مَذْبُورِيَّتَ      إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَذَارِهُفَتِ خَدَمِ

و ابو الطیب احمد بن حسین منتهی (۳۰۳-۳۵۴) شاعر مشهور در معارضه با مضمون این قطعه ابوالحسین نوبختی قطعه ذیل را که در واقع مضمون آن مقلوب مضمون شعر ابوالحسین است میگوید:

مَا زِلْتُ أَصْحَبُكَ إِبْلِي كَلَّمَا نَظَرْتُ      إِلَى مَنْ اخْتَضَبَتْ أَخْفَافُهَا بِدَمِ  
أَسِيرُهَا بَيْنَ أَصْنَامِ أُشَاهِدُهَا      وَلَا أُشَاهِدُ فِيهَا عِفَّةَ الصَّنَمِ  
حَتَّى رَجَعْتُ وَأَقْلَامِي قَوَائِلُ لِي      الْمَجْدُ لِسَيْفِ لَيْسَ الْمَجْدُ لِلْقَلَمِ  
أَكْتُبُ بِنَا أَيْدَاءَ بَعْدَ الْكِتَابِ بِهِ      فَأِنَّمَا نَحْنُ لِلْأَسْيَافِ كَالْخَدَمِ (۱)

قطعه ابوالحسین علی بن عباس نوبختی را بعضی از رواة بنام ابو الحسن علی بن عباس بن الرومی استاد ابوالحسین نوبختی نقل کرده اند و این اشتباه نتیجه اتفاق اسم نوبختی و ابن الرومی و اسم پدران ایشان است که هر دو علی بن عباس بوده اند (۲) و کنیه آن دو شاعر نیز بهم شبیه است و شاید همین نکته هم یکی از علل عدم توافق مؤلفین در باب کنیه علی بن عباس نوبختی باشد که آنرا بعضی ابوالحسین و بعضی دیگر ابو الحسن نوشته اند و ما بعللی که ذیلاً خواهیم گفت ابوالحسین را ترجیح دادیم.

از زندگانی اداری ابوالحسین نوبختی آنچه اطلاع داریم آنست که در سال ۳۱۷ موقعیکه مقتدر خلیفه بار دیگر بخلافت بر قرار گردید و ابوعلی بن مقله را بوزارت بر گرداند چون برای پرداخت وظیفه لشکریان مال فراهم نداشت جامه های موجود در خزانه و بعضی از املاک خود را بمعرض فروش گذاشت و از طرف خود علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرارداد (۳) و قاهر خلیفه نیز چنانکه گفتیم در سال ۳۲۰ موقعیکه املاک سیده مادر مقتدر را میخواست بفروش بزرساند او را واداشت

(۱) از قصیده ای بمطلع: حَتَامَ نَحْنُ نَسَارِي التَّجَمُّ فِي الظُّلَمِ وَمَا سَرَاهُ عَلَيَّ حَقٌّ وَلَا قَدَمِ  
در مرتبه ابوشجاع فامک (متوفی سال ۲۵۰) رجوع کنبد بدیوان منتهی طبع شیخ ناصیف یازجی  
ص ۵۳۶ - ۵۴۰ (۲) زهر الآداب ج ۲ ص ۱۲۷ (۳) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۰۰

که علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید (۱).

وفات علی بن عباس نوبختی را صولی در وقایع سال ۳۲۴ و مدت عمر او را نزدیک بهشتاد مینویسد ولی ذهبی که عین عبارات یاقوت را در معجم الادب نقل کرده آنرا در سال ۳۲۷ (بحرورف) ذکر میکند در صورتیکه در نسخه چاپی معجم الادب این تاریخ ۳۲۹ (برقم) بطبع رسیده و گویا اختلاف مابین روایت ذهبی و متن مطبوع معجم الادب ناشی از روش ناپسندیده ایست که ناشر این کتاب در تبدیل حروف سنوات برقم اختیار کرده و بهمین علت اغلاط زیاد از این راه در معجم الادب چاپی راه یافته است. بهر حال در تاریخ وفات علی بن عباس نوبختی قول صولی که از معاصرین و معاشرین اوست بر گفته دیگران ترجیح دارد و بهمین جهت هم ما آنرا اختیار نمودیم. کنیه علی بن عباس را نیز یاقوت ابوالحسن مینویسد (اگر بشود بصحت نسخه چاپی اطمینان کرد) ولی ابن الندیم آنرا ابوالحسین قید کرده و چون علی بن عباس بسری بنام ابوعبدالله حسین داشته و زمان ابن الندیم هم متقارب بعضی اوست قول ابن الندیم بصحت نزدیکتر است.

آل نوبخت و بختری

ابوعباد و لیدبن عبید بختری (۲۰۶-۲۸۳) شاعر بزرگ چنانکه تا کنون چند بار اشاره کرده ایم مثل ابونواس و ابن الرومی از مداحان آل نوبخت و از مختصین و معاشرین ایشان بوده و چند نفر از آن خاندان مثل ابوعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل را مدح گفته است. در میان آل نوبخت ابوالحسین علی و پسرش ابوعبدالله حسین گویا بیشتر بجمع آوری اشعار و اخبار او توجه داشته اند و ابوالحسین علی در جوانی از بختری و ابن الرومی اخذ ادب و شعر میکرد و بمناسبت طبع شاعری و تعلق بادیب و شعر اخبار و اشعار این دو شاعر را فراهم می آورده است. ابوالفرج اصفهانی یکی از حکایات راجع ببختری را که علی بن عباس نوبختی برای عم او حکایت کرده بوده در کتاب الاغانی روایت میکند (۲) و ابواسحاق قیروانی حکایت

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵ و صفحه ۱۸۷ از همین کتاب (۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۶۹

دیگری در همین باب در زهر الادب آورده و آن در واقع درس کوچکی است که بختری در ادب بابوالحسین علی بن عباس داده موقعیکه قطعه مشهور ابونواس مطرح بحث بوده است.

صولی روایت کرده است که روزی ابونواس با جمعی از یاران از مداین میگذشتند بساباط (بلاش آباد) فرود آمدند و در ایوان کسری وارد شده در مکانی خوش آثار جماعتی را دیدند که قبل از ایشان در آنجا اجتماعی داشتند پنج روز در آنجا ماندند و آیام را بشرب شراب گذراندند سپس از ابونواس خواستند که آن حال را وصف کنند و ابونواس گفت:

و دَارِ نَدَامَى عَطَلُوهَا وَ ادْلُجُوا      بِهَا آثَرٌ مِنْهُمْ جَدِيدٌ وَ دَارِسُ  
مَسَاحِبٌ مِنْ جَرَّ الزَّفَاقِ عَلَى الثَّرِي      وَ اَضْعَافُ رِيحَانِ جَنِيٍّ وَ يَابِسُ  
وَ لَمْ اَر مِنْهُمْ غَيْرَ مَا شَهِدْتُ بِهِ      بِشَرْقِي سَابَاطِ الدِّيَارِ البَسَابِسُ  
حَبَسْتُ بِهَا صَحْبِي فَجَمَعْتُ شَمْلَهُمْ      وَ اِنِّي عَلَيَّ امْثَالِ تِلْكَ لِحَابِسُ  
اَقَمْنَا بِهَا يَوْمًا وَ يَوْمًا وَ ثَالِثًا      وَ يَوْمًا لَهُ يَوْمُ التَّرْحَلِ خَامِسُ  
تُدَارُ عَلَيْنَا الرَّاحُ فِي عَسَجِدِيَّةِ      حَبَّتْهَا بِاَنْوَاعِ التَّصَاوِيرِ قَارِسُ  
قَرَارُهَا كَسْرِي وَ فِي جَنَابِهَا      مَهِي تَدْرِيبُهَا بِالْقِسِيِّ الْفَوَارِسُ  
قَلْبِ الرَّاحِ مَازَرَتْ عَلَيْهَا جُوبُهَا      وَ لِلْمَاءِ مَا دَارَتْ عَلَيْهَا الْقَوَانِسُ (۱)

علی بن عباس نوبختی میگوید که: «بختری بمن گفت که میدانی ابونواس مضمون بیت سوّم این قطعه را از کجا گرفته، گفتم نه، گفت از این بیت ابوخرّاش:

(۱) این اشعار را یکی از شواهد میل ابونواس بایران و آداب ایرانی گرفته اند (اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۳۸-۳۹) و جاحظ میگوید که هیچکس در ایراد این مضمون بر ابونواس سبقت نجسته است و در این معنی تقدّم او ثابت است (زهر الادب ج ۳ ص ۱۰۸).

وَلَمْ أَدْرِ مَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ رِذَاءَهُ سَوِيَّ أَنَّهُ قَدَسَلَّ عَنْ مَاجِدٍ مَحْضٍ (۱)  
گفتم معنی این دو بیت مختلف است، گفت با اینکه معنی مختلف است باز روش  
کلام یکی است (۲).

خطیب بغدادی نیز يك قطعه از اخبار بحرّی را بچند واسطه از ابو عبدالله  
حسین بن علی نوبختی نقل کرده است (۳).

### آل نوبخت و ابن الرومی

ابوالحسن علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مذهب معروف نیز بشرحیکه  
سابقاً گذشت از پروردگان آل نوبخت و از مداحان ایشان است و بیشتر اختصاص  
او بابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابوجعفر محمد کاتب و بابو یعقوب اسحاق بن  
اسماعیل و پسر این شخص یعنی ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بوده و داستان مداحی  
او را از این جماعت بیشتر ذکر کرده ایم.

ابوالحسن علی بن عباس نوبختی پدش ابن الرومی نیز شاگردی کرده بهمین وسیله  
يك قسمت از اخبار و اشعار این شاعر را بمعاصرین خود منتقل نموده است.

ابن الرومی در مدایحی که از آل نوبخت گفته مکرر بخششها و مرحمت های  
ایشان را در حق خود متذکر شده و از آنجمله در التماس کسانی از ابوجعفر محمد بن  
علی خطاب باو میگوید:

عَجَائِبُ هَذَا الدَّهْرِ عِنْدِي كَثِيرَةٌ فَيَا بْنَ عَلِيٍّ لَا تَرْدُنِي عَجَائِبًا  
عَلَيْنَا بِنِعْمَتِكُمْ مِنَ اللَّهِ أَنْعَمُ فَلَا تَجْعَلُوها بِالْجَفَاءِ مَصَائِبًا (۴)

(۱) ابوخرّاش خولید بن مرقه الهذلی از شعرای اوایل اسلام است که در عهد خلیفه ثانی وفات  
یافته (الشعر و الشعراء ص ۴۱۸) و این بیت از قطعه ایست که او در مرتبه برادرش عروّه سروده و  
تمام آن مرتبه در زهر الآداب قیروانی (ج ۳ ص ۱۵۹) و شرح دیوان حماسه ای تمام (ج ۲ ص  
۱۴۳-۱۴۵) و بعضی از ابیات آن در الشعر و الشعراء و دیوان حماسه بحرّی (ص ۲۵۶) موجود  
است. (۲) تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۴۴۷

(۳) زهر الآداب ج ۳ ص ۱۵۸. (۴) دیوان ابن الرومی ص ۱۸۲ طبع کامل کیلانی

و در قصیده ای دیگر خود را خادم آل نوبخت و ابوجعفر محمد بن علی را در غیبت  
و حضور منعم خود میخواند (۱). با این حال جای تعجب است که آقای لوئی  
ماسین بون از يك جمله از عبارات مروج الذهب که ما سابقاً قسمتی از آنرا در شرح  
حال ابوسهل اسماعیل نقل کردیم چنین نتیجه گرفته است که ابوسهل بمسموم ساختن  
ابن الرومی متهم بوده است (۲). برای دفع این تهمت بی اساس از ساحت ابوسهل تمام  
عبارت مروج الذهب را عیناً نقل میکنیم:

مسعودی بعد از ذکر وفات ابوالحسن قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب وزیر  
خلیفه مکنفی که مردی خونریز و عظیم الهیبه بود و نقل قتل عبدالواحد بن موقوف  
بدست او و نسبت مسموم ساختن ابن الرومی بوزیر مزبور میگوید:

«ولابن الرومی اخبار حسان مع القاسم بن عبدالله و ابی الحسن علی بن سلیمان  
الاخفش النحوی و ابی العباس الرّجاسی النحوی و کاتب ابن الرومی الاغلب علیه  
من الاخلاط السوداء و کان شرهاً نهماً وله اخبار تدل علی ما ذکرناه من هذه الجمل  
مع ابی سهل اسماعیل بن علی التّویجی و غیره من آل نوبخت (۳)»

این عبارت بهیچوجه نمی فهماند که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در امر  
مسموم کردن ابن الرومی شرکت داشته و یا بآن نسبت متهم بوده است بعلاوه حکایت  
ابن الرومی و قاسم بن عبدالله از حکایات مشهوره تاریخی است و در هیچ کتابی ذکر  
اینکه ابوسهل نوبختی هم در قتل ابی الرومی اندک دخالتی داشته و یا لااقل بآن متهم  
بوده موجود نیست.

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۹۲

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 147, note

(۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۳ (چاپ فرنک)

ابو عبدالله حسین بن علی  
(پسر ابوالحسن علی بن عباس)

متوفی سال ۳۲۶

ابو عبدالله حسین بن علی پسر ابوالحسن علی بن عباس مذکور نیز از منشیان و عمال دیوانی است که در پنج شش سال آخر عمر خود اهمیت و اعتبار فوق العاده پیدا کرده و در بغداد در عصری که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نیز نفوذ و اقتدار بسیار داشته از رجال درجه اول آن شهر و قائم مقام وزراء گردیده است.

اطلاع ما بر احوال ابو عبدالله حسین نوبختی منحصر است بهمین پنج شش سال اخیر از دوره عمر او در صورتیکه از قرائن معلوم میشود که او قبل از این تاریخ نیز در ردیف منشیان و کتّاب در بعضی ولایات مخصوصاً در حدود واسط و اعمال آن از جانب امرا و رجالی که ضمانت مشاغل مهمه دیوانی آن حدود را از طرف دارالخلافه برعهده میکرد قنند نیابت میکرد است چنانکه مدتی در زیر دست ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی کار میکرد (۱) و قبل از قتل هارون بن غریب پسر خال مقتدر خلیفه یعنی پیش از سال ۳۲۲ اعمال واسط و «صلح» و «مبارک» آن ناحیه را بنیابت از جانب او اداره مینموده است و این اعمال همانهاست که آنها را سابقاً ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در ضمان خود داشت و قاهر پس از دستگیری او آنها را در سال ۳۲۱ بابوالحسن علی بن عیسی و گذاشته بود.

در سال ۳۲۲ که خلافت بالراضی بالله رسید ابو یوسف یعقوب بریدی اعمال مزبور را در ضمان خود گرفت و ابو عبدالله حسین بن علی را که قبلاً اداره آن اعمال را از جانب هارون بن غریب برعهده دار بود بنیابت از طرف خود در واسط باقی گذاشت (۲). حسین بن علی نوبختی معلوم نیست چه مدتی تاریخی در خدمت ابوسف بریدی باقی بوده، همینقدر معلوم است که او در سال بعد یعنی در ۳۲۳ در دستگاه ابوبکر محمد بن

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۲

(۲) تکملة تاریخ الطبری f. 57a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

رائق از منشیان مخصوص او شده و بدشمنی با خاندان بریدی قیام نموده و بتدریج در پیش محمد بن رائق ترقی و نفوذ فوق العاده حاصل کرده است.

ابوبکر محمد و برادرش ابواسحاق ابراهیم پسران رائق غلام معتضد خلیفه اند و مقتدر در سال ۳۱۷ بعد از آنکه بار دیگر بخلافت برقرار گردید شرطه بغداد را در عهده ایشان گذاشت و آن دو برادر در این عمل از خود امتحانی خوب دادند و تا سال ۳۱۸ در شغل مزبور باقی بودند.

در سال ۳۱۹ مقتدر این دو برادر را بحکومت بصره و اداره اعمال آن منصوب کرد ولی کمی بعد موقعی که مونس المظفر مقتدر را بخارج کردن یاقوت و پسرش محمد مجبور نمود و ایشان در روز چهارشنبه هشتم رجب ۳۱۹ از بغداد خارج گردیدند و مونس بر مقتدر استیلا یافت او پسران رائق را خواسته بدربانی خلیفه گماشت و ایشان از مونس تشکر کرده باین مقام برقرار گردیدند ولی خلیفه چندی بعد آن مقام را از ایشان گرفته بار دیگر بیاقوت وا گذاشت.

در سال ۳۱۹ بین مونس و خلیفه کدورت حاصل شد و مونس که با محمد بن یاقوت رقابت درین نه داشت و خلیفه او را شرطه و محسبی بغداد و پدرش یاقوت را شغل دربانی داده بود از خلیفه خواست که محمد بن یاقوت و پدرش را از کار باز دارد؛ مقتدر از ناچاری قبول کرد و مجدداً ابوبکر محمد بن رائق و برادرش ابواسحاق ابراهیم را بشغل حجاب گماشت و ایشان کمی بعد ضمانت اعمال واسط را از دیوان برعهده گرفتند و در جنگی که منتهی بقتل مقتدر در سال ۳۲۰ شد بکمک خلیفه شرکت کردند.

بعد از قتل مقتدر و فرار سرداران سپاه او پسران رائق نیز با هارون بن غریب و محمد بن یاقوت بطرف واسط گریختند و در این ضمن محمد بن یاقوت و منشی او ابواسحاق محمد بن احمد قراری طی اسکافی (۲۸۱-۳۵۷) باستبداد پرداختند و باروسای دیگر مخصوصاً پسران رائق بخوشی رفتار نکردند و همین مسئله محمد بن یاقوت را در پیش چشم سرداران دیگر منفور کرد تا آنکه در سال ۳۲۱ ابو عبدالله بریدی که

با ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه جدید یعنی القاهر بالله سابقه دوستی داشت از اختلافی که مابین سران سپاهی مقتدر پیش آمده بود استفاده کرده از وزیر قشونی گرفت و بمدد آن سپاهیان و بحیله و تدبیر صف اتحاد عاصیان را درهم شکست و با دادن حکومت بصره بیسران رائق ایشانرا از محمد بن یاقوت جدا کرد و محمد بن یاقوت تسلیم شد و کمی بعد ابن مقله امر داد که املاک پسران رائق را که توقیف کرده بودند آزاد کنند.

پسران رائق در آخر خلافت قاهر در حدود بصره و اهواز متدرجاً استیلا و قدرت فوق العاده بهم رساندند و جمیع اعمال آن حدود را تحت امر خود درآورده از جانب خویش باطراف مأمورین فرستادند.

بعد از آنکه راضی بخلافت نشست ابوبکر محمد بن رائق را بسمت درباری اختیار نمود و محمد از اهواز بواسط آمد و اعمال اهواز را ابن مقله در عهده پسران بریدی قرار داد.

ورود محمد بن رائق بواسط مقارن شد با لشکر کشی ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بآن حدود و تسخیر شهر واسط، ابن رائق از آن شهر خارج و علی بن بویه پس از شکست دادن محمد بن یاقوت بآن شهر داخل گردید (۳۲۲).

بعد از مصالحه علی بن بویه با خلیفه و برگشتن او بفارس محمد بن رائق بار دیگر متقلد اعمال «معاون» در واسط و بصره گردید و در این دوره بود که ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی را منشی خود ساخت و تدبیر امور خویش را در کف کفایت آن مرد که با هنر انشاء و نیکی فطرت کفایت اداره و کار دانی را نیز جمع داشت قرار داد ولی چون روز بروز بتدبیر او رونق کار ابن رائق زیادتر میشد حسد دیگران نیز بر ضد منشی او شدت می یافت و کسی که بیش از همه در این راه سعی داشت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی کاتب سابق ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی و نعمت پرورده او بود که پس از قتل منعم خود در خدمت ابواسحاق قراریطی کاتب

محمد بن یاقوت داخل شده بود و چون در سال ۳۲۳ ابوعلی بن مقله وزیر بتدبیر محمد بن یاقوت و برادر او را بجهت انداخت ابو عبدالله کوفی خود را در خدمت ابوالحسین پسر وزیر داخل کرد و در شمار منشیان او درآمد.

در همین سال موقعی که ابوعلی بن مقله بموصل رفت و پسر خود ابوالحسین را را در بغداد جای خود قرارداد ابو عبدالله کوفی بملازمت او باقی بود ولی میخواست از دربار خلافت و دستگاه وزارت دوری جوید و چون در همین اثنا کاغذی از ابو عبدالله بریدی از اهواز رسید مشعر بر عدم امکان فرستادن مال مقرری بدیوان، ابو عبدالله کوفی همینکه ابوالحسین وزیر را از این بابت خشمناک دید مضمون مرسله ابو عبدالله بریدی را در چشم ابوالحسین عظیم جلوه داد و داوطلب شد که شخصاً باهواز رود و مالی عظیمی جمع آورده ببغداد برگردد. ابوالحسین کاغذی در نیدیرفتن عذر ابو عبدالله بریدی باو نوشت و مأموریت ابو عبدالله کوفی را با اطلاع او رساند و کوفی نیز بعد از فرستاده شدن نامه وزیر باهواز رفت و چون از ابو عبدالله بریدی وحشت داشت در صدد بر آمد که با اظهار دشمنی نسبت بدشمنان او از دست او محفوظ ماند باین جهت بیدگونی از ابن مقله وزیر و خرابی اوضاع دربار خلیفه پرداخت و از آن جمله گفت که ابن مقله در واگذاری واسط و بصره بمحمد بن رائق عایدات آن نواحی را از بین برده و مسؤل خرابی این کار و شوکت روز افزون ابن رائق منشی و مدبر امور او یعنی ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی است. ابو عبدالله بریدی بعلمت دشمنی که بین خاندان او و ابو عبدالله نوبختی بروز کرده بود ابو عبدالله کوفی را در دفع او مورد ملاحظت قرارداد و باو قول داد که در برانداختن نوبختی از هیچگونه مساعدت مالی باو مضایقه ننماید و برای انجام این نقشه ابو عبدالله کوفی را معاشر و مشاور خود ساخت. ابو عبدالله کوفی مدت یک سال در پیش ابو عبدالله بریدی بعزت و احترام تمام ماند و در تمام این ایام هم او صرف استیصال سه نفر از بزرگانی که بر او حق نعمت داشتند شد یعنی چون مردی جاه طلب و بلند پرواز بود در ابوعلی بن مقله و پسرش

ابوالحسین و ابو عبدالله نوبختی که بزرگترین رجال دولت در آن زمان بودند پیچید و بالاخره هم هر سه را مستأصل کرد.

اما محمد بن رائق در واسط و بصره روز بروز مقتدر تر میشد و چون در این اوان ابوبکر محمد بن یاقوت نیز در حبس مرده و حریفی پر زور مانند او از میان رفته بود بیشتر بر استبداد خود می افزود تا آنجا که قشونی فراوان کرد خود جمع کرد و يك دسته ارلشکریان مرداو یح بن زیار را که بریاست بجکم بعد از قتل او بی سر مانده بودند بوعده احسان پیش خود خواند و بحکم را بر ایشان ریاست داد و آن جماعت را در خدمت گرفت و بحکم بدستور ابن رائق عده دیگری نیز از افراد دیلم و ترک را بواسط خوانده ایشانرا نیز تحت حکم ابن رائق آورد و ابن رائق باستظهار این سپاهیان در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالی که بر عهده و ضمان خود داشت بدار الخلاقه استنکاف نمود و پیغام داد که خود برای مصارف لشکری بآن مال احتیاج دارد.

ابو علی بن مقله بخلیفه پیشنهاد کرد که اجازه دهد برای مطیع ساختن ابن رائق و گرفتن مال واسط و بصره خود با قشون بآن صوب حرکت کند، خلیفه رضاد داد ولی ابن مقله قبلاً دونفر رسول پیش ابن رائق روانه داشت و از او خواست که ابو عبدالله نوبختی را ببغداد بفرستد تا بحساب او رسیدگی شود. ابن رائق از فرستادن نوبختی استنکاف نمود ولی فرستادگان را با دادن انعام فراوان با خود بار کرد و کاغذی محرمانه بردست ایشان پیش خلیفه فرستاد باین مضمون که اگر خلیفه او را ببغداد بخواهد تدبیر عموم کارها را کفایت خواهد کرد و خیال خلیفه را از جهت مخارج ووظایف لشکریان آسوده خواهد ساخت.

ابن مقله پس از آنکه دید ابن رائق اقبال قبول مؤول او تن در زده عازم خدمت خلیفه شد تا بصواب دید او کسیرا نزد ابن رائق روانه دارد و برای آنکه او از حرکت وزیر و لشکریان وحشت نکند باو اطمینان دهد که حرکت وزیر بقصد اهواز است

و در همان موقع که او برای ترتیب فرستادن رسول پیش خلیفه میرفت یعنی در ۱۴ روز مانده بآخر جمادی الاولی سال ۳۲۳ مظفر بن یاقوت برادر محمد بن یاقوت که وزیر را مسبب حبس و قتل برادر خود میدانست با قراولان حَجْرَه وزیر را گرفتند و خلیفه را بعزل او وا داشتند و راضی نیز که آلی بود در دست رؤسای لشکری و عمال درباری باین امر تسلیم شد.

در ضمن این انقلابات ابو عبدالله بریدی نیز بحمله و تدبیر یاقوت پدر محمد و مظفر را که پس از شکست خوردن از علی بن بویه در خوزستان بود در اوایل سال ۳۲۴ بقتل رساند و از غارت اموال او ثروتی هنگفت بدست آورده سر بطغیان برداشت و با برادران خود مثل ابن رائق از ارسال مال اهواز بدیوان خود داری کرد. اوضاع خلافت و احوال دیوان در این ایام فوق العاده بد بود چه از طرفی الراضی بالله کفایتی نداشت و آلت دست اغراض وزرا و رجال درباری دیگر محسوب میشد و از طرفی دیگر دو دسته از قراولان خاصه بنام حَجْرَه و ساجه دائماً در کارها مداخله میکردند و رؤسای ایشان هر آن اتباع خود را وسیله اجرای مقاصد متنقذی میساختند و خلیفه هیچ نوع قدرت بر آن سپاهیان مسلح نداشت مخصوصاً چون بواسطه سوء اداره و طمع و ورزی عمال دیوانی نفقات ایشان تمیر سید غالباً سر بشورش بر میداشتند و خلیفه و وزراء را در زحمت کلمی قرار میدادند.

بعد از عزل ابن مقله خلیفه وزارت خود را بعبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد و عبدالرحمن چون دید از عهده کار بر نمی آید و پولی در دست نیست از وزارت استعفا کرد و ابو جعفر محمد بن قاسم کرخی جای او را گرفت. در عهد این وزیر بعلمت امتناع ابن رائق از فرستادن مال واسط و بصره و استنکاف ابو عبدالله بریدی از ارسال مال اهواز و استیلای علی بن بویه بر فارس بحران بی پولی شدت کرد و کرخی پس از سه ماه و نیم از پیریشانی پنهان شد و خلیفه ابوالقاسم سلیمان بن حسن را بوزارت برگزید و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. عاقبت راضی

پیش محمد بن رائق که در واسط بود فرستاد و او را بر طبق نامه محرمانه ای که در عهد ابن مقله نزد خلیفه روانه داشته و ادعای کفایت کار های دارالخلافه و رساندن مخارج را کرده بود بیغداد خواست و ابن رائق بشادی این تکلیف خلیفه را پذیرفته عازم حرکت بآن طرف گردید.

خلیفه یکی از رؤسای ساجیه را قبلاً پیش محمد بن رائق فرستاد و با او اطلاع داد که ریاست لشکریان و امارت و اداره اعمال خراج و ضیاع و معاون در این نواحی با لقب امیرالامراء از جانب خلیفه باو واگذار شده است سپس خلعت و لواء نیز جهت او فرستاد و عموم عمال دیوانی و رؤسای ساجیه بتبریک او بواسط شتافتند. ابن رائق بدستور منشی خود ابو عبدالله نوبختی ابتداء جمیع رؤسای ساجیه را مقید کرد و آن طایفه را با گرفتن و بستن از میان برد و بسپاهیان حجریه گفت که من این کار را از آن جهت کردم تا بر میزان نفقه شما افزوده شود. چون این خبر بیغداد رسید بقیه ساجیه هم که در آن شهر بودند بطرف شام و موصل رفتند و بعد ها ابن رائق با زماندگان ایشان را هم تار و مار کرد و شر آن طایفه دفع شد. طایفه حجریه از این پیش آمد وحشت کرده بمنزل خلیفه آمدند و چادرهای خود را در آن نزدیکی برپا کردند. ابن رائق ابتدا چند نفر از سران سپاهی خود را بیغداد فرستاد سپس خود با جلال تمام بمعیت بجکم درده روزمانده باخری ذی الحجه سال ۳۲۴ بدارالخلافه وارد گردید.

در ورود بیغداد وزیر خلیفه و رؤسای حجریه باستقبال او آمدند و ابن رائق ابتدا حجریه را برداشتن چادرهای خود از نزدیکی قصر خلیفه مجبور کرد سپس زمام کارها را در دست گرفت و از این تاریخ عنوان وزارت و دواوین بر افتاد و حل و عقد جمیع امور در کف کفایت ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی که در اوایل محرم ۳۲۵ بیغداد آمد قرار گرفت و مالیاتها تحویل ایشان شد یعنی در حقیقت ابن رائق خلیفه بود و ابو عبدالله نوبختی وزیر و این امیر و دبیر هر قدر میخواستند بخلیفه میدادند و کسی که بر ایشان حکم کنند وجود نداشت.

بعد از استیلای ابن رائق بر خلافت امیرالامراء و بجکم اهواز را از دست ابو عبدالله بریدی گرفتند و این مرد مزور جاه طلب برادران خویش ابو یوسف و ابوالحسین را در بصره گذاشته خود از طریق دریا بفارس بیناه امیر ابو الحسن علی بن بویه گریخت و از او برای استرداد اهواز و دفع ابن رائق و بجکم کمک گرفت. ابن رائق در اول سال ۳۲۵ خلیفه را واداشت که با او بواسط حرکت کند و از آنجا با بریدی داخل مکتبه شود تا اگر بقبول فرمان دارالخلافه تن در میدهد و از در اطاعت پیش می آید بقایای خود را بفرستد و الا بقصد او عزیمت کند. راضی و عده ای از قراولان حجریه بواسط حرکت کردند ولی غالب آن قراولان که از سر نوشت ساجیه وحشت داشتند بر خود نرسیدند. ابن رائق ابتدا اصلاً بایشان اعتنائی نکرد و در حرکتشان اصرار ننمود و همین امر باعث بر آن شد که حجریه بتدریج همه بواسط آمدند. ابن رائق بتدبیر ابو عبدالله نوبختی مصمم گردید که ریشه فتنه ابن طایفه را نیز قلع کند و بهمین عزم و وظیفه جماعتی از ایشان را قطع نمود و عده ایرا از خدمت خارج ساخت. حجریه زیر بار نرفتند و شورش کردند. ابن رائق در ۲۵ محرم در یک جنگ جمع زیادی از آن جماعت را کشت و بقیه را منهزم ساخت و آنها که بیغداد گریختند بدست صاحب شرطه دارالخلافه کشته شدند و بالای استیلای حجریه نیز باین آسانی مرتفع گردید.

کسیکه ابن رائق را باین مقام بلند رساند و آن همه مال را جهت او جمع آورد و فتنه ساجیه و حجریه را خواباند ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی دبیر او بود که ابن رائق بتدبیر عموم کارهای خود را باو محول کرده و از فرمان او سر نمی پیچید و ابو عبدالله از تاریخ محرم سال ۳۲۵ که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است بر بغداد و امور خلافت مدبر جمیع مصالح ابن رائق گردید و در واقع ابو عبدالله نوبختی از این تاریخ سمت وزارت خلیفه را پیدا کرد (۱).

(۱) کتاب الاوراق صولی f.150a و f.121a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) و تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰

ابو عبدالله بریدی جمیع پیشنهادهای خلیفه و ابن رائق را در فرستادن بقایای مالیاتی و واگذاری قشون تحت امر خود بهر کس که از طرف امیرالامراء تعیین شود پذیرفت؛ ابن رائق مراسلات ابو عبدالله بریدی را بخلیفه نشان داد و از یاران خود در این باب استشاره کرد. ابو عبدالله نوبختی باین رائق گفت که ابو عبدالله بریدی مردی مکار و حیله گر است و نباید بقول او اعتماد نمود ولی ابوبکر بن مقاتل از منشیان زبردست نوبختی که طرفدار جدی ابو عبدالله بریدی بود بقدری در قبولاندن عذر بریدی و واگذاری مجدد اهواز باو اصرار ورزید که ابن رائق و خلیفه یار دیگر آن ولایت را در زمان ابو عبدالله بریدی قرار دادند و بیغداد برگشتند و اندکی بعد معلوم شد که حق با ابو عبدالله نوبختی بود چه ابو عبدالله بریدی نه دیناری بدار الخلافه فرستاد و نه لشکریان خود را تسلیم فرستاده امیرالامراء کرد بلکه برخلاف بقایای حجریه را دور خود گرد آورد و در بصره بیدگوئی از ابن رائق پرداخت و بهمان وضع سابق بتزویر و مسامحه از قبول فرمان دار الخلافه سر بیچید و کار اختلاف بین او و ابن رائق بالاخره در سال ۳۲۵ بجنک و استیلای بجمک بر اهواز کشید و سال بعد عهد الدوله ابو الحسن احمد بن بویه از طرف برادر خود علی بن بویه بیاری ابو عبدالله بریدی آمد و اهواز را از بجمک پس گرفت.

ابوبکر بن مقاتل که ابو عبدالله نوبختی او را در خدمت ابن رائق داخل کرده بود بتحرک ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی دشمنان ابو عبدالله نوبختی بر ضد نوبختی برخاست و ابن رائق را دعوت کرد که ابو عبدالله بریدی را بجای او بکتابت و وزارت خود اختیار کند و شرحی از فوائد این امر بر ابن رائق خواند و گفت که بریدی ۳۰۰۰۰۰ دینار هدیه به جهت امیرالامراء بمنزل من فرستاده است. ابن رائق که مردی حق شناس و درست پیمان بود زیر بار قبول این تکلیف نرفت و گفت که اگر بریدی فارس و اصفهان را برای من فتح کند و آنها را بدست خود بمن تنها ببخشد بعزل حسین بن علی نوبختی رضا نخواهم داد چه او نسبت بمن خیر خواه است و از برکت او این دولت مرا میسر شده

ابوبکر بن مقاتل گفت حالا که امیر این پیشهاد را نمی پذیرد پس واسط و بصره را در زمان بریدی قرار دهد. ابن رائق واگذاری این اعمال را هم موکول بر ای ابو عبدالله نوبختی کرد و تیر ابن مقاتل در این مرحله هم بسنک آمد چه ابو عبدالله نوبختی که در این ایام مریض و بتب و سرفه گرفتار بود باین کار راضی نشد و شرحی از زشتی اعمال بریدی و کفران نعمت و غدر او نسبت بیاقوت در حضور ابن مقاتل بیان کرد و او را در این پیشنهاد ملامت نمود و باین رائق گفت که اگر من زنده بمانم محال است که بریدی بر تو دست یابد ولی اگر بمیرم از خدا خواهم خواست که یا در میان تو و او الفت برقرار سازد و یا ترا بوسیله ای از اقسام حیله های او راحت دارد. ابن رائق گریست و از خدا حیات و وزیر خود و هلاک بریدی را مسئلت کرد و چون نوبختی از مجلس خارج شد ابوبکر بن مقاتل باین رائق گفت که بریدی ۳۰۰۰۰۰ دینار هدیه به فرستاده و ناچار باید در حق او التفاتی کرده شود و بهتر آن است که ابو عبدالله کوفی را بحضور بخواهیم و با او گفتگو کنیم. ابن رائق قبول کرد و ابوبکر شرح قضیه را با ابو عبدالله بریدی نوشت و کوفی بنیابت از جانب او بیغداد آمد.

رسیدن ابو عبدالله کوفی بیغداد و ناخوشی ابو عبدالله نوبختی و بیخبری داماد و برادر زاده او یعنی علی بن احمد بن علی نوبختی (۱) کار را بکسر کرد و بالاخره مقصود ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی و ابوبکر بن مقاتل بعمل آمد باین شکل که ابو عبدالله نوبختی بعزت ناخوشی مدتی نتوانست بر سر کار خود بیاید و در غیاب خود علی بن احمد نوبختی داماد و برادر زاده خویش را بجای خود گذاشت. ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل او را فریفتند و در انجام نقشه ای که در پیش داشتند او را با خود بار کردند. روزی ابن مقاتل باین رائق گفت که اگر امیر در حفظ پیمان و درستی عهد اصرار دارد باید بمصالح امور نیز متوجه باشد. ابو عبدالله نوبختی در شرف مردن است و کارها از نظم افتاده. ابن رائق باستناد قول طیب بیان او را نپذیرفت. ابن مقاتل گفت که طیب چون شدت علاقه امیر را بنوبختی میدانم نمیخواهد

(۱) علی بن احمد نوبختی در سال ۳۲۳ از جمله کتاب بغداد بود و در موقعیکه ابوعلی بن مقله وزیر ابو الحسن علی بن عیسی را محبوس کرد علی بن احمد نوبختی با علی بن عیسی مکاتبه میکرد و وقایع را باطلاع او میرساند (تجارب الامم ج ۵ ص ۳۲۴) و ما باز در فصل یازدهم از این شخص گفتگو خواهیم کرد.

که رساننده خبر بد باشد، امیر خوب است که حقیقت قضیه را از برادر زاده و داماد ابو عبدالله نوبختی تحقیق کند و در ضمن علی بن احمد را با خود یار ساخت که من امیر را راضی کرده ام که پس از عزل ابو عبدالله نوبختی وزارت خود را بتو بخشد، اگر از تو حال او را پرسید جواب یأس بده و مردن او را در نظر این رائق امری مسلم قلمداد نما. علی بن احمد نیز در حضور ابن رائق بر سر و صورت خود زد و سخت بر حالت عم خویش گریست و گفت که امیر باید او را از شمار اموات بداند. ابن رائق از این واقعه بی نهایت متألم گردید و گفت که اگر با دادن فدیه جان کسی را میشد خرید حاضر بودم تمام ملک خود را در باز خرید جان ابو عبدالله نوبختی بفدیه بدهم سپس ابن مقاتل را مخاطب ساخته از او تکلیف جانشینی نوبختی را خواست. ابن مقاتل گفت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی که مردی پاکدامن و امین است و از همه جهت نظیر حسین بن علی نوبختی است و مانند او دست پرورده ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی میباشد برای این مقام از هر کس شایسته تر است. ابن رائق کوفی را سمت وزارت خود داد و تدبیر جمیع امور را که در دست نوبختی بود با او گذاشت و نوبختی باین ترتیب بعد از سه ماه و هشت روز وزارت از کار دور شد و زمام مشاغل در دست اعوان بریدی قرار گرفت و او بشادی این فتح ۱۰۰,۰۰۰ دینار پیش ابو عبدالله کوفی فرستاد و چون مرض ابو عبدالله نوبختی رو به بهبودی گذاشت کسانی که مدار کارها شده بودند نگذاشتند که ابن رائق از آن اطلاع حاصل کند (۱).

غصه پیش آمد این قضا یا و خرابیهائی که پس از استیلاي ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل در بغداد و ران بریدی در خوزستان و بصره برور کرد ابو عبدالله نوبختی را از پا در آورد و چون دید رشته انتظام عموم کارها که بتدبیر او سر و صورت گرفته بود یکباره از هم پاشید بیشتر ناتوان شد و بالاخره بمرض سل مبتلی گردید (۱) و سال بعد یعنی در ۳۲۶ بهمان مرض فوت کرد (۲) و باین شکل چراغ زندگانی یکی از مدبرترین

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰ - ۲۶۳

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۷. (۲) تکملة تاریخ الطبری f. 73a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

مردمی که بدست او اوضاع خلافت سر و صورتهی گرفته و فتنه های بزرگی خوابیده بود خاموش شد. از زندگانی علمی و ادبی ابو عبدالله حسین بن علی بدبختانه چندان اطلاعی در دست نداریم ولی مسلم است که او نیز مانند سایر افراد خاندان فاضل نوبختی اهل ادب بوده بخصوص که در دستگاه پدرا دیب و ادب پرور خود ابو الحسن علی بن عباس و خویش شاعر دوست خود ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل تربیت یافته بود و پسرش ابو محمد حسن بن حسین نیز از اجله علمای امامیه است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد و شاهد این مطلب آنکه خطیب بغدادی يك قطعه از اخبار بحرزی شاعر را بسه واسطه از ابو عبدالله روایت می نماید (۱).

(۱) تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۴۷

## فصل یازدهم

### شیخ ابوالقاسم حسین بن روح

(وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶)

بعد از ابوسهل اسماعیل بن علی مشهورترین افراد خاندان نوبختی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر است و عمدهٔ اشتهار او بواسطهٔ مقام دینی بزرگی است که در میان شیعهٔ امامیه دارد و از نوآب اربعهٔ حضرت قائم محسوب میشود. ابوالقاسم حسین بن روح بعقیدهٔ شیعهٔ امامیه سوّمین نایب حضرت حجّتست در زمان غیبت صغری و او بعد از ابو عمر و عثمان بن سعید عُمری و یسر ابن شخص یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عُمری باین مقام برگزیده شده است.

تولد حضرت حجّت یعنی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ملقب بقائم آل محمد بروایت علمای اخبار امامیه در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاده و شروع غیبت صغری از چهار سال بعد از تولد آن حضرت یعنی از سال ۲۶۰ بوده (۱) و دورهٔ غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نایب حضرت است یعنی ۶۹ سال طول کشیده است و از سال ۳۲۹ بعد دورهٔ غیبت کبری است که هنوز نیز دوام دارد.

از سال ۲۵۶ یعنی از سال تولد حضرت قائم بعد در تمام مدّت غیبت صغری بین حضرت حجّت یعنی امام غائب و شیعیان امامیه چهار نفر که اولین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از طرف سلف خود منصوب شده اند رابط بوده و عنوان سفارت و در بین امامیه سمت نیابت حضرت حجّت را داشته اند، عرایض و مستدعیات شیعیان را با امام غایب میرسانده و بدستور حضرت بایشان جواب میداده اند و این جوابها بصورت توقیع بردست سفرا یعنی نوآب اربعه صادر میشده است.

(۱) کتاب الغیبة طوسی ص ۱۶۷ و ۲۷۵.

اسامی نوآب اربعه و دورهٔ نیابت هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱ - ابو عمر و عثمان بن سعید عُمری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی و امام ابو محمد حسن بن علی عسکری باین مقام برگزیده بودند؛

۲ - یسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عُمری. دورهٔ نیابت پدر و یسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ یا جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده (۱)؛

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶)؛

۴ - ابوالحسن علی بن محمد سُمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹).

نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص بسیار کردم بتشخیص رابطهٔ قرابت ابوالقاسم حسین بن روح با سایر افراد خاندان نوبختی موفق نیامدم و بالاخره ندانستم که او با آل نوبخت چه نسبتی داشته همینقدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلمی داشته است.

در نوبختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را نوبختی نوشته اند و او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود مثل ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی وزیر ابن رائق مخلوط و محشور بوده و در کارها بصلاحدید یکدیگر میرفته اند بعلاوه بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عدّه ای از بنی نوبخت از محارم اسرار او محسوب میشده اند و سمت کتابت او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد.

(۱) تاریخ وفات ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اول امام معلوم غایب نیست و همین جهت درست نمیتوانیم دورهٔ نیابت او را معین کنیم ولی چون یسرش که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ وفات یافته قریب پنجاه سال این مقام را داشته پس از حوالی همان سال ۲۶۰ نایب امام بوده است و ابو جعفر حتی در ایام پدر نیز سمت وکالت داشته است (رجال کشی ص ۳۳۰ و کتاب الغیبة طوسی ص ۲۳۸).

ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بجر را مورخین و علمای اخبار گاهی نوبختی (۱) زمانی روحی (۲) گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت (۳) و بعضی اوقات قمی (۴) نوشته اند و شمس الدین ذهبی بنقل از یک نفر از مورخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طی (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکنند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ یحیی بن ابی طی با خطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و همین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (القینی؟) یا (القیمی) است و احتمال کلمی دارد که این نسبت همان القمی باشد که کشتی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکند و امریکه شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست بزبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم (۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که با خاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خویشی نداشته اند بلکه نسبت نوبختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او با خاندان نوبختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابو محمد حسن بن موسی خواهر زاده ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی از طرف مادر نوبختی بوده است. بهر حال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود بخاندان نوبختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح پدر او و نه اسم جدش ابی بجر دیده میشود.

حسین بن روح نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری از صحابه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یازدهم بوده (۶) و قطعه ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می کرده است (۷).

- (۱) کتاب الغیبه طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق صولی f. 147a و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸
- (۲) کتاب الغیبه ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.
- (۳) کتاب الاختجاج طبرسی ص ۲۴۵ . (۴) رجال کشی ص ۳۴۵ . (۵) کمال الدین ص ۲۷۷ و غیبت طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰ . (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).
- (۷) مناقب ص ۴۶۰ و غیبت طوسی ۱۵۳ - در مناقب چاپ بیثی در هر دو مورد حسن بن روح بطبع رسیده .

بعدار فوت نایب دوم حضرت حجّت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۲ یا بروایتی دو و او آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجّت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر نوبختی و اگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدتی پیش عنوان «بایت» داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابو علی محمد بن همام اسکافی (۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نصیبی صورت گرفته است (۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در نزد وکیل دوم امام غایب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطبقات چند تقسیم کرد باوّل کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است (۳).

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که: «حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیعه میرسانده و از خواص و محارم او بشمار میرفته تا آنجا که بعلمت انس و نزدیکان پدرم حکایاتی را که بین او و کنیزکانش

- (۱) ابو علی محمد بن همام بن سهیل بن بیزان اسکافی بغدادی یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زردشتی بوده اند و او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه بنام الانوار (ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی معاصر او نیز چنانکه دیدیم کتابی در همین موضوع بهمین نام داشته است رجوع کنید به صفحه ۱۱۷ از همین کتاب). وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جمادی الاخری سال ۴۳۶ و تولد او را در دو شنبه ۶ ذی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطیب بغدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جمادی الاخری سال ۳۳۲ ضبط کرده اند (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۶۵ و رجال استرآبادی ص ۲۴۸ بنقل از معالم العلماء ابن شهر آشوب) و ذکر این اسکافی باز در ضمن این فصل خواهد آمد.

(۲) غیبت طوسی ص ۲۴۲ (۳) تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b

میگذشته باو میگفته و هر ماهه سی دینار برای گذران معیشت باو می داده است و این مبلغ غیر از مالهایی بود که باو از طرف وزرا و رؤسای شیعه مثل آل فرات میرسید چه حسین بن روح پیش ایشان بجلالت مقام و قدر و منزلت ملحوظ و محترم بود، این جمله بتدریج حسین بن روح را در چشم شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او پیدم و مراتب وثوق و دیانت و فضل او نیز روز بروز مقام او را در میان شیعه استوارتر نمود تا آنکه از طرف پدیم بنیابت و سفارت منصوب گردید (۱).

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود بشیعیانی که بعنوان مال امام و غیره اموالی جهت تسلیم پیش او می آوردند امر میداده است که آنها را بدون مطالبه قبض بحسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار ماطله یا خوداری میکرد مورد سخط ابو جعفر قرار میگرفت (۲).

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح بعنوان نایب سوّم امام غایب ابوالقاسم حسین بن روح بدارالتیاب در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند، خادم ابو جعفر یعنی ذکاء حاضر شد و با او عصا (عگازه) و کلید صندوقه ابو جعفر بود. گفت ابو جعفر مر افرومده است که چون مرا بخاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن، این صندوقچه حاوی خوانیم ائمه است، حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالتیاب بیرون آمد و جمعاً بخانه ابو جعفر محمد بن علی سلغانی رفتند (۳). و اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شده بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ مورّخت (۴).

اختیار حسین بن روح بنیابت امام با وجود وصیت ابو جعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت چه ابو جعفر قریب ده تن از خواص شیعیان را زیر دست داشت که در بغداد باجرای او امر او میپرداختند و حسین بن روح که از آن جمله بود آن مقام اختصاص را که دیگران داشتند نداشت و بهمین جهت کمتر کسی تصور میکرد که

(۱) الغیبه طوسی ص ۲۴۲-۲۴۳ (۲) ایضاً ص ۲۳۹-۲۴۰ و ص ۲۴۱ و کمال الذین ص ۲۷۰-۲۷۶ (۳) تاریخ الاسلام ذهبی f.132b (۴) کتاب الغیبه ص ۲۴۳

او بجانشینی ابو جعفر منصوب شود (۱). بعلاوه از بزرگان شیعه کسان دیگری نیز در همان ایام ملحوظ و محترم بودند که تصور انتصاب ایشان بمقام نیابت بیشتر میرفته است تا حسین بن روح و یکی از آن جمله بوده است عالم متکلم بزرگ ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی؛ چنانکه بعد از اعلان مقام ابوالقاسم حسین بن روح کسی از ابوسهل نوبختی علت این امر و حکمت منصوب نشدن او را پرسید، او گفت کسانی که حسین بن روح را باین منزلت برگزیده اند از ما بیناترند، کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است. اگر من مکان امام غایب را چنانکه ابوالقاسم میدانند میدانستم شاید در تنگنای محاصره او را بخصم مینمودم در صورتیکه ابوالقاسم اگر امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را با مقراض بریزر کنند امام را آشکار نخواهد ساخت (۲). از جمله کسانی که در ابتدا منکر و کالت حسین بن روح شده اند یکی ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسه انتصاب او باین مقام از طرف ابو جعفر عمری در جزء روسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمد بن فضل موصلی یکی دیگر از شیوخ شیعه ببغداد آورده بخدمت حسین روح برد و او از آن تاریخ بصحت و کالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد (۳).

حسین بن روح از سال انتصاب خود بمقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن العباس (از جدای الاخری سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱) بمرمت تمام در بغداد میزیست و منزل او محلّ رفت و آمد امرا و اعیان و وزرای معزول بود مخصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم بشخص او بنظر احترام می نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب میشدند تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقنن بالله و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمیشد و شیعیان از اطراف اموالی را که برساندن آنها ملزم بودند بخدمت او می آوردند ولی همینکه آل فرات بدست حامد بن العباس و طرفداران

(۱) کتاب الغیبه طوسی ص ۲۴۰. (۲) ایضاً ص ۲۵۵ (۳) ایضاً ص ۲۰۵-۲۰۶

او از کار افتادند و وزیر جدید بحبس و بند و مصادره آل فرات و بستگان ایشان قیام کرد بین او و حسین بن روح نیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست بما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوّم امام از این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس خارج شده است روشن نیست فقط سه نکته ذیل را از بیانات مورّخین میتوان استنباط کرد:

۱ - حسین بن روح در سال ۳۱۲ بعثت مالی سه دیوان از او مطالبه میکرده است بحبس افتاده و تاریخ شروع حبس او یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق میتوانیم استخراج کنیم اولاً بشهادت اخبار شیعه حسین بن روح در ذی الحجّه سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده (۱)، ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته (۲) پنج سال قبل از آن با همان سال ۳۱۲ مقارن میشود.

۲ - حسین بن روح مدّتی را پنهان میزیسته و او در این مدّت ابوجعفر محمد بن علی سلّمانی معروف باین العزّاق را بنیابت خود نصب کرده و شامغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب میشده است (۳) و این دوره استتار لابد قبل از شروع حبس او بوده چه قبل از این تاریخ بوده است که شامغانی در حال استقامت سر میکرده و هنوز راه خلاف مسلك امامیه و ادّعای نبوت والوهیت نرفته بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی الحجّه همین سال ۳۱۲ است که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده (۴).

۳ - مقتدر خلیفه در حبس حسین بن روح بی دخالت نبوده چه این خلیفه موقعیکه خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ بتوسط لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان بحبس افتاد و از خلافت خلع شد مونس المظفر عده ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۲۰۰ (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a. و صله عرب ص ۱۴۱ (۳) کتاب النبیة طوسی ص ۱۹۶ (۴) کتاب النبیة طوسی ص ۲۰۰

مونس او را بخانه خود برگرداند. چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند گفت او را رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از خطا کاری او بود (۱) لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در قضیه گرفتاریهای مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه بچه امری اشاره میکند.

احتمال کلتی دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه ذهبی اشاره میکند او را بمراوده با قرامطه که در این ایام برسواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند چه بنا بنقل این مورّخ حسین بن روح بمکاتبه با قرامطه و دعوت ایشان بمحاصره بغداد متهم شده بوده و حسین بن روح با عباراتی که حاکی از زرّانت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده (۲) و این تهمت یعنی مربوط بودن با قرامطه در آن ایام در بغداد خیلی شیوع داشته و ابوالحسن بن الفرات وزیر و پسر او محسن درستان حسین بن روح را نیز بهمین نسبت و با عناوین قرمطی کبیر و قرمطی صغیر دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده بالاخره بقتل رسانیدند. بهر حال علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را ببهانه طلب مالی در حبس انداخته بوده اند (۳).

بعد از خلاص از حبس حسین بن روح باز در بغداد بهمان عزّت و احترام سابق بداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که برعهده داشتند باو می رساندند و چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲) و ابوالحسین علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابو عبدالله حسین علی نوبختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند (۴) دیگر کسی نمیتوانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد بلکه بر خلاف در این دوره منزل او محلّ رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود پیش خلفا و

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی f. 133 a. (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a. (۳) صله عرب ص ۱۴۱

(۴) رجوع کنید شرح حال هر يك از این سه نفر در فصول سابق.

امرا از حسین بن روح استمداد میجستند چنانکه ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ با و متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابو عبدالله مهم او را پیش ابن رائق فیصل داد و توضیح این مطلب آنکه چون محمد بن رائق مدبر امور ممالک و خلافت گردید امر داد عموم ضیاع ابن مقله و یسر او را تصرف کنند و موقعیکه ببغداد رسید (جمعه ۲۴ ذی الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله بملاقات او و وزیرش ابو عبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبثاتی که میکرد وقتی نیز در این کار از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز بوسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند (۱).

این واقعه یعنی تشبث ابن مقله بذیل عنایت حسین بن روح چنانکه صولی اشاره میکند در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده و چون در اتمام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بوده (۲) (از اوایل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده اتمام خلافت راضی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و بواسطه کثرت مالی که طایفه امامیه نزد او می آوردند ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دوچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از اوسخن میگفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین بن روح بوده میگوید که: «راضی همیشه با ما میگفت که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را بایشان می بخشیدند تا خداوند باین وسیله آن طایفه را نیازمند نمیکرد، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمیآید» (۳).

(۱) کتاب الاوراق صولی f. 122a (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۳ (۳) کتاب الاوراق f. 147a

ابو القاسم حسین بن روح بتصدیق مخالف و مؤالف از فهیمترین و عاقل ترین مردم روزگار بوده (۱) و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء بعزت و احترام تمام میزیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده منزلاتی عظیم داشته و چون مردی عاقل و مصلحت شناس بوده است در میان ایشان بتقیه عمل میکرده است و شیخ طوسی دو حکایت از او در این باب نقل میکند (۲).

وفات شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در چهار شنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده (۳) و او را در نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی (۴) در آنجا بوده بخاک سپرده اند (۵). این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه ایست در محله «سوق العطارین» در طرف راست و جانب شرقی این محله (۶).

شرح حال حسین بن روح را رواة و مورخین شیعه در کتب خود بتفصیل ذکر کرده بوده اند ولی از بدبختی هیچکدام از این تألیفات بزمان ما نرسیده است. از آنجمله ابو العباس احمد بن علی بن نوح سیرانی از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی صاحب رجال (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است بنام اخبار و کلاه اربه و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب اخذ کرده بوده است و این ابو نصر که از طرف پدر نواده ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود باین خاندان منتسب بوده (۷) یکی از روایان مهم اخبار حسین روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوم امام غایب مروی است.

یکی دیگر از مورخین شیعی مذهب حلب با اسم منتخب الدین ابو زکریا یحیی بن ابی طیّ نجار حلبی قفقانی (متوفی سال ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه

(۱) غیبت طوسی ص ۲۵۰ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b و f. 133 a  
 (۲) غیبت طوسی ص ۲۵۰-۲۵۲ (۳) کتاب الاوراق صولی f. 127 (۴) رجوع کنید بصفحه ۲۰۹ از همین کتاب (۵) غیبت طوسی ص ۲۵۲ (۶) احسن الودیعة ج ۲ ص ۲۴۲  
 (۷) غیبت طوسی ص ۲۴۲

شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آنرا در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است (۱).

### حسین بن روح و شلمغانی

یکی از جمله کسانی که بمخالفت با حسین بن روح بر خاست و از راه حسد بتأسیس مذهب جدیدی قیام کرد ابو جعفر محمد بن علی بود از مردم قریه سلفغان از قراء واسط و او را ابن العزاقری و پیروانش را نیز بهمین مناسبت عزاقریه می خوانده اند.

این شخص یکی از کتّاب بغداد و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال استقامت یعنی قبل از قیام بتأسیس مذهب تازه و انحراف از تبعیت از حسین بن روح طایفه امامیه مقامی جلیل داشت و مؤلفات او طرف رجوع و استفاده این جماعت بود تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابو جعفر عمری نشست پس از اجرای آداب رسمی این کار با جماعتی از وجوه شیعه بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین بن روح بدست شلمغانی صادر میشد و مردم در رفع حوائج

(۱) ابن ابی طیّی مؤلف تاریخی است از شهر حلب بشام عقود الجواهر و ذکر او را ابو الفضل محمد بن شحنه حلبی (۸۰۴ - ۸۹۰) در تاریخ حلب آورده و او از خاندان بنی ابی طیّی است که مثل خانواده های بنی زهره و آل جراده از خاندانهای شیعی مذهبی حلب بوده اند (در باب این اطلاع نگارنده مرهون رهنمایی حضرت آقای شیخ الاسلام زنجانی است) و بعضی از افراد این خانواده را صاحب کتاب آمل الآمل و مؤلف روضات الجنّات در کتب خود مذکور داشته اند (آمل الآمل ص ۴۸۸ در حاشیه ذیل رجال استرآبادی و روضات الجنّات ص ۴۰۰ - ۴۰۱) نسبت این شخص را ذهبی در نسخه ای که در دست داشته درست نتوانسته است بخواند و آقای لوئی ماسین یون که احوال او را از الوافی بالوفیات تألیف صدّقی نقل کرده آنرا غسانی ضبط نموده است ولی صحیح نسبت این مورخ همان فقحانی است که صاحب روضات الجنّات در کتاب خود آنرا تصریح کرده است. ذکر این بعضی بن ابی طیّی در کتاب طبقات المفسرین تألیف جلال الدین سیوطی نیز آمده است (رجوع کنید بآن کتاب ص ۲۷ چاپ فرنک) و مقریزی نیز در خطط خود مکرراً از ابن ابی طیّی نقل میکند. رجوع کنید نیز به L. Massignon, Recueil des textes concernant la mystique p. 226-227

و حلّ مهمّات خود باو مراجعه می نمودند. (۱)

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح درست معلوم نیست چه نمیدانیم که حسین بن روح در چه موقع در خفا میزیسته و دوره استتار او چه اندازه طول کشیده است ولی از قراین چنین معلوم میشود که دوره پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع آیام وزارت حامد بن العباس که از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده.

چنین تصوّر می رود که شلمغانی در همین مدّت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواص و متقدّمین شیعه را بطرف خود خوانده است و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمدادن خود بجای او بوده و بعدها کار ادّعای او بالا گرفته و دعوت نبوت و الوهیت نیز کرده است.

اول موقعیکه سر شلمغانی و دعاوی او فاش شد بشهادت ابن الاثیر در همان اوان وزارت حامد بن العباس بوده و کسی که پرده از روی این کار برداشته است حسین بن روح نوبختی است (۲).

بعد از عزل حامد بن العباس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات و وزارت سوم او (از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲) شلمغانی بمناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی محسن باو داشت او را بخود نزدیک کرد و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حجّاج زده و بسیاری از ایشانرا که از مردم بغداد بودند کشته بودند و اهل دارالخلافه بر او و بر پدرش قیام نموده و ایشانرا بمشارکت با قرامطه متهم می ساختند محسن برای جلوگیری از حمله مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را بجای جمعی از عقّال دیوانی گذاشت و بدستیاری او و کسان دیگر جماعتی را بیهانه مطالبه بقایا بدست آورده مثل گوسفند سر برید (۳).

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۱۹۶ (۲) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲ و ذهبی ۱۱۹۵ f

(۳) معجم الادبایاقوت ج ۱ ص ۲۹۶ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

بعد از قتل ابوالحسن بن الفرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی مختمی شد و از ترس بموصل گریخت و در همین آیام یعنی در ذی الحجّه سال ۳۱۲ بوده که حسین بن روح از مجلس توقیعی در لعن او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصر الدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابو الهیجا عبدالله بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ماند و در این آیام مدتی نیز در مُتَنایا از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عتر پنهان بود و در همین زمان بوده است که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعبّاس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. (۱) بعد از چندی شلمغانی از موصل ببغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی مختمی گردید و در این دوره بود که عقاید اوشیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد با او گردیدند و کار فتنه عزافرّیه اوج گرفت و از این طریق اسباب زحمت کُلّی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دار الخلافه فراهم آمد. مشاهیر کسانی که در این آیام بشلمغانی گردیدند عبارت بودند از حسین بن القاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر مقتدر خلیفه و ابوجعفر بن بسطام و ابو علی بن بسطام از کتاب و وجهای شیعه بغداد و ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و ابن السّیب الزّیّات و احمد بن محمد بن عبّادوس (۲) و غیره.

### دعاوی شلمغانی

اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم نیست چه از او و پیروانش چیزی بما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده اند هم مختصر است و هم آلوده بتهمت و غرض. امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حلاج از حلوتیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۸ (۲) ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲

حلاج پیروی میکرده است و حسین بن روح صریحاً او را از متابعین قول حلاج میشمارد (۱) بعلاوه تناسخ و غلو و عقیده بضدّ الوهیت خود و کیمیائیز از ارکان عمده معتقدات او بوده است. خلاصه عقاید او را از چهار مأخذ عمده که در دست است میتوان استخراج کرد و آن چهار مأخذ بقرار ذیل است:

۱ - نامه ای که الرّاضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی القعدة ۳۲۲ بامیر ابوالحسین نصر بن احمد سامانی ببخارا نوشته و یک جزء عمده آن نامه را یاقوت در مرو رونویس کرده و در جلد اول معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم بن محمد بن ابی عون گنجانده است.

۲ - توقیعیکه بدست حسین بن روح نوبختی در ذی الحجّه ۳۱۲ در لعن شلمغانی صادر شده و اخباریکه شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب الغیبیه (۲) در این باب از رواة شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده.

۳ - مجملی از عقاید او مندرج در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابومنصور عبدالقاهر اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹.

۴ - شرحیکه ابن الاثیر (متوفی ۶۳۲) در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامه راضی بامیر نصر یکی است و غیر از این منابع در رجال نجاشی و تجارب الامم ابوعلی مسکویه و ملل و نحل ابن حزم ظاهری و وفيات الاعیان ابن خلکان و الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی و رساله ابن الفارح نیز یاره ای اطلاعات مختصر بدست می آید که ما بشمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد. بطور کتلی اصول عقاید شلمغانی را بشرح ذیل میتوانیم خلاصه کنیم:

۱ - خداوند در هر چیزی باندازه تحمل آن چیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده چون شلمغانی در این خصوص بمسبوح

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶ و رساله ابن الفارح (در مجموعه رسائل البلغاء ص ۲۰۰-۲۰۱)

(۲) تاریخ تألیف کتاب الغیبیه شیخ طوسی سال ۴۴۷ است (رجوع کنید بصفحه ۲۲۲-۲۲۳ از همان کتاب.)

و حلاج تشبه نموده است او را روح القدس (۱) و مسیح (۲) و حلاج (۲) خوانده اند.

بعقیده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصلاً خدا اسمی است جهت معانی و خاطره هائی که بقلب مردم خظور میکند و آنچه را که بر مردم پنهان است متصوّر مینماید تا آنجا که گوئی مردم آنرا بمشاهده در می یابند، هر کسی که مردم باو احتیاج پیدا میکنند خدای ایشان است، همین جهت هر فردی از افراد بشر میتواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود. پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادون او بودند میدانستند.

بعبارة آخری هر مادونی از این جهت نسبت بمافوق «فاضل» خود «مفضول» محسوب میشود. مثلاً يك نفر عزا قری میگفت من خداوند فلان و فلان خداوند فلان و فلان خداوند خداوند من است تا سلسله بشلمغانی منتهی میگردد و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزا قریه است و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد.

عزا قریه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را بعلی بن ابی طالب منسوب میدانستند و میگفتند که مقام الوهیت در شخصی جمع می آید که نه فرزند کسی و نه او را فرزندی باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن میشمردند و میگفتند که هارون موسی را و علی بن ابی طالب محمد بن عبدالله را بر سالت فرستاد و این دو نسبت بفرستادگان خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب بتصوّر ایشان بشماره آباء اصحاب کهف که ۳۵۰ سال است بمحمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردیده شریعت اسلام نیز بر میگردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن آباء ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار میشود.

ملائکه بعقیده ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش

(۱) الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و الآثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۴۰۱ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ (۳) معجم الادباج ص ۱ و ۲۹۸ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

شناختن آن جمع و برگشت از مسلك ایشان.

عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در شیث و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیا و ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است (۱) و روح حضرت رسول پر ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب و روح امیر المؤمنین علی در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه درام کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته (۲). ابوعلی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی بمن گفت که حق یکی است فقط جامه های آن تغییر می یابد، روزی در جامه سپید است، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و این اولین قول او بود که من آنرا انکار کردم زیرا که آنرا با گفتار پیروان عقیده بحلول یکی یافتیم (۳).

۲ - عزا قریه بترك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج نمیکردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و میگفتند آن روز که محمد بن عبدالله بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث شد ایشان مردمی قسی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آنرا داشت که در مقابل احکام اوسر فرود آرند ولی حالیه حکمت مقتضی آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند. نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتیکه در دین شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد و از قراریکه نوشته اند عزا قریه در فرستادن حرم خود پیش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته اند بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود میشمردند و میگفتند که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهره مند میسازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل ترین عزا قریه بوده حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده میشده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت میجسته اند و اگر کسی از این کارها میکرد بعقیده شلمغانی که بتناسیح نیز قائل بوده در بازگشتن

(۱) معجم الادباج ص ۱ و ۲۹۶ (۲) غیبت طوسی ص ۲۶۴ (۳) غیبت طوسی ص ۲۶۷

بدنیا بصورت زن در میآمده است . شلمغانی احکام دینی خود را در کتابی بنام الحاشیة السادسة تدوین کرده بوده و این کتاب دستور دینی اصحاب او بشمار میرفته و موضوع اصلی آن گویند احکام شرایع سابقه بوده است (۱) . شلمغانی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب میشمردند .

۳ - از مهمترین عقاید شلمغانی عقیده او است بضد باین معنی که شلمغانی میگفته است که خداوند وجود ضد را خلق کرده است تا بوسیله آن پی بمخالف آن برده شود و تا اضداد در بر کز بدگان خدا طعن نزنند فضیلت ایشان ظاهر نمیگردد و بهمین جهت اضداد از اولیاء الله مقامشان برتر است چه اضداد وسیله بروز فضل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد .

بعقیده پیروان شلمغانی خداوند وقتیکه در جسدی ناسونی حلول میکند آنچنان قدرت و معجزه در او بظهور میرسد که با خداوند یکی میشود چنانکه این حال در هفت آدم ( هر آدمی مطابق بایک عالم ) ظاهر شد و بعد از آدم هفتمین در جسد پنج وجود ناسونی دیگر و پنج ضد ایشان که عنوان ابلیس داشتند حلول کرد ، بعد در ادریس و ابلیس او ، سپس در نوح و ابلیس او ، بعد در صالح و ابلیس او که ناقه و برای پی کرد ، بعد در ابراهیم و ابلیس او نمرود ، بعد در هارون و ابلیس او فرعون ، سپس در داود و ابلیس او جالوت ، بعد در سلیمان و ابلیس او ، بعد در عیسی و ابلیس او و شاگردان عیسی و ابلیسان ایشان ، بعد در علی بن ابیطالب و ابلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شلمغانی و ابلیس او جمع آمد (۲) .

اما در باب پیدایش ضد یا ابلیس عقیده بعضی از عزا قرینه این بود که شخص ولی خود او را منصوب مینماید چنانکه علی بن ابی طالب ابوبکر را باین مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که ابلیس هر ولئی قدیمی است و از ازل با او همقدم بوده و در باب قائم آل محمد که بعقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عزا قرینه میگفتند این همان ابلیس است که در قرآن

(۱) الاثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۳۰۱ - ۳۰۲ وابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲

بآن اشاره شده در آیه فَسَجَدَ لِلْآيَةِ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ ، و چون ابلیس سجود نکرد و گفت که لَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ از اینجا معلوم میشود که در موقع امر بسجود او قائم بوده و بعد نشسته است و اینکه شیعه میگویند که قائم قیام خواهد کرد این همان ابلیس است که در موقع امر بسجود قائم بوده و از سجده ابا نموده است (۱) و یکی از شعرای عزاقرینه در باب ضد یعنی ابلیس میگوید :

يَا لَعْنًا لِلضِّدِّ مِنْ عَدِيٍّ (۱)  
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيْمِنِ الْوَفِيِّ  
وَلَا حَجَامِي وَلَا جُنْدِي  
وَلَا جَاوَزْتَ مَدَى الْعَيْدِي  
لِأَنَّهُ الْقَرْدُ بِلَا كَيْفِي  
مُخَالِطُ الثُّورِيِّ وَالظُّلْمِي .  
وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِيٍّ  
فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسَبِ الرَّضِيٍّ

مَا الضِّدُّ إِلَّا ظَاهِرَ الْوَلِيِّ  
لَسْتُ عَلَى حَالِ كَحَمَامِي  
قَدْ قُتُّتُ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي  
فَوْقَ عَظِيمِ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي  
مُتَّحِدٌ بِكُلِّ أَوْ حَدِيٍّ  
يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي ،  
قَدْ غَابَ فِي نِسْبَةِ أَعْجَمِي  
كَمَا التَّوَى فِي الْعَرَبِ مِنْ لُؤِيٍّ (۲)

تالیفات شلمغانی

غیر از کتاب الحاشیة السادسة که ذکر آن گذشت ابو جعفر شلمغانی کتب دیگری نیز تألیف کرده بوده و چون قبل از انحراف یا باصلاح در حال استقامت از علمای امامیه محسوب میشده يك عده از مؤلفات او پیش امامیه از کتب معتبر بشمار میرفته و چنانکه پیش گفتیم در موقعیکه در مقلنا یا محتفی میزیسته آنها را ابوالفضل محمد بن عبد الله بن المطلب از علمای امامیه پیش او خوانده است ، صورت تالیفات شلمغانی از روی رجال نجاشی و غیبت طوسی بشرح ذیل است :

۱ - کتاب التکلیف ؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۵-۲۶۶ (۲) اشاره است بشیطان که او را «شیخ بنی عدی» میگفتند (۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶

این کتاب از کتبی است که شامغانی آنرا در حال استقامت تألیف کرده و چون این کتاب او منتشر شد جمعی از امامیه آنرا بخدمت حسین بن روح بردند و او آنرا از اول تا آخر خواند و گفت که شامغانی جز در دوسه موضع که دروغ گفته بقیه مطالب آنرا از ائمه روایت کرده و چیزی دیگر در آن نیست (۱). شیخ مفید کتاب تکلیف شامغانی را جز يك موضع روایت میکرده و آن موضع در باب شهادت است که شامغانی در آن بروایت علامه حلی چنین گفته بوده که: « اگر شخصی فقط يك شاهد داشته باشد جایز است که برادر او نیز در صورت نداشتن علم باصل موضوع در حق او شهادت دهد (۲) » و کویا صحیح و تمام این مطلب که علامه آنرا از شیخ مفید نقل کرده آن باشد که شیخ طوسی از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت نموده و آن این است که شامغانی در باب شهادت گفته بوده است که: « اگر برادر مؤمن ترا بر شخصی حقی باشد و او از ادای آن خود داری کند و آن طلبکار را بیته ای جز يك شاهد ثقه نباشد میتوانی بآن شاهد مراجعه کنی و شهادت او را بشنوی، چون آنرا پیش تو اقامه کرد میتوانی نزد حاکم حاضر شوی و بهمان شکل که او شهادت میدهد تو نیز شهادت دهی تا حق مردی مسلمان پایمال نشود (۳) ».

محمد بن فضل بن تمام از یکی از شیوخ خود نقل کرده است که شامغانی موقعیکه کتاب التکلیف را تألیف میکرد پس از اصلاح هر باب از آن آنرا بنظر حسین بن روح میرساند. حسین بن روح آنرا حکمت و اصلاح مینمود و شامغانی پس از تصحیح آنرا نقل میکرد تا دیگران از روی آن بنویسند (۴).

۲ - رساله ای خطاب بابوعلی محمد بن همام اسکافی (۵)؛

۳ - کتاب ماهیة العیة؛

۴ - کتاب الزاهر بالصحیح العقلیة؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۲) خلاصه علامه ص ۱۲۴ و رجال استرآبادی ص ۳۰۷  
 (۳) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۴) غیبت طوسی ص ۲۵۴ (۵) رجوع کنید بنیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب.

- ۵ - کتاب المناهله؛
- ۶ - کتاب الآوصیاء؛
- شیخ طوسی در کتاب الغیبة دوبار از این کتاب نقل میکند (۱).
- ۷ - کتاب التعارف؛
- ۸ - کتاب الايضاح؛
- ۹ - کتاب فضل النطق علی الصمت؛
- ۱۰ - کتاب فضایل العرین؛
- ۱۱ - کتاب الآتوار؛
- ۱۲ - کتاب التسليم؛
- ۱۳ - کتاب الزهاد و التوحید؛
- ۱۴ - کتاب البدا و التیسة؛
- ۱۵ - کتاب نظم القرآن؛
- ۱۶ - کتاب الإقامة بزرگ؛
- ۱۷ - کتاب الإقامة کوچک (۲)؛
- ۱۸ - کتاب التیبة.

این کتاب اخیراً شیخ طوسی در دست داشته و يك فقره نیز از آن نقل میکند (۳). کتب شامغانی بمناسبت مقام علمی و تقرب او بحسین بن روح پیش از آنکه در مرحله ارتداد قدم گذارد نزد امامیه شیوع تمام داشته و در دست جمیع ایشان بوده. بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید جمعی از امامیه از حسین بن روح در باب آن کتب سؤال کردند و گفتند خانه های ما از آنها پر است با آنها چه معامله باید کرد حسین بن روح گفت جواب من در این خصوص عین جوابی است که

(۱) غیبت طوسی ص ۱۵۸ و ۲۲۱

(۲) اسامی این هفده کتاب با کتاب دیگری که عنوان آن نیست در رجال نجاشی ص ۲۶۸ بنام شامغانی مذکور است. (۳) غیبت طوسی ص ۲۵۵.

امام ابو محمد حسن بن علی عسکری موقعیکه مردم در خصوص کتب بنی فضال (۱) از او پرسیدند بایشان داد و گفت آنچه را روایت کرده اند بگیرید و آنچه را که برای خود آورده اند رها کنید (۲).

شلمغانی در ابتدای شروع بدعت جماعتی از بزرگان بغداد در امر مانه بطرف خود خواند و در بدو امر بنام حسین بن روح اخباری منتشر میکرد و خود را با امامیه بعنوان باب او معرفی مینمود.

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری چنین روایت میکند که: « شلمغانی بمناسبت اقبالی که حسین بن روح باو کرده و او را در نزد مردم محترم نموده بود پیش پسران بسطام (۳) مقرب بود و چون آغاز ارتداد کرد هر دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برایشان نقل مینمود و ایشان آنرا از او می پذیرفتند تا آنکه قضیه او بر حسین بن روح مکشوف گردید و حسین بن روح بانکار آنها قیام کرد و پسران بسطام را از شنیدن سخنان او نهی فرمود و امر بلعن و تبرّی از او داد ولی ایشان گوش فرادادند و کماکان بدوستی

(۱) مقصود از بنی فضال سه پسر ابو محمد حسن بن علی بن فضال کوفی (متوفی سال ۲۴۴) اند که هر سه مثل پدر خود از فقهای بزرگ فرقه فطحیه محسوب میشوند و اسامی این سه پسر بقرار ذیل است:  
۱ - احمد بن حسن بن علی بن فضال متوفی سال ۲۶۰ ؛  
۲ - محمد بن حسن بن علی بن فضال ؛  
۳ - ابوالحسن علی بن حسن بن علی بن فضال .

این سه نفر را فطحیه از فقهای بزرگ خود می شمردند و فقهای مزبور مخصوصاً علی در تأیید این مذهب کتب بسیار تألیف کرده بوده اند و عدد تألیفات ابوالحسن علی برسی کتاب بالغ میشده ( برای احوال ایشان رجوع کنید برجال نجاشی صفحات ۲۵ - ۲۶ و ۵۹ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و رجال کشی صفحات ۳۱۹ و ۳۲۸ - ۳۲۹ و غیره ). (۲) غیبت طوسی ص ۲۵۴  
(۳) خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده اند که در دستگاه خلفای بغداد و امراء اطراف در جز کتاب و عمال دیوانی عهده دار پاره ای مشاغل میشده اند و از آن خانواده ابوالعباس احمد بن محمد بن بسطام و پسرانش ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد بآل فرات بستگی داشتند و ابوالحسن محمد داماد حامد بن العباس وزیر بود . این طایفه ابتدا مثل آل فرات از فرقه امامیه طرفداری میکردند ولی پس از قیام شلمغانی پیرو عقیده او شدند و بهمین جهت قاهر خلیفه در سال ۳۲۱ مأمورینی مخصوص گذاشت تا خانه های ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد را تحت نظر بگیرند .

اوباقی ماندند چه شلمغانی بایشان گفته بود که چون من بکتمان سربکه بر شما نموده ام عهد کرده ام اگر راز فاش شود از مقام اختصاصی که یافته ام محروم و بدوری دوچار خواهم گردید و این مقام مقامی بس عظیم است و بار آنرا جز ملکی مقرب یا ییغمبری مرسل یا مؤمنی ممتحن نتواند کشید و باین بیانات مطلب را در پیش چشم ایشان بزرگ کرده بود . حسین بن روح کاغذی بیسران بسطام نوشت و بر کسانی که بمتابعت قول بادوستی اوقیام نمایند لعن فرستاد و تبرّی از او خواند ، چون پسران بسطام نوشته را بشلمغانی نمودند بگریه در آمد و گفت که لعن حسین بن روح در حق من متضمن باطنی عظیم است و لعنت در اینجا بمعنی دور گرداندن است و اینکه گفته است لعنه الله غرض او اینست که خداوند مرا از عذاب و آتش دور گرداند . اینک من مقام و منزلت خود را شناختم . پس گونه های خود را بر خاک مالید و پسران بسطام را بکتمان این امر خواند .

ام کلثوم میگوید که : « روزی پیش مادر جعفر بن بسطام رفتم دیدم او زیاده از اندازه در استقبال و تعظیم من کوشید تا آنجا که بقدم من افتاد و بر پایم بوسه داد ، من این حرکت او را زشت شمردم و گفتم از این کار دست بدار که کاری ناپسند است و دست او را نگاه داشتم . شروع بگریستن کرد و گفت چگونه خود داری میتوانم که تو خاتون من فاطمه باشی ، گفتم چطور ؟ گفت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی پیش ما آمد و گفت سرتی دارم که در کتمان آن عهد کرده ام و اگر فاش شود معاقب خواهم شد ، باوقول دادم که آنرا بر کسی کشف نکنم ولی پیش خود تصمیم داشتم که فقط شیخ حسین بن روح را از آن راز آگاه نمایم ، شلمغانی گفت که روح رسول الله بچسبیدن پدیرت ابو جعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح امیر المؤمنین علی ببدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح خاتون ما حضرت فاطمه ببدن تو [ یعنی ام کلثوم ] بنابراین چگونه من ترا بزرگ شمارم . گفتم از این بیان دروغ دست بدار گفت شلمغانی از ما در کتمان این سر قول گرفته است و میدترسم که اگر آن افشا شود بعد از دوچار شوم و اگر مرا بکشف آن وادار

نمیگردی هرگز آنرا نه بتو و نه باحدی دیگر نمیگفتم . چون از پیدش او بیرون آمدم بخدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شتافتم و قصه را بر او نقل کردم . چون بمن وثوق داشت آنرا پذیرفت و گفت باید دیگر با این زن مراد کرده کنی و اگر رقعۀ ای بتو نوشت جواب ندهی و فرستاده او را نپذیری و بعد از این بیانات کفر آمیز بملاقات او نروی چه این مرد ملعون در دل این جماعت القاء کفر و الحاد کرده و مدعی شده است که خداوند در او حلول نموده و با خداوند یکی شده است و این همان قول مسیحیان در باب عیسی و عقاید پیروان حلاج است . از این تاریخ بعد دیگر از پسران بسطام دوری گزیدم و رشتۀ مرادۀ با ایشان را قطع کردم و عذرشان را نپذیرفته و مادرشان را نیز ملاقات ننمودم . این خبر در میان آل نوبخت شیوع یافت و حسین بن روح يك يك ایشان را دید و لعن شلمغانی را بهر يك نوشت و همگی را ازدوستی و پذیرفتن اقوال و تکلم با او منع نمود سپس توفیق حضرت قائم در لعن و تبری از او بر دست حسین بن روح صدور یافت (۱) .

عین این توفیق که حسین بن روح آنرا در تاریخ ذی الحجۀ ۳۱۲ از محبس خود در دستگاه مقتدر خلیفه از جانب امام غایب صادر کرده و برای انتشار در میان امامیه پیش ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی فرستاده (۲) در کتاب احتجاج طبرسی و با اختلاف روایت در کتاب الغیبة طوسی مندرج است (۳) و ما آنرا عیناً نقل میکنیم :

« عَرَفَ اطالَ اللهُ بِمَاكَ وَعَرَفَكَ اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلِكَ مِنْ تَلَقُّقِ بَدِينِهِ وَتَسْكُنِ اِلَى نَيْتِهِ مِنْ اِخْوَانِنَا اِدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُمْ بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالسَّلْمَانِيِّ عَجَّلَ اللهُ لَهُ التَّقِيَّةَ وَلَا اِمْهَلَهُ قَدَارَ تَدَّعِيَةِ الْاِسْلَامِ وَفَارَقَهُ وَالْحَدْفِي دِينَ اللهِ وَادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى وَافْتَرَى كَذْباً وَزُوراً وَقَالَ بَهْتَاناً وَامْتاً عَظِيماً ، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَخَسِرُوا خَسِرَاناً مَبِيناً وَانَّا بَرُّنَا اِلَى اللهِ تَعَالَى وَ اِلَى رَسُوْلِهِ

(۱) غیبت طوسی ۲۶۳ - ۲۶۵ (۲) ذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب (۳) احتجاج ص ۲۴۵ و غیبت طوسی ص ۲۶۸ - ۲۶۹ اگر چه تاریخ صدور این توفیق ذی الحجۀ - ال ۳۱۲ یعنی مقارن اوایل حبس حسین بن روح است ولی از قرائن معلوم میشود که اجازه انتشار آن اندکی قبل از نجات او از حبس که در ۳۱۷ واقف شده صادر گردیده است (غیبت طوسی ص ۲۶۸)

صلوات الله عليه و سلامه ورحمته و بركاته منه و لعنناه عليه لعابن الله تترى في الظاهر منا و الباطن في السر و الجهر و في كل وقت و على كل حال و على كل من شايعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فاقام على تولانا كم الله اننا في التوقي و المحاذرة منه علي مثل ما كنا عليه ممن تقدمه من نظرائه من السريبي (۱) و الثييري (۲) و الهلالي (۳) و الهلالي (۴) وغيرهم و عادة الله جل ثناؤه و مع ذلك قبله و بعده عندنا جميلة و به نثق و اياه نستعين و هو حسبنا في كل امورنا و نعم الوكيل .

بعد از آنکه لعن شلمغانی بر دست حسین بن روح صادر گردید امامیه بغداد از او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در مجالس و محافل نقل میکردند و شلمغانی برای اثبات حقایق خود و معارضه با حسین بن روح و متقاعد کردن امامیه طرفدار او سعی مینمود و کتاب الغیبه خود را در این ایام تألیف کرده و در آن بتعریض حسین بن روح پرداخته و مدعی همقدمی با شیخ ابوالقاسم نوبختی در تهیه اسباب کار

(۱) ابو محمد حسن شریعی از صحابه امام دهم و یازدهم بود و او اول کسی است که بعد از امام یازدهم با دعای بایست برخاسته و بالحاد و کفر منسوب شده و توفیقی در لعن او صادر گردیده است ، پیروان او را شریعه میگویند و ایشان از فرق غلاة و حلولیه اند (رجوع کنید بکتاب النبیة ص ۲۴۸ و مقالات اشعری ص ۱۴ - ۱۵ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و احتجاج ص ۲۴۴) .

(۲) محمد بن نصیر ثییری از اصحاب امام یازدهم بود و پس از وفات امام مدعی مقام ابو جعفر عمری گردید و با دعای نبوت و رسالت برخاست طرفداران او را ثییری میگویند . ایشان نیز از غلاة و حلولیه اند رجوع کنید برجال کشی ص ۲۲۲ و غیبت طوسی ۲۵۹ - ۲۶۰ و مقالات اشعری ص ۱۵ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و احتجاج ص ۲۴۴ و صفحات ۱۴۴ و ۱۴۷ از همین کتاب) .

(۳) ابو جعفر احمد بن هلال عبرتانی کرخی (۱۸۰ - ۲۶۷) از غلاة و از اصحاب امام یازدهم که بعد از وفات آن حضرت منکر و کالت ابو جعفر عمری گردید (برای احوال او رجوع کنید بغیبت طوسی ص ۲۶۰ و رجال کشی ص ۲۳۲ - ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۶۰ - ۶۱ و فهرست طوسی ص ۵۰ و احتجاج ص ۲۴۵) .

(۴) ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از منکرین و کالت ابو جعفر عمری که خود را بجای ابو جعفر وکیل امام غایب میخوانده است (رجوع کنید بکتاب النبیة طوسی ص ۲۶۰ - ۲۶۱ و احتجاج ص ۲۴۵) .

وکالت و نیابت بوده است ولی اکثریت امامیه بدعاوی او گوش فرا ندارند و در لعن او کوشیدند. (۱)

مقارن واقعه قتل شلمغانی موقعیکه رؤسای شیعه در خانه ابو علی بن مقله وزیر جمع بودند و لعن او را از جانب حسین بن روح نقل میکردند بایشان گفت که بین من و او ملاقاتی ترتیب دهید تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوخت پس هر چه او در حق من میگوید بجاست. چون خبر این ادعا بر ارضی خلیفه رسید امر داد تا شلمغانی را دستگیر کنند. (۲)

اما دستگیری شلمغانی بسهولت میسر نشد چه ابو علی بن مقله مدتی بامر خلیفه در پی شلمغانی میکشت و چون او پنهان میزیست و از نقطه ای بنقطه دیگر میگریخت عمال وزیر و خلیفه موفق بجلب او نمیشدند تا آنکه بالاخره در شوال سال ۳۲۲ بر او دست یافتند و ابن مقله او را محبوس ساخت و خانه او را جست و از پیروان مهم او مثل حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زبایات و احمد بن محمد بن عبدوش در آنجا مراسلاتی یافت که همه او را بخطابهایی که لایق شأن خداوند است خوانده بودند. در محضر خلیفه آن خطوط را بمردم نمودند و صحت آنها باثبات رسید و شلمغانی نیز اقرار آورد که این خطوط از پیروان اوست ولی مضامین آنها را رد نمود و از دین خود دست برداشته اظهار اسلام کرد.

خلیفه احمد بن محمد بن عبدوس و ابراهیم بن ابی عون را نیز در حضور شلمغانی خواست و امر داد که خداوند خود را بسیلی بزنند. ایشان از این کار خود داری نمودند. چون خلیفه آنها را باین حرکت مجبور ساخت احمد بن محمد بن عبدوس او را بسیلی زد ولی ابراهیم بن ابی عون را در این اقدام دست بر عهه افتاد و بر ریش شلمغانی بوسه داد و او را بخطابهایی مانند الهی و سیدی و رازقی خواند. راضی شلمغانی را مخاطب ساخته گفت اگر تو دعوی خدائی نداشتی پس این بیانات چیست. او در پاسخ

(۱) غیبت طوسی ص ۲۵۵ (۲) ایضاً ص ۲۶۵

گفت از این اظهارات ابن ابی عون بحتی بر من نیست، خدا میداند که من هرگز پیش ایشان خود را خدا نخوانده بودم. ابن عبدوس شهادت داد که شلمغانی دعوی خدائی ندارد بلکه خود را بجای حسین بن روح باب امام منتظر میداند. (۱)

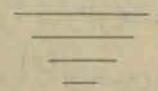
شلمغانی و طرفداران او را بامر خلیفه در حضور قضاة و فقها و کتّاب و رؤسای لشکری چند بار محاکمه کردند (۲)، عاقبت حکم قتل او با تفاق آراء تصویب و صادر گردید. قبل از اجرای این حکم شلمغانی از قضاة سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و یا دشمنان او بعد از دوچار گردند ولی فقها خلیفه را امر بتعجیل در قتل او کردند و خلیفه دستور داد که در سه شب ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ شلمغانی و ابن ابی عون را بضرر شلاق زدند بعد گردن ایشانرا برداشتمند سپس جسد ایشانرا بدار آویختند و آخر از همه نعش آن دو نفر را سوخته خاکستر آنها بآب دجله دادند (۳) و حسین بن قاسم را نیز در آخر ذی القعدة همان سال در شهر رقه کشته سرش را بیغداد آوردند (۴).

عزاقریه بعد از قتل شلمغانی باز دست از دعاوی خود برنداشتند مخصوصاً در خاندان بنی بسطام طرفدارانی از ایشان بودند و بعد از قتل شلمغانی يك نفر بنام بصری جانشینی او را ادعا کرد و مدعی شد که روح شلمغانی در او حلول کرده و او مقام الوهیت دارد و چون او در سال ۳۴۰ مرد از وی احوال بسیاری که عزاقریه باو تقدیم نموده بودند ماند، ابو محمد حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدولة دیلمی را از واقعه فوت بصری و ما بملک او خبر کردند، مهلبی امر داد تا ترکه او را مهر و موم نمایند و پیروان او را دستگیر سازند تا کسی که بجانشینی او قیام مینماید چیزی در اختیار نداشته

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲ (۲) برای تفصیل محاکمه ایشان رجوع کنید بکتاب الفرق بین الفرق ص ۲۵۰ که از بعضی اغلاط تاریخی خالی نیست.

(۳) مجمع الادباج ۱ ص ۲۹۷ و الفرق بین الفرق ص ۲۵۰ (۴) ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲ تاریخ قتل شلمغانی را عموم مورخین مثل یاقوت و ابن الاثیر و ذهبی در سال ۳۲۲ نوشته اند ولی در کتاب الغیبة طوسی در ۳۲۳ مذکور است و این ظاهراً صحیح نباشد.

باشد. دفاتری از ایشان بدست آمد که مطالبی از آئین خود بر آنها نوشته بودند، جوانی از ایشان ادعا میکرد که روح علی بن ابی طالب در او حلول کرده و زنی همین دعوی را در باب حلول روح فاطمه زهرا در خود داشت و از نوکران بنی بسطام یکی دعوی داشت که روح میکائیل باو انتقال یافته، مهلبی دستور داد که ایشانرا بگیرند و بسختی تنبیه کنند اما ایشان بمعزالدوله چنین القاء شبهه کردند که از شیعیان علی بن ابی طالب اند معزالدوله امر بخلاص آن جماعت داد، مهلبی هم از ترس آنکه مبادا بترك تشیع متهم شود دیگر پایی عزاقریه نشد (۱).



### فصل دوازدهم

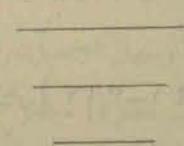
#### ابوالحسن موسی بن کبریاء

(نیمه اول قرن چهارم)

موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ملقب و معروف بابن کبریاء نوبختی از علما و منجمین و از رجال آیام غیبت صغری و از معاصرین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار وکلای اربعه از او اخبار نایب سوّم امام غایب را روایت می نموده و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریاء است در کتاب الغیبه طوسی موجود است (۱).

بگفته نجاشی ابن کبریاء در نجوم معرفتی کامل داشته و در آن باب از او کلام بسیار باقی است و با وجود علم و عقیده بنجوم مردی متدین و دارای عقیده ای نیکو بوده و در نجوم نیز تألیفاتی داشته است و یکی از آن جمله کتاب کافی است در احداث ازمنه (۲).

از سه فقره روایتی که ابونصر هبة الله کاتب مستقیماً یا بواسطه امّ کلثوم دختر ابوجعفر عمری از ابوالحسن موسی بن کبریاء نقل کرده است معلوم میشود که این شخص از معاصرین امّ کلثوم و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بعد از وفات نایب سوّم امام غایب نیز هنوز حیات داشته است.



(۱) صفحات ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ بنقل از فرج الهموم.

(۱) ابن الاثیر و قلیع سال ۲۴۰

### فصل سیزدهم

#### ابو محمد حسن بن حسین

(۳۲۰-۴۰۲)

ابو عبدالله حسین بن علی بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که در فصل دهم احوال او و پدرش ابوالحسین علی گذشت پسری دارد بنام ابو محمد حسن که در سال ۳۲۰ یعنی شش سال قبل از فوت پدر خود تولد یافته و او از محدثین و رواة اخبار فرقه امامیه مثل پدر خود و از کتاب و منشیان و از راویان اخبار است چنانکه راوی قسمتی از اخبار و اشعار ابونواس بوده (۱) و ابوالحسین هلال بن محسن صابی کاتب (۳۵۹-۴۴۸) از او بعضی وقایع را روایت مینموده است (۲).

ابو محمد در حدیث بشهادت خطیب بغدادی بیشتر از ابوالحسن علی بن عبدالله مبشر قصاب واسطی و ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی بغدادی (۲۳۵ - ۳۳۰) مشهور بقاضی محاملی روایت مینموده و در حدیث شاگردان بسیار داشته و مشهورترین کسانی که از او روایت میکرده اند اشخاص ذیلند:

- ۱ - ابو بکر احمد بن محمد بزقانی خوارزمی (۳۳۶-۴۲۵)؛
- ۲ - ابوالفرج حسن بن علی طنجیری (۳۵۰-۴۳۹)؛
- ۳ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیثی آزه‌ری (۳۵۵-۴۳۵)؛
- ۴ - قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی (۳۶۵-۴۴۷)؛
- ۵ - ابوالقاسم بن الحلال؛
- ۶ - ابوالحسن احمد بن محمد عتیقی (۳۶۷-۴۴۱)؛

و از این جمله سه نفر اول جزء مشایخ حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳) صاحب تاریخ بغداد معروف معدودند و بنا بر این خطیب بغدادی بیک

(۱) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۴۳ (۲) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲۲۹

واسطه شاگرد ابو محمد حسن بن حسین نوبختی بوده و او برای تحقیق عقیده قطعی ابو محمد نوبختی بشاگردان او که استادان خطیب میشده اند توسل جسته و از ابوالقاسم از هری و ابوبکر برقانی در این باب سؤال کرده است. از هری نوبختی را رافضی و ردی‌المذهب شمرده و برقانی گفته است که نوبختی معتزلی و مایل بشیعه و باتمام این احوال در روایت خود صدوق بوده و ابوالحسن عتیقی او را در حدیث ثقه و مایل باعتزال میدانسته (۱) و خود خطیب بغدادی سماع او را صحیح می‌شمارد (۲) و عین بیانات خطیب را در باب نوبختی سمعانی در انساب و ابن جوزی در المنتظم و ابن کثیر در البدایه و النهایه نقل کرده‌اند و قاضی نورالله شوشتری در اینکه ایشان ابو محمد را شیعی متمایل باعتزال شمرده اند برایشان تاخته و گفته است که: «اهل سنت چون فرق میان حق و باطل نمیکنند لاجرم شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی از ایشانرا بنام دیگری میخوانند و الا فرق مابین الفرق و القدم و بین الوجود و العدم است (۳)».

این بیانات لابد ناشی از تعصب قاضی نورالله در شیعه تراشی است که بآن اشتهاار کامل یافته و الا بشرحیکه سابقاً نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که یک نفر شیعی متمایل باعتزال یا یک نفر معتزلی متشیع باشد و این امر در تاریخ کلام نظایر بسیار دارد و از آل نوبخت یکی دو نفر دیگر هم بهمین سمت معروف بوده اند و از میان معتزله بغداد بسیاری مثل ابو جعفر اسکافی و ابو عبیدالله مرزبانی و قاضی ابوالقاسم تنوخی و ابوالقاسم کعبی بلخی دربارۀ از عقاید خود بشیعه نزدیک و جزء «متشیعه معتزله» شمرده میشده‌اند (۴) حتی ذهبی ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی را هم با اینکه از رؤس متکلمین شیعه اش میدانند با اسم معتزلی میخواند (۵).

(۱) منتظم ابن جوزی (خطی) (۲) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ (۳) مجالس المؤمنین، مجلس ۵  
 (۴) رجوع کنید بالانتصار ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۳۶ و فوات الوفيات ج ۲ ص ۶۸  
 (۵) تاریخ الاسلام F. 60 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

وفات ابو محمد حسن بن حسین نوبختی در روز جمعه دو روز باخر ذی القعدة مانده در سال ۴۰۲ هـ اتفاق افتاده و او آخرین کسی است از خاندان نوبختی که ما را از حال او اطلاع مجملی در دست است و بعد از او اثر این خانواده جلیل در ظلمات تاریخ نا پدید میشود (۱).

### فصل چهاردهم

#### سایر افراد خاندان نوبختی

غیر از مشاهیر اشخاصی از این خاندان که شرح احوال ایشان را در فصول سابق از روی منابعی که در دست داشتیم ذکر کردیم نام چند نفر دیگر نیز از این سلاله جلیل در کتب مذکور است که اطلاع ما در حق آنان بدبختمانه چندان زیاد نیست حتی سلسله نسب بعضی از آن جماعت را هم با معلومات ناقصی که در این باب داریم نمیتوانیم تعیین کنیم و آن عده بقرار ذیلند :

۱ - ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن ابی سهل بن نوبخت ، نواده

ابو سهل اول منجم مشهور که از شعرای کتّاب بوده و دیوان شعری داشته است شامل صد ورقه (۱) :

۲ - حسن بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، پسر اسماعیل ندیم و جامع

اشعار ابو نواس ، از معاصرین این شاعر که او را مدح گفته (۲) :

۳ - احمد بن ابراهیم ، از رجال اواخر دوره غیبت صغری که منشی

مخصوص شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و او جواب مسائلی را که امامیه از شیخ ابو القاسم نوبختی میسر سیده و شیخ املا میکرد می نوشته است (۳) .

احمد بن ابراهیم ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری نایب دوم امام غایب را در ازدواج

خود داشته و جدّه مادری ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب مشهور بوده یعنی مادر ابونصر

هبة الله از طرف پدر خود ، یعنی احمد بن ابراهیم ، از خاندان نوبختی و از طرف مادر خویش

یعنی ام کلثوم از خاندان ابو جعفر عمری است و ابو نصر از جدّ نوبختی خود یعنی

احمد بن ابراهیم روایت می کرده (۴) :

(۱) الفهرست ص ۱۶۸ (۲) دیوان جامی ابونواس ص ۱۰۵-۱۰۶ (چاپ ۱۳۲۲) و شرح

دیوان ابونواس ج ۱ f.189b (۳) غیبت طوسی ص ۲۴۳ و ۲۴۴ (۴) غیبت طوسی ص ۲۴۳

(۱) برای احوال او رجوع کنید به تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ و ۴۴۳ و منتظم ابن الجوزی و البدایة و النهایة در وقایع سال ۴۰۲ و انساب سمعانی f. 569b و مجالس المؤمنین ، مجلس ۵ و میزان الاعتدال ذهبی ج ۱ ص ۲۲۵ .

۴ - ابو جعفر عبد الله بن ابراهيم ، برادر احمد بن ابراهيم مذکور در نمره ۳ (۱)؛

۵ - ابو ابراهيم جعفر بن احمد بن ابراهيم ، پسر احمد بن ابراهيم و برادر زاده ابو جعفر عبدالله که خالوی ابو نصر هبة الله کاتب میشده است (۲)؛

۶ و ۷ و ۸ - حسن بن اسحاق کاتب ، گویا پسر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل نوبخت از اصحاب حضرت امام هادی ، و دو پسر حسن بن اسحاق یعنی احمد و محمد که هر دو از معاصرین ابو جعفر عمری و از جمله کسانی بوده اند که نام ایشانرا در ردیف اشخاصی که بر ائمت حضرت امام غائب نایل آمده اند میبردند (۳)؛

۹ - ابو علی بن جعفر ؛ در کتاب الغيبة شیخ طوسی نام شخصی از آل نوبخت مذکور است با اسم ابو علی بن جعفر نوبختی و معروف به ابن زهومة (۴) که مطابق قراین مذکور در همان کتاب در نیمه اول قرن چهارم هجری میزیسته (۴) . مقصود از عنوان ( ابن زهومة ) را نفهمیدم ، شاید در متن کتاب چاپی تحریفی وارد شده باشد . در جزء اعلام عربی زهومة هست و در تجارب الامم هم نام کاتبی مذکور است بعنوان ( ره رمه ) که او را در سال ۳۲۹ بجکم بایک عدّه دیگر از کتّاب و عمّال و وزیر خود ابو جعفر بن شیر زاد دستگیر کرده (۵) و شاید اگر منابعی دیگر بدست آید بتوان از میان این اطلاعات متفرّق حقیقت مطلب را روشن کرد .

ذکر يك نفر ابو علی نوبختی در ضمن وقایع سال ۳۳۱ در تکملة تاریخ طبری تألیف محمد بن عبدالملک همدانی تاریخی هست و از آن چنین برمی آید که ابوعلی نوبختی جزء عمّال حاجب سابق بجکم یعنی عدل محسوب میشده و از طرف او که از جانب محمد بن طغج اخشید بر نواحی اطراف فرات علیا و شهر رَجَبَة حکومت میکرده در این سرزمین عامل بوده است ولی چون عدل در همین سال بدست کسان ناصرالدوله همدانی اسیر شد و باران او امان طلبیدند (۶) ابوعلی نوبختی هم از شغل سابق

(۱) غیبت طوسی ص ۲۴۳ (۲) رجوع کنید بصفحه ۱۸۱-۱۸۳ از همین کتاب (۳) کمال الدین ص ۲۴۶ (۴) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۵) تجارب الامم ج ۵ ص ۴۱۵ (۶) حاشیه تجارب الامم ج ۶ ص ۳۹ بنقل از تکملة تاریخ الطبری

افتاد و کمی بعد در خدمت نُوزُون از امرای ترك که در واسط مقیم بود و در همین سال بمقام امیرالامرائی رسید داخل شد و سمت کتّاب او را یافت ولی این شغل هم چندان دوامی نکرد چه پس از قلیل مدتی در همان سال ۳۳۱ نوزون نوبختی را معزول کرده مقام دبیری خود را بابو اسحاق قراریطی وا گذاشت (۱) .

این ابو علی نوبختی با قرب احتمالات همان ابو علی بن جعفر مذکور در کتاب الغیبه طوسی است و او ظاهراً پسر ابو ابراهيم جعفر بن احمد بن ابراهيم نوبختی باشد ؛ ۱۰ - حسن بن جعفر کاتب ، که صیقل جاریه امام یازدهم تابست سال و اندی بعد از رحلت امام در خانه او پنهان میزیسته و بنا برین حسن بن جعفر تا حوالی ۲۸۵ که معتضد خلیفه صیقل را از خانه او بیرون آورد حیات داشته است (۲) .

۱۱ - ابو طالب نوبختی ، از معاصرین ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی ( وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰ ) و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی ( مقتول در ۳۲۲ ) . حمزه اصفهانی مقداری از اخبار ابو نواس را ( قبل از سال ۳۲۶ که سال سفر سوم حمزه است بیغداد جهت جمع دیوان ابو نواس ) از ابو طالب نوبختی گرفته (۳) . و این همان کسی است که در سال ۳۲۰ از جانب قاهر خلیفه با ابو یعقوب اسحاق نوبختی برای فروش بعضی از مستغلات بوکالت منصوب شده (۴) ؛

۱۲ - محمد بن روح نوبختی ، از روایان اخبار ابونواس جهت حمزه اصفهانی (۵) که شاید برادر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح باشد ؛



این خلکان از شاعری نام میبرد بنام ابوالحسن علی بن احمد بن نوبخت که در شعبان سال ۴۱۶ در مصروفات کرده (۶) . معلوم نشد که این شاعر هم از خاندان مشهور نوبختی بوده و یا شخص دیگری است که جدّ او نام نوبخت داشته است .

(۱) حاشیه تجارب ج ۶ ص ۴۵ (۲) صفحه ۱۰۸ - ۱۰۹ از همین کتاب . (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۲ b ۲71 f. (۴) صفحه ۱۸۷ از همین کتاب . (۵) شرح دیوان ابونواس ج ۳ a-b 281 f. (۶) ابن خلکان ج ۱ ص ۴۹۹ ( چاپ پاریس )

## فصل پانزدهم

### فهرست اسامی فرق شیعه

یا

#### منتسبین بایشان

در خانمه کتاب مناسب چنین دانستیم که فهرستی الفبائی از جمیع فرقی که از میان طایفه شیعه اعم از امامیه یا زیدیه یا غلاة یا فروع این فرق برخاسته اند و یا مقالاتی شبیه بمقالات شیعه داشته و مخالفین این طایفه آنها را بشیعه بسته اند یا منابعی که ذکری از ایشان یا از مقالاتشان در آنها مذکور است بدست دهیم تا طالبین این قبیل مباحث را راهنمایی باشد. توضیحاً خاطر نشان میشود که نگارنده این کتاب بخصوص این موضوع را تتبع و استقصا نکرده است تا فهرستی که بدست میدهد جامع و شامل جمیع فرق منسوب بطایفه شیعه باشد بلکه این فهرست فقط حاوی اسامی فرقه هائی است که نگارنده در ضمن تحقیق احوال آل نوبخت بآنها بر خورده و نام ایشانرا یاد داشت نموده است و غرض از ذکر آنها هم در اینجا آن است که بعدها منتسبین این گونه مسائل آنها تکمیل کنند و اگر کسانی دیگر در خصوص فرق معتزله و خوارج و اصحاب حدیث و سنت و مرجئه و متصوفه و سایر ملل اسلامی نیز همین روش را تعقیب نمایند بتدریج فهرستی کامل از کلیه فرقه هائی که از اسلام منشعب شده اند و مقالاتی که از طرف ایشان انتشار یافته است فراهم خواهد گردید و این خود خدمتی بزرگ بعلم تاریخ ادیان و معرفت ملل و نحل است و از مطالعه اجمالی آنها میزان قوای فکری و تمایلات نفسانی و درجه استعداد مردم در باب حقایق دینی و اصول عقاید و تظاهراتی که از ملل مغلوبه اسلام در مقابل این آئین بروز کرده معلوم خواهد شد و از نظر تاریخ فکری قوم ایرانی نیز این بحث از شیرین ترین مباحث است چه در تصادم بین دو عنصر ایرانی آریائی که سرشته تعلیمات اخلاقی و دینی مذهب زردشتی یا

آئین مانوی و مزدکی و آشنا بمنطق و فلسفه یونان و دارای آداب ملی و قومی خاص بوده و طبعاً با وجود تقبل اسلام سالهای سال نمیتوانسته است فرا گرفته های خود را بسهولت در خاک کند، همانطور که لشکریان و مبارزان این دو قوم در میدانهای جنگ بایکدیگر دست و پنجه نرم کرده و ایران نظامی و سیاسی محکوم عرب گردیده است، در میدان مجادله افکار و بحث و جدل نیز این مختصمه شدیدتر بروز نموده و مدتها هم دوام داشته است. مطالعه فهرست اسامی اکثر فرق منتسب بشیعه و خواندن احوال کسانی که در این راه بتأسیس مذهب قیام کرده اند بنظری در حکم مطالعه کشمکشهای فکری قوم آریائی نژاد ایرانی است با فکر عرب و مدافعین آن و در غالب آنها حس ایران پرستی اجداد ما که بعموم وسایل در صدد کشیدن انتقام مغلوبیت سیاسی و نظامی خود از عرب بوده و در پی ایجاد افکاری که طبع آریائی ایشان بتواند آنها را بپذیرد میکوشیده اند ظاهر است. اینکه ایرانی در این مبارزه تا چه حد پیشرفت مقصود خویش نایل آمده و دامنه فتوحات او تا چه اندازه وسعت داشته علی العجاله از موضوع بحث ما خارج است. اگر روزگاری تاریخ تمدن اسلامی بانظر فلسفی و از روی بیغرضی و انصاف مدون شود حل این نکته نیز میسر خواهد شد و شاید کتاب حاضر ما هم مقداری بروشن کردن این مسئله کمک کند.

برای منابعیکه از فرق مذکور در ذیل آنها ذکری هست علامات اختصاری ذیل را اختیار می نمائیم:

- ۱ - مقالات بجای مقالات الاسلامیین و اختلاف المضلین تألیف ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری؛
- ۲ - الفرق \* الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی؛
- ۳ - کشی \* اختیار معرفة اخبار الرجال تألیف ابو عمر و کشی و انتخاب شیخ ابو جعفر طوسی؛
- ۴ - ابن حزم \* الفصل فی الاهواء والنحل تألیف ابو محمد علی بن احمد بن حزم

- ۵ - شهرستانی « الملل و النحل تألیف محمد بن عبدالکریم شهرستانی ؛
- ۶ - غیبت « کتاب الغیبه تألیف ابو جعفر محمد بن حسن طوسی ؛
- ۷ - کمال الدین « کمال الدین و تمام النعمه تألیف شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی ؛
- ۸ - فرق « فرق الشیعه که باسم ابو محمد حسن بن موسی نوبختی بطبع

رسیده

- ۹ - تبصره « تبصرة العوام فی مقالات الانام تألیف مرتضی بن داعی حسینی ؛
- ۱۰ - بیان « بیان الادیان تألیف ابو المعالی محمد بن عبید الله ؛
- ۱۱ - خطط « المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار تألیف تقی الدین

مقربزی ؛

- ۱۲ - انساب « کتاب الانساب تألیف عبدالکریم بن محمد سمعانی .
- ۱۳ - منهاج « منهاج السنه النبویه تألیف احمد بن عبد الحلیم مشهور

بابن تیمیه .

بقیه منابع را هم بنام اسم میبریم .

### الف

از فرق زیدیه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰ بیان ص ۱۵۲ تبصره ص ۲۲۶ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) که گویا تحریفی است از بتریه و در «بتریه» بیاید .  
 از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر) .

أَبْتَرِيَّةُ :

أَبْرَقِيَّةُ :

آن طایفه از شیعه که بدوا زده امام فائند در مقابل سَبْعِيَّةُ یا هفت امامیان و ایشان بآیات ذیل در صحت شماره ائمه در دوازده امام استناد میجویند : « و بعضنا منهم اثني عشر نقيبا » و « قطعناهم اثني عشره اسباطا امما » و « ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا » و میگویند که سال دوازده ماه و کلمه « لاله الا لله » و « محمد رسول الله » و « علی بن ابی طالب » و « امیر المؤمنین » هر یک دوازده حرف باشند . اسامی دوازده امام پیش طایفه اثنی عشریه این است : علی بن ابی طالب ، حسن بن علی ، حسین بن علی ، علی بن حسین زین العابدین ، محمد بن علی الباقر ، جعفر بن محمد الصادق ، موسی بن جعفر الکاظم ، علی بن موسی الرضا ، محمد بن علی بن موسی ، ابوالحسن علی بن محمد ، حسن بن علی و مهدی منتظر . این طایفه منتظر ظهور فرزند غایب امام یازدهمند که قبل از رحلت آن امام تولد یافته و پس از یک دوره غیبت شصت و نه ساله باسم « غیبت صغری » که در آن دوره چهار نفر بین او و طایفه اثنی عشریه سفیر و وکیل بوده و او امر و دستور های امام غایب را بشکل « توقیع » ایشان میرسانده اند دوره وکالت و غیبت صغری را ختم و دوره « غیبت کبری » را که هنوز نیز دوام دارد شروع نموده است ( انساب f.19 a-b همین کتاب ص ۵۸ و ۷۴-۷۵ و برای اعتقادات ایشان در باب فروع رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۲-۱۶۳ و امالی صدوق ص ۳۷۹-۳۸۸ و اعتقادات صدوق و غیره ) .

أَحْمَدِيَّةُ :

أَزْدَرِيَّةُ :

از فرق امامیه قائل بامامت احمد بن موسی بن جعفر دارای مقاله ای شبیه بفتحیه ( مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۲ و فرق ص ۷۲ ) .  
 از فرق غلاة و ایشان گویند که این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردی است که او را علی الأزدری خوانند و آن علی که امامست او را فرزند نباشد که صانع است ( بیان ص ۱۵۸ ) .

أَسْحَاقِيَّةُ :

أَسْحَاقِيَّةُ :

از فرق کیسانیه منسوب باسحاق بن عمرو ( مفاتیح العلوم ص ۲۱ و بیان ص ۱۵۸ ) .  
 یروان اسحاق بن زید بن حارث از اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ، از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در نبوت باحضرت رسول شریک میدانستند و طرفدار اباحت و اسقاط تکالیف بودند این فرقه گویا همان شریکیه باشند که بعد ذکر خواهد شد ( ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹-۳۱۰ ، تلیس ابلیس ص ۲۳-۲۴ ) .

اسحاقیه:

از غلاة و از فروع فرقه علویه . اصحاب ابویعقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی ملقب باحر متوفی سال ۲۸۶ (ص ۱۳۵-۱۳۶ از همین کتاب).

اسماعیلیه:

نام عمومی جمیع فرقی که با امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم فائلند و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این

مقام میشناسند . از این فرق جمعی او را زنده و قائم منتظر میدانند و میگویند که خبر فوت او از جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده است . فرقی دیگر میگویند که اسماعیل پس از انتخاب پسرش محمد با امامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق امام است . بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه معتقدند که حضرت صادق محمد بن اسماعیل را با امامت منصوص و منصوب نموده . اسماعیلیه را قرامطه و باطنیه و تعلیمی و سبعیه و ملاحده نیز میگویند . رجوع کنید بهر يك از این القاب .

اسماعیلیه خالص:

آن فرقه از اسماعیلیه که میگویند که اسماعیل نهمین مکر آنکه عالم را مسخر خود سازد و باداره امر مردم پردازد و او را با اشاره پدر خود قائم و وارث او میدانستند ( فرق ص ۵۸ ) .

اصحاب الکسساء

[طرفداران] از فرق علویه و معتقد بحلول و غلو که میگویند اصحاب کساء یعنی پنج تن آل عبا يك چیز بیش نیستند و روح بالسویه در ایشان حلول کرده و احدی را بر دیگری فضلی نیست و از روی همین عقیده فاطمه را هم بدون هاء تأنث فاطم نام میدهند ( شهرستانی ص ۱۳۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ) .

امامیه:

نام عموم فرقی که با امامت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او معتقدند و میگویند که دنیا از امام خالی نتواند ماند و منتظر خروج یکی از علویانند که در آخر الزمان خروج و دنیا را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از عدل و قسط پر کند . این لقب بیشتر بر طایفه اثنی عشریه اطلاق میشود و مفهوم آن از شیعه محدود تر است . فرق شیعه را تا ایام مسعودی هفتاد و سه فرقه و امامیه را سی و سه فرقه تعداد کرده بودند ( مروج الذهب ج ۲ ص ۱۷۸ ) .

امریه:

از فرق غلاة که میگویند علی در امر رسالت با حضرت رسول شریکست ( تلخیص ابلیس ص ۲۳ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ) .

اهل افراط:

یا غلو: فرقی از شیعه که بعضی از ائمه خود را بخداوند تعالی مانند میکنند ( شهرستانی ص ۶۵ ) - رجوع کنید بقالیه .

اهل ایمان:

لقبی که شیعه امامیه بخود میدادند زیرا که فقط خود را مؤمن و بقیه مسلمانان را مسلم میخواندند ( بیان ص ۱۶۲-۱۶۳ ، تبصره ص ۲۷۰ ) .

و همین کتاب ص ۵۶ .

اهل تقریط:

یا مُسَبِّه یا اهل تقصیر: فرقی از شیعه که خداوند را بیک تن از مخلوق تشبیه میکنند ( شهرستانی ص ۶۵ ) رجوع کنید بهشبهه .

اهل فترت:

فرقه ای از شیعه امامیه که پس از رحلت امام یازدهم بقدرت یعنی خالی ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند ( ص ۱۶۲ از همین کتاب ) .

اهل رویت:

عموم فرقی که بیدبار حق تعالی در دنیا یا آخرت معتقد بوده‌اند و در میان شیعه چند نفر مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم و ابی بقیه بعقیده بر رویت خدا در قیامت بچشم سر منسوب شده‌اند ( تبصره ص ۴۲۱ ، ص ۷۸ و ۸۰ از همین کتاب ) .

ب

بابکیه:

در خرمیه نیاید .

باطنیه:

نام دیگر اسماعیلیه و این اسم را بآن جهت بر این فرقه نهاده بودند که ایشان میگویند که هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری هست و باطنی ، ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمنزله مغز و این آیه را دلیل سازند که « بَابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ » و میگویند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر جهال بشکل صوری جلی جلوه میکند در صورتی که عقلا آنها را رموز و اشاراتی بر حقایق نهانی میدانند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار و باطن خود داری کند و بظواهر قانع شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید می ماند ولی اگر کسی بعلم باطن راه یابد تکلیف از او ساقط میگردد و از زحمت و مشقات آن میرهد و میگویند غرض خداوند از این آیه: « وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ » ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را این اسم میخوانده اند ( تبصره ص ۴۲۴ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۸ و بیان ۱۵۹ - ۱۶۱ و غیره ) .

باقریه:

کسانی که بر جعت امام محمد باقر معتقد بوده‌اند ( شهرستانی ص ۱۲۵ ) .

بشریه:

از فرق زیدیه ( همان بشریه ) که ایشان را صالحیه نیز میخواندند شبیه بفرقه سلیمانیه ، اصحاب حسن بن صالح بن حی و کثیر التواء شاعر معروف

که او را اَبْرَ لَقَب داده بودند . این فرقه حضرت علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسول افضل مردم میشمردند و بیعت مردم را با عمر و ابوبکر خطا میدانستند و میگویند که آن ببل حضرت علی انجام یافته ولی در باب عثمان و حکم قتل او متوقف بودند و او را کافر نمیشمردند و منکر رجعت اموات بدنی بودند و امامت امیر المؤمنین علی را از تاریخ بیعت مردم با او میگرفتند ( مقالات اشعری ص ۶۸ ، فرق ص ۸-۹ ، کشتی ص ۱۵۲ ، اسباب f. 65a ) . رجوع کنید با بشریه .

بدعیه:

از فرق شبهه معتقد بتشبهه ( خطط ج ۴ ص ۱۷۰ )

برکوکیه:

نام فرقه ای از حلولیه و بومسلیه در مرو ( الفرق ص ۲۴۱ و ۲۴۳ ) .

بزرغیه:

از فرق غلاة و از فروغ خطایه ، اصحاب بزغ بن موسی الحائک که بزغ را رسول ابوالخطاب محمد می پنداشتند و امام جعفر صادق را خدامیدانستند و میگویند که آن حضرت در اختیار صورت فعلی مردم تشبیه کرده و معتقد بودند که در میان ایشان مردمانی وجود دارند که از جبرائیل و میکائیل و حضرت رسول افضلند و میگویند که هیچکس از

ایشان نمیبورد (مقالات اشعری ص ۱۲، فرق ص ۲۹ - ۴۰، شهرستانی ص ۱۳۷، ابن جزج ۴ ص ۱۸۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، بیان ص ۱۰۷، رجال ابوعلی ص ۳۶۰).

**بَسَلَمِيَّة**: یا خَلَّاهِ از فرق راوندیه یعنی شیعیان بنی عباس، که امامت را بعد از حسین و محمد بن الحنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سقا حق آ بوسلمه حصص بن سلیمان خلّاک وزیر و صاحب مؤسس خلافت عباسی میدانستند و هاشم بن حکیم مُقَمَّم صاحب ماه معروف نجشپ ابوسلمه را خدا میدانست و میگفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، مفاتیح العلوم ص ۲۲).

**بَشِيرِيَّة**: از فرق غلاة و از فروغ مفاوضه و واقفه، اصحاب محمد بن بشیرا سندی، معتقد بزنده و غایب بودن امام موسی بن جعفر و مردن و حبس نشدن آن حضرت. این فرقه محمد بن بشیر و بعد از او پدرش سَعِيم را امام میشمردند (فرق ص ۷۰، کشتی ص ۲۹۷ - ۳۰۰، همین کتاب ص ۱۴۵).

**بَقْلِيَّة**: طایفه‌ای از قرامطه (صله عرب ص ۱۲۷، التنبیه بالاشراف ص ۳۹۱).

**بَلَالِيَّة**: از فرق غلاة (رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب).

**بُوسَلَمِيَّة**: از شیعیان راوندیه معتقد بامامت ابو مسلم خراسانی و حیات جاوید او، این فرقه جمیع فرائض را ترک کرده و همه چیز را حلال میشمردند و ایمان بیش ایشان فقط شناختن امام خود بود. مخالفین ایشان آن فرقه را از فروع خرمیه شمرده اند (فرق ص ۴۱ - ۴۲، تبصره ص ۴۲۲ - ۴۲۳، مقالات اشعری ص ۲۲، الفرق ص ۲۴۲).

**بَيَانِيَّة**: از فرق غلاة، بیروان بیان بن سَمْعان تمیمی تهدی که ادعای نبوت کرده و معتقد بتناسخ و رجعت بوده و او در ابتدا خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه میدانسته بعد راه‌غلو رفته و امیر المؤمنین علی را خدا شمرده است. بیان از معاصرین امام محمد باقر بوده و در سال ۱۱۹ بقتل رسیده (مقالات اشعری ص ۵ - ۷، فرق ص ۳۰، شهرستانی ص ۱۱۳ - ۱۱۴، الفرق ص ۲۴۱، تبصره ص ۴۱۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۵ - ۱۷۶، و انساب f. 98a، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ و تواریخ معتبر در وقایع سال ۱۱۹).

**ت**

**تَعْلِيمِيَّة**: نام دیگر فرقه اسماعیلیه که میگفتند عقاید را نمیتوان حجت قرار داد و ناچار باید حقایق را از راه تعلیم از معصوم آموخت و در هر عصری باید امامی معصوم و غیر جایز الخطا باشد که دوچار لغزش نشود تا آنچه را که از علم باو میرسد بدیگران بیاموزد. اسماعیلیه را بیشتر در خراسان تعلیمیه میخواندند. (صفحه ۵۵ از همین کتاب و انساب f. 107a و تلیس ابلیس ص ۱۱۲، شهرستانی ص ۱۴۷ و غیره).

**تَمِيمِيَّة**: یا زَرَارِيَّة از فرق غلاة و مشبّهه شیعه اصحاب زرار بن آئین که علم و قدرت و حیات و سماع و بصیر را برای خدای تعالی حادث میدانسته و در باب امامت نیز از واقفه بوده (مقالات اشعری ص ۲۸ و ۲۶، مفاتیح العلوم ص ۲۰، کشتی ص ۸۸ - ۱۰۷، کمال الدین ص ۴۴، انساب f. 273b، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۴، تبصره ص ۴۲۰).

**ج**

**جَارُودِيَّة**: یا سَرْحَوِيَّة از فرق زیدیه اصحاب ابوالجارود یا ابوالثجّم زیاد بن المنذر العبّادی که میگفتند حضرت رسول امیر المؤمنین علی را بوصف بامامت منصوص کرده نه باسم و مردم را در اختیار ابوبکر بامامت و شناختن وصف امام کافر میدانستند و جارودیه پس از زید بن علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام میدانستند. بعضی از ایشان میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد، بعضی دیگر محمد بن قاسم علوی صاحب طالقان ری و بعضی دیگر یحیی بن عمر صاحب کوفه را در همین مقام می پنداشتند (مقالات اشعری ص ۶۷، شهرستانی ص ۱۱۸، کشتی ص ۱۵۰، الفهرست ص ۱۷۸، انساب f. 119a، فرق ص ۴۹ - ۴۸، ۱۹، بیان ص ۱۵۷، خطط ج ۴ ص ۱۴۷، تبصره ص ۴۲۶).

**جَرِيرِيَّة**: در سلیمانیه بیاید.

**جَعْفَرِيَّة**: کسانی که بامامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بوده‌اند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از مؤلفین و متکلمین شیعه بوده (شهرستانی ص ۱۵۲ و الفهرست ص ۱۹۸ و خطط ج ۴ ص ۱۷۷) و این فرقه را نباید با فرقه جعفریه از فرق معتزله یعنی اصحاب جعفر بن حرب و جعفر بن مبسر اشتباه کرد.

**جَعْفَرِيَّة**: نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری که در فروع دین تابع احکام امام جعفر صادق بوده‌اند.

**جَعْفَرِيَّة**: معتقدین بامامت جعفر کذاب برادر امام یازدهم امامیه بجای فرزند صغیر غایب آن حضرت (ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۶۳ از همین کتاب).

**جَنَاحِيَّة**: از فرق غلاة، اصحاب عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن امام جعفر صادق که بلقب ذوالجنّاحین ملقب بوده، این فرقه معتقد بودند که علم در قلب عبدالله مانند علف در صحرا میروید و بتناسخ نیز عقیده داشتند و عبدالله را خدا و رسول میدانستند و بفنای دنیا معتقد بودند و اکل میته و شرب شراب و بعضی محرمات دیگر را حلال میشمردند و میگفتند که روح خداوند در صلب انبیا گردیده تا بعد از عبدالله رسیده و عبدالله زنده و همان مهدی قائم منتظر است (مقالات اشعری ص ۶، انساب f. 136a، تلیس ابلیس ص ۱۰۳، خطط ج ۴ ص ۱۷۶، شهرستانی ص ۱۱۲، الفرق ص ۲۳۵ - ۲۳۶ و ۲۴۲).

جَوَّالِيَّةٌ :

از فرق مشبّهه شیعه ، اصحاب هشام بن سالم جوالمقی (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، صفحه ۷۸ از همین کتاب ) . رجوع کنید نیز به شامیه و مشبّهه و اهل رویت .

ح

حَارِثِيَّةٌ :

از فرق کیسانیه و از غلاة اصحاب عبدالله بن حارث مدائنی معتقد باصامت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بعد از ابوهاشم و ایشان میگفتند که هر کس امام را شناخت هر چه بخواهد میتواند بکند (فرق ص ۲۹) ، شهرستانی (ص ۱۱۳) این فرقه را همان فرقه سحاقیه منسوب باسحاق بن زید بن حارث انصاری میدانند و میگویند که حارثیه میگفتند که روح عبدالله بن معاویه در اسحاق حلول کرده .

حَرْبِيَّةٌ :

از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندی کوفی بعد از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و معتقد بحلول روح ابوهاشم در او . این طایفه بعد از تصدیق کذب ادعای عبدالله بن عمرو از او برگشته بعد از عبدالله بن معاویه گردیدند و عقیده حارثیه در آمدند ( مقالات اشعری ص ۲۲ ، مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، ابن خزم ج ۴ ص ۱۸۷-۱۸۸ ) .

حَسِينِيَّةٌ :

از فرق شیعه و شعبه ای از طرفداران امامت ابومنصور که پس از او پسرش حسین بن ابی منصور را صاحب این مقام میشمردند ( مقالات اشعری ص ۲۴ ) .

حَسِينِيَّةٌ :

از فروع فرقه زیدیه که ائمه را چنین تعداد میکرده اند : ۱ - علی بن ابی طالب ، ۲ - حسین بن علی ، ۳ - زید بن علی بن حسین ، ۴ - یحیی بن زید ، ۵ - عیسی بن زید ، ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را بطاعت خدا بخواند ( فرق ص ۵۱-۵۲ ) .

حَلَّاجِيَّةٌ :

از فرق امامیه حلوانیه ، اصحاب ابو منقذ حسین بن منصور حلاج بیضاوی (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۶ از همین کتاب و کتب دیگر از تواریخ و مثل و نعل) .

حُلُولِيَّةٌ :

جمیع فرقی که بحلول روح خداوند در آدم و از آدم بانبیاء و ائمه معتقد بودند و در میان شیعه چند فرقه مثل بیاتیه و جناحیه و منصوریه و خطایه و عزاقریه و حلاجیه این عقیده را داشتند ( انساب f173a ، الفرق ص ۲۴۱ بعد ) .

حُلُولِيَّةٌ ؟ :

از غلاة ( خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ) .

خ

خَرْمِيَّةٌ :

یا خرم دینان یا بابکته یا مُحْمَرَه ، اصلاً نام اصحاب بابک خرمی است که در عصر مأمون خروج کرد و بدست ائمه سردار معتصم دستگیر و مقتول شد . چون بعضی از مقالات بومسلبیه و اسماعیلیه و غلاة معتقدات این فرقه شیعه بوده ایشان را هم

مخالفین باین اسم خوانده اند ( شهرستانی ص ۱۱۳ و ۱۳۳ ، تبصره ص ۴۲۳ ، فرق ص ۳۲ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۹ و ۱۱۲ انساب f.196a ) .

خَسْبِيَّةٌ :

یا سَرخَابِيَّةٌ اصحاب سَرخَاب طَبْرِي از فرق زیدیه که بکمال مختار بن ابی عبید نفقی خروج کردند و چون سلاحی جز چوب ( خَسْب ) نداشتند باین اسم خوانده شده اند و بعضی گفته اند که چون ایشان چوبه داری را که زید بن علی بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند باین اسم خوانده شده اند ( مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، انساب f.199b ، بیان ص ۱۵۷ ، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۲۸ ، منهاج ج ۱ ص ۸ ) .

خَطَّابِيَّةٌ :

از فرق غلاة و از فروع اسماعیلیه اصحاب ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی که معتقد بنبوت ابوالخطاب بوده اند و میگفتند که ائمه پس از رسیدن بمقام پیغمبری بر تبه الوهیت نیز میروند و حضرت صادق را خدا میشمردند . ابوالخطاب معاصر منصور خلیفه بود و بدست عمال او بقتل رسید ( مقالات اشعری ص ۱۰-۱۱ ، فرق ص ۲۷ و ۳۸-۴۰ و ۵۸-۶۰ و ۶۴ ، رجال کشی ص ۱۸۷-۱۹۹ ، الفرق ۲۳۶ و ۲۴۲ ، شهرستانی ص ۱۳۶-۱۳۷ ، ابن خزم ج ۴ ص ۱۸۶-۱۸۷ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۹ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ و کتب تواریخ و رجال معتبر ) . رجوع کنید به « بَسَلِيَّةٌ » .

خَلْفِيَّةٌ :

از فرق زیدیه اصحاب خلف بن عبد الصمد ( مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، بیان ص ۱۵۷ ) .

خَلْفِيَّةٌ :

از فرق شیعه که نماز را پشت سر غیر امام جایز نمیدانستند ( خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ) .

ذ

ذَكْوِيَّةٌ :

از فرق زیدیه اصحاب ذکیر بن صفوان ( بیان ص ۱۵۷ ) .

ذَمَامِيَّةٌ :

طایفه ای از غلاة شیعه که جبرئیل را منمّت میکردند در اینکه بجای آوردن وحی بحضرت علی بن ابی طالب آنرا بر حضرت رسول نازل کرده ( تلخیص ابلیس ص ۱۰۴ ) .

ذَمِيَّةٌ :

فرقه ای از غلاة شیعه مدعی الوهیت علی بن ابی طالب . این فرقه حضرت رسول را دشنام میداده و ذمّ میکردند و میگفته اند که حضرت علی ، حضرت محمد بن عبدالله را از جانب خود مأمور کرده و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش ادعا نموده است و علی بن ابی طالب را باین شکل راضی ساخته که شوهر دختر و مولای او باشد ( انساب f240a ، الفرق ص ۲۳۸-۲۳۹ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ) .

ر

**رافضه:** در ابتدا اسم فرقه‌ای از مردم کوفه از اصحاب زید بن علی بن حسین بود که چون او امامت مفضول اظهار عقیده کرد از دور او متفرق شدند و او را ترک گفتند و بهمین جهت رافضه خوانده شدند. اهل نطنز محوم فرقه شیعه را بعثت آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترک نموده اند رافضه میخوانند. مغیره بن سعید رئیس فرقه مغیره هم پس از آنکه رأی مخصوص خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن ظاهر کرد و شیعه از او رو گردانند ایشان رافضه نامید. (فرق ص ۵۴، تبصره ص ۳۷۰ و ۴۱۸، مقالات اشعری ص ۱۰۶، منهاج ج ۱ ص ۸ و ۱۷۱، تلخیص ابلیس ص ۱۰۴).

**راوندیه:** اسم دیگر شیعه آل عباس یا عباسیه است که امامت را بارث بعد از رسول الله حق فرزندان عباس عم آن حضرت میدانستند و ایشان اصحاب عبدالله راوندی باشند و باید دانست که این فرقه هیچوجه با بن راوندی مشهور نسبتی ندارد. از راوندیه جماعتی نیز بالوهیت منصور خلیفه عقیده داشتند (فرق ص ۴۶-۴۷، مقالات اشعری ص ۲۱، مفاتیح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۲۳، ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۱ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷).

**رجعیه:** از فرق غلاة شیعه که میگفتند علی بن ابی طالب بر خواهد گشت و انتقام خود را از دشمنان خویش خواهد کشید (تلخیص ابلیس ص ۲۴، خطاط ج ۴ ص ۱۷۸).

**رزامیه:** از فرق کینایتیه راوندیه یعنی شیعیان آل عباس اصحاب مردی بنام رزام معتقد بکشته شدن ابو مسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ و بعضی نیز از این فرقه بکشته نشدن ابو مسلم و حلول روح خداوند در او عقیده داشتند و این فرقه همان بومسلویه هستند و معتقدیه و مبینه نیز از میان ایشان بر خاسته اند (فرق ۲۴، مقالات اشعری ص ۲۱-۲۲، انساب f:251b، تبصره ص ۴۲۳، خطاط ج ۴ ص ۱۷۷).

ز

**زراریه:** رجوع کنید بنمایه.

**زیدیه:** اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین زین العابدین بجای امام محمد باقر سردیگر آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاکر و اصل بن عطاء معتزلی بود زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده اند (رجوع کنید بصدحه ۵۰ و ۷۵ - ۷۶ از همین کتاب).

س

**سایه:** کسانی که حتی در عصر خلافت حضرت علی بن ابی طالب ابوبکر و عمر راست میکردند و ابوالسوداء از ایشان بوده است (رسائل ابن تیمیة ج ۱ ص ۲۴، الفرق ص ۲۲۵ و خطاط ج ۴ ص ۱۷۰).

**سبائیه:** یا سبئیه، اولین فرقه از فرق غلاة طرفداران عبدالله بن سبا که پیش از هر کس باظهار طعن ابوبکر و عمر و عثمان پرداخته و معتقد بحیات جاوید و رجعت حضرت علی و الوهیت او بوده اند. امیر المؤمنین علی عبدالله بن سبا را بقتل رساند. فرقه نصیریة از بازماندگان سبائیه بوده اند (ص ۱۴۷ از همین کتاب، کتی ص ۷۱، فرق ص ۲۰، مقالات اشعری ص ۱۵، تبصره ص ۴۹۶، کتاب الاوائل ابو هلال عسکری f: 192a، بیان ص ۱۵۸، منهاج ج ۱ ص ۲۲۹، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۲۵، الفرق ص ۲۲۳-۲۲۶، شهرستانی ص ۱۳۲-۱۳۳، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۸، خطاط ج ۴ ص ۱۷۵، معانی f: 288a).

**سمعیة:** نام دیگر اسماعیلیه و ایشان را بساین جهت سمعیه میگفتند که در باب شمار ائمه بدور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده بعلاوه تدبیر عالم سفلی را با کواکب سمعه میشمردند (تلخیص ابلیس ص ۱۰۹) رجوع کنید باسماعیلیه و باطنیه و تعلیمی.

**سرحوبیه:** از فرق زیدیه، همان جارودیه یعنی اصحاب ابوالجارود زیاد بن منذر ملقب بسرحوب (رجوع کنید بجارودیه).

**سرخاپیه:** رجوع کنید بنحشیه.

**سنگاکیه:** اصحاب ابوجعفر محمد بن خلیل سنگاک از متکلمین شیعه امامیه (ص ۸۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۴۹۰).

**سلمانیه:** از غلاة معتقد بالوهیت سلمان فارسی (مقالات اشعری ص ۱۳).

**سلیمانیه:** اتباع سلیمان بن جریر از فرق زیدیه، همان جریریة معتقد باینکه امامت بشوری حاصل میشود و همینکه دونه از اختیار است بر آن اتفاق کردند

شرعی است. امامت مفضول یعنی امامت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و میگفتند که مسلمین باینکه در بیعت امیر المؤمنین علی ترک اصلاح کرده اند فاسق و کافر شمرده میشوند (مقالات اشعری ص ۴۸ و الفرق ص ۲۳ - رجوع کنید بجریریة).

**سمطیه:** یا سمطیه یا سمطیه، اصحاب یحیی بن ابی السمیط معتقد امامت محمد باقر دیگر امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم و معتقد با امامت پسران محمد (ص ۵۲ از همین کتاب، مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۵، شهرستانی ص ۱۲۶، کمال الدین ص ۶۰، خطاط ج ۴ ص ۱۷۳).

**سَنَدَادِيَه :** اصلاً نام پیروان سَنَادِ مَجُوسِي ولی مخالفین غلاة ایشانرا مخصوصاً در ری باین لقب میخواندند (شهرستانی ۱۳۲).

**سَمِيَابِيَه :** از فرق اهل کلام شیعه اصحاب عبدالرحمن بن سیابه از اصحاب امام جعفر صادق که در باب صفات عالم وحی وقادر وسمیع و بصیر از صفات ایزدی میگفتند که هر چه امام جعفر صادق در این باب بگوید همان صحیح است وقولی دیگررا در این خصوص صواب نمیدانستند (مقالات اشعری ص ۳۶ و کُتبی ص ۲۴۷ و رجال استرآبادی ص ۱۹۲).

ش

**شَاعِيَه :** از فرق غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

**شَاكِيَه :** از فرق مشبّهة شیعه (خطط ج ۲ ص ۱۷۰).

**شَرِيَعِيَه :** از غلاة حلوتیه اصحاب ابو محمد حسن شریعی (تبصره ص ۴۱۹ و ص ۲۳۵ از همین کتاب).

**شَرِيكِيَه :** از غلاة شیعه که علی بن ابی طالب را شریک حضرت رسول میشمردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷). رجوع کنید بامرئیه.

**شَلْمَغَانِيَه :** از غلاة حلوتیه، اصحاب ابو جعفر محمد بن علی بن ابی العزافر شلمغانی، نام دیگر این فرقه عَرَاقِرِيَه است (ص ۲۲۲-۲۳۸ از همین کتاب).

**شَيْطَانِيَه :** یا نَعْمَانِيَه اصحاب ابو جعفر محمد بن نعمان احوال ملقب بِنُومِن الطّاق یا شیطان الطّاق از متکلمین شیعه امامیه (انساب f. 346a و همین کتاب ص ۷۷).

**شِيَعَه :** اسم عمومی برای جمیع فرقی که با امامت حضرت علی بن ابی طالب گرویده‌اند و ایشان را ابتدا شیعه علی و بعد از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس شیعه علویه میگفتند. (رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۵-۱۵۷ و صفحات ۴۹-۵۱ از همین کتاب و عنوان اثنی عشریه و امامیه).

**شِيَعَه عَبَّاسِيَه :** رجوع کنید براوندیه.

ص و ط

**صَائِدِيَه :** از غلاة اصحاب صائدهدی از معاصرین حضرت صادق و این شخص و بیان نهدی از فرقه کَرِيَه بوده و عقیده داشتند که محمد بن الحنفیه مهدی منتظر است (فرق ص ۲۵ و رجال کُتبی ص ۱۹۵ و ۱۹۷).

**صَبَّاحِيَه :** از فرق اسماعیلیه طرفداران حسن صباح (بیان ص ۱۶۱، تبصره ص ۴۲۴).

**صَبَّاحِيَه :** از فرق شیعه زیدیه و امامیه که ابوبکر را امام میدانستند و میگفتند که علی با آنکه افضل است نصی بر خلافت او نیست (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

**طَيَّارِيَه :** یا طَيَّارَه از فرق غلاة منسوب بجمفر طیار (مقاتب العلوم ص ۲۲، کُتبی ص ۲۰۸).

ع

**عَبَّاسِيَه :** یا شیعه آل عباس یا راوندیه رجوع کنید براوندیه.

**عَجَلِيَه :** از فرق زیدیه اصحاب هارون بن سعید عجلّی که از جهت عقاید شبیه بفرقه بَرِيَه بوده‌اند (فرق ص ۵۰، رجال کُتبی ص ۱۴۹ و ۱۵۱).

**عَشْرِيَه :** از فرق مشبّهة شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

**عَلَوِيَه :** عموم غلاتی که بحضرت علی بن ابی طالب مقام الوهیت میداده‌اند و یارسالت را از آن حضرت می پنداشتند در مقابل محمدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴، تلیس ابلیس ص ۲۳).

**عَلِيَّآوِيَه :** یا عَلِيَّآبِيَه، از فرق غلاة اصحاب علیاء بن ذراع دوسی یا آسَدی که حضرت امیر المؤمنین علی را خدا میدانستند و حضرت رسول را پیغمبری میشمردند که از جانب او برسالت آمده و باغلاة دیگر مثل مُخَمَّسَه و مُحَمَّدِيَه در پاره‌ای از عقاید اشتراك داشتند و کسی که در انتشار این مقاله سعی بسیار داشت بشار شعیری از معاصرین حضرت صادق بود که خود را بنده علی بن ابی طالب و از جانب او رسولی میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطایه یعنی اصحاب ابوالخطاب در چهارکس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین توافق داشت و میگفت که معنی فاطمه و حسن و حسین تلیس است و غرض حقیقی در این اسامی علی است چه او در امامت بر این سه شخص تقدم دارد. علیاویه در راحت و تناسخ و تعطیل باخمسه تفاوتی نداشتند ولی نبوت پیغمبر اسلام و رسالت سلمان فارسی را از جانب او چنانکه محمدیه میگفتند قبول نمیکردند بلکه محمد بن عبدالله را بنده علی بن ابی طالب میشمردند. محمدیه میگفتند که چون بشار شعیری رسالت سلمان و ربوبیت حضرت رسول را منکر گردید بصورت مرغی که علیاء نام داشت مسخ شد و فرقه طرفدار او بهمین جهت علیائیه خوانده شدند. خمس و علیاویه و محمدیه خطایه میگفتند که هر کس خود را بآل محمد منتسب دارد در این ادعا دروغگو و نسبت بخدا مقتری است مثل یهود و نصاری در این آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ». چه محمد بن عبدالله بعقیده محمدیه و علی بن ابی طالب بعقیده علیاویه پروردگاران باشند که نه از کسی زاده‌اند و نه ایشانرا فرزندی

باشد (رجال کثی ص ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۵۴، ۲۹۸، ۳۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، ابن حزم ج ۱ ص ۱۸۶).

**عَمَّارِيَّة:** از فرق فطحيه اصحاب عَمَّار بن موسى ساباطی (کثی ص ۱۶۴ و ۱۷۲، نجاشی ص ۲۰۶، مقالات اشعری ص ۲۸).

**عَمَلِيَّة:** از فرق مشبهه شيعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

**عَمِيرِيَّة:** از غلاة و از فروع خطايه، اصحاب عَمِير بن بيان عَجَلِي که از حيث عقايد شيعه بفرقه بزيعيه بوده اند ولي بمرک خود عقیده داشتند و مثل يعمر بن امام جعفر صادق را خدا ميدانستند (مقالات اشعری ص ۲۱-۱۳، شهرستاني ص ۱۳۷، الفرق ص ۲۳۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).

**عَيْنِيَّة:** از فرق غلاة که علي بن ابي طالب را در الوهيت بر محمد مقدم ميداشتند (رجوع کنيد ببينه).

### غ

**غَالِيَّة:** يا غلاة اسم عام جهت عموم فرقی که در حق حضرت رسول يا ائمه بخصوص حضرت علي بن ابي طالب غلو کرده و بايشان مقام الوهيت داده اند و از ايشان بعضی

محمد بنه بوده اند يعنی محمد بن عبدالله را خدا ميشمردند و بعضی علويه طرفدار الوهيت علي بن ابي طالب (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴).

**غُرَابِيَّة:** از فرق غلاة و از فروع خطايه که ميگفتند حضرت علي بر رسول الله از غراب قراب شبيه تر است و بهمين جهت جبرئيل بلفظ پيش محمد رفته و فرمان

رسالت را باو رسانده است (مفاتيح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۱۹، تليس ابليس ص ۱۰۳، الفرق ص ۲۳۸، مقالات اشعری ص ۱۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷، بيان ص ۱۵۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳).

**عَمَامِيَّة:** از غلاة که ميگفتند خدا در هر بهاری بشکل ابر (عمام) بزمين فرود می آيد و دنيا را دور ميزند (مفاتيح العلوم ص ۲۲) و گویا اين فرقه از

فروع سبائيه بوده اند چه ايشان علي بن ابي طالب را خدا و در ابر مقيم ميدانستند و ميگفتند که رعد صوت و برق شلاق اوست و هر وقت ياد علي می افتادند برابر صلوات ميفرستادند (انساب f. 288a و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).

### فوق

**فَاطِمِيَّة:** از فروع فرقه بومسليه که پس از قتل ابومسلم بمرک او قطع کردند و بامامت دختر او فاطمه گرويدند (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷).

**فَطْحِيَّة:** يا اَفْطَحِيَّة، معتقدین بامامت عبدالله بن امام جعفر صادق ملقب باَفْطَح الراس يا اَفْطَح الرَجُلين (فرق ص ۶۵، مقالات اشعری ص ۲۷-۲۸، کثی

ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۲۴۵ و همين کتاب ص ۱۴۵، ۵۲، و انساب f. 429b).

فرقه ای از فطحيه که امامت دو برادر را در صورتيکه اکبر آنها پسری نداشته باشد جایز ميشمردند و بهمين نظر بعد از امام يازدهم جعفر بن علي

برادر آن حضرت را امام مينداشتند (فرق ص ۹۴، نقيت ص ۱۴۵، ۶۲، و همين کتاب ص ۱۶۴).

**قَاسِمِيَّة:** از فرق زیديه اصحاب قاسم بن ابراهيم بن طباطبا الرسی (متوفی سال ۲۶۴) از ائمه زیديه يمن صاحب کتبی بر رد رافضه و رد کتابی منسوب

با بن المقفع (الفهرست ص ۱۹۳ و شرح حال ابن المقفع تأليف نکارنده ابن سطور ص ۶۲-۶۴).

**قَرَامِطَه:** از فرق اسماعیلی و از غلاة اصحاب شخصی بنام قَرَمَطويه يا کَرَمَطويه قائل بامامت محمد بن اسماعيل بن امام جعفر صادق و معتقد بزنده بودن و منتظر قيام

او. اين فرقه ميگفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصيب حضرت علي بن ابي طالب گردیده. (فرق ص ۶۱، تليس ابليس ص ۱۱۰، مقالات اشعری ص ۲۶ و de Goeje, Mémoire sur les Carmathes و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره).

**قَطْعِيَّة:** فرقه ای از شيعيان امامي که در مقابل واقفه بر حلت امام موسی بن جعفر قطع کرده اند و اثني عشریه از فرق قطعيه محسوبند (فرق ۶۷، مقالات

اشعری ۱۷-۱۸، الفرق ص ۴۹، شهرستاني ص ۱۲۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱).

**قَوْلِيَّة:** از القاب غلاة در آذربايجان (شهرستاني ص ۱۳۴، تبصره ص ۴۲۳).

### ك

**كَامِلِيَّة:** اصحاب ابي كامل که مردم را در ترك اقتداء بحضرت علي و آن حضرت را در ترك طلب کافر ميدانستند و متکرر خروج برائمه جور بودند. بشايرين

برد شاعر از اين فرقه بوده (مقالات اشعری ص ۱۷، تبصره ص ۴۹۶، انساب f. 478a، شهرستاني ص ۱۳۲، الفرق ص ۳۹، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲، بيان ص ۱۵۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۵).

**كَرْبِيَّة:** از فرق کيسايه اصحاب ابو کرب صرير معتقد بزنده بودن محمد بن الخنفيه در جبل رضوى و منتظر خروج او، کثير شاعر معروف از پيشقدمان

فرقه بتزيه از اين طايفه بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹، فرق ص ۲۵، مفاتيح العلوم ص ۲۱، الفرق ص ۲۷، بيان ص ۱۵۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۸). بعضی هم اين فرقه را کَرْبِيَّة و نام مؤسس

آنرا ابو کَرْبِيَّ ضبط کرده اند.

**كَسْفِيَّة:** همان فرقه منصوريه از فرق غلاة اصحاب ابومصور عَجَلِي از مردم کوفه که خود را وصي امام پنجم شيعه امام ابو جعفر محمد بن علي باقر ميدانسته و ائمه

قبل از خود را بيفعير ميشمردند و خود نيز ادعای نبوت کرده. اصحاب او ميگفتند که منصور عَجَلِي با سمان صعود کرده و خدا دست بر سر او مالیده و بفارسی با او تکلم کرده، آنگاه بزمين آمده و عقیده ايشان اين بود

که آنچه خدا میفرماید که : « وَاِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ » مراد ابومنصور عجلای است و بهمین جهت این فرقه را کسفیّه میخوانده‌اند (تبصره ص ۱۹۹ ، تلیس ابلیس ص ۱۰۳ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵ ، مقالات اشعری ص ۹۰ ، فرق ص ۳۴-۳۵ ، شهرستانی ص ۱۳۵ - ۱۳۶ ، کشی ص ۱۹۶ ، انساب f. 543b ، الفرق ص ۲۳۴-۲۳۵ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ - ۲۳۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶) .

**کیالیّه:** از فرق شیعه اصحاب آخندین کیالی که مدعی رسالت و قائمی بوده و مقاله ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از این مقاله تصنیفاتی بهربی و فارسی در دست مردم وجود داشته (شهرستانی ص ۱۳۸ - ۱۴۲) .

**کیسانیّه:** اسم عمومی جمیع فرقی که با امامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر امیرالمؤمنین علی عقیده داشتند بنام کیسان که بقولی لقب محمد بن الحنفیه و بگفته بعضی دیگر لقب مختار بن ابی عبید تقفی داعی این مذهب بود و مختار بآن جهت کیسان خوانده شده بود که صاحب شرطه او ابو عمره کیسان نام داشته است و بعضی دیگر کیسان را غلام امیرالمؤمنین علی و شاگرد محمد بن الحنفیه دانسته اند (مقالات اشعری ص ۱۸ ، بیهد ، فرق ۲۰-۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، بیهد ، شهرستانی ص ۲۰۹ ، بیان ص ۵۵۷ - ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۱) .

**کیسانیّه خلص:** همان فرقه مختاریه .

**کودیّه:** از اسامی غلاة که در اصفهان باین فرقه میدادند (شهرستانی ص ۱۳۲) .

**کورکیه:** از فرق خزیمه و بومسلیّه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) ، گویا این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشد با برکوکیه یکی باشد .

**لاعیّه:** از فرق غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عائشه را لعن میکردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و تلیس ابلیس ص ۲۴) .

م

**مبارکیه:** از فرق اسماعیلی معتقد با امامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق اصحاب مبارک غلام اسماعیل این فرقه بعد از محمد بن اسماعیل فرزندان او را امام میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۵۸ ، الفرق ص ۴۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳) .

**میضیه:** یا سبید جامگان یا مقتمیه از فرق مشبهه شیعه و از فروع فرق بومسلیّه و بسلیّه اصحاب هاشم بن حکیم مروزی ملقب بمقتم که چون لواء اصحاب او بر خلاف مسوده یعنی طرفداران بنی عباس سفید بوده ایشان را میضیه خوانده اند و در بخارا ایشان را سبید جامگان میگفتند و هاشم مقتم رئیس ایشان همان است که ماه معروف را که ماه سیام یا ماه بنحسب میگویند ساخته و ابوریحان بیرونی اخبار او را از کتابی فارسی بهربی ترجمه کرده و در

کتاب اخبار میضیه و فرامطه از تألیفات خود گنجانده بوده است (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، انساب f. 506a ، الآثار الباقیه ص ۲۱۱ ، الفرق ص ۲۴۳-۲۴۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ، تبصره ص ۴۲۵ ، ترجمه تاریخ بخارا فرسخی ص ۶۳-۷۴) .

**متر بصره:** نام جماعتی از شیعه که منتظر (متر بصر) خروج مهدی بودند و در این انتظار در هر عصری یک نفر را بولایت امر بر میگزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه او میبرد دیگری را باین سمت بر میداشتند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸ و تلیس ابلیس ص ۲۴) .

**مجمیسه:** عموم فرقی که در توحید بتجسیم قائل بودند و از شیعه نیز جماعتی باین عقیده منسوب شده اند .

**محلّیّه:** فرقه ای از مرجئه و اصحاب حدیث که با امامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شده و این عقیده را فقط برای پیشرفت کار دین و از راه تصنع اختیار کرده بودند و پس از رحلت امام هشتم بعقیده خود برگشتند . (فرق ص ۷۳) .

**محمدیه:** طرفداران امامت محمد بن امام علی الهادی (ص ۱۰۹ از همین کتاب) .

**محمدیه:** نام جماعتی از غلاة که حضرت رسول را خدا میدانستند (رجوع کنید بقالبه) .

**محمدیه:** از غلاة شیعه منتظر رجعت محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن ، این فرقه میگفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را با ابو منصور وا گذاشته و این مقام بعد از ابومنصور بآل علی بر میگردد و انتظار رجعت محمد بن عبدالله بن حسن را بعنوان قائم میکشیدند و از فروع مغیریّه بودند (مقالات اشعری ص ۲۴-۲۵ ، انساب f. 512b ، الفرق ص ۴۲-۴۳ و ۲۳۲) .

**محمیره:** رجوع کنید بخزیمه .

**مختاریه:** یا کیسانیّه خلص اصحاب ابواسحاق مختار بن ابی عبید تقفی داعی فرقه کیسانیّه (فرق ص ۲۴ و ۲۵ ، بیان ص ۱۵۸ ، الفرق ص ۳۱-۳۲ ، بخارا الانوار ج ۹) .

**مخطیّه:** فرقه ای از غلاة شیعه که میگفتند جبرئیل در فرود آوردن وحی خطا کرده (خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

**مخمیسه:** فرقه ای از غلاة که میگفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر غفاری و عمر بن امیه صبری از طرف خداوند مأمور اداره مصالح عالمند و سلمان مقام رسالت میدادند (کشی ص ۲۵۳ ، رجال استرآبادی ص ۲۲۵ بنقل از رجال ابن الفضایری) .

**مردکیه (۹):** از فرق زیدیّه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) .

**مردکیه:** از القابی که مخالفین بعضی از فرق غلاة میدادند مخصوصاً درری (شهرستانی ص ۱۳۲) .

مستثنیه:

از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

مسوده:

اصحاب دولت بنی عباس (رجوع کنید برآوندیه و ص ۶۵ از همین کتاب)

مشبهه:

عموم فرقی که در توحید بتشبهه قائل بوده و از شیعه نیز جماعتی را باین عقیده منتسب کرده اند.

معتزله شیعه:

کسانی از معتزله که با شیعه در مسئله امامت قریب العقیده بوده و یا شیعیانی که در بعضی از اصول عقاید باهل اعتزال نزدیک میشده اند (صفحات ۱۲۸، ۱۰۲، ۴۸ از همین کتاب).

معطله:

لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند نفی اسماء وصفات میکرده اند میداده و باطنیه بیشتر باین اسم خوانده شده بودند (منهاج ج ۱ ص ۲۴۱)

معمریه:

از فرق غلاة و از فروع خطایه اصحاب مَعْمَر بن حَنَم که خود را جانشین ابوالخطاب رئیس فرقه خطایه میدانسته و مدعی مقام نبوت بوده. این فرقه نیز مثل جناحیه بتخلیل معرّات و تناسخ عقیده داشتند و معمر را مثل ابوالخطاب می پرستیدند و نماز را نیز ترک گفته بودند. (مقالات اشعری ص ۱۱، فرق ص ۳۹ - ۴۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، شهرستانی ص ۱۲۷).

مغیره:

از فرق غلاة اصحاب مغیره بن سعید عَجَلی که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امام می پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را بعنوان مهدی داشتند. مغیره در آخر کار آغای نبوت کرد و خالد بن عبدالله قسری او را کشت (مقالات اشعری ص ۶ - ۷ و ۲۳، فرق ص ۵۵، تلیس ابلیس ص ۹۲، منهاج ج ۱ ص ۲۲۸، الفرق ص ۲۲۹ - ۲۳۳، شهرستانی ص ۱۳۴ - ۱۳۵، خطط ج ۴ ص ۱۷۶، ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰۹ و انساب f. 538b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸ و کتبی ص ۴۸، ۱۹۶، ۱۹۷ و توارخ معتبر). کسانی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر ترجیح می نهادند (رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۲۴).

مفضلیه:

از فرق موسویه، اصحاب مفضل بن عمرو جعفی کوفی (مقالات اشعری ص ۲۹، شهرستانی ص ۱۲۶ - ۱۲۷، و کتبی ص ۲۰۶ - ۲۱۱).

مفضلیه:

از غلاة خطایه اصحاب مفضل صیرفی معتقد بالوهبت امام جعفر صادق که چون امام از ابو الخطاب تبری جست ایشان نیز با خطایه مخالف شدند (مقالات اشعری ص ۱۳، الفرق ص ۲۳۶، شهرستانی ص ۱۳۷، خطط ج ۴ ص ۱۷۴)

مقوضه:

یا مقوضیه از فرق شیعه که امور تکوینیّه عالم و مسائل تشریحیه را بحضرت رسول یا یکی از ائمه مقوض میدانستند یا کسانی که در مقابل جبریّه انسان را

مختار نفس خود میسرند و در این مورد معانی فاسده تفویض یعنی استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراده میگردند و جمعی از ایشان میگفتند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را با او گذاشت و واگذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند ایجاد کرده، سپس محمد تدبیر عالم را بحضرت علی تفویض کرده و علی مدبر ثالث است (فرق ص ۷۸، انساب f. 528b، تلیس ابلیس ص ۲۴ و ۱۰۳، الفرق ص ۲۳۸، بصره ص ۴۲۱، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، تعریفات جرجانی ص ۹۸).

مقنیه:

رجوع کنید بمقنیه.

ملاحدّه:

نام دیگر اسماعیلیّه رجوع کنید باسماعیلیّه.

ممطوره:

اسم دیگر واقفه و این اسم را مومئیکه یونس بن عبدالرحمن قبی و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن میثمی متکلمین امامیه باواقفه مناظره میگردند ابوالحسن میثمی تمار از راه طعن بر ایشان نهاده و خطاب باواقفه گفته است که شما مثل کلاب ممطوره (سگهای باران خورده) باشید و امامیه این عنوان را حفظ کردند.

منصوریه:

رجوع کنید بکسفیّه.

منهالیّه:

از مشبهه شیعه، اصحاب منهل بن میمون (خطط ج ۴ ص ۱۶۹).

موسائیه:

یا موسویّه طرفداران امامت امام موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت آن حضرت که از فرق غلاة واقفه محسوب میشوند (انساب f. 544b و الفرق ص ۴۶). فرقه ای از اصحاب امام رضا که پس از رحلت آن حضرت مجدداً برای واقفه برگشتند یا اینکه در ابتدا برحلت امام موسی کاظم و امامت حضرت رضا قائل شده بودند (فرق ص ۷۲).

میمیه:

از فرق غلاة که امیر المؤمنین و حضرت رسول هر دو را نبی میدانستند ولی محمد بن عبدالله را در الوهبت مقدم میسرند در مقابل عبتیه که این حق تقدم را بعلی نسبت میدادند (شهرستانی ص ۱۳۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، رجوع کنید بحمدیه).

میموئیه:

از فرق اسماعیلی اصحاب عبدالله بن میمون قدّاح (الفهرست ص ۱۸۶) و این فرقه را نباید با فرقه میموئیه از فرق عجارده خوارج اشتباه کرد.

### نوو

ناصریه:

از فرق اسماعیلیّه، پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو شاعر مشهور فارسی و داعی مذهب اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان و طبرستان (بیان ص ۱۶۶ و بصره ص ۴۲۵).

تخلیه:

اصحاب حسن بن علی نعلی که امامت را فقط در اولاد امام حسن صحیح میدانستند و در افریقای شمالی و مرکزی بودند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳) از فرق شیعه امامیه قائل بحیات جاوید و امامت امام جعفر صادق و منتظر ظهور آن حضرت بعنوان مهدی، بیرو شخصی از مردم بصره بنام

ناووسیه:

عجلان بن ناووس (فرق ص ۵۷، مقالات اشعری ص ۲۵ انساب f.552a، شهرستانی ص ۳۲۶، غیبت ص ۲۰، القهرست ص ۱۹۸، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).

لصیدریه:

از فروع فرقه سبائیه و اسحاقیه و نمبریه، اصحاب شخصی بنام نصیر (انساب f.562b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۸، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸، ابن ابی العدید ج ۲ ص ۲۰۹).

نعمیه:

از فرق زیدیه، اصحاب نجیم بن یمان، ابن فرقه امیر المؤمنین علی را بعد از حضرت رسول افضل ناس میدانستند با این حال میگفتند که مسلمان در ترک بیعت آن حضرت یعنی ترک گناهکار نیستند بلکه خطا کارند. از عثمان و مخالفین علی تبری میجستند و ایشان را کافر میشمردند (مقالات اشعری ص ۶۹).

نقیسیه:

از فرق امامیه (رجوع کنید بصفحه ۱۵۳ و ۱۶۴ از همین کتاب).

نمیریه:

از غلاة اصحاب محمد بن نصیر نمیری. رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب.

نورساعیه:

از فرق خرمیه و بومسلیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷ چاپ مصر).

واقفه:

اسم عام برای هر کسی که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رأی اکثریت توقف میکرد مثلاً جماعتی از معتزله مثل ابوعلی جبائی و یسر ابوهاشم را که نه علی بن ابی طالب را بر سایر صحابه و نه سایر صحابه را بر او افضل میدانستند واقفی میخواندند (فصول سید مرتضی)، همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم در میان امامیه نه امامت جعفر برادر او را پذیرفتند نه امامت یسر غایب منتظر او را. اصطلاحاً نام عموم فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شده و امامت را بآن حضرت ختم و در این باب متوقف مانده اند. امامیه فرقه اخیراً مطوره میخوانند (مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۸، رجال کسبی ص ۳۸۴ - ۳۸۸، شهرستانی ص ۱۲۷).

ه

هاشمیه:

از فرق راوندیه عباسیه، اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه که بعد از او امامت را با اولاد عباس مقلد میدانستند. بعقیده این فرقه امام هر چیز را مبداند و در جمیع امور مانند حضرت رسول است و کسی که امام را نشناسد مثل این است که خدا را نشناخته و کافر باشد (فرق ص ۴۶).

هریریه:

از راوندیه، طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسول بارت و معتقد بولایت و عظمت مقام ابومسلم خراسانی و غلق در حق عباس و اولاد او (فرق ص ۴۲، خطط ج ۴ ص ۱۷۳، تبصره ص ۴۲۳) این فرقه را عباسیه حلس نیز میخواندند و ایشان اصحاب ابوهریره راوندی بودند.

هشامیه:

از فرق اهل کلام و از مشبهه شیعه شامل دو طایفه، هشامیه اول اصحاب هشام بن الحکم و هشامیه ثانی اصحاب هشام بن سالم جوالبقی (= جوالبقیه) و این دو فرقه را نباید با هشامیه معتزله اصحاب هشام بن عمرو الفوطی اشتباه کرد (انساب f.590b، تبصره ص ۴۱۹، الفرق ص ۴۷-۵۲ و ۲۱۵-۲۱۶، مقالات اشعری ص ۲۶، خطط ج ۴ ص ۱۶۹).

هلالیه:

اصحاب احمد بن هلال عبرتائی (رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب و کسبی ص ۳۲۲).

ی

یزیدیه:

از فرق شیعه که میگفتند فرزندان امام حسین همگی در موقع اقامه نماز مقام امام دارند و تا یکی از ایشان باقیست چه فاجر باشد چه صالح نماز پشت سر غیر ایشان جایز نیست (تلیس ابلیس ص ۲۴)

یعقوبیه:

از فرق شیعه امامیه معاصرین ابو محمد هشام بن الحکم (کسبی ص ۱۷۲، مقالات اشعری ص ۴۹).

یعقوبیه:

فرقه ای از زیدیه بیروان یعقوب بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی خود میشمردند ولی از کسانی هم که از این دو خلیفه تبری داشتند تبری نمی جستند و منکر رجعت اموات بودند و از معتقدین باین عقیده نقرت میوزیدند (مقالات اشعری ص ۶۹، الفرق ص ۲۴، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر).

یعقوبیه:

از فرق غلاة شیعه اصحاب محمد بن یعقوب، گویا همان فرقه غلامیه که میگفتند که امیر المؤمنین علی در میان ابر بدینا میآید (بیان ص ۱۵۷).

یعمریه:

همان معمریه (مقالات اشعری ص ۱۱).

یمانیه:

از فرق زیدیه اصحاب محمد بن یمانی کوفی (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴)

یونسیه:

از مشبهه شیعه اصحاب ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قبی از متکلمین امامیه (صفحه ۸۲ از همین کتاب، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۷ انساب f.603b تبصره ص ۴۲۰، الفرق ص ۵۳-۵۴ و ۲۱۶، مقالات اشعری ص ۳۵، تریفات جرجانی ص ۱۱۴) و این فرقه را نباید با یونسیه از فرق مرجئه اصحاب یونس شمیری اشتباه کرد.



اليان سر كيس (يوسف)	معجم المطبوعات العربية والمغربية	١ ج مصر ١٩٢٨ م
بختري (ابو عبادة وليدين عبيد)	ديوان اشعار	١ ج بيروت ١٩١١ م
« « «	ديوان الحماسة	« « « ١٩١٠ م
ابو منصور عبد القاهر اشعري	الفرق بين الفرق	١ ج قاهره ١٣٢٨
بغدادى		
ابوريجان احمد بن محمد البيرونى	الآثار الباقية	١ ج لايبزيك ١٩٢٣ م
« « «	تحقيق مالهتند من مقالة	١ ج كوتا ١٨٨٧ م
تفتازانى (ملا سعد الدين)	شرح مقاصد الطالبين	٢ ج استانبول ١٢٧٧
تفرشى (سيد مصطفي الحسينى)	نقد الرجال في علم الرجال	١ ج طهران ١٣١٨
تنوخى (فاضى ابو على محسن)	نشوار المعاصرة	١ ج مصر ١٩٢١ م
جاحظ (عمرو بن بحر)	كتاب البغلاء	١ ج لندن ١٩٠٠ م
جرجاني (مير سيد شريف)	كتاب التعريفات	١ ج مصر ١٣٠٦
« « «	شرح مواقف	٢ ج استانبول ١٢٣٩
سيد حسن صدر	السبعة و فنون الاسلام	١ ج صيدا ١٣٣١
حمزة بن حسن اصفهاني	شرح ديوان ابو نواس (خطى)	نسخة كتابخانه ملي پارس بنشانه arabe 4829
« « «	« « «	« « « 4830
« « «	« « «	« « « 4831
خطيب بغدادى (ابوبكر	تاريخ بغداد	١٤ ج مصر ١٣٤٩
احمد بن على)		
خطيب تبريزى (يحيى بن على)	شرح ديوان حماسه	٤ ج مصر ١٢٩٦
حاج خليفه كاتب چلبى	كشف الظنون	٧ ج لايبزيك ١٨٣٥ - ١٨٥٨ م
خوارزمى (ابو عبد الله محمد بن	مفاتيح العلوم	١ ج مصر ١٣٤٢
احمد)		
ابو الحسين خياط (عبدالرحيم	الاتصار	١ ج مصر ١٢٤٤
بن محمد)		
ميرزا محمد باقر خونسارى	روضات الجنات	١ ج طهران ١٢٨٧
دميرى (كمال الدين محمد بن	حياة الحيوان الكبرى	٢ ج مصر ١٢٠٦
موسى)		
دينورى (الوحيه احمد بن داود)	الاخبار الطوال	٢ ج لندن ١٨٨٨ و ١٩١٢ م
ذهبي (شمس الدين محمد)	ميزان الاعتدال في نقد الرجال	٣ ج مصر ١٣٢٥

ذهبي (شمس الدين محمد بن	تاريخ الاسلام (خطى)	نسخة كتابخانه ملي پارس بنشانه 1581 arabe
احمد)		
زكريا قزوينى	آثار البلاد و اخبار العباد	١ ج كوتا ١٨٤٨ - ٤٠ م
سمعانى (عبدالكريم بن محمد)	كتاب الانساب	١ ج لندن ١٩١٢ م
جلال الدين سيوطى	بفة الوعاة في طبقة اللغويين والتعاة	١ ج مصر ١٢٢٦
« « «	طبقة المفسرين	١ ج لندن ١٨٣٩ م
شهرستاني (محمد بن عبدالكريم)	الملل والتعل	١ ج لايبزيك ١٩٢٣ م
صابى (هلال بن محسن)	نخبة الامراء في تاريخ الوزراء	١ ج لندن ١٩٠٤ م
فاضى صاعد اندلسى	طبقة الامم	١ ج بيروت ١٩١٢ م
شيخ صدوق (محمد بن بابويه)	اعتقادات	١ ج تبريز ١٢٩٧
« « «	كمال الدين و تمام التعمه	١ ج طهران ١٣١١
« « «	عيون اخبار الرضا	١ ج طهران ١٢٧٥
« « «	كتاب الامالى	١ ج طهران ١٣٠٠
صولى (ابوبكر محمد بن يحيى)	كتاب الاوراق (خطى)	نسخة كتابخانه ملي پارس بنشانه arabe 4836
طبرسى (ابو منصور احمد بن على)	كتاب الاحتجاج	١ ج طهران ١٣٠٢
طبرى (ابو جعفر محمد بن جرير)	تاريخ الامم والملوك	١٢ ج لندن ١٨٧٦ - ١٩٠١ م
طريحي (فخر الدين نجفى)	مجمع البحرين و مطلع الثيرين	١ ج طهران ١٣٢١
شيخ طوسى (ابو جعفر محمد بن حسن)	عدة الاصول	١ ج طهران ١٣١٧
« « «	كتاب الغيبة	١ ج تبريز ١٣٢٢
« « «	فهرست كتب الشيعة	١ ج كلكته ١٨٥٣ م
« « «	اصطلاحات الصوفيه	١ ج كلكته ١٨٤٥ م
كمال الدين عبدالرزاق كاشانى	كتاب الاوائل (خطى)	نسخة كتابخانه ملي پارس بنشانه 5985 arabe
ابو هلال عسكرى (حسن بن عبدالله)		
عريب بن سعيد قرطبى	صلة تاريخ الطبرى	لندن ١٨٩٧ م
علامه حلى (حسن بن مطهر)	انوار الملوكوت (خطى)	نسخ متعلق باستانه و كتابخانه مجلس و آفاي شيخ الاسلام زنجاني
« « «	خلاصة المقال في علم الرجال	١ ج طهران ١٣١١
« « «	القين	١ ج تبريز ١٢٦٨
« « «	اخبار الحكماء	١ ج لايبزيك ١٩٠٤ م
« « «	زهر الآداب و ثمر الالباب	٤ ج مصر ١٩٢٥ م
« « «	كنز الفوائد	١ ج طهران ١٣٠٧

رسائل البقاء  
 معرفة اخبار الرجال  
 اصول كفاي  
 كشف الحجب والاسرار  
 عن اسماء الكتب والاسفار  
 بजार الانوار  
 السماء والعالم ج ۱۴ بخار  
 احسن الوديعه في تراجم اشهر مشاهير مجتهدى الشيعة  
 تبصرة العوام في مقالات الانام الموشح  
 التنبيه والاشراف  
 سروج الذهب  
 تجارب الامم  
 ارشاد الطالبين  
 شرح باب حادى عشر  
 اصطلاحات الصوفيه  
 البدا والتاريخ  
 زاد المسافر  
 كتاب الرجال  
 شرح اشارات  
 مجالس المؤمنين (خطي)  
 تكملة تاريخ الطبري (خطي)  
 تجارب السلف (خطي)  
 معجم الادباء  
 معجم البلدان  
 كتاب العيون  
 فرق الشيعة منسوب بنوختي

ج ۱ مصر ۱۲۲۶  
 ج ۱ ببشي ۱۲۱۷  
 ج ۱ طهر ان ۱۲۸۱  
 ج ۱ گلکته ۱۲۳۰  
 ج ۲۶ طهر ان ۱۳۰۱  
 ج ۱ طهر ان ۱۲۶۹  
 ج ۲ بغداد ۱۳۴۸  
 ذيل قصص العلماء طهر ان ۱۳۲۷  
 ج ۱ مصر ۱۲۴۳  
 ج ۱ ليدن ۱۸۹۳-۰۴ م  
 ج ۹ پاریس ۱۸۶۱-۰۷۱ م  
 ج ۲ مصر ۱۲۸۳  
 ج ۳ ليدن ۱۹۱۳-۰۹۱۷ م  
 ج ۵ و ۶ مصر ۱۳۲۴  
 ج ۱ ببشي ۱۲۰۳  
 ج ۱ تبريز ۱۲۹۶  
 ج ۳ پاریس ۱۸۹۹-۰۶-۱۹۰۶ م  
 ج ۱ برلين ۱۲۴۱  
 ج ۱ ببشي ۱۲۱۷  
 ج ۱ طهر ان ۱۲۸۱  
 نسخه متعلق بنگارنده  
 نسخه كتابخانه ملی پاریس  
 بنشانه ۱۴۶۹ arae  
 نسخه متعلق بنگارنده  
 ج ۷ ليدن ۱۹۰۹-۱۹۱۶ م  
 ج ۱ لايبزیک ۱۸۶۶-۰۷۲ م  
 درجزه قطعات تاريخ عرب  
 ليدن ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ م  
 ج ۱ استانبول ۱۸۳۱ م

محمد كرد علي  
 كشي (ابوعمر و محمد بن عمر)  
 كليني (محمد بن يعقوب)  
 كنتوري (اعجاز حسين)  
 مجلسي (محمد باقر اصفهاني)  
 محمد مهدي اصفهاني  
 مرتضى بن داعي الحسيني  
 مرزباني (ابوعبيدالله)  
 مسعودي (ابوالحسن علي)  
 ابو علي مسكويه  
 فاضل مقداد  
 محيي الدين بن عربي  
 مقدسي (مطهر بن مطهر)  
 ناصر خسرو  
 نجاشي (احمد بن علي)  
 خواجه نصير الدين طوسي  
 قاضي نورالله شوشتری  
 همداني (محمد بن عبد الملك تاريخي)  
 هندوشاه کيراني نخجواني  
 ياقوت حموي

فهرست تعريفات و القاب و اسامي فرقه ها

آجال ، ۱۳۰ ، ۱۷۶ .  
 آلام و اعراض ، ۱۷۴ .  
 ابحاث ( يا تحليل محرمات ) ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ .  
 اشرية ، رجوع كفيد بقرية .  
 ايناء اجرار ، ۶۳ .  
 ابتهاج ، ۱۷۷-۱۷۹ .  
 ابرقيه ( فرقه - ) ، ۲۴۹ .  
 ابليس يا ضد ، ۲۲۸ - ۲۲۹ .  
 اثني عشرية ( اماميه ) ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۶۰ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۳۰ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۱۰۰ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵ ، ۹۴ ، ۹۳ ، ۹۲ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۸۶ ، ۸۵ ، ۸۴ ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۱ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۵۰ ، ۴۹ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱ .  
 اجساد ( حدود و قدم - ) ، ۱۲۰ .  
 اجساد ( تماثل - ) ، ۱۷۲ .  
 اجسام ( رؤيت - ) ، ۱۷۲ .  
 اجسام ( خلق آن از طعوم والوان وغيره ) ، ۱۷۲ .  
 اجماع ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۵۴ .  
 اجماع ( اهل - ) ، ۵۷۰ .  
 احباط ، ۱۷۵ .  
 احمدية ، ۲۴۹ .  
 احكام اصلي يا اعتقادي ، ۲۸۰ .  
 احكام فرعي يا عملي ، ۳۸۰ .  
 اخباريون ، ۷۷ ، ۷۴ ، ۷۲ .  
 ادلة سمعيه يا نقليه ، ۱۷۲ ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۵۴ .  
 ادلة عقليه يا يقيني ، ۲۳۰ ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۵۴ .  
 ارجاء ، ۱۲۷ ، ۱۲۳ ، ۳۱ .  
 ارزاق ، ۱۷۶ ، ۱۲۰ .  
 ازارقه ، ۳۴ ، ۳۳ .  
 ازدرية ( فرقه - ) ، ۲۴۹ .  
 اسحاقية ( اصحاب ابوي يعقوب اسحاق بن محمد ) ، ۱۳۵ ، ۳۶ ، ۲۵۰ ، ۱۳۶ .  
 اسحاقية ( اصحاب اسحاق بن زريدين خارث ) ، ۲۴۹ ، ۲۵۴ .  
 اسحاقية ( اصحاب اسحاق بن عمرو ) ، ۲۴۹ .  
 استجسان ، ۷۰ .  
 استطاعت ، ۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۱۰۶ ، ۸۲ ، ۷۸ .  
 اسماء ، ۱۷۶ ، ۱۲۰ .  
 اسلام ، ۲۲۶ .  
 اسماء و احكام ، ۱۲۳ ، ۹۰ .  
 اسماعيليه يا باطنيه يا تعليميه يا سمعيه يا ملاحده ، ۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۰ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۵۸ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ ، ۲۵۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴ .  
 اسواران ، ۶۷ ، ۶۲ .  
 اشعرية ، ۴۷ ، ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱ .  
 اصحاب الكساء ( طرفداران - ) ، ۲۵۰ .  
 اصالح ، ۱۷۵ ، ۱۱۸ .  
 اصول ( مقابل فروغ ) ، ۵۶ ، ۲۸ .  
 اصول ( مقابل مصنفات ) ، ۷۱ .  
 اصول اربعمائيه ، ۷۱ .  
 اصول خمسة ، ۳۷-۳۵ .  
 اصولي ، ۳۸ .  
 اعتزال ، ۲۴۱ ، ۹۰ ، ۵۰ ، ۳۵ .  
 اعتزال ( اهل - ) ، رجوع كفيد بعتزله .  
 اعتقادات ، رجوع كفيد باحكام اصلي .  
 اعراض ( اثبات - ) ، ۱۲۲ ، ۱۲۰ .  
 اعراض ( انتقال و بقاء - ) ، ۱۷۲ .  
 افضحيه ، رجوع كفيد بفضحيه .  
 افراط ( اهل - ) ، ۲۵۰ .  
 افعال قلوب ، ۱۷۴ .  
 الهام ، رجوع كفيد بخطاب ملكي .  
 الهبي ( علم - ) ، ۳۹ .  
 امام ، ۲۶۷ ، ۲۴۹ ، ۱۷۶ ، ۷۵ ، ۵۴ .  
 امام صامت ، ۵۶ .  
 امام ناطق ، ۵۶ .  
 امامت ، ۹۴ ، ۹۱ ، ۸۸ ، ۸۶ ، ۸۴ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۵۸ ، ۵۳ .







نوبختی ۱۱۸۰ .  
اجتهاد رأی ( کتابی در - ) از ابن الرّاوندی ۹۴۰ .  
احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام ( کتابی در - ) از  
ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۹۰ .  
احکام نجومی (نوبخت) ۹۰ .  
« ( ابوسعید دامغانی ) ۲۱۰ .  
اخبار و کلاه اریبه ( ابوالعباس سیراقی ) ۲۲۱۰ .  
اختلاف الشیعه ( ابوعلی وراق ) ۱۴۰۰۸۶۰ .  
ارجاء ( کتابی در - ) از ابوسهل اسماعیل نوبختی  
۱۲۳۰ .  
ارجوزه در شرح یاقوت ( شهاب الدین عاملی )  
۱۷۷۰ .  
الارزاق والآجال والاسعار ( ابو محمد حسن بن  
موسی نوبختی ) ۱۳۰۰ .  
ارشاد الطالبین ( فاضل مقداد ) ۱۲۳۰ .  
الارکان فی دعائم الدین ( شیخ مفید ) ۷۳۰ .  
الاستغاثه ( یا الاغاثه ) از ابوالناسم کوفی ۱۳۷۰ .  
استطاعت ( کتابی در - ) از ابوجعفر سگاک ۹۲۰ .  
« «  
از ابومحمد نوبختی ۸۲۰ .  
الاستیفاء ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۶۰ .  
الاسماء والاحکام ( ابن الرّاوندی ) ۹۰۰ .  
الاعتبار والتبیر والانتصار ( ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ) ۱۳۰۰ .  
الاعتبار ( عز الدین بن ابی الحدید ) ۱۷۰۰ .  
الاعانی ( ابو الفرج اصفهانی ) ۱۹۶۰۹۰ .  
الافصاح ( شیخ مفید ) ۸۶۰ .  
الامامة ( ابن الرّاوندی ) ۹۱۰ .  
« ( عیسی بن روضه ) ۷۵۰ .  
« ( شلمغانی ) ، بزرگ ۲۳۱۰ .  
« « کوچک ۲۳۱۰ .  
امامت ( کتابی در - ) از ابوعلی وراق ۸۴۰-۸۵۰ .  
« «  
از ناشی اصغر ۱۰۵۰ .  
امل الآمل ( حرّ عاملی ) ۲۲۲۰۱۸۷۰ .  
الانتصار ( ابو الحدید خباط ) ۸۵۰ .

الانساب ( سمعانی ) ۲۴۸۰۲۴۱۰۸۳۰ .  
الانصاف ( ابن قبه ) ۹۴۰ .  
الانقاذ ( سوسنجر دی ) ۱۰۶۰ .  
انکار رؤیت باری تعالی ( کتابی در - ) از ابو محمد  
حسن بن موسی نوبختی ۱۳۱۰ .  
الانوار ( حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت ) ۲۰۰ .  
الانوار ( ابوعلی اسکافی ) ۲۵۱۰ .  
« ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۲۱۵۰۷۱۰ .  
« ( شلمغانی ) ۲۲۱۰ .  
انوار الملکوت ( علامه حلبی ) ۱۶۷۰۱۶۶۰۱۲۳۰۲ .  
۱۷۰-۱۷۷۰۱۷۲۰ .  
الاولیل ( ابو عبیدالله مرزبانی ) ۴۸۰ .  
اوائیل المقالات ( شیخ مفید ) ۱۶۸۰ .  
الاوراق ( کتاب - ) از ابوبکر صولی ۱۹۴۰ .  
الایضاح ( شلمغانی ) ۲۳۱۰ .  
بحار الانوار ( علامه مجلسی ) ۱۶۷۰۱۴۱۰۱۹۰ .  
البداء والمشیة ( شلمغانی ) ۲۳۱۰ .  
البدایة والنهاية ( ابن کثیر شامی ) ۲۴۱۰۱۲۵۰ .  
بصائر الدرجات ( سعد بن عبدالله اشعری ) ۱۴۱۰ .  
البقاء والفتا ( ابن الرّاوندی ) ۹۰۰ .  
البهجة ( ابوالمظفر محمد نمینی ) ۱۶۱۰ .  
بیان الادیان ( ابوالمعالی محمد بن عبیدالله ) ۲۴۸۰ .  
التاج ( ابن الرّاوندی ) ۱۲۰۰۹۳۰۹۲۰ .  
تاریخ ابن الاثیر ۲۲۵۰ .  
تاریخ الاسلام ( شمس الدین ذهبی ) ۱۳۰۰ .  
تاریخ بغداد ( احمد بن ابی طاهر ) ۱۸۰۰ .  
« « ( خطیب بغدادی ) ۱۱۰۷۰۱۳۵۰۱۳۰۰۴۴۰ .  
تاریخ طبری ۸۰۰ .  
تاریخ حلب ( ابن شحنة ) ۲۲۲۰ .  
تاریخ یحیی بن ابی طی ۲۲۱۰۲۱۴۰ .  
تبصرة العوام ( سید مرتضی بن داعی ) ۱۲۹۰۸۰۰ .  
۲۴۸۰ .  
تثبت الرسالة ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۹۰ .  
تجارب الامم ( ابوعلی مسکویه ) ۲۴۴۰۲۲۵۰ .

تجارب السلف ( هندو شاه ننجوانی ) ۱۶۶۰ .  
تحقیق مالفه الکعبی فی المقالات ( ابوالقاسم علی کرفی )  
۱۳۷۰ .  
التدبیر ( علی بن منصور ) ۸۳۰ .  
التسلیم ( شلمغانی ) ۲۳۱۰ .  
التشبه والتتمیل ( ابوسهل بن نوبخت ) ۱۳۰۰ .  
تلبیس ابلیس ( ابن الجوزی ) ۱۳۹۰۱۳۵۰۱۳۰ .  
التکلیف ( شاءغانی ) ۲۳۰-۲۲۹۰ .  
تکملة تاریخ الطبری ( محمد بن عبدالملک مهدانی )  
۲۴۴۰ .  
التنبیه ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۶۰۱۱۱۰۲۸۰ .  
تنزیه و ذکر منشا قرآن ( ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ) ۱۳۰۰ .  
توحید ( کتابی در - ) کوچک ، از ابو محمد حسن بن  
موسی نوبختی ۱۳۰۰ .  
توحید ( کتابی در - ) بزرگ ، از ابو محمد حسن بن  
موسی نوبختی ۱۳۰۰ .  
توحید ( کتابی در - ) از ابوجعفر سگاک ۱۳۰۰ .  
« «  
از ابن الرّاوندی ۹۳۰ .  
« «  
از ابوسهل اسماعیل نوبختی  
۱۲۲۰ .  
الجامع ( کتاب ) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی  
۱۲۹۰ .  
جزء لا یتجزأ ( کتابی در - ) ، بزرگ ، از ابو محمد  
حسن بن موسی نوبختی ۱۳۰۰ .  
جزء لا یتجزأ ( کتابی در - ) ، مختصر ، از ابو محمد  
حسن بن موسی نوبختی ۱۳۱۰ .  
جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ۱۳۳۰ .  
جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ۱۳۳۰ .  
الجلد ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۷۰ .  
الحاسة السادسة ( شلمغانی ) ۲۲۹۰۲۲۸۰ .  
الحجج ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ۱۲۹۰ .

حدث العالم ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ۱۳۰۰ .  
« ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۲۲۰ .  
الحکایة والحکمی ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۲۳۰ .  
« ( جعفر بن مبشر ) ۱۲۲۰ .  
« ( ابن جنی ) ۱۲۳۰ .  
« ( ابن قتیبه ) ۱۲۳۰ .  
الحوادث الجامعة ( ابن الفوطی ) ۱۶۶۰ .  
الحکم علی سورة لم یکن ( ابوعلی وراق ) ۸۶۰ .  
خبر واحد ( کتابی در - ) از ابو محمد حسن بن  
موسی نوبختی ۱۳۳۰ .  
خصوص وعموم ( کتابی در - ) از ابوسهل اسماعیل  
نوبختی ۱۲۳۰ .  
خصوص وعموم ( کتابی در - ) از ابو محمد حسن بن  
موسی نوبختی ۱۳۱۰ .  
خلق القرآن ( ابن الرّاوندی ) ۹۰۰ .  
الحواطر ( کتاب - ) از ابوسهل اسماعیل نوبختی  
۱۲۲۰ .  
الدماغ ( ابن الرّاوندی ) ۹۴۰ .  
الدربة الى اصول التریمة ( سید مرتضی ) ۱۷۰۰۰ .  
الرافضة ( کتاب - ) از جاحظ ۸۵۰ .  
ربیع الابرار ( زنجشیری ) ۲۰۰۰ .  
ردّ بر ابن الرّاوندی در باب انسان از ابوسهل  
اسماعیل نوبختی ۱۲۰۰ .  
ردّ بر ابوالعناهیة از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۰۰ .  
ردّ بر ردّ ابوعلی جیبائی از ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ۱۳۳۰ .  
ردّ بر ابوعلی وراق از ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ۱۳۲۰ .  
ردّ بر ابوالهدیل علاف در باب نعیم اهل جنت از  
محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۲۰ .  
ردّ بر ابوالهدیل علاف در باب معرفت از ابو محمد  
حسن بن موسی نوبختی ۱۲۲۰ .  
ردّ بر اصحاب تناسخ از ابو محمد حسن بن موسی  
نوبختی ۱۳۴۰ .

رد بر اصحاب صفات از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۱۸  
 رد بر اصحاب المنزلة بين المنزلتين از ابو محمد حسن بن موسی ۱۲۱۰ .  
 رد بر اهل تعجيز از ابو محمد حسن بن موسی ۸۷۰ .  
 رد بر اهل منطق از ابو محمد حسن بن موسی ۱۳۴ .  
 رد بر ثابت بن قره « « « ۱۳۴ .  
 رد بر جبریه از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۹ .  
 رد بر جعفر بن حرب از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۹ .  
 رد بر الحکایة والمعکى ابن جنی از سید مرتضی ۱۲۳ .  
 رد بر الحکایة والمعکى ابن قتیبه از شیخ مفید ۱۲۳ .  
 رد بر طاطری از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۷ .  
 رد بر عیسی بن ابان در باب قیاس از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۷ .  
 رد بر عیسی بن ابان در باب اجتهاد از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۸ .  
 رد بر غلاة ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۷ .  
 « ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ۱۳۴ .  
 ۱۳۶ .  
 الرد علی الفرق الثلاث من التصاری ( ابو عیسی وراق ) ۸۷۰ .  
 رد بر فرق شیهه بجز امامیه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۴۴ .  
 رد بر محمد بن الازهر ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۷ .  
 رد بر مجسمه ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ۱۳۵ .  
 رد بر منجین « « « ۱۳۳ .  
 رد بر منکرین وجوب امامت بنص ( ابو جعفر سگاک ) ۸۲۰۷۶ .  
 رد بر واقفه ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۷ .

رد بر واقفه ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ۱۱۷ .  
 رد بر هشام بن سالم جو الیقین از هشام بن الحکم ۷۸ .  
 رد بر یحیی بن اصفح از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۱۹ .  
 رد بر یهود ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۱۹ .  
 رجال کتبی ۱۴۰-۱۴۳-۱۴۸-۱۵۵-۱۶۵ .  
 رجال نجاشی ۱۴۰-۱۱۶-۱۲۹-۱۳۵-۲۲۹ .  
 رساله ابن الفارح ۲۲۵ .  
 « ( امام شافعی ) ۱۲۰ .  
 رساله ای از شلمغانی خطاب بابوعلی اسکافی ۲۳۰ .  
 « از قطب الدین راوندی ۷۷ .  
 « در باب لذت ( ابن ابی الحدید ) ۱۷۸ .  
 روضات الجنات ( خونساری ) ۲۲۲ .  
 ریاض العلماء ( عبدالله انندی ) ۱۶۷ .  
 زاد المسافرین ( ناصر خسرو ) ۱۷۹ .  
 الزاهر بالحجج العقلیة ( شلمغانی ) ۲۳۰ .  
 الزمرد ( ابن الراوندی ) ۹۳ .  
 الزهد والتوحد ( شلمغانی ) ۲۳۱ .  
 زهر الآداب ( فیروانی ) ۱۹۴-۱۹۷ .  
 الزیادیه ( کتاب - ) از جاحظ ۸۵ .  
 السبک ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۳۰-۹۳۰ .  
 سر الحیة ( ابو الحسن مسعودی ) ۱۶۱ .  
 السقیفة ( کتاب - ) از ابو عیسی وراق ۸۶ .  
 سیاست نامه ( خواجه نظام الملک ) ۱۵۶ .  
 شافی ( سید مرتضی ) ۸۰-۸۵-۹۴ .  
 شاهنامه فردوسی ۶ .  
 شرح انوار الملکوت ( سید محمد الدین حلّی ) ۲۰ .  
 ۱۷۷ .  
 شرح حال حسین بن منصور حلاج ( لوتی هاسین یون ) ۱۲۲ .  
 شرح نهج البلاغه ( ابن ابی الحدید ) ۲۰-۸۰-۹۴ .  
 ۱۳۹ .  
 شرح نهج البلاغه ( قطب الدین راوندی ) ۷۷ .

شرح یاقوت ( ابن ابی الحدید ) ۱۶۶-۲۰ .  
 « ( علامة حلّی ) رجوع کنید بانوار الملکوت .  
 السیمة وقرین الاسلام ( سید حسن صدر ) ۱۶۷ .  
 الصراط ( کتاب - ) از ابو یعقوب اسحاق الاحمر ۱۴۵ .  
 الصفات ( کتاب - ) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۹ .  
 الطبائع ( ابن الراوندی ) ۹۰ .  
 طبقات المفسرین ( سیوطی ) ۲۲۲ .  
 العیسیه ( کتاب - ) از جاحظ ۸۴-۸۵-۹۲ .  
 عبث الحکمة ( ابن الراوندی ) ۹۳-۱۲۰ .  
 العروس ( ابن الراوندی ) ۹۱ .  
 عقود الجواهر ( یحیی بن ابی طیّ ) ۲۲۲ .  
 العیون والمحاسن ( شیخ مفید ) ۱۴۳-۱۴۸-۱۵۴ .  
 غریب المشرقی ( ابو عیسی وراق ) ۸۷ .  
 الغیبة ( شیخ طوسی ) ۱۱۶-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۵ .  
 ۱۶۵-۲۲۹-۲۳۹-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰ .  
 الغیبة ( شلمغانی ) ۲۳۰-۲۳۱ .  
 الغال التجومی ( ابوسهل بن نوبخت ) ۱۳۰ .  
 الغتیا ( کتاب - ) از جاحظ ۸۵-۹۳ .  
 قرح الهموم ( سید بن طاوس ) ۱۹۰۷ .  
 الفرق بین الفرق ( ابو منصور بغدادی ) ۲۲۵ .  
 ۲۴۷ .  
 فرق السیمة ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ۲۰ .  
 ۱۲۶-۱۳۴-۱۴۵-۲۴۸ (۴) .  
 « ( نصر بن صیاح ) ۱۴۰ .  
 « ( ابوظالب عبدالله انباری ) ۱۴۰ .  
 « ( سعید بن عبدالله شعری ) ۱۶۱-۱۴۱ .  
 الفصّل فی المال والاموال والتجمل ( ابن حزم ظهری ) ۲۴۷-۲۲۵ .  
 الفصول ( سید مرتضی ) ۱۴۳ .  
 فضائل العبرین ( شلمغانی ) ۲۳۱ .  
 فضل التطق علی الصمت ( شلمغانی ) ۲۳۱ .

فضیحة المعتزله ( ابن الراوندی ) ۹۰-۹۱ .  
 فضیلة المعتزله ( جاحظ ) ۹۱ .  
 الفهرست ( ابن التمیم ) ۱۳۰-۱۳۴-۱۳۸-۱۳۰ .  
 فهرست کتب السیمة ( شیخ طوسی ) ۱۰-۷۱-۱۲۹ .  
 ۱۳۰ .  
 فوات الوقیات ( ابن شاکر کتبی ) ۱۶۶ .  
 کافی در احداث از منه ( ابن کبریاه نوبختی ) ۲۳۹ .  
 الکامل فی علوم الدین ( شیخ مفید ) ۷۳۰ .  
 کامل در امامت ( ابو الحسن میثمی ) ۸۱۰ .  
 کتابی در ذکر اصول ( ابو الحسن غضائری ) ۷۱۰ .  
 کتابی در ذکر مصنفات « ۷۱ .  
 کتابی در سرفات شعریه ابونواس ( مهلهل بن موت ) ۲۳ .  
 کتابی از یحیی بن عدی بر رد ابو عیسی وراق ۷۸۰ .  
 کتب بنی فصال ۲۲۲ .  
 کتب مانی و مرقیون و ابن دیسان ۲۶-۲۷۰ .  
 کشف الحجب والاسرار ( اعجاز حسین کتوری ) ۱۷۷ .  
 کشف الظنون ( حاجی خلیفه ) ۹۰ .  
 کلام در باب انسان ( ابوسهل اسماعیل نوبختی ) ۱۲۲ .  
 کمال الدین و تمام النعمة ( شیخ صدوق ) ۲۸-۹۴ .  
 ۱۱۱-۱۱۶-۱۶۱-۲۴۸ .  
 الکون والفساد ( ارسطو ) ۱۲۹ .  
 « ( اختصار - ) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۹ .  
 لاشیء الا موجود ( ابن الراوندی ) ۹۰ .  
 لذت ( مقاله ای در - ) از ابو محمد زکریای رازی ۱۸۰ .  
 اللؤلؤة ( ابن الراوندی ) ۹۰ .  
 ماهیة العصمة ( شلمغانی ) ۲۳۰ .  
 المباهلة ( شلمغانی ) ۲۳۱ .  
 مجالس ابوسهل نوبختی با ثابت بن قره ۱۱۹ .  
 « « با ابوعلی جیانی ۱۲۰ .

مجالس ابو عیسی و راق' ۸۶ .  
 محال بودن زوایت حق تعالی ( ابو سهل نوبختی )  
 . ۱۲۲  
 المدخل ( ابو سهل بن نوبخت ) ' ۱۳ .  
 مرایا ( کتابی در - ) از ابو محمد حسن بن موسی  
 نوبختی ' ۱۲۲ .  
 المرجان ( ابن الرانندی ) ' ۹۴ .  
 المروایه ( کتاب - ) از جاحظ ' ۹۳ .  
 مروج الذهب ( مسعودی ) ' ۱۳۹'۸۶'۱۹۹ .  
 مسائل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی با ابو علی جانی  
 . ۱۲۳  
 المسائل العثمانیه ( جاحظ ) ' ۸۵ .  
 المستتب ( ابن قبه ) ۹۵ .  
 مستدرک الوسائل ( میرزا حسین نوری ) ' ۲۴۳ .  
 المسترشد ( ابو القاسم کعبی ) ' ۹۴ .  
 المشرقی ( ابو عیسی و راق ) ' ۸۷ .  
 المعارف ( کتاب - ) از شلمغانی ' ۲۳۱ .  
 معجم الادبیه ( یاقوت حموی ) ' ۱۵'۱۹۶'۲۲۵ .  
 المعرفة ( کتاب - ) از ابو جعفر سگاک ' ۸۲ .  
 « از ابو سهل اسماعیل نوبختی  
 . ۱۲۲  
 المغنی ( قاضی عبدالجبار همدانی ) ' ۸۵ .  
 مقالات الاسلامیین ( ابو الحسن اشعری ) ' ۱۲۸'۸۶'۲۴۷ .  
 مقالات ( ابو عیسی و راق ) ' ۱۲۸'۸۶'۲۴۷ .  
 « ( ابو القاسم کعبی ) ' ۱۳۸'۱۲۷'۸۶ .  
 « ( احمد بن حسن مصعبی ) ' ۱۲۸ .  
 « ( ابو محمد عبدالله خالیدی ) ' ۱۲۸ .  
 « ( زرقان ) ' ۱۳۷'۸۶ .  
 « ( عباده بن سلیمان صیمری ) ' ۱۲۷ .  
 مقالات غیر الاسلامیین ( ابو الحسن اشعری ) ' ۱۳۸ .  
 مقالات ( محمد بن شیب ) ' ۱۲۷ .  
 « ( محمد بن عیسی برغوث ) ' ۱۳۷ .  
 « ( محمد بن الهیصم ) ' ۸۶ .

مقالات ( القاسمی الاکبر ) ' ۱۳۸ .  
 المقالات فی اصول الدیانات ( ابو الحسن مسعودی )  
 . ۱۶۱'۱۳۸'۸۶  
 الملل والنحل ( شهرستانی ) ' ۱۴۴'۱۴۸'۱۵۴  
 . ۲۴۸  
 مناقب الصّالیین ( ابن شهر آشوب ) ' ۲۱۴ .  
 مذخبات کتاب یاقوت ( یکی از علمای امامیه ) ' ۱۷۷ .  
 المنتخل ( ابو سهل بن نوبخت ) ' ۱۳ .  
 المنتظم ( ابن الجوزی ) ' ۲۴۱ .  
 منهاج السنّه النبویه ( ابن تیمیّه ) ' ۱۳۴'۱۴۳'۲۴۸ .  
 المواظف والاعتبار ( مقریری ) ' ۲۴۸ .  
 الموالد ( ابو سهل بن نوبخت ) ' ۱۳ .  
 الموضح ( ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ) ' ۱۲۹ .  
 نصرت مذهب معتز بن عبّاد ( ابو محمد حسن بن موسی  
 نوبختی ) ' ۱۳۳ .  
 نظم القرآن ( شلمغانی ) ' ۲۳۱ .  
 نعمت الحکمه یا عبث الحکمه ( ابن الرانندی ) ' ۹۳ .  
 نفس الرحمن ( میرزا حسین نوری ) ' ۱۴۲ .  
 نفی و اثبات ( کتابی در - ) از ابو سهل اسماعیل  
 نوبختی ' ۱۲۳ .  
 نقض رساله امام شافعی از ابو سهل اسماعیل نوبختی  
 . ۱۲۰  
 نقض عبث الحکمه از ابو سهل اسماعیل نوبختی ' ۱۲۰ .  
 نقض مسئله وراق در باب قدمت اجسام از ابو سهل  
 اسماعیل نوبختی ' ۱۲۰ .  
 نقض المستتب ( ابو القاسم کعبی ) ' ۹۵ .  
 نقض مقاله محمد زکریا در باب لذت از شهید بلخی ' ۱۸۰ .  
 نقض منطلق ( ناشی اکبر ) ' ۱۰۵ .  
 نقض نقض شهید از محمد زکریا ' ۱۸۰ .  
 التّوح علی البهائم ( ابو عیسی و راق ) ' ۸۷ .  
 الوافی بالوفیات ( صلاح الدین صفدی ) ' ۲۲۲ .  
 و فیات الاعیان ( ابن خلدکان ) ' ۲۲۵ .  
 یاقوت ( ابو اسحاق ابراهیم نوبختی ) ' ۲۸۲'۱۶۶'۱۸۰  
 الیهبطان ( ابو سهل بن نوبخت ) ' ۱۳ .

### فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

آب ۲۱۴ .  
 آدم ۲۲۸ .  
 آذربایجان ۲۶۱ .  
 ابان بن تغلب ۵۲۰ .  
 ابراهیم بیغبر ۲۲۸'۹۳ .  
 ابراهیم نوبختی ۲۴۳'۱۷۰'۲۴۴ .  
 ابراهیم بن عبدالله المحض ۹۰۸ .  
 « مالک الاشر ۶۲ .  
 « مهدی خلیفه ( ابو اسحاق ) ' ۱۷۰ .  
 « نوبخت ( ابو اسحاق ) ' ۱۶۶'۱۳۳'۳۰۲ -  
 . ۱۸۱  
 ابن ابی اصیبه ( احمد بن قاسم ) ' ۱۴۰ .  
 ابن ابی الحدید ( ابو حامد عزالدین عبدالحمید ) ' ۲۰  
 . ۱۲۷'۱۲۸'۹۴'۹۳'۸۶'۸۰'۴۸'۲۸  
 . ۱۷۹'۱۷۱'۱۷۰'۱۶۷'۱۳۹  
 « ( قاضی موفق الدین قاسم ) ' ۱۶۶ .  
 ابن ابی دوّاد ( احمد ) ' ۴۲۰'۴۵۰'۴۴۰'۴۶۰  
 ابن ابی السّوارب ( قاضی علی بن محمد ) ' ۱۰۸ .  
 ابن ابی طیّ ( ابو زکریا یحیی ) ' ۲۱۴'۲۲۲'۲۲۱  
 بنی ابی طیّ ' ۲۲۲ .  
 ابن ابی عقیل عقیلی ( حسن - ) ' ۱۱۷ .  
 ابن ابی العوجاء ( عبدالکریم ) ' ۳۷۰ .  
 ابن ابی عون ( ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون )  
 . ۲۲۷'۲۳۶'۲۲۴  
 ابن الاثیر ( عزالدین ) ' ۲۲۷'۲۲۵'۲۲۲'۱۸  
 ابن اخشید ( ابو بکر احمد بن علی بن اخشید ) ' ۴۷۰ .  
 ابن بابویه ( ابو الحسن علی بن حسین بن بابویه ) ' ۱۴۱ .  
 « ( ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن  
 موسی بن بابویه ) ' ۲۳۰ .  
 « ( شیخ صدوق ، ابو جعفر محمد بن علی بن  
 حسن بن بابویه ) ' ۱۶۱'۱۱۶'۱۱۱'۹۴'۲۸ .  
 ایقورس ۱۳۰ .

احمد بن ابراهیم نوبختی ۲۴۳'۱۷۰ .  
 « حسن بن اسحاق کتاب نوبختی ۲۴۴'۱۸۳ .  
 « سهل مصعبی ۱۸۲ .  
 « حنبل ( امام - ) ' ۱۱۹'۴۶-۴۳۰'۴۰۰ .  
 « عبدالله بن ابی سهل بن نوبخت ( ابو عبدالله )  
 . ۲۴۳  
 « کتال ۲۶۲ .  
 « محمد بن عدوس ۲۲۷-۲۳۶'۲۲۴ .  
 « بشر بن زید ۱۴۵ .  
 « امام موسی کاظم ۲۴۹ .  
 « یحیی جلخت ( ابو الفرج ) ' ۱۸۷'۱۸۶ .  
 اخفش ( ابو الحسن علی بن سلیمان ) ' ۱۹۹ .  
 ادریس بیغبر ۲۲۸ .  
 ارسطو ۱۲۹'۱۲۸ .  
 ازهری ( ابو القاسم عبدالله بن احمد صبرقی ) ' ۲۴۰-  
 . ۲۴۱  
 اسامه بن زید بن حارث ۳۰۰ .  
 اسپانیا ۲۳۰ .  
 استانبول ۱۴۱ .  
 اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت ۱۹۳'۱۸۰ .  
 « ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن  
 ابی سهل بن نوبخت ( ابو یعقوب ) ' ۳۰۲  
 . ۱۸۱'۱۷۱'۱۹۶'۱۹۸'۱۹۹'۲۰۲'۲۰۰  
 . ۲۴۵'۲۱۹  
 « اسماعیل بن ابی سهل بن  
 نوبخت ۲۴۴'۱۹۳'۱۸۳'۱۸۱ .  
 « حنین ( ابو یعقوب ) ' ۱۲۹'۱۲۷ .  
 « زید بن حارث انصاری ۲۵۴'۲۴۹ .  
 « محمد بن احمد بن ابان نخعی کوفی ( ابو یعقوب )  
 . ۲۵۰'۱۳۶'۱۳۵  
 « عمرو ۲۴۹ .  
 ابو اسحاق نوبختی ، رجوع کلید ابراهیم بن نوبخت .  
 الازدري ( علی ) ' ۲۴۹ .

اسدي (محمد بن بشير كوفي) ۱۴۵۰-۱۵۰۱۴۶  
 ۲۵۲۰۱۵۸۰۱۵۷  
 اسكافي (ابو جعفر محمد بن عبدالله معتزلي) ۸۱۰  
 ۲۴۱۰۱۳۷۰۸۵  
 \* (ابو علي محمد بن احمد بن جنيد) ۱۱۷۰  
 \* (ابو علي محمد بن همام بخاري) ۲۱۵۰  
 ۲۳۴۰۲۳۰۰۲۲۷  
 اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت ۱۲۵۰۱۸-۱۵۰۱۲  
 ۱۹۳۰۱۸۲  
 \* (امام جعفر صادق) ۲۵۰۰۴۸۰  
 \* شرف الدين عودي عاملي (شيخ شهاب -  
 \* الدين) ۱۷۷۰  
 \* عبّاد (صاحب ابوالقاسم) ۴۸۰۱۷  
 \* علي بن اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت  
 (ابوسهل) ۸۹۰۷۷۰۷۶۰۲۴۰۱۸۰۶۰۳۰۲  
 ۱۶۲۰۱۳۳۰۱۲۸-۱۲۵۰۱۲۴۰۹۶۹۶۹۳  
 ۱۹۴۰۱۹۲۰۱۸۳۲۱۸۱۰۱۶۹۰۱۶۸۱۱۶۵  
 ۲۱۴۰۲۱۷۰۲۱۵۰۲۱۳۰۲۱۲۰۱۹۹۰۱۹۸  
 اسواری (علي) ۸۱۰  
 \* (يونس) ۳۳۰  
 اشعري (ابوالقاسم سعد بن عبدالله قمي) ۱۴۱۰  
 ۱۶۰-۱۴۲  
 \* (ابوالحسن علي بن اسماعيل) ۵۰۰۴۷۰  
 ۱۷۰-۱۶۷۰۱۴۱۰۱۳۸۰۱۲۸۰۱۱۹۰۸۶  
 ۲۴۷  
 اصفهان ۲۶۶۰۵۸  
 افرنجيه ۲۶۶۰۵۸  
 افشين سردار معتصم ۲۵۴۰  
 افطح (عبدالله بن امام جعفر صادق) ۲۶۰۰۱۴۵۰۵۰۲۰  
 اليس (مستتر) ۱۴۲۰۱۴۱۰  
 امين (محمد بن هارون الرشيد) ۱۹۰  
 بنی امیه ۳۲۰-۳۴۰۵۹۰۳۴-۸۵۰۶۵-۶۴۰۶۰۵۹۰۳۴  
 انبار ۱۰۵۰  
 انباري (ابوطالب عبدالله بن محمد) ۱۴۰۰

بصري ۲۲۷۰  
 بطايح ۲۶۰  
 بطائني (ابوالحسن علي بن حمزة) ۷۲۰  
 بغداد ۹۹۰۹۷۰۸۰۰۶۸۰۴۲۰۴۱۰۲۳۰۱۱۹۰۸  
 ۱۹۲۰۱۸۹۰۱۸۵۰۱۴۱۱۰۲۰۱۰۹۰۱۰۸  
 ۲۱۰۰۲۰۹۰۲۰۷۰۲۰۶۰۲۰۳۰۲۰۱۰۲۰۰  
 ۲۳۲۰۲۳۴۰۲۳۳۰۲۳۱-۲۱۹۰۲۱۷  
 ۲۳۷  
 ابوبكر صديق (خليفة اول) ۵۷۰۵۰۰۴۹۰۳۰۰  
 ۲۶۷۰۲۶۴۰۲۵۷۰۲۵۰۱۲۲۸  
 ابوبكر اصم معتزلي ۵۴۰  
 بلالي (ابوطاهر محمد بن علي بن بلال) ۲۳۵۰۱۶۲۰  
 بلخ ۹۴۰  
 بيان بن سمان تميمي هندی ۲۵۸۰۲۵۲۰  
 باب رجوع كفيد بگيو  
 بيت الحكمة يا خزائن الحكمة ۱۲۰  
 بشر ميمون ۱۲۰  
 بيزوني (ابو يعقوب احمد بن محمد) ۲۶۲۲۲۵۰۸۶۰  
 تيزخي (قاضي ابوالقاسم علي بن محسن) ۲۴۰۰  
 ۲۴۱  
 توحيدى (ابو حنن علي بن محمد) ۸۹۰۱۶۰  
 توزون ۲۴۵۰  
 ابن تيمية (احمد بن عبد الحليم) ۲۴۸۰۱۴۳۰  
 ثابت بن قرة حراني (ابوالحسن) ۱۱۹۰۱۰۴۰  
 ۱۳۴۰۱۲۷۰۱۲۰  
 ثعلب نجوي (ابوالعباس احمد بن يحيى) ۱۰۵۰  
 ثقفي (ابوعبيد) ۶۱۰  
 ثمامة بن اشرس ۴۳۰۳۷۰  
 جابر بن يزيد جعفي ۶۸۰  
 جاحظ (ابو عثمان عمرو بن بحر) ۸۰۵۵۰۳۷۰۲۳۰  
 ۱۳۷۰۱۲۹۰۱۲۳۰۹۲۰۹۱۰۸۵-۸۴۰۸۱  
 ۱۹۷  
 جالوت ۲۲۸۰  
 جياثي (ابو علي محمد بن عبد الوهاب) ۸۹۰۸۸۰۴۷۰  
 ۹۰۰۸۳۰۰۴۹۳  
 ۲۶۶۰۱۶۹۰۱۳۴  
 جياثي (ابو هاشم عبدالسلام بن محمد) ۸۹۰۸۸۰۴۷  
 ۲۶۶۰۱۶۹۰۹۳  
 آل جراح ۹۸۰  
 جرادة (آل) ۲۲۲۰  
 جرجان ۶۱۰۶۰  
 جرير بن حازم ازدي ۲۶۰  
 الجزيره ۶۱۰۶۰۵۹۰۵۸۰  
 جعد بن درهم ۴۴۰۳۳۰  
 جعفر بن احمد بن ابراهيم نوبختي (ابو ابراهيم) ۲۴۴۰  
 ۲۴۵  
 حرب معتزلي (ابو الفضل) ۸۱۰۴۵۰۳۷۰  
 ۲۴۵۰۱۲۹  
 \* امام علي الهادي ملقب بكنز اب ۱۰۹۰۱۰۸۰  
 ۲۵۳۰۱۶۳۰۱۵۹۰۱۵۴-۱۴۹  
 مبشر معتزلي (ابو محمد) ۱۳۷۰۱۲۳۰۲۷۰  
 ۲۵۳  
 محمد الصادق (امام ابو عبدالله) ۵۲۰۵۱۰  
 ۱۵۰۰۸۳۰۷۷۰۷۴-۷۰۰۶۹۰۶۶-۶۵  
 ۲۵۸۰۲۵۵۰۲۵۳۰۲۵۱-۲۴۹۰۱۵۹  
 ۲۶۶۰۲۶۴۰۲۵۹  
 ابن جنبي (ابوالفتح عثمان) ۱۲۳۰  
 جواليقي (هشام بن سالم) ۲۵۱۰۸۱۸۰۰۷۸۰۵۲۰  
 ۲۶۷۰۲۵۴  
 جور (نهر) ۹۰  
 جوزر رجوع كفيد بگودرز  
 جوز جانان ۷۸۰  
 ابن الجوزي (جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن)  
 ۱۲۹۰۱۳۵۰۱۳۰۰۸۹  
 جهنم بن صفوان ۱۲۹۰۷۹  
 حامد بن العباس وزير ۹۹۰-۱۱۴۰۱۱۱۰۱۱۰  
 ۲۳۲  
 حجاج بن يوسف ثقفي ۶۴۰۶۳۰۳۴  
 حجاز ۲۱۹۰۶۱۰۵۹۰۵۸۰  
 حداد (ابو حفص عمرو نيشابوري) ۹۰۰۸۳۰





عمرى (ابو جعفر محمد بن عثمان) ٢١٢-١١٢٠٢١٢  
 ٢١٥-٢١٧-٢٢١-٢٢٢-٢٢٧-٢٣٢  
 ٢٤٤-٢٤٣-٢٣٥-٢٣٣  
 عمرو بن عبيد بن باب معتزلى ٣٦٠٣٥٠٢٦٠  
 ابن العميد وزير ٨٩٠  
 عواصم ١٨٤-١٨٣٠  
 عتاشى (ابو النصر محمد بن مسعود) ١٤٠٠  
 عيسى بن يعقوب ٢٢٨٠٩٣٠  
 عيسى بن ابان ١١٧-١١٨٠  
 « روضة ٧٥٠ »  
 زيد بن امام زين العابدين ٣٥٤٠  
 « صبيح المرادار (ابو موسى) ٣٧٠ »  
 ابو عيسى بن متوكل ١٠٧٠  
 ابو عيسى وراق - رجوع كنيده بوراق  
 غزالي (امام محمد) ١٧٨٠  
 غضائرى (ابو الحسين احمد بن حسين) ٧١٠  
 غيلان دمشقي ٣٣٠  
 فانك (ابو شعاع) ١٩٥٠  
 فارابى (حكيم ابونصر) ١٢١٠  
 فارس بن حاتم بن ماهويه و خواهرش ١٤٩٠١٠٩  
 فارس ٢٠٨٠٢٠٧٠٢٠٥٠١٨٧٠  
 فاطمة الزهراء ٢٥٩٠٢٥٠٠٢٢٨٠٢٣٣٠٢٢٧٠٥٠٠  
 فاطمة دختر ابومسلم خراسانى ٢٦٠٠  
 « عبدالله بن يزيد كوفي ٢٩٠٠ »  
 امام فخر رازى ١٢٢٠١٢١٠  
 فرات (شط) ١٩٠٠١٨٩٠  
 آل فرات ٢٣٢٠٢١٨-٢١٧٠٢١٦٠٩٨٠٩٧٠  
 ابن فرات (احمد بن محمد بن موسى) ١٤٤٠٠  
 « محمد بن موسى بن حسن بن فرات (١٤٨٠١٤٤) »  
 « (ابو الحسن علي بن محمد) ١٠٠٠٩٨٠ »  
 ٢٢٤-٢٢٣٠٢١٩٠١١٣  
 ابو الفرج اصفهاني (علي بن محمد اموى صاحب  
 اغانى) ١٩٦٩٠٠

بنى فضال ٢٣٢٠٧٢٠  
 ابن فضال (احمد بن حسن بن علي) ٢٣٢٠٠  
 « (ابو محمد حسن بن علي) ٢٣٢٠٠ »  
 « (علي بن حسن بن علي) ٢٣٢٠٠ »  
 « (محمد بن حسن بن علي) ٢٣٢٠٠ »  
 فضل بن ابى سهل بن نوبخت (ابو العباس) ٢٠٠١٤٠٢  
 « سهل ذوالرأستين ٢٠٠١٨٠١٧٠ »  
 ميرزا فضل الله شيخ الاسلام زنجانى ١٤٤٠-١٤٤٠  
 ٢٢٢٠١٦٨٠١٦٧٠١٦٦٠١٥٧٠  
 فورون لذي ١٧٩٠٠  
 فوطى (هشام بن عمرو) ٢٦٧٠١٣٧٠٥٤٠٣٧٠٠  
 ابن الفوطى (كمال الدين عبدالرزاق) ١٦٦٠٠  
 فيد ١٢٠٠  
 ابن القارج ٢٢٥٠٠  
 قاسم بن عبدالله بن سليمان بن وهب ١٩٩٠٠  
 فاهر خليفة ٢٣٢٠٢٠٢٠٢٠٠٠١٩٥٠١٩١٠١٨٦٠٠  
 ٢٤٥٠٠  
 ابن قبه (ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن رازى) ٩٦٠٠  
 ١٣٣٠١٢٨٠٩٥٠٠  
 ابن قتيبه (عبدالله بن مسلم دينورى) ١٢٣٠٠  
 قتيبه بن مسلم باهلى ٦٤٠٦٣٠٠  
 قداح (عبدالله بن ميمون) ٢٦٥٠٠  
 خزاز بطنى (ابو اسحاق محمد بن احمد ساكافى) ٢٠١٠٠  
 ٢٠٢٠٠  
 قمر مطويه يا كرم تويه ٢٦١٠٥٢٠٠  
 قرية النعمان ١٢٤٠٠  
 فطرى بن الفجاهه ٣٣٠٠  
 قفطى (علي بن يوسف) ٢٠٠١٣٠٠  
 قلانسى (ابو العباس) ١١٩٠٠  
 قم ٢١٤٠١١٢٠١١١٠٠  
 قنسرين ١٨٤-١٨٣٠٠  
 ابن قولويه (محمد بن جعفر) ١٤٥٠١٤١٠٠  
 كارون ٣٤٠٠  
 ابى كامل ٣٦١٠٠  
 ابن كبرياء نوبختى رجوع كنيده بموسى بن حسن  
 ابن كثير شامى ٢٦١٠١٣٥٠٠  
 كثير شاعر ٢٦١٠٢٥١٠٠  
 ابو كرب ضرير ٢٦١٠٠  
 كرخى (ابو جعفر محمد بن قاسم) ٢٠٥٠٠  
 كسى (ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز) ١٤٠٠٠  
 ٢٤٧٠٢١٤٠١٥٩٠١٥٨٠١٥٥٠٠  
 كعبى (ابو القاسم عبدالله بن احمد بلخى) ٥٥٠٤٧٠٠  
 ١٢٨٠١٢٧٠٩٥٠٩٤٠٩٣٠٨٨٠٨٦٠٨٥٠٨٠٠  
 ١٣٧٠١٣٤٠٠  
 كلابى (عبدالله بن سعيد) ١١٩٠٠  
 « (عثمان بن عيسى) ١٤٥٠٠ »  
 ام كلثوم ٢٢٩٠٢٢٤٤-٢٢٢٠٢٢٧٠٢٢١٠٢٢١٥٠٠  
 ٢٤٣٠٠  
 كثر ١٨٠٠  
 كلواذانى (ابو القاسم عبدالله بن محمد) ١٨٧٠١٨٥٠٠  
 كوفي (ابو عبدالله احمد بن علي) ٢٠٤٠٢٠٢٠١٩٠٠٠  
 ٢١٠-٢٠٨٠٠  
 « (ابو القاسم علي بن احمد) ١٣٧٠٠ »  
 « (علي بن يزيد خارجى) ٧٩٠٠٠ »  
 كوفه ٨١٠٧٩٠٧٨٠٧٧٠٦٤٠٦١٠٦٠٠٥٩٠٥٨٠١٢٠٠  
 ٢٥٦٠٠  
 كوكبى (ابو علي حسين بن قاسم) ١٠٦٧٠٠  
 كيسان ٣٦٢٠٥١٠٠  
 كودرز (جودرز) ٧٦٠٠  
 كيو (يب) ٧٦٠٠  
 ابن اللجلاج طبيب ١٢٠٠  
 ماسين يون (استاد لوثى) ٢٢٢٠١٩٩٠١٢٢٠٠  
 مأمون خليفة ٦٨٠٥٤٠٤٥٠٤٢٠٣٩٠٢٧٠٢٠٠١٧٠٠  
 ٢٥٤٠٩٧٠٠  
 مانى ٢٩٠٢٧٠٢٥٠٠  
 ماورالنهر ٢٦٥٠٦٤٠٦٠٠٠  
 مبارك ٢٦٢٠٥٢٠٠  
 مدنى (ابو طيب احمد بن حسين) ١٩٥٠٠

متوكل خليفه . ١٠٨٠٦٨٠٦٤٠٤٣٠  
 مجلسي (علامه محمد باقر) ١٤٣٠١٤١٠٢٨٠١٩٠  
 . ١٦٧٠١٥٥  
 محاسبي (حارث بن اسد) . ١١٩٠  
 محاملي (قاضي ابو عبدالله حسين بن اسماعيل) . ٢٤٠٠  
 محسن بن ابي الحسن بن القرات . ٢١٩٠١٠٠٠٩٩٠  
 . ٢٢٤-٢٢٣  
 محمد بن ابراهيم صوفي (ابوحزه) . ٤١٠  
 « ابي سهل بن نوبخت . ١٩٠  
 « الازهر . ١١٧٠  
 « اسماعيل بن امام جعفر صادق . ٢٥٠٠٢٥٠  
 . ٢٦٢٠٢٦١  
 « بشير كوفي . رجوع كنيد باسدي .  
 « امام جعفر صادق . ٢٥٧٠  
 « حسن . ١٦٢٠١٦٠  
 « الحسن العسكري (امام قائم و مهدي)  
 . ٢٤٩٠٢١٢  
 « حسن بن اسحاق كاتب نوبختي . ٢٤٤٠١٨٣٠  
 « الحنفي . ٢٦٢٠٢٦١٠٥٠  
 « خلف نيرماني (ابو عبدالله) . ١٨٨-١٨٧٠  
 « داود اصفهاني (ابوبكر) . ١١٤٠١١٣٠  
 « روح نوبختي . ٢٤٥٠٢٤٠  
 « شيرزاد (ابوجعفر) . ٢٤٤٠١٨٨-١٨٧٠  
 « عبدالله (حضرت رسول) . ٤٩٠٣١٠٢٩٠٨٠  
 ٢٦٧٠٢٤٩٠٢٢٧٠٢٢٦٠٩٣٠٨٢٠٥٨٠٥٠  
 « عبدالله شيب (ابوبكر) . ١٣٨٠١٣٧٠  
 « المحض النفس الزكية . ٢٥٣٠٨٠  
 . ٢٦٣٠٢٥٦٠٢٥٤  
 « عبدالله بن مطلب (ابو الفضل) . ٢٢٩٠٢٢٤٠  
 « عبيدالله (ابو المعالي) . ٣٤٨٠  
 « علي بن اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت (ابوجعفر)  
 . ١٩٩٠١٩٨٠١٩٣٠١٢٥٠١٢٤٠١٠٤٠١١٨٠  
 « علي بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب . ٦٤٠٥١٠  
 « علي باقر (امام ابوجعفر) . ٢٤٩٠٦٧٠٥١٠  
 . ٢٦٤٠٢٦١٠٢٥٠٢٢٥١٠

محمد بن علي جواد (امام ابوجعفر) . ٢٤٩٠٥٣٠  
 « امام علي هادي . ١٦٣٠١٥٣٠١٤٩٠١٠٩٠  
 . ٢٦٣٠٢٤٩  
 « عيسى بن عبيد . ١٤٥٠  
 « فضل بن تمام . ٢٣٥٠  
 « فضل موصلي . ٢١٧٠  
 « قاسم علوي . ٢٥٣٠  
 « قاسم بن عبدالله بن وهب (ابوالقاسم) . ١٨٨-  
 . ١٩٠  
 « مسلمة انصاري . ٣٠٠  
 « ياقوت (ابوبكر) . ٢٠٥-٢٠١٠  
 « يعقوب . ٢٦٧٠  
 مختار بن ابو عبيد تقفي . ٢٦٢٠٢٦٢٠٦٢٠٦١٠٥١  
 مدابن . ١٩٧٠٦٤٠  
 مدينه . ٨٠  
 مرتضى بن داعي حسني . ٢٤٨٠٨٠٠  
 سيد مرتضى (سيد اجل علم الهدى ابوالقاسم علي بن  
 حسين شريف) . ٨٩٠٨٧٠٨٦٠٨٥٠٧٧٠٢٨٠٠  
 ١٢٨٠١٢٣٠١٢٣٠١٠٦١٠٣٠٩٤٠٩١  
 . ١٧١٠١٧٠٠١٤٣  
 مرد وايچ بن زيار ديلمى . ٢٠٤٠  
 سرزباني (ابو عبدالله محمد بن عمران) . ١٨٢٠٤٨٠  
 . ٢٤١  
 سرفيون . ٣٩٠٣٧٠٢٥٠  
 سركليوت . ١٩٦٠١٦٠  
 مرو . ٢٢٥٠  
 آل مروان . ٨٥٠  
 سروالوزد . ٨٧٠  
 سروزي (ابوزيد) . ١٧٠  
 مسكويه (ابو علي احمد بن يعقوب رازي) . ٢٢٥٠  
 مسلم بن عقيل بن ابي طالب . ٦١٠  
 ابو مسلم خراساني . ٢٦٧٠٢٥٦٠٢٥٢٠٦٦٠٦٥٠  
 مسمعي متكلم . ١٣٨٠  
 مسعودي (ابو الحسن علي بن حسين) . ٩٠٠٨٦٠٧٩٠٠

١٦١٠١٣٩٠١٣٨٠١٣٥٠١٢٩٠١٢٨٠١٠٤  
 . ١٩٩٠١٦٢  
 مسيح . ٢٢٥٠  
 مصر . ٢٥٠  
 مصعب بن زبير . ٦٢٠  
 مطيع بن ابراهيم . ٢٥٠  
 مظفر بن محمد باخي (ابوالجيش) . ١٠٥٠٢٨٠  
 « ياقوت . ٢٠٥٠  
 معاوية بن ابي سفيان . ٨٥٠٦٩٠٥٩٠٢١٠  
 معبد جهني . ٣٢-٢٢٠  
 معتصم خليفه . ٢٥٤٠٤٥٠  
 معتضد خليفه . ٢٤٥٠٢٠١٠١٠٩٠٦٨٠  
 معتز خليفه . ١٠٩٠١٠٧٠  
 معري (ابوالعلاء احمد بن سليمان) . ٨٩٠  
 معز الدولة ديلمى (ابوالحسن علي بن بويه) . ٢٠٢٠  
 . ٢٢٨-٢٣٧٠٢٠٨٠٢٠٧٠٢٠٥٠  
 معمر بن اوس البارقي . ٩٠  
 معلثيا . ٢٢٤٠  
 معمر بن خنيم . ٢٦٤٠  
 مفضل بن صيرفي . ٢٦٤٠  
 « عمر جعفي . ٢٦٤٠  
 شيخ مفيد (ابوجعفر محمد بن محمد بن نعمان) . ٢٨٠  
 . ١١٦٠١٠٦٠١٠٥٠٨٦٠٨٥٠٧٧٠٧٣٠٧١  
 ١٥٣٠١٤٧٠١٤٤٠١٤٣٠١٣٦٠١٢٣٠١٢٣٠  
 ١٧٠٠١٦٨٠١٦٤٠١٦٠٠١٥٩٠١٥٧٠١٥٤٠  
 . ٢٣٠  
 مقاتل بن سليمان . ١٣٩٠  
 ابن مقاتل (ابوبكر) . ٢١٠٠-٢٠٨٠  
 مقتدر خليفه . ١٨٤٠١١٣٠١٠٩٠١٠٠٠٠٩٧٠٦٨٠  
 . ٢٠٠١٢٠٠٠١٩٥٠١٨٩٠١٨٨٠١٨٦٠  
 . ٢٢٤٠٢٢١٠٢١٩٠٢١٨٠  
 مقداد بن الاسود . ٢٦٣٠٤٩٠  
 مقداد (فاضل) . ١٢٣٠  
 مقرزي (تقي الدين) . ٢٤٨٠٢٢٢٠  
 ابن المقفع (عبدالله) . ٢٦٠

ابن مقله (ابو علي محمد بن علي) . ١٨٩-١٨٦٠  
 . ٢٣٦٠٢٢٠٠٢٠٩٠٢٠٦-٢٠٢٠١٩٥٠  
 « (ابوالحسن) . ٢٢٠٠٢٠٤-٢٠٣٠٠  
 مقتع (هاشم بن حكيم مروزي) . ٢٦٢٠٢٥٢٠  
 مكثفي خليفه . ١٩٩٠  
 ملكه . ٦١٠١٢٠  
 ابن ملك (ابو عبدالله محمد بن عبدالله اصفهاني)  
 « . ١٢٨٠١٢٨٠  
 منبج . ١٨٤٠  
 منبجك شاعر . ٩٣٠  
 منصور خليفه . ٢٥٦٠٧٥٠٦٦٠١٢٠٧٠٥٠  
 ابن منظور مصري . ١٨٠  
 منهل بن مديون . ٢٦٥٠  
 موسي كليمان . ٢٢٦٠١٤٧٠٩٣٠٠  
 موسي بن جعفر كاطم (امام) . ١١٧٠٨٣٠٧٨٠٥٢٠  
 ٢٥٧٠٢٥٣٠٢٥٠٠٢٤٩٠١٤٦٠١٤٥٠  
 . ٢٦٥٠٢٦٣٠٢٦١٠  
 « حسن بن كبرياء نوبختي (ابوالحسن) . ٢٠٠  
 . ٢٢٩٠١٩٣٠١٢٦٠١٢٥٠  
 موصل . ٢٢٤٠٢٠٦٠٢٠٣٠٢٠٤٠٢٠٦٤٠  
 مؤمن الطاق (ابوجعفر محمد بن نعمان = شيطان الطاق)  
 . ٢٥٨٠٨٨٠٧٧٠٧٦٠٥٢٠  
 مونس المظفر . ٢١٨٠٢٠٠١٠١٩١٠١٨٨٠١٨٥٠  
 مهدي خليفه . ٣٩٠٣٧٠  
 مهلب بن ابي صفرة . ٣٤٠  
 مهلبى (ابومحمد حسن بن محمد) . ٢٢٨٠٢٢٨٠  
 مهلب بن يموث بن مزرع . ٢٣٠  
 ميثم (ابوسالم) . ٨٠٠  
 ميثمي تمار (ابوالحسن علي بن اسماعيل) . ٧٥٠  
 . ٢٦٥٠٨١٠٨٠٠٧٦٠  
 ناشي اصغر (ابوالحسن علي بن عبدالله) . ٢٨٠  
 . ١١٣٠١٠٥٠  
 ناشي اكبر (ابوالعباس عبدالله بن محمد بن شير)  
 . ١٢٨٠١٠٥٠



ناصر الدوله حسن حمدانی ۳۴۴'۲۲۴ .  
 ناصر خلیفه ۶۸ .  
 ناصر خسرو (حمیدالدین) ۲۶۵'۱۷۹'۱۳۴ .  
 ناقم بن ازرق ۳۳ .  
 نجار (حسین بن محمد) ۱۳۷ .  
 نجاشی (احمد بن علی) ۱۲۳'۱۱۶'۱۰۶'۱۴ .  
 ۱۲۳'۱۳۶'۱۳۳'۲۲۴'۲۲۱'۲۱۵ .  
 نجف اشرف ۸۳ .  
 نعلی (حسن بن علی) ۲۶۶ .  
 ابن التمیم (ابوالفرج محمد بن اسحاق وراق) ۸' .  
 ۱۳۶'۱۲۸'۱۲۴'۱۱۱'۱۱۰'۱۸'۱۳ .  
 ۱۹۶'۱۹۴ .  
 نرجس ۱۰۸ .  
 نصر بن احمد سامانی (ابوالحسین) ۲۲۵ .  
 حمدان (ابوالسرایا) ۱۹۱ .  
 « صباغ (ابوالقاسم بلخی) ۱۴۰ .  
 نصیر ۲۶۶ .  
 خواجه نصیر الدین طوسی ۱۷۱'۱۶۶'۱۲۳ .  
 نظام (ابراهیم بن سیدار) ۸۱'۷۵'۴۲'۳۸'۳۷ .  
 ۱۶۹'۱۳۷'۱۳۱ .  
 نعمان بن طالوت ۹۰ .  
 نعمانیه ۹ .  
 نعیم بن حماد ۱۳۹ .  
 « یغان ۲۶۶ .  
 نعیمی (ابوالمظفر محمد بن احمد) ۱۴۱ .  
 نفیس غلام امام علی هادی ۱۶۴'۱۵۳ .  
 نمری (محمد بن نصیر) ۱۵۶'۱۵۵'۱۴۷'۱۴۴ .  
 ۲۶۶'۲۳۵'۱۵۷ .  
 ابونواس (حسن بن هانی) ۲۴-۱۵'۱۳'۴'۱ .  
 ۲۴۳'۲۴۰'۱۹۷'۱۹۶'۱۸۳'۱۸۲'۱۰۴ .  
 ۲۴۵ .  
 نوبخت ۱۰-۵'۳'۱ .  
 نوبختیه ۲۲۱'۹ .  
 نوح بیغبر ۲۲۸ .

قاضی نورالله شوشتری ۲۴۱ .  
 نوری (حاج میرزا حسین) ۱۴۲ .  
 نهروان ۳۱ .  
 نهروانات ۱۸۵ .  
 وائلی خلیفه ۴۶-۴۵'۴۳'۲۱'۱۷ .  
 واسط ۱۹۰۰'۱۸۶'۱۸۵'۱۰۰'۹۹'۷۹'۶۴'۵۹ .  
 ۲۴۵'۲۲۲'۲۰۹'۲۰۷-۲۰۰ .  
 واسطی (ابوالحسن علی بن عبدالله) ۲۴۰ .  
 واصل بن عطاء (ابوحذیفه) ۲۳۰-۲۳۷'۲۰۴'۲۰۳ .  
 وراق (ابوعیسی محمد بن هارون) ۸۲'۷۶'۷۵ .  
 ۱۰۳'۱۰۲'۹۴'۹۰'۸۹'۸۸'۸۷-۸۴ .  
 ۱۴۰۰'۱۳۸'۱۳۲'۱۲۹ .  
 ابو الوفاء بن عقیل ۸۹ .  
 هارون برادر موسی کلیم الله ۲۲۸ .  
 هارون بن ابی سهل بن نوبخت ۱۹۰ .  
 هارون الرشید ۴۴۰'۳۷۰'۲۰۰'۱۲۰ .  
 هارون بن غریب ۱۲۰'۱۲۰۰ .  
 بنی هاشم ۹۸۰ .  
 هبة الدین محمد کتاب (ابو نصر) ۱۱۴'۱۱۰ .  
 « ۲۴۳'۲۳۹'۲۲۱'۱۶۵ .  
 هشام بن الحكم (ابومحمد) ۷۸'۷۶'۷۵'۵۰'۲۶۶ .  
 ۲۶۷'۲۵۱'۱۳۹'۸۳'۸۲'۸۱'۸۰-۷۹ .  
 هشام بن سالم ، رجوع کنبد بجوالیقی .  
 « عبدالله ۱۸۵۰ .  
 « عبدالملک خلیفه ۸۲'۵۰'۴۴'۳۳ .  
 هلالی (ابوجعفر محمد بن هلال) ۲۶۷'۲۳۵'۱۶۲ .  
 حمدانی (محمد بن عبدالملک) ۲۴۴۰ .  
 هندو شاه بن سنجر نجوانی ۱۶۶ .  
 هولاکو ۱۶۶ .  
 ابن الهیصم کرآمی (محمد) ۸۶ .  
 یاقوت بن عبدالله حموی ۲۳۷'۲۲۵'۱۹۶'۱۹۴ .  
 یاقوت حاجب مقتدر خلیفه ۲۰۹'۲۰۵'۲۰۱ .  
 یحیی بن اصفح (ابوزکریا) ۱۲۹ .  
 « خالد برمکی ۷۹ .

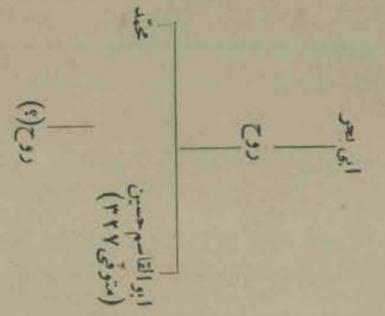
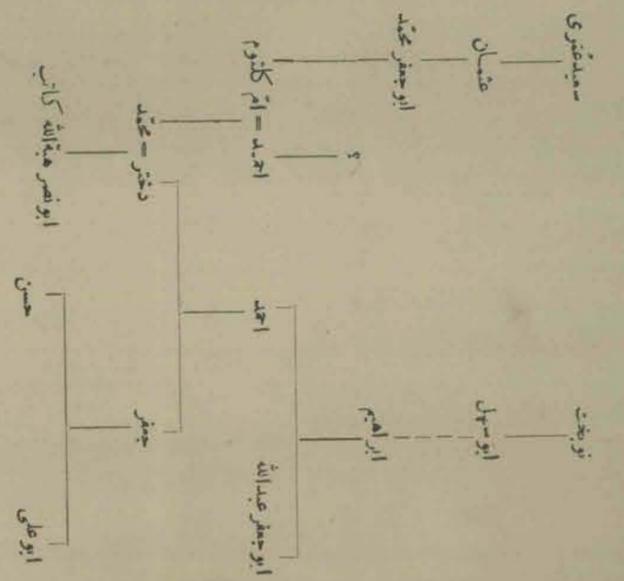
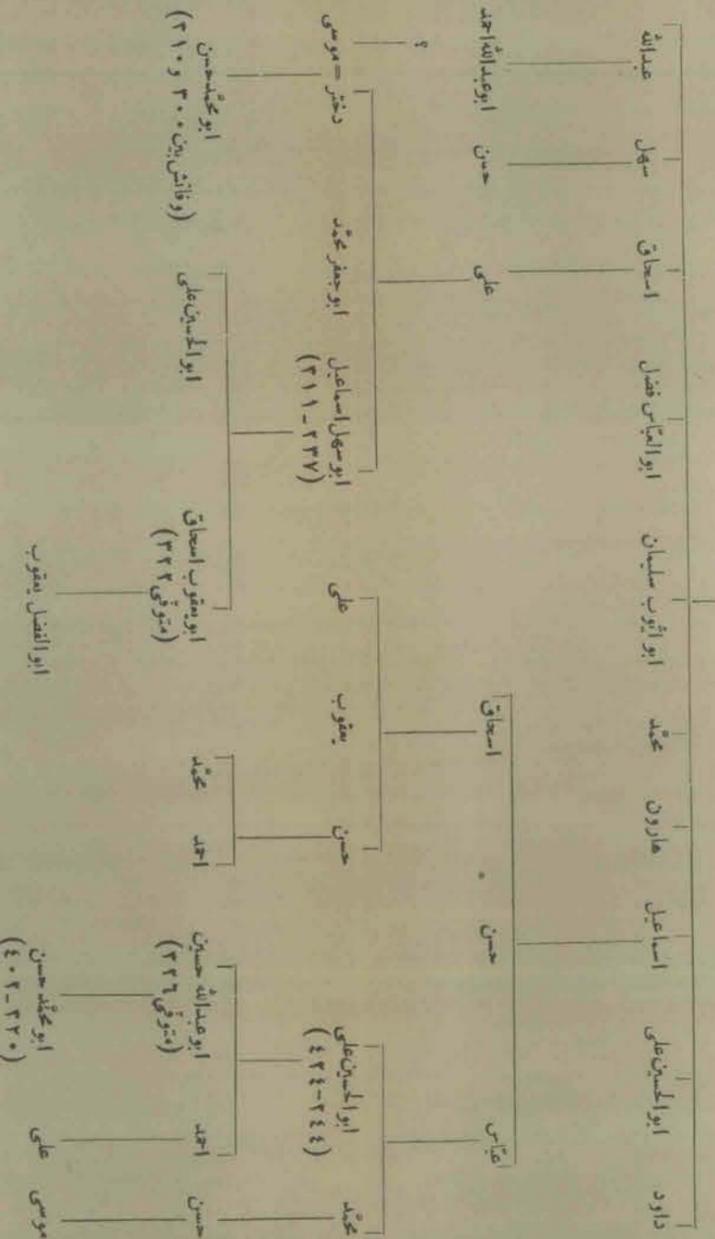
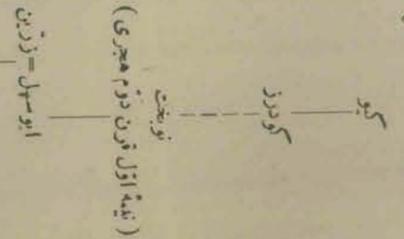
یحیی بن زید بن امام زین العابدین ۲۵۴ .  
 « عدی ۸۷ .  
 « عمر صاحب کوفه ۲۵۳ .  
 یزید بن عبدالملک خلیفه ۳۷ .  
 « معاویه ۶۱'۵۹ .  
 یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ۱۹۲'۱۸۳-۱۸۲'۲۴۳ .  
 « اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالفضل) ۱۹۸'۱۹۶'۱۹۲-۱۹۱'۱۸۲'۶۳'۲ .  
 یعقوب بن لیث صفار ۱۰۸ .  
 « علی کوفی ۲۶۷ .  
 یغان بن رباب ۱۲۷ .  
 یمن ۶۱'۵۹'۵۸ .  
 یوسف بن ابراهیم کتاب (ابوالحسن) ۱۷ .  
 « عمر ۶۴ .  
 یوشع بن نون ۱۴۷ .  
 یونان ۳۹ .  
 یونس بن عبدالرحمن قمی ۲۶۷'۲۶۵'۸۲-۸۲'۷۶ .  
 یونس شمزی ۲۶۷ .

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۸۵	۴	الفنایا	۸۵	۱۸۵	۱۲	هشام
۸۷	۸۷	۶	شاید	۲۲	۲۲	دو کتاب	یکی دو کتاب
۱۰۶	۱۰۶	۱۰	مشئه و مشئه	۶	۲۳۵	۲۳۷	۲۳۷
۱۱۱	۱۱۱	۱۶	دنیوی	۲۴	۲۱	س ۳۱	س ۳۱
۱۲۵	۱۲۵	۱	فصل هشتم	۱۹	۱۹	متکلم	متکلم
۱۲۶	۱۲۶	۸	سست	۲۱	۲۱	عمر الخطاب	عمر بن الخطاب
۱۶۰	۱۶۰	۷	محمد بن علی	۴	۴	۳۰۹	۳۱۹
۱۶۱	۱۶۱	۱۴	فرقه را	۱۳	۱۳	۴۹۷	۴۶۷
۱۶۱	۱۶۱	۲۱	ج ۳	۱	۱	تالیف	منسوب به
۱۹۵	۱۹۵	۷	السیف	۵	۵	مجزی	مجزا
۱۹۵	۱۹۵	۲۲	فامک	۱۶	۱۶	هشتم	هشتم
۱۹۷	۱۹۷	۱۱	منهم	۲۱	۲۱	الجزیر	الجزیره
۱۹۸	۱۹۸	۲۳	ج ۱۴	۲۴	۶۳	۲۴	اخبار الطوال
۲۲۲	۲۲۲	۱۷	مذهبی	۹	۶۵	۹	مُسَوِّدَه
۲۴۹	۲۴۹	۲۷	مغزین ابن طالب	۷۰	۸۶	۷۰	۸۶
۲۵۰	۲۵۰	۱۳	الکساء	۷	۷۲	۷	مغیره
۲۶۲	۲۶۲	۲۵	مُصَيِّفَه	۱۱	۷۶	۱۱	چند در
۲۶۴	۲۶۴	۱۷	مُفَصَّلَه	۱۰	۸۰	۱۰	کرده است
۲۷۲	۲۷۲	۲۰	مطهر بن مطهر	۱۱	۸۰	۱۱	هشامته
				۲۵	۸۰	۲۵	ص ۱۲

هر جا معاویه یا راه مشدد طبع شده غلط و صحیح آن معاویه بدون تشدید است .

شجره نسب نو بختیان



ابوطالب نو بختی  
(بنیه اول قرن چهارم هجری)

۶-۶

